توفان
و
کنفدراسیون جهانی
دفتر نخست
جلد سوم

تظاهرات کنفدراسیون در وین - ۱۳۴۰

توفان و کنفدراسیون جهانی

سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان
و کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی
(اتحادیه ملی)

یک بررسی تاریخی از دیدگاه‌ها و مبارزه سیاسی
در درون کنفدراسیون جهانی

۱ فروردین ۱۴۰۴ مطابق ۲۱ مارس ۲۰۲۵
حزب کار ایران (توفان)

سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان و کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)

انتشارات: از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

عنوان کتاب: توفان و کنفدراسیون جهانی

مندرجات: یک بررسی تاریخی از دیدگاه‌ها و مبارزه سیاسی در درون کنفدراسیون جهانی

ایمیل : toufan@toufan.org

تارنما: www.toufan.de و www.toufan.org

آدرس: Postfach 1138, 64526 moerfeld-waldorf

PLI (Toufan)

فهرست

فصل ششم ۱

دسیسه‌های ضدکنفدراسیونی ساواک و مسکوت گذاردن حقایق ۱

کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت اردیبهشت ۱۳۴۹ برابر با آوریل ۱۹۷۰.... ۱

تسلیم جهانبخش فیروز فولادی رهبر گروه "کادر"ها به ساواک و دسیسه مشترک علیه کنفدراسیون جهانی..... ۱۰

ماجرای تسلیم سیاوش پارسانژاد ۲۰

مصاحبه پرویز نیکخواه بخشی از دسیسه برهم زدن کنفدراسیون جهانی ۲۱

نقش سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان در خنثی کردن دسیسه‌های شاه و ساواک ۳۳

تیر آخر در آستانه کنگره دوازده کنفدراسیون جهانی ۸۵

فصل هفتم ۹۳

کنگره‌ی خنثی کردن دسیسه دشمنان کنفدراسیون جهانی و بحث‌های *مربوط* به منشور آن ۹۳

تحولات بعد از پایان کنگره دوازدهم، دعوت جمهوری توده‌ای چین از اشرف پهلوی و رویداد مسلحانه سیاهکل ۹۳

وضعیت روانی و سیاسی بعد از ممنوعیت کنفدراسیون و مواضع سازمان‌های سیاسی ۱۱۰

کنگره دوازدهم کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت ۲۳ - ۱۸ اسفند ۱۳۴۹برابر با ۱۴ - ۹ مارس۱۹۷۱ ..... ۱۲۸

تاریخچه طرح "خواست سرنگونی رژیم شاه" در کنگره کنفدراسیون جهانی بر اساس اسناد ۱۴۰

دعوت از اشرف خواهر توامان شاه به جمهوری توده‌ای چین و نظر سازمان توفان ۱۵۸

عملیات مسلحانه سیاهکل، پیدایش خط مشی چریکی و روحیه چریکی در میان قشر خرده بورژوائی روشنفکران ۱۹۸

فصل هشتم ۲۲۵

تاریخچه تحولات خطمشی و منشور کنفدراسیون جهانی ۲۲۵

نظرات "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، جبهه ملی ایران، حزب رویزیونیستی توده ایران، گروه "کادر"ها، خط میانه و سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان ۲۲۵

بحث مربوط به تحقق خواست "تغییر بنیادی جامعه" ایران از طریق کنفدراسیون جهانی ۲۳۰

تقابل منشور "مخالفان با کسب قدرت سیاسی توسط کنفدراسیون جهانی"، با منشور "چپ"روها و جبهه ملی ایران به عنوان موافقان "با کسب قدرت سیاسی توسط کنفدراسیون جهانی" در کنگره ۱۶ام کنفدراسیون ۲۴۰

گزارش مسئول شعبه دانشجوئی به هیات مرکزی در نشست ۱۹۷۴/۱۰/۲۸ .... ۲۵۰

پیشنهاد جدائی وظایف کنفدراسیون جهانی از بحث مربوط به تحلیل عمومی از جنبش مردم ایران و ضرورت سرنگونی رژیم محمدرضا شاه ۲۵۰

معجونی از اتهام، بی‌خردی و سردرگمی ۲۵۳

دروغگوهای کم‌حافظه ۲۵۸

برخورد خط میانه به منشور پیشنهادی کنگره دوازدهم کنفدراسیون جهانی... ۲۷۶

برخورد سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان به قانون اساسی ایران و دفاع از روح دستآوردهای انقلاب مشروطیت ایران ۲۸۵

افسانه مخالفت با سرنگونی رژیم شاه ۳۰۹

استدلالات تئوریک خط میانه برای تبدیل کنفدراسیون به حزب سیاسی کمونیستی با دستآویز تغییر منشور کنفدراسیون جهانی ۳۱۵

سیر واقعی رویدادها و افسانه‌سرائی خط میانه و گروه "کادر"ها در جعل تاریخ ۳۵۰

منشورهای کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) .۳۵۷

مصوبه کنگره‌های ۱۲ و ۱۶ کنفدراسیون جهانی ۳۵۷

فصل نهم ۳۶۳

کنگره سیزدهم کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت ۲۲ ـ ۱۸ دی ۱۳۵۰ برابر با ۱۲ ـ ۸ ژانویه ۱۹۷۲، ادامه بحث در مورد "خواست سرنگونی رژیم" در منشور تا کنگره پانزدهم کنفدراسیون جهانی ۳۶۳

گروه "کادر"ها پیش‌قدم پشتیبانی از مبارزه مسلحانه انفرادی چریکی ۳۶۳

شعار "اخراج شاه از سازمان‌های بین‌المللی حقوقی و اجتماعی" و نظر توفان۳۶۸

طرح رسمی منشور پیشنهادی "خط رزمنده" در کنگره پانزدهم کنفدراسیون جهانی برای نخستین بار ۳۸۳

منشور پیشنهادی برای کنگره شانزدهم از طرف گروه "کادر"ها و جبهه ملی ایران و خط میانه در آستانه کنگره ۱۶ کنفدراسیون جهانی ۳۹۳

در مورد سازمان انقلابیون کمونیست و دستآویز آنها در عدم شرکت در رهبری کنفدراسیون جهانی ۳۹۹

صفبندی‌های جدید ۴۰۳

توفان و کنفدراسیون جهانی

فصل ششم

دسیسه‌های ضدکنفدراسیونی ساواک و مسکوت گذاردن حقایق

کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت اردیبهشت ۱۳۴۹ برابر با آوریل ۱۹۷۰

در فاصله میان کنگره نهم و دهم و در آستانه کنگره یازدهم وضعیت متشنجی در کنفدراسیون ایجاد شده بود. در عرصه سیاسی نیز گروه "کادر"ها متولد شده بودند که در ایجاد این وضعیت متشنج نقش مهمی داشتند. عبدالمجید زربخش یکی از رهبران "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و از رهبران "کادر"ها بعد از انشعاب از "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، در بعد از کنگره نهم از جمله همراه با مهدی خانبابا تهرانی و جهانبخش فیروز فولادی گروهی ضدسازمانی و انحلال‌طلب بنا کردند، که به نام گروه "کادر"ها معروف شد و جدائی خویش را در تیرماه سال ۱۳۴۸ برابر با ژوئن سال ۱۹۶۹ از "سازمان انقلابی" حزب توده ایران اعلام کردند. پلاتفرم سیاسی آنها آنگونه که توفان نوشت **"وحدت بر سر اختلاف نظر بود"**. آنها مدعی بودند که جنبش "بی‌سواد" است و لذا باید در وضعیت کنونی، جنبشِ کتاب‌خوانی راه انداخت. آنها انفعال را در کنفدراسیون جهانی تبلیغ می‌کردند و در عمل مُبلغ

تئوری خانه‌نشینی و کتاب‌خوانی بودند. اگر بر اساس نظر آنها رفتار می‌شد، باید کنفدراسیون جهانی و مبارزه آن عملا تعطیل می‌گردید. نظر گروه "کادر"ها این بود که اطلاعات ما کم است و بدون جبران این کمبودها امکان هیچ تحول انقلابی مقدور نیست.

سند جدائی این گروه از "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، آنطور که معلوم شد، نگارش فیروز فولادی بود که وی عامل ساواک در این سازمان محسوب می‌شد[1]. فیروز فولادی در کنگره یازدهم کنفدراسیون تلاش کرد از انتخاب دبیران کنفدراسیون جهانی بر اساس ماموریتی که در پیش داشت، جلوگیری کرده و کنفدراسیون جهانی را به انشعاب بکشاند. لازم به توجه است که کنگره دهم موفق نشده بود دبیران ثابتی برای دوره یکساله به علت اختلافاتی که از جمله در میان "کادر"ها و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و برخورد به سیاست‌های "چپ"روانه رخ داده بود، انتخاب کند. حال ادامه وضع گذشته در کنگره یازدهم می‌توانست با نقشی که "کادر"ها به عهده گرفته بودند، عواقب شومی برای کنفدراسیون جهانی به همراه داشته باشد.

حال پیشنهاد کتاب‌خوانی "کادر"ها برای غلبه بر "بی‌سوادی" جنبش، مفهوم خاصی پیدا می‌کرد. به نظر سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان باید سیاست ممانعت از برگزاری موفقیت‌آمیز کنگره‌های ۱۰

[1] - بر اساس مصاحبه آقای مهدی خانبابا تهرانی با آقای حمید شوکت، نگارندگان اعلامیه‌ی "کادر"ها از جمله فیروز فولادی و چنگیز پهلوان بوده‌اند. چنگیز پهلوان فرد مرموزی در کنفدراسیون جهانی با تمایلات ابتدائی سوسیال دموکراتیک و نیروی سومی بود. منشاء وی از خانواده سلطنتی برمی‌خاست که افتخار جاسوسی از جانب "سازمان انقلابی" حزب توده ایران را در داخل جبهه ملی ایران بعهده گرفته بود و جبهه ملی ایران را بر ضد مخالفان "سازمان انقلابی" از جمله سازمان توفان تحریک می‌کرد. وی در زمان دبیری کنفدراسیون جهانی با تظاهر به عضویت در جبهه ملی ایران، به عنوان دبیر متعلق به جبهه ملی ایران انتخاب شد که جاسوس "سازمان انقلابی" بود و مقاله‌ای در مغایرت با سنت و مشی کنفدراسیون جهانی در پلمیک با رهبری حزب توده ایران آقای نورالدین کیانوری نوشت که در کنگره مورد انتقاد شدید قرار گرفت، ولی متاسفانه این سوءاستفاده و سنت‌شکنی وی، مصلحت‌جویانه مورد تائید غیراصولی جبهه ملی ایران که بازی خورده‌ی "سازمان انقلابی" حزب توده ایران شده بود، قرار داشت. وی بعد از جدائی از این "سازمان انقلابی" به گروه "کادر"ها پیوست و با مهدی خانبابا تهرانی مخفیانه در تماس بود و سرانجام با شگفتی فراوان سر از "سازمان بازرسی شاهنشاهی در ایران" در آورد که این سازمان مورد اعتماد اعلیحضرت و مرکب از وفاداران به شاه بود. تو گوئی:

"گرگ زاده آخر گرگ شود

گرچه با آدمی بزرگ شود"

وی در دوران جمهوری اسلامی با حکومت آخوندها همکاری می‌کرد و اصلاح‌طلب شده بود و در کنفرانس برلن همراه با کاظم کردوانی و سایر اصلاح‌طلبان حکومتی شرکت کرد. و بعدا به پشت پرده رفت و در مجامع عمومی حضوری از وی مشهود نبود.

و ۱۱ کنفدراسیون جهانی، و یورش آشکار به "سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان" با سنت‌شکنی هیات دبیران در صدور اطلاعیه‌ای علیه یک سازمان متحد کنفدراسیون جهانی، بر ضد سازمانی که یکی از ارکان محکم کنفدراسیون جهانی محسوب می‌شد، و ستون فقرات فدراسیون آلمان بود را، حال از زاویه جدیدی مورد تحلیل و بررسی قرار داد. هجوم سیاه تبلیغاتی جدید رژیم پهلوی به "بی‌سوادی"، "بی‌اطلاعی" دانشجویان و کنفدراسیون جهانی، برنامه‌ریزی از قبل تدارک دیده شده ساواک، با استناد به **"مراجع کمونیستی"** انجام می‌گرفت. این امر نشانه آن بود که دستان ناپاکی در درون "کادر"ها تلاش دارند، همه بنیه‌ی خویش را برای نابودی کنفدراسیون جهانی بکار ببرند.
آقای افشین متین به استناد به سخنان شاهدان آن دوران نوشته است:

> "سازمان انقلابی و گروه کادرهای منشعب از آن به صورت دو نیروی متخاصم درآمده بودند. سازمان توفان با گروه کادرهای "سازمان انقلابی" مخالفت می‌کرد که آنها نیز به نوبه خود در سال ۱۹۶۹ با استفاده از نفوذشان در نشریه شانزدهم آذر دست به **حملات آشکاری** علیه توفان زدند." (صفحه ۲۸۳) (تکیه از توفان).

از نابودی کنفدراسیون در درجه نخست رژیم شاه و امپریالیست‌ها سود می‌بردند. ولی به شوروی‌ها، آلمان شرقی‌ها و توده‌ای‌ها نیز از این نمد کلاهی می‌رسید. در کنفدراسیون جهانی به ویژه در آلمان که نفوذ توفان بسیار زیاد بود، کنفدراسیون از طریق واحد فدراسیون آلمان، به طور عمده با جریان‌های مترقی مارکسیست لنینیست همکاری می‌کرد. در آکسیون‌های کنفدراسیون هواداران شوروی‌ها و به ویژه آلمان شرقی‌ها (حزب د.کا.پ) و سازمان دانشجوئی اسپارتاکوس شرکت نداشتند. ما در همه جا علیه سیاست آنها که همکاری با "حزب توده ایران"، دفاع از شوروی و اقمارش و بر ضد کنفدراسیون بود، مبارزه می‌کردیم و این امری نبود که مورد خوشآیند مسئولان آلمان شرقی باشد.
هواداران نظریه انحلال کنفدراسیون ("کادر"ها) مبارزه با رژیم را در مشاجرات و بحث‌های خویش موکول به حل تضادهای درون کنفدراسیون جهانی می‌کردند. بر این اساس تا این تضادهای درون کنفدراسیون، مطابق میل آنها حل نشود، مبارزه‌ای نباید صورت پذیرد. معنی این نظریه آن بود که بایستی مبارزه بر علیه رژیم سفاک محمدرضا شده را تعطیل کرد و دست وی را بدون واهمه در کشتار آزادیخواهان ایران باز گذارد.
باید با این روش تخدیر و بی‌عملی مبارزه می‌شد.

در سند گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان – گوتینگن۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ در شرایط بعد از کنگره دهم و برگزاری کنگره فوق‌العاده یازدهم چنین می‌آید:

مراجعه کنید به گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان – گوتینگن۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ در تارنمای کنفدراسیون جهانی www.cisnu.org

سند شماره ۱۲ کتاب جلد اول دفتر اسناد ضمیمه فصل دوم
مندرج در بخش: برخورد کنگره دهم کنفدراسیون جهانی به اطلاعیه ضدتوفانی دبیران وقت کنفدراسیون)
گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان – گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ (صفحات ۵۱ – ۵۲).

"هواداران این نظریه (نظریه "کادر"ها – توفان) پس از تز کنگره دهم کنفدراسیون که به برخی نظرات "چپ‌روانه" آنان ضربه سختی زد با تز خطرناک "انحلال کنفدراسیون" که مبارزه علیه رژیم را تابع حل تضادهای درون کنفدراسیون نموده و با تعیین مرکزیت مخالفت می‌نمود، نظریه‌ای که مبارزه علیه رژیم خونخوار پهلوی را تعطیل نموده، دست او را در کشتار آزادی‌خواهان باز می‌گذارد و این تنها صدای رسا و موثرترین اسلحه نیروهای مترقی و دانشجویان خارج از کشور را می‌گرفت، به میدان آمدند. در همان سال تحت رهبری کنفدراسیون کنسولگری مونیخ، سانفرانسیسکو و رم اشغال گردید و تاثیرات تبلیغاتی بسیار عظیمی داشت. تاثیرات تبلیغاتی آن بعد از افشاء شاه به هنگام مسافرت او به آلمان در مرتبه اول بود. نجات جان گروه معروف به فلسطین در آن سال اتفاق افتاد و تبلیغات زهرآگین رژیم توسط عوامل خودفروخته‌ای نظیر نیکخواه و پارسانژاد نیز در همان زمان بوقوع پیوست. در چنین شرایط می‌توان به دامنه مضرات این تئوری انحلال‌طلبانه پی برد. در همان زمان ۱۶ام آذر، ارگان کنفدراسیون جهانی در سرمقاله خود در رد این نظریات انحرافی که معتقد به مبارزه بدون تشکیلات و رهبری بود تحت عنوان "درباره بخشی از مسایل اساسی درون جنبش و راه حل آن" نوشت:

"حرکت در سمت حل مسائل اساسی جنبش نمی‌تواند و نباید جدا از مبارزه علیه امپریالیسم و سیاست ضدخلقی شوروی علیه ارتجاع ایران صورت پذیرد... وابسته نمودن امر مبارزه ضدامپریالیستی ضدارتجاعی در کلیه زمینه‌ها به حل کامل مسائل درونی نتیجه‌ای جز تضعیف این مبارزه و رکود کنفدراسیون نمی‌تواند داشته باشد".

سرمقاله ۱۶ام آذر در باره نقش مرکزیت و تشکیلات به خاطر پیشبرد مبارزات ضدرژیمی و ضدامپریالیستی و در رابطه با این حرکت حل مسایل و تضادهای درون جنبش و به خاطر پیاده کردن و برنامه ریزی نوشت:

"پیشبرد مبارزه عمومی ضدامپریالیستی ضدارتجاعی، مستلزم وجود تشکیلات است و این خود تنها به هنگام وجود مرکزیتی که فعالیت واحدها را منظم نموده، مبارزه در کلیه سطوح را به یکدیگر ربط داده و در بستر معین هدایت نماید، موجودیت واقعی را داراست".

آنگاه ۱۶ام آذر سپس با اشاره به تضادهای درون کنگره و لزوم وجود تشکیلات منضبط به جای پراکندگی و انحلال ادامه می‌دهد:

"هئیت دبیران تنها بعلت داشتن چنین تحلیلی بود که در یکی از حساس‌ترین لحظات مسئولیت پذیرفت، آشکارا اعلام نمود که انتخابات خود را به هیچ وجه به معنی حل مسائل اساسی درون جنبش ندانسته و معتقد نیست که از این پس مبارزه درونی نبایستی ادامه یابد...."

هیات دبیرانِ وقت سپس نتیجه‌گیری کرد که هر نظری که نقش تشکیلات و مرکزیت را نفی کند جز صدمه زدن به جنبش، کار دیگری از پیش نبرده است و با الهام از این تحلیل یکی از شعارهای کنفدراسیون در آن سال عبارت بود از:

"همراه با شرکت فعال در مبارزه ضدامپریالیستی در سمت حل مسائل اساسی درون جنبش گام برداریم." (صفحات ۵۱ – ۵۲).

ولی گروه "کادر"ها به عنوان مخالفان این نظریه و مخالفان موفقیت کنگره یازدهم کنفدراسیون جهانی، انتخاب دبیران کنفدراسیون جهانی را منفی ارزیابی کرده و آن را "سازش گندیده" از طرف نیروهائی که تسلیم نظر انحرافی آنها نشده بودند نام نهادند. این نظریه خطرناک و ضدتشکیلاتی با طرح پیشنهاد دیگری که خواهان اعزام یک هیئت نمایندگی از اعضای کنفدراسیون جهانی به ایران بود تا به اصطلاح از زندان‌های رژیم شاه دیدن نمایند و دست رژیم شاه را رو کند تکمیل گردید. این نظریه زمانی پیدا شد که از یک طرف مشتی از رهبران "سازمان انقلابی" در ایران به خیانت دست زده بودند و به حامیان رژیم شاه بدل شدند و از طرف دیگر سخنگویان رژیم ایران در تکامل این حمله تبلیغاتی به کنفدراسیون جهانی و تکمیل توطئه و مانوری که در پیش داشتند، در مجلس شورای ملی از مخالفین رژیم در خارج برای دیدن پیشرفت‌های ایران دعوت به عمل آوردند.

رژیم قصد داشت با یک نمایشنامه تبلیغاتی و تدارک دیده شد و با همکاری عوامل نفوذی خویش در کنفدراسیون جهانی از جمله فیروز فولادی آب طهارت بر سر رژیم شاه بریزد و تبلیغات کنفدراسیون جهانی را خنثی کند.

از جانب رژیم شاه و ساواک آنگونه که تجربه در آینده نشان داد قصد توطئه‌ای را علیه کنفدراسیون جهانی داشتند ولی در اثر آگاهی دانشجویان روشن‌بین و از جمله رفقای سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان که ما به آن خواهیم پرداخت، این نظریه با شکست روبرو شد.

این تنها اقدامات "کادر"ها در تضعیف کنفدراسیون جهانی و سازمان توفان نبود، هواداران این نظریه انحرافی گروه "کادر"ها در جنبش دانشجوئی مدت‌ها بر ضد تشکیلات مستقل فدراسیون آلمان بسیج شده بودند. آنها با تبلیغ نظریه خود در پاره‌ای از واحدها، با هم آوا کردن بخشی دیگری که مصالح عالی جنبش را قربانی منافع آنی خود می‌کردند و خط راست سنتی یعنی جبهه ملی ایران را در درون جنبش دانشجوئی نمایندگی می‌نمودند، از انحلال فدراسیون آلمان و استحاله آن در کنفدراسیون جهانی پشتیبانی نموده و مدت‌ها از انتخاب دبیران فدراسیون آلمان با مانورهای گوناگون جلو گرفتند. ممانعت از انتخاب دبیران کنفدراسیون جهانی در کنگره یازدهم کنفدراسیون جهانی، تلاش برای انحلال فدراسیون آلمان، ایجاد "جنبشی فکری" برای رفع بی‌سوادی و تعطیل مبارزه افشاءگرانه‌ی ضدرژیمی، همه و همه مهره‌هائی از یک حلقه زنجیر دسیسه بودند.

آنها این نظریه انحلال فدراسیون آلمان را در سمینارها پروراندند و در رساله سازمان برلن ارائه دادند که با مقاومت توده دانشجو روبرو شده و درهم شکست و مانع از آن شد که بعد از کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی عده‌ای انشعاب‌گر بر سر مزار فدراسیون آلمان جشن پیروزی بگیرند.

پس تا قبل از قدغن کردن کنفدراسیون جهانی از جانب رژیم شاه ما با دو جریان روبرو بودیم که ترکیب و حاملین آن همواره یکسان نبوده‌اند. جریانی "چپ"روانه که می‌کوشید کنفدراسیون جهانی را به حزب سیاسی، به زائده سازمان‌های سیاسی بدل کند و جریانی دیگر که با تمام نارسائی‌ها در گذشته در مجموع در مواضع درست در مقابل خطر عمده "چپ"روی قرار داشت. سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان، جبهه ملی ایران و گروه "کارگر" و تا حدودی "سازمان انقلابی" که از "چپ"روی دست برداشته و به راست گرویده و ظاهرا متنبه شده بود از جمله این تشکل‌ها بودند.

بدون بررسی شرایط قبل از کنگره ۱۲ نمی‌توان برخوردی علمی به حوادث آن زمان کرد. باید شرایط درونی و برونی کنفدراسیون جهانی را مورد ارزیابی قرار داد تا خالی از جنجال‌های فرصت‌طلبانه واقعیات آن روز کنفدراسیون جهانی را برای توده دانشجو و خواننده پژوهشگر بازگو نمود.

توفان با توجه به خطر حرکت انحلال‌طلبانه و "چپ"روانه آن زمان که موجودیت کنفدراسیون جهانی را تهدید می‌کردند در ترکیب دبیران کنفدراسیون جهانی در کنگره ۱۱ام کنفدراسیون جهانی شرکت کرد و مسئولیت انتشارات کنفدراسیون جهانی را به عهده گرفت. ما مصمم شدیم چه در نشریه ۱۶ام آذر و چه در نشریه توفان با این نظریات، همانگونه که مصوبه هیات مرکزی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان بود، مبارزه کنیم.

این، آن وضعیت و فضائی بود که بر بیرون و در درون کنگره یازدهم کنفدراسیون حاکم بود. از این مبارزه سازمان توفان، جبهه ملی ایران و گروه "کارگر" همکار جبهه ملی ایران به صورت قدرتمند و با روحیه مبارزاتی بیرون آمدند. "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و "کادر"ها به شدت ضربه خورده و روحیه خویش را از دست داده بودند و انزواجوئی را می‌جستند. "سازمان انقلابی" پس از آن همه ماجراجوئی و "چپ"روی و توزیع اکاذیب در مورد مبارزات انقلابی درون کشور از "شورش جنوب" گرفته تا "مبارزات توده‌ای در کردستان"، به راست گرائید و شکست و بی‌عملی خویش در خارج از کشور و در کنفدراسیون جهانی را در زیر عنوان سیاست "پیوند با توده‌ها در ایران" پنهان کرد که برای کنفدراسیون جهانی با توجه به تبلیغ روحیه انفعال و نفی ارزش مبارزه خارج از کشور، عواقب وخیمی برای جنبش دانشجوئی بوجود آورد. همزمان با این تئوری انفعال از جانب "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، گروه "کادر"ها به مبارزه درونی برای از هم پاشاندن کنفدراسیون جهانی متوسل شده و برای

خلع سلاح روحی جنبش، پرچم "ما بی‌سوادیم" و باید "جنبش مطالعاتی و فکری" راه بیاندازیم تا با سواد شویم و تنها آنوقت به تحلیل و اظهار نظر درست بپردازیم را برافراشت. گروه "کادر"ها در واقع با هر انگیزه‌ای که داشتند، مُبلغ نظریات پرویز نیکخواه و فیروز فولادی بودند.

کنگره به دو بخش تقسیم شد، گروه اقلیت "کادر"ها که خواهان تعطیل مبارزه بوده و شرط فعالیت جدی بیرونی در مبارزه علیه رژیم شاه و امپریالیسم را در حل تضادهای درونی کنفدراسیون جهانی می‌دانستند و جناح قدرت‌مند ضد فیروز فولادی، و ضد سخنگوی گروه "کادر"ها که متشکل از سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان، جبهه ملی ایران، گروه "کارگر" و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران بود. این جناح شرط مبارزه با دشمنان مردم را تسویه حساب داخلی میان نیروهای خلقی نمی‌دانست و ماهیت تضادها را مخلوط و مخدوش نمی‌کرد.

در چنین شرایطی که بر کنگره فوق‌العاده یازدهم حاکم بود، همان‌گونه که اشاره کردیم فیروز فولادی با سخنرانی‌های غرّای خود توده دانشجویان را به مبارزه با مرکزیت کنفدراسیون جهانی با تمجید و هلهله گروه "کادر"ها فراخواند. انتخاب دبیران با این تبلیغات مسموم با مشکل روبرو بود. سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان از قبل، پیدایش این وضعیت را پیشگوئی نمی‌کرد و در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار گرفته بود. "کادر"ها با نظریات ارتجاعی و انحلال‌طلبانه فیروز فولادی به انزوای کامل کشیده شدند و سیاستشان نیز بر مبنای مبارزه با کنفدراسیون جهانی و هیات دبیران مشترک آن قرار داشت. "سازمان انقلابی" که به شدت از خیانت اعضاء و کادرها و انشعابات درونی‌اش ضربه خورده بود، فاقد روحیه مبارزه‌جویانه بود. رفقای توفان باید در همان کنگره تصمیم مقتضی اتخاذ می‌کردند و وقتی زنده‌یاد فرهاد سمنار از گروه "کارگر" به رفقای ما مراجعه کرد تا در ترکیب دبیران شرکت کنیم، ما با شرایط ویژه‌ای که ایجاد شده بود به خواست وی که عملا حافظ منافع کنفدراسیون جهانی بود، ندای مثبت دادیم. ترکیب هیات دبیران با شرکت رفیقی از سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان ممکن و انتخاب آن از طرف کنگره عملی شد. کنگره منوچهر اوحدی، رضا رهبری (از "سازمان انقلابی")، فرهاد سمنار، جعفر صدیق (از جبهه ملی) و مانی علوی (از سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان) را علی‌رغم مخالفت حزب توده و "کادر"ها انتخاب کرد. به این ترتیب دسیسه ساواک که قصد داشت در غیاب کنفدراسیون جهانی به هجومی تبلیغاتی برای ایجاد محبوبیت برای شاه در خارج بپردازد، نقش بر آب گردید. در همان سال سازمان م- ل توفان با شرط قبول مسئولیت انتشارات کنفدراسیون جهانی، کارزار تبلیغاتی متقابلی را علیه نظریه پردازان ساواک و مرددان و متزلزلان در درون کنفدراسیون جهانی آغاز کرد. بخش از جبهه ملی ایران در قالب گروه "کارگر" در این دوران نقش بسیار مترقی و مفیدی

در تقویت کنفدراسیون جهانی ایفاء می‌کرد. این همکاری میان توفان و جبهه ملی ایران بسیار مثبت و مفید در برهم زدن دسیسه‌ی ساواک بود و مدت‌ها تا انحراف جبهه ملی ایران و نزدیکی به شوروی و تلاش برای تغییر خط‌مشی کنفدراسیون جهانی و تبدیل آن به یک سازمان چریکی ادامه داشت.

تسلیم جهانبخش فیروز فولادی رهبر گروه "کادر"ها به ساواک و دسیسه مشترک علیه کنفدراسیون جهانی

از جمله افرادی که به رژیم شاه تسلیم شدند، یکی جهانبخش فیروز فولادی از رهبران کادرهای درجه یک "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و از رهبران بعدی گروه "کادر"ها بود. وی آنطور که کتاب "چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، حزب توده در خارج از کشور، جلد اول" در صفحه ۲۸۸ نوشته است، فیروز فولادی "در سال ۴۸ ضمن تماس با یکی از منابع شناخته شده (منظور سرهنگ مرتضوی بازنشسته و مشهور به آقا صفا در مونیخ بود – توفان) همکاری خویش را عملا از اواخر سال ۴۹ آغاز نمود و معرفی وی جهت استخدام در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران نیز با توصیه ساواک انجام گرفت".[۲]

[۲] – آقای مهدی خانبابا تهرانی پدر خوانده گروه "کادر"ها که حرف آخر را می‌زد در مصاحبه‌اش با آقای حمید شوکت در کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران" در جلد دوم صفحه ۳۴۷ در مورد برخورد به رژیم شاه و نقش فیروز فولادی چنین ابراز می‌دارد:

> "واقعیت این است که نوعی خودسانسوری برقرار بود، چون معتقد بودیم هر نوع تزلزلی باعث محکومیت خواهد بود. بعدها وقتی ماجرای تسلیم شدن نیکخواه پیش آمد و فولادی هم در جزوه‌ای به مقوله "هیستری ضدشاهی" اپوزیسیون اشاره کرد، من خود روی خط دامن زدن به این "هیستری" رفتم. چون معتقد بودم این "هیستری" برای مزاج ما شفابخش و عالی است و اگر لحظه‌ای در آن تردید کنیم، فرو خواهیم غلتید. من خود خطر را حس کرده بودم و از این رو برای حفظ جمع چنین موعظه می‌کردم.".

این نظر آقای مهدی تهرانی در کنگره‌های پایانی کنفدراسیون جهانی به عنوان "خواست سرنگونی رژیم شاه" و کسب قدرت سیاسی از جانب کنفدراسیون جهانی مطرح شد که به قول خود ایشان سیاست "هیستریک کردن مبارزه علیه شاه" بود که در کنار مسایل دیگری به رهبری گروه "کادر"ها به انحلال کنفدراسیون جهانی منجر شد.

آقای تهرانی در سال ۱۳۹۷مطابق ۲۰۱۸ میلادی در جشن تولد ۸۴ سالگی خویش در کنار مسعود بهنود، نوری‌زاده مزدور عربستان سعودی و پاره دیگری تواب شکنجه نشده امروزی، به صورت گذرا در مورد "نامه فیروز فولادی" صحبت می‌کند و عبارات زیر را بیان می‌دارد:

"... ما به یک چیز توجه نکردیم که ایران در کدام راه باید تکامل پیدا کنه. یعنی ایران در راهی بود که داشت توسعه پیدا می‌کرد. من... فیروز فولادی مرده، امروز نیست، ولی وقتی من بهش خشم کردم در ملاقاتی که کرده با دولتی‌ها، گفتم به اعتبار کی رفتی با اونا ملاقات کردی، گفت به اعتبار شما، گفتم تو غلط کردی. اون موقع رفت، آنوقت یک چیزی نوشت که من حالا می‌فهمم که درست می‌گفت ما به نظر من کشورمون را درست... من در یک مصاحبه تلویزیونی هم گفتم ما اصلا ابعاد کشورمان را نمی‌شناختیم ما می‌گیم زرع نکرده پاره کردیم. ... الان دیگه واقعا به این رسیدم که محمود راسخ دوست نازنین من بعدها که دیگه ما از آن پله بالای پرولتاریا آمدیم پائین حرف راستش را می‌زد گفت آقا! این مبارزه ضدامپریالیستی قلابی است این با امپریالیسم چکار داره این آقای خمینی و دارو دسته‌اش از موضع شتر مخالفند و نه از موضع موتور. محمد رضا شاه از موضع موتور بود که ما باهاش مخالفت می‌کردیم. خوب، اینها اشتباهات ما بوده ولی من امیدوارم نسل آینده از این دوره پند بگیره و ببینه حسن بره حسین بیاد مسئله حل نمیشه و من امیدوار به جامعه مدنی ایرانم...".

https://youtu.be/_wCl4hMJBRc

با زبان ساده بیان این اعترافات آقای خانباباتهرانی رهبر "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و سپس رهبر گروه "کادر"ها این است که آقای فیروز فولادی با ساواک تماس گرفته است و در این رابطه به بحث با "کادر"ها برای اقناع آنها پرداخته و آنها به وی امکان داده‌اند که نظریاتش را تدوین کند و در نشست بعدی به سمع سایر اعضاء "کادر"های "انقلابی" برساند. "کادر"ها همه موازین "دموکراتیک" را در مورد این عنصر ساواک رعایت کرده و تریبون توجیه همکاری با ساواک در اختیارش قرارداده‌اند!!؟؟. فیروز فولادی آنها را متهم به "هیستری ضدشاه" کرده است. سپس ماموریت یافته نظریاتش را بنویسد و تئوریزه کند. وی نظریاتش را نوشته است و به جمع "کادر"ها تقدیم نموده و در باره آن بحث و تبادل نظر شده است. تئوری وی "مبنی بر بی‌سوادی ما" و "کمبود اطلاعات ما در مورد ایران" که حتی امروز نیز مورد تائید آقای مهدی خانباباتهرانی است و هم همان روز نیز مورد تبلیغ یاران "کادر"ها در کنفدراسیون جهانی، تحت عنوان ایجاد "جنبش فکری" قرار داشت، به پیشنهاد تعطیل مبارزه کنفدراسیون جهانی برای حل مسایل درونی کنفدراسیون جهانی منجر می‌شد. بر اساس این اظهارات، گروه "کادر"ها با اطلاع از ساواکی شدن فیروز فولادی وی را فورا از گروه خود اخراج نکرده‌اند، بلکه به وی به صورت دموکراتیک امکان داده‌اند از "حقانیت" نظر نیکخواه و ساواک دفاع کند.

سند شماره ۱ دفتر اسناد ضمیمه فصل ششم

مندرج در بخش: (کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت اردیبهشت ۱۳۴۹ برابر با آوریل ۱۹۷۰)

کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت اردیبهشت ۱۳۴۹ برابر با آوریل)

نورالدین کیانوری در مجله دنیا سال دوم (دوره سوم) شماره ۱ فروردین ۱۳۵۴ تحت عنوان "اتحاد همه نیروهای ملی و دموکراتیک و تشدید مبارزه شرط بنیادی برای برانداختن رژیم ضدملی و ضددموکراتیک کنونی است" نوشت:

"انحراف گروه مائوتسه‌دون از راه راستین مارکسیسم – لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و افتادن این گروه به کوره راه ضدانقلابی ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه و تسلط این گروه بر کشور عظیمی مانند چین توده‌ای زمینه بسیار مساعدی برای پیش‌بردن روش حمله از چپ برای محافل امپریالیستی به وجود آورد.

صدها و هزارها ژوزف بارتن‌ها ماموریت یافتند در گوشه‌های جهان افراد صادق و ناآگاه را به دام اندازند و زیر نام‌های پر طنین "گروه مارکسیست– لنینیست– ستاره سرخ" و بسیاری نام‌های دیگر گردهم آورند. در یک مورد از این آزمایش ما خود شاهد آن هستیم.

در سال ۱۹۶۰ رفقای ما از مونیخ اطلاع دادند که فردی آمریکائی به نام سرهنگ دکتر والتن یا والپن به برخی از افراد سرشناس دانشجوئی ایرانی مراجعه کرده و در مقابل کمک‌های مالی (از آن جمله بار اول ۲۰۰۰ مارک غرب به مهدی تهرانی دادند) از آنها خواستند که سازمان دانشجویان مونیخ به حزب توده ایران مربوط نباشد و موضع ضدکمونیستی بگیرد– مهدی تهرانی پس از اطلاع افراد ۶۰۰ مارک از این ۲۰۰۰ مارک را به صندوق سازمان دانشجویان داد. ما تصور نمی‌کنیم مهدی تهرانی امروز این واقعیت تاریخی را تکذیب نماید.

به علاوه سرهنگ آمریکائی پرسش‌نامه پلی‌کپی شده‌ای بین عده‌ای از دانشجویان پخش کرد تا با اطمینان از سوابق آنها که توده‌ای نبوده‌اند، به شرط آن که از نظریات حزب توده پشتیبانی نکنند کمک هزینه تحصیلی از طرف مقامات آمریکائی به آنها داده شود. این جریان، سرآغازِ تدارک انشعاب از حزب توده ایران و ایجاد "سازمان انقلابی حزب توده ایران" گردید که رهبران سرشناس آن نیکخواه، لاشائی، پارسانژاد، فولادی در مرحله بعدی به صورت کارگذاران رسمی ساواک درآمدند".

مغلطه کیانوری در نگارش این مطالب در این است که ماهیت انشعاب بزرگی را که در عرصه ایدئولوژیک میان مارکسیسم– لنینیسم و رویزیونیسم خروشچف رخ داد و رهبران حزب توده ایران را به کارگذاران و عمال شوروی در ایران بدل کرد، مبارزه عظیمی که جنبش کمونیستی را به اردوگاه تقسیم نمود، به دسیسه سازمان سیا و یا فعالیت‌های ارتش آمریکا در ایالت باواریای آلمان مربوط می‌کند. این که رهبران "سازمان انقلابی" به دامان ساواک رفتند هیچ ربطی به اصالت جنبش مارکسیستی– لنینیستی ایران که رهبری آن در دست سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان به زعامت رفقا احمد قاسمی، دکتر غلامحسین فروتن و عباس سغائی اعضاء سابق کمیته مرکزی حزب توده ایران و کمیته مرکزی سازمان افسری این حزب بودند، ندارد. سرنوشت کمیته مرکزی

حزب توده ایران که آلت دست ابرقدرت امپریالیستی شوروی شدند و به خیانت خویش در جاسوسی برای شوروی اعتراف کردند خورشید تابان است و نیازی به بررسی بیش‌تر ندارد. فروپاشی شوروی سوسیال‌امپریالیستی دیگر قابل حاشا نیست و صحت نظریات رفقا قاسمی و فروتن را نشان می‌دهد و با هیچ افسونی نمی‌شود انشعاب رویزیونیست‌ها از جنبش کمونیستی را محصول دسیسه سازمان سیا در جهان جلوه داد. "سازمان انقلابی" نیز که سازمانی رویزیونیستی از منظر "چپ" بود، با ماجراجوئی، روش سکتاریستی، اپورتونیستی، خیانت به گذشته جنبش کمونیستی ایران، تلاش برای گسل دو نسل نمی‌توانست سرنوشت دیگری برای خودش بهتر از این رقم زند. آنها از یک منجلاب به منجلاب دیگر رفتند و نابود شدند. کیانوری تلاش دارد با استناد به اسناد کسب شده در مورد مهدی خانباباتهرانی یک واقعیت تاریخی را جعل و لاپوشانی گرداند.

اما در مورد مهدی خانباباتهرانی باید نکاتی را تائید کرد. وی حداقل مبلغ ۲۰۰۰ دلار را آنهم در یک مرتبه از این نظامی آمریکائی عضو سازمان سیا گرفته بود. این که آیا مبلغ دریافتی ۲۰۰۰ دلار یا بیش‌تر بوده و یا این که این عمل برای نخستین و یا آخرین بار بوده و یا تکرار شده است هیچوقت برای حزب توده ایران روشن نشد. حتی حزب توده ایران نمی‌دانست که این تماس چند روز، چند ماه و یا چند سال قبل از لو رفتن آن به طول انجامیده است. روشن بود که تا قبل از لو رفتن این تماس مهدی خانباباتهرانی نه آن را در حوزه حزبی، نه با تشکیلات حزب توده ایران و نه با سازمان دانشجوئی مونیخ مطرح کرده بود. است. جریان واقعه تنها به این سبب لو می‌رود که میان همسر خانباباتهرانی که آلمانی بوده است و وی، اختلافاتی بروز می‌کند که به طلاق آنها منجر می‌گردد. همسر خانباباتهرانی که از این مسئله با خبر بوده است برای انتقامجوئی آن را در اختیار یکی از همسران فرد حوزه حزبی می‌گذارد و وی این مسئله را فورا به اطلاع حزب توده ایران می‌رساند. در نشست کمیته تشکیلات حزب توده ایران از جمله با شرکت کیانوری و رفیق دکتر غلامحسین فروتن اسرار این ماجرا برملا می‌شود و حزب توده ایران مهدی خانباباتهرانی را به علت تماس با سرهنگ آمریکائی و پنهان کردن آن از نظر حزب توده تا زمانی که دیگر گندش در آمده بوده است، از حزب به اتفاق‌آراء اخراج می‌کند. از آن به بعد کمیته شهری حزب توده ایران در مونیخ جداگانه بدون حضور مهدی خانباباتهرانی و حتی اعضاء حوزه‌اش از نظر امنیتی و حفاظت سایر رفقای حزبی به وجود آمده به کار خودش مستقل ادامه می‌دهد. از همین کمیته مونیخ بود که بعدا سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان منشاء گرفت و هرگز حاضر نشد مهدی خانباباتهرانی را علیرغم تمایلش به عضویت در سازمان توفان، وی را بپذیرد. مهدی خانباباتهرانی این دست رد زدن به سینه‌اش را هیچوقت بر سازمان مارکسیستی – لنینیستی توفان نبخشید و تا توانست بر ضد توفان دسیسه، فتنه، دروغپردازی نمود و محیطی زهرآگین خلق کرد که به جنبش کمونیستی صدمه زد. جالب این است که کیانوری ارتباط خویش را با مهدی خانباباتهرانی حفظ کرد و در کتاب خاطراتش حتی از وی تجلیل به عمل آورد!!؟؟

در این زمینه خوب است به افسانه‌سرائی مهدی خانبابا تهرانی در سال ۲۰۱۶ توجه کنیم:

به سند زیر مراجعه کنید:

https://youtu.be/VNAXMl5xCKY

کوچ ایرانیان ۹۲- خان بابا تهرانی ۳- علی لیمونادی - IRTV-Ali Limonadi- Mehdi Khanbaba Tehrani

۲۰۱۶/۰۵/۰۹

«مهدی خانبابا تهرانی در مورد اتهامات حزب توده به خودش به جای پاسخ اقناع کننده به شنونده با لودگی و شیرین‌زبانی در گفتگوهای خصوصی و اکنون در مصاحبه با آقای علی لیمونادی به صورت رسمی که ایشان متاسفانه فقط پا منبری نشسته تا بررسی منتقدانه‌ی ادعاهای آقای خانبابا تهرانی، به افسانه‌سرائی برای تاریخ معاصر ایران پرداخته

رسید من رفتم پیش کیانوری مجله را هم بردم.

این مقاله دو هزار دلار قیمتشه

گفتم: اِ کدوم بازار این چوب را می‌زند؟

گفت این را سی آی اِ گفته

...

یارو گفت تهرانی با یک سرهنگ آمریکائی.... تماس گرفته و دو هزارتا به تهرانی داده و مقاله... انشعاب..

کیانوری برداشت این را در مجله دنیا "رخنه سیا در جنبش‌های آزادیبخش ملی" علیه من نوشت که فلان

حالا من چکار کردم... طبری میدونست او دروغگو است، همه میدونستند کیانوری شارلاتان و دروغگو است. من زنگ زدم به طبری ... ونوشته بود که تهرانی خودش این را به ما اطلاع داد و از آن مبلغ دوهزار تا۶۰۰ تاش را به ما داد و بقیه اش را هنوز نداده

منم زنگ زدم به طبری گفتم راست میگه کیانوری. اولین بار راست میگه. من ششصدتا را دادم گفت ۱۴۰۰ تاش را گهدار پیش خودت ما ارز آزاد نداریم و تو میدونی زن من شازده‌ست مریم خانم. من بالاخره جنس می‌خوام از پاریس... تو میری پاریس به من صورت داده پنج

شش شیشه شانل ۵، یک مشت زیرپوش‌های کریستین دیور راسه، اینها را به من صورت داده، هزار و صد تا صورت داده اینها را من برای مریم بخرم... خوب اینا رو که صورت نمیده به شما. بعد قاسمی و فروتن که انشعاب شد و اومدند گفت ما مرده بودیم از خنده... می‌خوام بت بگم اینجوری بود».

آقای علی لیمونادی سپس لباس‌های مورد علاقه کیانوری را که گویا برای «مریم خانم» از پاریس توسط مهدی خانبابا تهرانی سفارش داده شده بوده را منتشر کرده است. این لباس‌های زیر متعلق به کریستیان دیور در مجموعه بهاره سال ۲۰۱۰ منتشر شده در حالی که آقای کیانوری در ۱۹۹۸/۰۸/۰۶ فوت کرده است و نمی‌توانسته این لباس‌های زیر را حتی بعد از انقلاب از روی کاتالوگ کریستین دیور منتشر شده در سال ۲۰۱۰ سفارش دهد، قبل از انقلاب که جای خود دارد.

به سند زیر مراجعه کنید:

Integrierte Unterwäsche

Die Dior Spring 2010 RTW Collection macht den Abend zum Tag

integrierte Unterwäsche

Dior Spring 2010 RTW Kollektion macht den Abend zum Tag

لباس زیر یک دست مجموعه بهاره دیور RTW در سال ۲۰۱۰ عصر را به روز تبدیل می‌کند.

ایشان مدعی است که به احسان طبری زنگ زده و وی نیز سخنان مهدی خانبابا تهرانی را تائید نموده است. پرسش این است که مگر تماس تلفنی میان از مونیخ به آلمان شرقی در آن زمان به صورت مستقیم و بدون دخالت سازمان امنیت آلمان شرقی و کنترل سازمان امنیت غربی و آمریکا مقدور بوده است؟! این هم افسانه دیگری است.

مقاله کیانوری در مجله دنیا سال دوم (دوره سوم) شماره ۱ فروردین ۱۳۵۴ برابر ۱۹۷۵ میلادی منتشر شده است. اطلاع کمیته شهری حزب توده ایران در مونیخ به کمیته مرکزی حزب توده ایران در سال ۱۹۶۰ رخ داده که تا سال ۱۹۷۵ از آن تاریخ مدت ۱۵ سال طول کشیده است. چرا آقای مهدی خانبابا تهرانی این مسئله به این مهمی را مسکوت گذارده و از شرافتش دفاع نکرده است؟ مهدی خانبابا تهرانی در همان سال ۱۹۶۰ از حزب توده ایران اخراج می‌شود و مقاله کیانوری در سال ۱۳۵۴ در توضیح این اخراج است. گذشته از آن در سال ۱۹۶۰ هنوز لباس‌های زیر بهاره کریستین دیور مربوط به سال ۲۰۱۰ اختراع نشده بود که تصاویر آن در مصاحبه آقای مهدی خانبابا تهرانی همراه با شانل ۵ منتشر شده است.

از این گذشته در دوران جنگ سرد کسی نمی‌توانست به راحتی به آلمان شرقی و به محل کمیته مرکزی حزب توده ایران در لایپزیک سفر کند. برای این کار نیاز به اجازه مخصوص داشت. حتی برای ورود به برلین نیز یا باید از محل مورد نگهبانی آمریکا و انگلیس به نام "چک پوینت چارلی" (Checkpoint Charlie) و یا از طریق ایستگاه راه آهن "فریدریش اشتراسه" (Friedrichstrasse) عبور می‌گردید و یا با وسیله نقلیه "اس بان" (S-Bahn) این کار صورت می‌پذیرفت. عبور از مرز با وجود دیوار برلین به شدت مورد کنترل دستگاه‌های پلیس مسلح و ماموران امنیتی قرار داشت و همراه با بازجوئی بدنی صورت می‌گرفت. کسی که به آلمان شرقی وارد می‌شد باید تمام محتوی جیب و کیف خود را خالی می‌کرد و در صورت لزوم از آنها صورت‌برداری می‌شد. مقدار پول تبدیل شده یا باید در داخل آلمان شرقی خرج می‌شد که در آن صورت باید در مقابل هر مبلغ پرداختی در هنگام خروج از مرز رسید هزینه مربوطه به ماموران مرزی ارائه می‌شد و یا باید عین آن مبلغ همراه مسافر برگردانده می‌گردید. لذا این افسانه که آقای مهدی خانبابا تهرانی پنج تا شش شیشه عطر شانل را همراه با لباس‌های زیر کریستین دیور از مرز رد کرده و پنهانی و خصوصی به دست کیانوری رسانده است بیش‌تر به شوخی می‌ماند تا واقعیت. البته برای کسانی که به این مشکلات واقف نیستند قصه‌گوئی آقای خانبابا تهرانی که مورد استناد و تبلیغات دشمنان کمونیسم نیز هست و به آن دامن زده می‌شود، شاید واقعی جلوه کند. البته آقای مهدی خانبابا تهرانی زمانی که این شماره مجله دنیا منتشر شد فورا در صدد رفع و رجوع آن برآمد و به هوادارنش همین داستان و با همین مضمون را به صورت دیگری بیان کرده بود. در آن زمان سخن از لباس زیر برای مریم خانم نبود بلکه باقیمانده پول گویا خرج مانتوی مریم خانم شده بود که تهرانی با دستور کیانوری خریده بود. در آن

در همان سال رژیم شاه برای کنفدراسیون جهانی برنامه کُشنده‌ای را تدارک می‌دید، که باید حساب‌شده در خارج از کشور اجراء می‌شد. به پیشنهاد دولت ایران در سال ۱۳۴۸، تهران میزبان اجلاسیه بیست و ششم حقوق بشر در ایران بود. در این اجلاسیه شاه به شرکت‌کنندگان خوش آمد گفت و اوتانت دبیرکل سازمان ملل متحد به مناسبت بیستمین سال صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر خطابه‌ای ایراد کرد. اشرف پهلوی در این زمان ریاست کمیسیون سالانه حقوق بشر سازمان ملل متحد را به عهده گرفت. شاه در شرایط فقدان کنفدراسیون جهانی و در دست داشتن پرچم دفاع از حقوق بشر و نقش‌آفرینی اشرف پهلوی در مجامع بین‌المللی می‌توانست به آرزوهای خویش نایل آید.

بر اساس این سند، فیروز فولادی تماسش را با ساواک از سال ۱۳۴۸ آغاز کرده است. روشن است که وی حتما باید تصمیمش را برای انجام این تماس خیلی قبل‌تر و با تامل و تفکر بیش‌تر و محاسبه دقیق‌تر گرفته باشد[۳]. بر این اساس نه‌تنها نقش وی در ایجاد جریانی به نام "کادر"ها پرسش‌برانگیز

زمان نیز که حداقل رفیق فروتن در قید حیات بود نمی‌شد این دروغ را سرهم بندی کرد که گویا آنها از چرب‌زبانی تهرانی به وجد آمده و از خنده مرده بودند!!!

نقل قول‌های امروزی که وی از قاسمی و فروتن برای تاکید اکاذیب خود آنهم بعد از درگذشت آنها ارائه داده است، کذب محض است و با واقعیت نمی‌خواند. زیرا رفیق فروتن خودش در کمیسیون تشکیلات اخراج مهدی خانبابا تهرانی که بر مبنای گزارش رفقای حزبی از مونیخ موجب اخراج مهدی خانبابا تهرانی از حزب توده ایران شده است حضور داشته و به این اخراج رای داده است و در مرکزیت سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان در این مورد چندین بار بحث صورت گرفته است. با این سوء پیشینه است که توفان به اتفاق آراء پیشنهاد عضویت مهدی تهرانی را در توفان رد کرد. حیرت‌انگیز است که وی چه افسانه‌ای مانند سایر افسانه‌های دیگرش ساخته و پرداخته است.

[۳] – آقای فیروز فولادی مدتی در کنفدراسیون جهانی مسئول نشریه نامه پارسی بود. وی در این مسئولیت تلاش کرد که "نامه پارسی" را به ارگانی علیه سازمان مارکسیستی – لنینیستی توفان و گذشته جنبش کمونیستی ایران بدل کند. وی پرچم دفاع از میرزا کوچک خان جنگلی و حمله به حزب کمونیست ایران را برافراشت که مورد انتقاد سازمان مارکسیستی – لنینیستی توفان قرار گرفت. توفان در مقاله‌ای تحت عنوان "برخی از مظاهر آنتی‌کمونیسم در ایران" به این تحریف تاریخی برخورد کرد و فیروز فولادی از کادرهای درجه اول "سازمان انقلابی" و از رهبران گروه "کادر"ها را به باد انتقاد گرفت. ما در این مقاله چنین می‌خوانیم:

(توفان شماره ۱۸ دوره سوم بهمن ۱۳۴۷ فوریه ۱۹۶۹)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML18.pdf

"برخی از ضدکمونیست‌ها از چندی به این طرف تظاهر به مارکسیسم را یکی از تجملات زندگی خود ساخته‌اند و چنین جلوه می‌دهند که گویا حمله آنها بر کمونیست‌ها از موضع مارکسیستی است. آنها شوق سوزانی به تحلیل "علمی" تاریخ دارند تا به کمک "مارکسیسم" ثابت کنند که نهضت کمونیستی چیز دیگری جز یک سلسله اشتباه، ضعف و خیانت نبوده و پیوسته موجب شکست "نهضت اصیل" خلق شده است. به موجب این تحلیل "علمی" نه فقط حزب توده ایران سد راه نهضت ملی بوده بلکه در گذشتهٔ پیش از شهریور ۱۳۲۰ هم اگر مانعی در راه پیروزی بتوان سراغ گرفت همان حزب کمونیست ایران بوده است. مثلا اگر نهضت جنگل را با این "تحلیل علمی" از نظر بگذرانیم دیده می‌شود که میرزا کوچک خان جنگلی مردی است دلیر، ضداستعمار، هوادار دهقانان، و حتی آگاه از تئوری امروزی مربوط به ارتش توده‌ای و جنگ پارتیزانی. اگر ایرادی بر او بتوان گرفت این است که "ناچار به پیشنهادهای چپ‌روانه زعمای حزب کمونیست ایران تسلیم شد و با شرکت در اقدامات آنان در واقع در شکست انقلاب سهیم گردید" ("نامه پارسی" مهر ۱۳۴۷ صفحه ۲۲).

نویسنده مقاله در تحلیل "علمی" خود تا آنجا پیش می‌رود که لنین کبیر را به مناسبت سیاستی که جمهوری جوان شوروی در برابر ایران و نهضت جنگل اتخاذ کرد مورد افترا قرارمی‌دهد. اگر کسی به این "مارکسیست ضدکمونیست" متذکر شود که میرزا کوچک خان با تقسیم زمین در بین دهقانان موافقت نداشت، با حکومت ایران روش متزلزل در پیش گرفت، به قدرت جبهه واحد با بدگمانی می‌نگریست، حیدر عمواوغلی نماینده حزب کمونیست و کمیسر خارجه خود را حیله کارانه و ناجوانمردانه به قتل آورد و ائتلاف با حزب کمونیست را برهم زد، اگر کسی خاطرنشان کند که این کشته میرزاکوچک خان، این نماینده شایسته حزب کمونیست ایران درخشان‌ترین چهره انقلاب مشروطه و فرزند پرافتخار طبقه کارگر ایران بود، چنین کسی در نظر ضدکمونیست‌ها "سد راه نهضت" است، ولی در واقع سد راه کسانی است که می‌خواهند تاریخ را به هیئت بورژوازی ایران بسازند و ریشه تاریخی کمونیسم را در ایران بخشکانند.

اینهاست برخی از مظاهر ضدکمونیسم در ایران.

می‌شود، بلکه نقش وی در ترغیب "کادر"ها به مبارزه بر ضد سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان که در شکل اطلاعیه ارتجاعی هیات دبیران کنفدراسیون جهانی به رهبری مجید زربخش در فاصله میان کنگره نهم و دهم کنفدراسیون بر ضد توفان منتشر شد و با سیاست تحریک‌آمیز وی و دارو دسته‌اش، واحدهای دانشجوئی کنفدراسیون بر ضد سازمان‌های سیاسی تحریک شدند و اعلامیه دادند، باید در پرتو این حقایق مورد تدقیق قرار گیرد. اوج تحریکات وی، نقش مخرب‌اش در پشت پرده در برهم زدن کنگره دهم کنفدراسیون و تلاش ناموفق‌اش برای ممانعت از انتخاب دبیران در کنگره ۱۱ کنفدراسیون مشهود بود.

ماجرای تسلیم سیاوش پارسانژاد

سیاوش پارسانژاد در تاریخ ۱۳۴۸/۱۲/۱۹ در ایران دستگیر شد. در فروردین ماه ۱۳۴۹ برابر آوریل ۱۹۷۰، در قبل از کنگره یازدهم کنفدراسیون جهانی، "سازمان انقلابی" حزب توده ایران که خود بازیچه دست ساواک شده بود، به کنفدراسیون جهانی اطلاع داد که سیاوش پارسانژاد یکی از اعضاء این سازمان در ایران دستگیر شده و در زیر شکنجه در حال مرگ است. کنفدراسیون جهانی برای نجات جان سیاوش پارسانژاد دست به تبلیغات گسترده‌ای زد. لیکن سفارت‌خانه‌های ایران در سراسر اروپا به طور بی‌سابقه‌ای موضوع را تکذیب کردند. این کار سفارت‌خانه‌ها گویای اوضاع جدید و حاکی از دسیسه نوینی بود.

سیاوش پارسانژاد به ناگهان بعد از تبلیغات گسترده کنفدراسیون جهانی برای نجات جان وی، در هفدهم ماه مه ۱۹۷۰ برابر با ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۹ در رادیو تلویزیون ایران به مصاحبه دست زد، دستگیری و شکنجه خود را تکذیب کرد و مدعی شد بعد از آمدن به ایران و دیدن پیشرفت‌های کشور متوجه شده که همه افکار "انقلابی"اش در اثر بی‌اطلاعی و بی‌سوادی نادرست بوده و لذا خود را به مقامات دولتی معرفی نموده و از شاه تقاضای پوزش و عفو کرده است. به دستور شاه وی را بعد از چند روز آزاد کرده‌اند. این تلاش‌های ساواک برای برهم زدن کنفدراسیون جهانی صورت می‌گرفت و در قبل از برگزاری کنگره یازدهم کنفدراسیون جهانی و همزمان با آن شروع شده بود. آنها تصور می‌کردند که با نفوذ در "سازمان انقلابی" و "کادر"ها و بسیج آنها برای حمله به توفان، کار کنفدراسیون جهانی را یکسره می‌کنند. آنها خودشان را برای کنگره یازدهم کنفدراسیون جهانی مهیا کرده بودند.

مصاحبه پرویز نیکخواه بخشی از دسیسه برهم زدن کنفدراسیون جهانی

مدت کوتاهی بعد از پایان کنگره یازدهم کنفدراسیون جهانی، رژیم شاه که برنامه دقیقی برای نابودی کنفدراسیون جهانی تدوین کرده بود حال با شکست‌اش در برهم زدن کنگره یازدهم کنفدراسیون تک‌خال بعدی خویش را بعد از مصاحبه پارسانژاد رو کرد. این تک‌خال باید در شرایط فقدان تشکیلات کنفدراسیون جهانی رو می‌شد که در اثر هشیاری توفان و جبهه ملی ایران نقش بر آب شده بود. این تک‌خال مصاحبه مطبوعاتی و تلویزیونی پرویز نیکخواه یکی از رهبران "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و فعالان سابق کنفدراسیون جهانی بود.

پرویز نیکخواه که به مناسبت و یا به بهانه تیراندازی به شاه در کاخ مرمر، در دادگاه تجدید نظر نظامی که روز ۲۴ آذر ۱۳۴۴ تشکیل شد، به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود، در سال ۱۳۴۶مراتب آمادگی و تمایل خود را به همکاری با ساواک اعلام کرد. وی با نوشتن چند نامه و انجام چند مصاحبه با کارگزاران رژیم در آستانه کنگره یازدهم (اردیبهشت ۱۳۴۹) کنفدراسیون مورد عفو قرار گرفت و سپس در ۱۹ خرداد ۱۳۴۹ برابر با ۱۹۷۰/۰۶/۰۹ بعد از برگزاری کنگره یازدهم کنفدراسیون جهانی، در مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی که با حضور خبرنگاران داخلی و خارجی ترتیب یافت، به حمایت از شاه با ستایش نقش وی در برابر شرکت‌های نفتی پرداخت و آن را پیروزی ایران بر امپریالیسم جا زد و از کنفدراسیون جهانی خواست که از "هیستری ضد شاهی" دست بکشد.

آزادی پرویز نیکخواه از زندان و گفتگوهای وی با روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون برای کنفدراسیون جهانی که از پرویز نیکخواه در زمان خودش به درستی به دفاع پرداخته بود، شگفت‌انگیز بود و طبیعتا هم به روحیه دانشجویان عضو کنفدراسیون صدمه می‌زد و هم به اعتبار جهانی کنفدراسیون لطمه وارد می‌آورد. نیکخواه در تلویزیون بعد از خیانت به آرمان‌هایش "از مردم ایران پوزش خواست" و هم‌آوا با سازمان امنیت "از پیشرفت‌های ایران و دگرگونی‌های بزرگ در ایران" پس از اجرای "انقلاب شاه و مردم" و "اصلاحات ارضی" سخن راند. نیکخواه مدعی شد:

> "روند سیاسی جامعه ایران روندی ملی است و الگوهای دانشجویان خارج از کشور با واقعیت‌های جامعه ایران ربطی ندارد"

اکنون کنفدراسیون جهانی شاهد بود که نیکخواه از دانشجویان درخواست کرد که:

"به ایران بپیوندند و کشور را بازسازی کنند، به جای این که تیشه بر ریشه کشور و حکومت بزنند و دنباله‌روی تئوری‌های چپ و راست بشوند".

مصاحبه پرویز نیکخواه فقط راس کوه یخ بود. مشتی از روشنفکران خودفروخته، در پشت پرده با ساواک کنار آمده و یا بعد از "چپ"روی‌های فراوان سرخورده و واداده شده بودند، به ارتداد روی آوردند. کورش لاشائی و محمد جاسمی از رهبران "سازمان انقلابی" برگ‌های برنده دیگر ساواک بودند.[۴]

[۴] – در این زمینه یک یادآوری تاریخی برای ثبت در تاریخ عاری از فایده نیست. رهبران "سازمان انقلابی" حزب توده ایران برای اثبات این نظر که گویا حزب توده ایران از بدو پیدایش خویش دچار "اپورتونیسم تاریخی" بوده است، همواره به خیانت رهبران حزب توده ایران از جمله یزدی، شرمینی، بهرامی تکیه می‌کردند و مدعی می‌شدند که اگر رهبری حزب توده ایران انقلابی بود و ثبات ایدئولوژیک داشت، چنین بعد از کودتای ۲۸ مرداد، تسلیم ارتجاع نمی‌شد و طلب برائت نمی‌کرد. آنها حتی به منشاء طبقاتی ایرج اسکندری که از خانواده قاجار بوده و شازده محسوب می‌شد، برای نفی ماهیت کمونیستی حزب توده ایران استناد می‌کردند و هجوم می‌آوردند. و این در حالی بود که خودشان از محافل طبقه حاکمه بودند و بیژن حکمت یکی از فرزندان خانواده بزرگ فئودال‌ها و نوکران انگلیس در راسشان نشسته بود. این تبلیغات عوامفریبانه همچنان ادامه داشت تا در دوران صلح و نه در دوران خفقان کودتا، رهبران این سازمان یکی بعد از دیگری بدون شکنجه به ستایش شاه برخاستند و از وی طلب برائت کردند. در تاریخ ایران چنین بازیگری و صحنه‌سازی و دسیسه‌گری در امر خیانت‌کاری بی‌همتا بود. خیانت رهبران "سازمان انقلابی" طبیعتا اتفاقی نبود. سازمانی که اساس‌اش بر ماجراجوئی و دروغ استوار بود چنین فرزندانی مانند بیژن حکمت، کورش لاشائی، محمد جاسمی، عباس میلانی و... متولد می‌کرد. این یک امر اتفاقی نیست، قانونمند است. سیروس نهاوندی یکی دیگر از رهبران "انقلابی" این سازمان بود که در همدستی با ساواک چند صد نفر را لو داد و به جوخه‌های اعدام سپرد و کادرهای این سازمان تا امروز هم می‌خواهند چهره‌های این خائنین را آرایش کنند. از آن تاریخ به بعد هوارکشی "سازمان انقلابی" ته‌نشین کرد و دیگر سخنی از خیانت رهبران حزب توده، در دوره اول فعالیت این حزب، که گویا ناشی از "اپورتونیسم تاریخی" آنها می‌شد، شنیده نمی‌شود. با خیانت سلسله رهبران "سازمان انقلابی" آن هم در تبعید، گور تئوری "اپورتونیسم تاریخی حزب توده ایران" نیز کنده شد. البته بعدها همین روش را اتحادیه کمونیست‌های ایران ادامه داد و به کنفدراسیون جهانی تحمیل کرد تا با چماق "اپورتونیسم تاریخی حزب توده ایران" به جنگ سازمان توفان بیاید و عرصه کنفدراسیون جهانی را به جنگ ایدئولوژیک و نفاق بکشاند، ولی زمانی که به سجده در مقابل خمینی رفتند و رهبرانشان در دادگاه‌های رژیم جمهوری اسلامی تسلیم شده و طلب مغفرت کردند، دیگر از تبلیغات ضدکمونیستی آنها نیز مبنی بر این که علت پیدایش آنها مبارزه با "اپورتونیسم تاریخی حزب توده ایران" بوده است، خبری نبود و نشد. از خودشان هم دیگری خبری نیست. تجربه تاریخ چه‌ها که نمی‌آموزد و به این جهت نباید فراموش و کتمان شود.

بعد از پایان موفق کنگره یازدهم کنفدراسیون جهانی که دسیسه فیروز فولادی در آن با شکست روبرو شده بود، پرویز نیکخواه در ۱۹ خرداد ۱۳۴۹ در تلویزیون حاضر شد و با تبانی قبلی سخنان سیاوش پارسانژاد را تائید کرد. وی مدعی گردید که شاه "سیاست مستقل و ملی" دارد و کنفدراسیون جهانی به علت **کمبود اطلاعات و آمار، به علت بی‌سوادی** به دام "انحراف" افتاده است. مسلما تسلیم نیکخواه و پارسانژاد از ماه‌ها قبل صورت گرفته بود و ساواک نیز قصد داشت با یک برنامه‌ریزی دقیق از این تسلیم‌طلبی برای تضعیف سازمان‌های اپوزیسیون و کنفدراسیون جهانی استفاده کامل بنماید. ساواک طبیعتا برای کسب بهترین امکانات تبلیغاتی از مدت‌ها قبل برنامه‌ریزی کرده بود و این نبود که به یکباره از موافقت نیکخواه برای تسلیم و مصاحبه تلویزیونی غافلگیر شده باشد. به نقل از ساواک، پرویز نیکخواه از همان سال‌های ۱۳۴۶ آمادگی همکاری با ساواک را اعلام کرده بود. ساواک یورش همه جانبه‌ای را به کنفدراسیون جهانی تدارک می‌دید و تدارک دیده بود و به احتمال قوی این اقدامات برنامه‌ریزی شده ساواک قبل از کنگره یازدهم کنفدراسیون صورت گرفته و شخص فیروز فولادی از آن با خبر و مجری آن بود.

نیکخواه مدعی شده بود:

> "اساس کار من آمارهائی است که از طرف سازمان ملل متحد منتشر شده و همچنین مطالب و سخنرانی‌های مربوط به مسایل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه. البته شخص ولنگار به هیچ یک از اینها توجه ندارد و هرگونه آمار را اغراق‌آمیز و وسیله‌ای برای تبلیغات می‌پندارد. غافل از این که بیش از آن که این آمار از لحاظ تبلیغاتی بتواند مورد استفاده قرار گیرد، برای گشایش مشکلات دولتی و بررسی طرح‌هائی ضروری است. در زمینه روستائی از برادرم که افسر سپاهی است اطلاعات دست اولی دریافت کردم. با این همه هرگز مطالبم را بر حسب ارقام و آمار ارائه نداده‌ام و فقط به تحلیل شکل کلی حرکت جامعه و تاکید نقش رهبری آن اکتفاء کردم.".

حال هجوم اوباش پان‌ایرانیست به کنفدراسیون جهانی و ابزار تبلیغات سیاسی کردن خطاکاری و سوءاستفاده حسن ماسالی در عراق و پیشنهاد کتاب‌خوانی "کادر"ها برای غلبه بر **"بی‌سوادی"** جنبش و دامن زدن به **"جنبش فکری"**، ممانعت از خاتمه موفقیت‌آمیز کنگره ۱۰ و برگزاری کنگره ۱۱

کنفدراسیون جهانی، برنامه‌ریزی از قبل تدارک دیده شده ساواک، با استناد به "مراجع کمونیستی" را باید با دید دیگر طرح کرد و مورد بررسی مجدد قرار داد. همان طور که گفته شد این امر نشانه آن بود که دستان ناپاکی در درون "کادر"ها تلاش دارند همه بنیه‌ی خویش را برای نابودی کنفدراسیون بکار ببرند. افراد سالم "کادر"ها که در ابتداء بازی خورده بودند، به تدریج به خود آمدند و به تدریج با روند شبهه‌برانگیز اخراج فیروز فولادی تلاش کردند نفوذ ساواک را در کنفدراسیون جهانی خنثی کنند. از نابودی کنفدراسیون جهانی در درجه نخست رژیم شاه و امپریالیست‌ها سود می‌بردند. ولی به شوروی‌ها، آلمان شرقی‌ها و توده‌ای‌ها نیز از این نمد کلاهی می‌رسید.

هجوم تبلیغاتی رژیم شاه، توسط نظریه‌پردازان جدیدش به عنوان **"مراجع کمونیستی"** و نقش "کادر"ها در زمینه‌سازی برای تقویت افکار نیکخواه توسط عامل ساواک، فیروز فولادی که در اثر شکست "سازمان انقلابی" و دروغ‌پراکنی آنها زمینه رشد و امکان بروز پیدا کرده بود، سایه شومش را بر کنفدراسیون جهانی افکنده بود. حتی این نظریات روشنفکرانه انحرافی در برخی کادرهای جبهه ملی ایران نیز موثر افتاد، به طوری‌که حتی زنده یاد خسرو شاکری زند در پی ایجاد "انتشارات مزدک" در شهر فلورانس برای مبارزه با این "عقب‌ماندگی جنبش" بر آمد تا بر این "نقیصه" جنبش غلبه کند.

رژیم شاه قصد داشت کنفدراسیون جهانی را تضعیف کرده و یا توسط عوامل خود آنرا برای مقاصد خود در دست بگیرد و یا به نابودی بکشاند. انتخابات موفق دبیران کنگره یازدهم که از طرف فیروز فولادی با خشم و نفرت در پشت تریبون کنگره "سازش گندیده" نامیده شد، و مانند خواری به چشمان ساواک و عمالش در کنفدراسیون جهانی فرورفت، این دسیسه را برهم زده بود و چاره‌ای نمانده بود جزاینکه کنفدراسیون جهانی را ممنوع کنند.

فیروز فولادی در کنگره یازدهم از نمایندگان خواست که به دبیران پیشنهادی رای مخالف دهند. به جز هواداران ناچیز "کادر"ها و "حزب توده ایران" سایرین به دبیران پیشنهادی از جانب کنگره، رای موافق دادند. و مانی علوی (سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان)، فرهاد سمنار و جعفر صدیق (جبهه ملی ایران)، رضا رهبری و منوچهر اوحدی ("سازمان انقلابی حزب توده ایران") در کنگره یازدهم در آوریل ۱۹۷۰انتخاب شدند.

دبیران کنفدراسیون جهانی منتخب کنگره ۱۱ام کنفدراسیون جهانی که هشیاری لازم را از خود نشان دادند، برنامه مبارزاتی خویش را تشدید کردند.

در همان سال تحت رهبری کنفدراسیون جهانی کنسولگری شاه در مونیخ که این شهر مرکز ثقل فعالیت رفقای توفان بود و در سانفرانسیسکو و رم اشغال گردید. این اقدام به انزوای "کادر"ها و تخریب

دسیسه‌های رژیم یاری رساند و تاثیرات تبلیغاتی بسیار با ارزشی به جای گذارد. این آکسیون‌ها بعد از مسافرت شاه به آلمان عظیم‌ترین نقش تبلیغاتی را بازی کرد و برای نجات جان گروه فلسطین در آن سال بسیار با اهمیت بود. این اقدام درخشان، تبلیغات زهرآگین رژیم توسط سایر عوامل خود فروخته‌ای نظیر نیکخواه و پارسا نژاد را که بخشی از برنامه دراز مدت، راهبردی تدوین شده رژیم برای نابودی کنفدراسیون جهانی بود، درهم شکست.

همانطور که در بالا اشاره کردیم، فراموش نکنیم که اشرف پهلوی در سال ۱۳۴۸ ریاست کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد را به عهده گرفت و در تاریخ ۱۳۴۹/۰۶/۲۵ رئیس هیات نمایندگی ایران در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد شد. این موفقیت‌ها و یورش تبلیغاتی رژیم شاه در زمان غیبت کنفدراسیون جهانی، می‌توانست صدمات جبران ناپذیری به مبارزات دانشجویان خارج از کشور و دفاع از حقوق بشر و حقوق زندانیان سیاسی در درون ایران بازی کند. این بخشی از سیاست فیروز فولادی بود به عنوان مهره‌ای در برنامه راهبردی ساواک عمل می‌کرد.

در چنین شرایطی می‌توان به زبان‌هائی که نظریه دسیسه‌گرانه انحلال کنفدراسیون جهانی به دنبال می‌آورد، بهتر پی برد.

در همان سال در رد این نظریات خطرناک، ۱۶ام آذر (شماره ۳ سال ۶/ فروردین اردیبهشت ۴۹-آوریل مه ۱۹۷۰) نشریه ارگان نظری کنفدراسیون جهانی که زیر رهبری سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان اداره می‌شد، در مقاله‌های تحت عنوان **"درباره بخشی از مسائل اساسی درون جنبش و راه‌حل آن"** چنین نوشت:

> "حرکت در سمت حل مسائل اساسی جنبش نمی‌تواند و نباید جدا از مبارزه علیه امپریالیسم و سیاست ضدخلقی شوروی علیه ارتجاع ایران صورت پذیرد... وابسته نمودن امر مبارزه ضدامپریالیستی ضدارتجاعی در کلیه زمینه‌ها به حل کامل مسائل درونی نتیجه‌ای جز تضعیف این مبارزه و رکود کنفدراسیون نمی‌تواند داشته باشد".

و در عین حال در مبارزه با نظرات مخرب و انحلال‌طلبانه "کادر"ها با تکیه به ضرورت نقش مرکزیت و تشکیلات به خاطر پیش بردن این مبارزه نوشت:

"پیشبرد مبارزه عمومی ضدامپریالیستی ضدارتجاعی، مستلزم وجود تشکیلات است و این خود تنها به هنگام وجود مرکزیتی که فعالیت واحدها را منظم نموده، مبارزه در کلیه سطوح را به یکدیگر ربط داده و در بستر معین هدایت نماید، موجودیت واقعی را داراست".

۱۶ام آذر سپس با اشاره به تضادهای درون کنگره و لزوم وجود تشکیلات منضبط به جای پراکندگی و انحلال ادامه می‌دهد:

"هئیت دبیران تنها به علت داشتن چنین تحلیلی بود که در یکی از حساس‌ترین لحظات مسئولیت پذیرفت، آشکارا اعلام نمود که انتخابات خود را به هیچ وجه به معنی حل مسائل اساسی درون جنبش ندانسته و معتقد نیست که از این پس مبارزه درونی نبایستی ادامه یابد...."

هیات دبیران سپس نتیجه‌گیری کرد که هر نظری که نقش تشکیلات و مرکزیت را نفی کند جز صدمه زدن به جنبش، کار دیگری از پیش نبرده است و با الهام از این تحلیل یکی از شعارهای کنفدراسیون جهانی در پای نشریه شانزدهم آذر ارگان رسمی این سازمان در آن سال عبارت بود از:

"همراه با شرکت فعال در مبارزه ضدامپریالیستی در سمت حل مسائل اساسی درون جنبش گام برداریم".

ولی مخالفان این شعار و نظریه که گروه "کادر"ها بودند، انتخاب دبیران را منفی ارزیابی کرده و آن را "سازش گندیده" نام گذاری کردند. می‌شود نظریه دبیر توفانی و حتی سایر دبیران کنفدراسیون جهانی را در مورد گروه "کادر"ها چنین جمع‌بندی کرد:

نظر هیئت دبیران کنفدراسیون جهانی از جمله منتخب رفقای نماینده توفانی در کنگره ۱۱ام کنفدراسیون جهانی بر ضد نظر انحلال‌طلبانه "کادر"ها چنین بود:

این عده مُبلغ تعطیل مبارزه دانشجویان، ایجاد "جنبش مطالعاتی" برای رفع "بی‌سوادی" و "موکول کردن مبارزه ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی به حل نهائی مبارزه درونی بودند".

با نظر این عده مبارزه سختی با همکاری همه نیروها صورت گرفت که هم در نشریات توفان بازتاب یافته و هم در ماه‌نامه ۱۶ام آذر ارگان رسمی کنفدراسیون جهانی.

سند شماره ۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل ششم
مراجعه کنید به شانزدهم آذر ارگان کنفدراسیون جهانی در تارنمای کنفدراسیون جهانی
www.cisnu.org
۱۶ام آذر (شماره ۳ سال ۶/ فروردین اردیبهشت ۴۹- آوریل مه ۱۹۷۰)

"در باره بخشی از مسائل اساسی درون جنبش و راه حل آن

کنگره دهم کنفدراسیون موفق به انتخاب هیئت دبیران نشد و تدارک کنگره فوق‌العاده را بعهده مسئولین موقت گذارد. بدنبال طرح بعضی نظرات در کنفرانسِ پیش‌کنگره به ویژه برخوردهای متفاوت نسبت به مسئله انتخابات، هیئت دبیران خود را موظف می‌داند که موضع خویش را در برابر پاره‌ای از نظرات عرضه شده و در این رابطه به طور عمده در باره بخشی از مسائل اساسی درون جنبش و راه حل آن روشن نماید.

جنبش دانشجویان ایران و سازمانش کنفدراسیون جهانی اکنون در برابر مسائل مهمی قرار دارد. شناخت مسائل اساسی، سمت‌دادن به مبارزات در کلیه زمینه‌ها و در این رابطه کوشش بخاطر حل مسائل اساسی، تفکیک مسائل عمده از غیرعمده، واقعی از کاذب وظیفه ما در این لحظه می‌باشد.

دقیق‌تر نمودن خط‌مشی بر مبنای شناخت عمیق خصائل سه گانه کنفدراسیون (ضدامپریالیستی، دمکراتیک و توده‌ای) و بسط آن به کلیه زمینه‌های مبارزاتی،

مسئله اتحاد درون جنبش و مبانی آن، مسئله پیوند با جنبش زحمت‌کشان اشکال مشخص این پیوند در هر مرحله و چگونگی حرکت در این سمت و سرانجام مسئله چگونگی برخورد و ارزیابی از سیاست ضدخلقی شوروی از جمله مهم‌ترین مسائل درون جنبش بشمار می‌آیند.

کلیه این مسائل اما بر محور یک مسئله عمده با یکدیگر گره می‌خورند و آن چگونگی خدمت به مبارزه خلق می‌باشد.

ما می‌دانیم که جنبش دانشجویان هرگز به تنهائی قادر به حل تضاد آنتاگونیستی خویش با امپریالیسم و ارتجاع داخلی نیست. انجام این رسالت تاریخی را اکثریت خلق یعنی زحمت‌کشان میهن ما بعهده دارند و آنان نیروی عمده در ایجاد دگرگونی بنیادی در نظام جامعه ما می‌باشند. بر مبنای این تحلیل درست کل جنبش اکنون ضرورت پیوند به مبارزه خلق را درک نموده و بایستی چگونگی حرکت در سمت اجرای این وظیفه تاریخی را بعنوان مسئله اساسی در برابر خود طرح نماید.

دقیق‌تر نمودن خط‌مشی معنائی جز برخورد از این دیدگاه به خصائل سه گانه کنفدراسیون و حاکم نمودن این بینش نو بر جوانب گوناگون مبارزات ما ندارد.

اهمیت مسائلی که کنفدراسیون در این رابطه با آن روبروست نشان می‌دهد که جنبش اکنون براستی در یکی از حساس‌ترین مراحل زندگی مبارزاتی خویش قرار دارد. در چنین شرایطی ارزیابی‌های متفاوت از مسائل اساسی درون جنبش، ارائه راه‌حل‌های مختلف و در دوران کوتاهی عمده گشتن مسائل جزئی و یا کاذب و حتی راه‌حل نیافتن برای مسائل اساسی از طرف برخی امریست طبیعی.

اکنون در یک سلسله خطوط نسبتا مرتبط مهم‌ترین مسائل جنبش ارزیابی شده و در اینجا بایستی سمت حرکت صحیح را جهت حل آنها یافت.

حرکت در سمت حل مسائل اساسی جنبش نمی‌تواند و نباید جدا از مبارزه علیه امپریالیسم و سیاست ضدخلقی شوروی علیه ارتجاع ایران صورت پذیرد.

بلکه درست بایستی از موضع بسط و تعمیق این مبارزه و جهت پیشبرد آن به مسائل اساسی درون جنبش برخورد کرد. بایستی به این امر توجه نمود که مسائل کنونی ناشی از رشد مبارزه عمومی ما علیه امپریالیسم و ارتجاع بوده و حل آنها در خدمت پیشبرد چنین مبارزه‌ای و ارتقای آن به سطح عالی‌تر است. بدین جهت امر مبارزه

عمومی ضدامپریالیستی، ضدارتجاعی را نمی‌توان تابع حل کامل مسائل درونی جنبش و احیانا اختلاف نظر در این زمینه دانست.

وابسته نمودن امر مبارزه ضدامپریالیستی، ضدارتجاعی در کلیه زمینه‌ها به حل کامل مسائل درونی نتیجه‌ای جز تضعیف این مبارزه و رکود کنفدراسیون نمی‌تواند داشته باشد.

پس دورنمای حرکت ما بایستی چنین باشد. بدون بروز کم‌ترین کاهش در مبارزه سیاسی علیه امپریالیسم و سیاست ضدخلقی شوروی، علیه ارتجاع ایران و بخاطر افشا و طرد خط سازشکار در جنبش بدون بروز کم‌ترین ضعف در مبارزه بخاطر بسیج توده‌های وسیع دانشجو و حرکت دادن آنان در سمت اجرای برنامه‌های دراز مدت کنفدراسیون در کلیه سطوح با درک تعهد خود در قبال مبارزات خلق در ایران که در مرحله کنونی بمعنی تحلیل این مبارزات و آموزش از آن می‌باشد. و سرانجام بدون کم‌ترین تعلل در دفاع از رزمندگانی که علیه امپریالیسم و ارتجاع مبارزه نموده‌اند **در سمت حل مسائل اساسی درون جنبش گام بر داریم**. ما بر آنیم که تنها با قرار دادن چنین دورنمائی در برابر خود و اصولا در پراتیک مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع است که می‌توان مسائل را که خود ناشی از رشد این مبارزه است بدرستی حل کرد. ولی تنها دورنمای داشتن و حتی دورنمای کاملی نیز داشتن کافی نیست. بایستی برنامه‌ریزی نمود و جهت پیاده کردن این برنامه کار کرد. به نظر ما این برنامه در شرایط کنونی بایستی در عین حال که به طور عمده مبارزات ضدامپریالیستی، ضدارتجاعی را در بر دارد پیشنهادات مشخصی نیز بخاطر حرکت در سمت حل مسائل درون جنبش ارائه دهد.

در این رابطه ما خود را موظف می‌دانیم که به برخی نظرات در این زمینه اشاره نمائیم. ما در بالا گفتیم که بایستی مسائل درون جنبش را در خدمت مبارزه ضدامپریالیستی طرح نمود و بدان برخورد کرد. پیشبرد مبارزه عمومی ضدامپریالیستی، ضدارتجاعی اما مستلزم وجود تشکیلات است و این خود تنها به هنگام وجود مرکزیتی که فعالیت واحدها را منظم نموده و مبارزه در کلیه سطوح را به یکدیگر ربط داده و در بستر معین هدایت، موجودیت واقعی را دارا است.

تنها و تنها در صورت وجود تشکیلات مرتب است که جنبش دانشجویان ایران می‌تواند برای مبارزه قاطع علیه امپریالیسم و ارتجاع برنامه عمومی درازمدت تدوین نموده و مبارزه را از صورت کوشش‌های پراکنده و بی‌ثمر در این یا آن نقطه، به سطح یک مبارزه همگانی در زمینه‌های گوناگون دفاعی و فرهنگی و افشاگرانه ارتقاء دهد. تنها در صورت وجود تشکیلات و به هنگام تمرکز امور مبارزاتی است که می‌توان توده‌های وسیع دانشجو را بسیج و به طور مداوم توطئه‌های رژیم و امپریالیسم را در هم شکنیم. تشکیلات ضدامپریالیستی ما بر پایه اصل سانترالیسم دموکراتیک بنا شده طبق این اصل واحدها و فدراسیون‌ها تنها در صورت وجود مرکزیت می‌توانند مبارزاتشان را به یکدیگر پیوند داده و آنرا تبدیل به نیروی پرتوانی جهت ایراد ضربه به امپریالیسم و ارتجاع داخلی نماید. هیئت دبیران تنها بعلت داشتن چنین تحلیلی بود که در یکی از حساس‌ترین لحظات مسئولیت پذیرفت، آشکارا اعلام نمود که انتخاب خود را به هیچ‌وجه بمعنی حل مسائل اساسی درون جنبش ندانسته و معتقد نیست که از این پس مبارزه درونی نبایستی ادامه یابد، بلکه این امر تنها حداقل شرایط را جهت حرکت بسمت حل مسائل اساسی آماده می‌سازد. همانگونه که در کنگره یازدهم گفتیم اکنون نیز بار دیگر بایستی نظرات خود را اعلام نمائیم:

ما معتقدیم که اکنون در برابر جنبش یک سری مسائل قرار دارد برخی از آنان در زمره مسائل اساسی بشمار می‌روند و بایستی در طی پروسه‌هائی به حل آنها اقدام نمود. ما درعین حال معتقدیم که حل چنین مسائلی جدا از تقویت و پیشبرد مبارزه ضدامپریالیستی، ضدارتجاعی نیست، بلکه بایستی بدان خدمت کند. و این تنها هنگامی میسر است که مجدانه برای حفظ و تقویت تشکیلات جنبش بکوشیم. و سر انجام با حفظ تحکیم تشکیلات جنبش را به ویژه در چنین شرایطی تنها در صورت وجود مرکزیت ممکن می‌دانیم.

هر نظری که در شرایط کنونی شرکت در مبارزه ضدامپریالیستی جنبش دانشجویان به رهبری کنفدراسیون جهانی را تحت عناوین گوناگون وابسته به حل کامل مسائل درونی نماید و یا تحت عنوان روشن نبودن مواضع برای مسائل غیرضروری و یا حتی کاذب را برای کنفدراسیون عمده جلوه دهد چون در آخرین تحلیل موجبات

تضعیف مبارزه ضدامپریالیستی، ضدارتجاعی کنفدراسیون را فراهم می‌سازد نادرست است و باید با آن مبارزه نمود. هر نظری که بدلائل گوناگون و نه از موضع دفاع از دستآوردهای جنبش نقش تشکیلات را در لحظه کنونی بی‌اهمیت قلمداد نموده و یا ضرورت وجود مرکزیت را نفی کرده و یا بدان کم‌بها می‌دهد نه تنها به مبارزه ضدامپریالیستی، ضدارتجاعی زیان می‌رساند، بلکه حل مسائل درونی را نیز بسیار دشوار و حتی غیرممکن می‌سازد و درست بدین دلیل بایستی طرد گردد. چنین نظریه‌ای در صورتی‌که بسط یابد بی‌شک می‌تواند تلاشی و انحلال کنفدراسیون را طلب نماید.

ما اطمینان داریم که توده‌های دانشجو با شرکت هر چه فعال‌تر در مبارزه ضدامپریالیستی، ضدارتجاعی بحل مسائل درونی کنفدراسیون نیز اقدام خواهند نمود. زیرا آنچه که ما را در درون این تشکیلات به یکدیگر پیوند داده بمراتب نیرومندتر از آنست که ما را از یکدیگر جدا می‌سازد."

ما مجددا تکیه می‌کنیم:

"هر نظری که در شرایط کنونی شرکت در مبارزه ضدامپریالیستی جنبش دانشجوئی برهبری کنفدراسیون جهانی را تحت عناوین گوناگون وابسته به حل کامل مسائل درونی نماید و یا تحت عنوان روشن نبودن مواضع برای مسائل غیر ضروری و یا حتی کاذب را برای کنفدراسیون عمده جلوه دهد چون در آخرین تحلیل موجبات تضعیف مبارزه ضدامپریالیستی، ضدارتجاعی کنفدراسیون را فراهم می‌سازد نادرست است و باید با آن مبارزه نمود. هر نظری که بدلایل گوناگون و نه از موضع دفاع از دستآوردهای جنبش نقش تشکیلات را در لحظه کنونی بی‌اهمیت قلمداد نموده و یا ضرورت وجود مرکزیت را نفی کرده و یا بدان کم‌بها دهد نه‌تنها به مبارزه ضدامپریالیستی عمیقا زیان می‌رساند بلکه حل مسائل درونی را نیز بسیار دشوار و حتی غیرممکن می‌سازد و درست بدین دلیل بایستی طرد گردد. چنین نظریه‌ای در صورتی‌که بسط یابد بی‌شک می‌تواند تلاشی و انحلال کنفدراسیون را طلب نماید.

ما اطمینان داریم که توده‌های دانشجو با شرکت هر چه فعال‌تر در مبارزه ضدامپریالیستی ضدارتجاعی به حل مسائل درونی کنفدراسیون نیز اقدام خواهند نمود. زیرا آنچه که ما را در درون این تشکیلات به یکدیگر پیوند داده بمراتب نیرومندتر از آن است که ما را از یکدیگر جدا می‌سازد.

هیئت دبیران کنفدراسیون جهانی"

این وضعیت دوران کنگره ۱۱ام کنفدراسیون جهانی و نقش مخرب گروه "کادر"ها بود. بر این اساس هیات مرکزی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان که تحلیل درستی از این رویدادها داشت و خطرات دسیسه‌های ساواک را حس کرده بود بعد از بحث به برنامه‌ریزی راهبردی در این عرصه دست زد که با فداکاری رفقای توفان آن را عملی گردانید. این مبارزه شامل مبارزه تبلیغاتی، تئوریک و عملی می‌شد.

نقش سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان در خنثی کردن دسیسه‌های شاه و ساواک

سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان به مجرد هجوم ارتجاع به اپوزیسیون انقلابی و به کنفدراسیون جهانی خود را برای یک مبارزه مهم سیاسی ایدئولوژیک آماده کرد و صفحات نشریه توفان را به این امر مهم اختصاص داد. در صفحات زیرین خواننده با مبارزه تهاجمی تبلیغاتی توفان در قبال تسلیم‌طلبان خارجی و دسیسه‌گرایان و خائنان داخلی آشنا می‌شود و به اهمیت و ضرورت این مبارزه پی‌می‌برد. خواننده باید توجه کند که سایر سازمان‌های سیاسی ایران در خارج از کشور با توجه به ارزیابی‌های نادرست و نشناختن دشمن، واکنش مناسبی از خود نشان ندادند. شما می‌توانید به اسناد کتبی این سازمان‌ها در زمان خودش و نه در امروز که مبتنی بر ادعا و کذب محض است مراجعه کنید:

توفان شماره ۳۴ دوره سوم خرداد ۱۳۴۹ ژوئن ۱۹۷۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML034.pdf

"اعلامیه در باره دسیسه رژیم کودتا

در این اواخر رژیم محمدرضا شاه به صحنه سازی دست زده و با استفاده از ضعف یا خیانت این و آن و نیز با توسل به سند سازی‌ها "در اثبات تاثیرات مثبت اصلاحات" دروغین خود فتوا جمع می‌کند.

این شیوه کار حکومت کودتا امروزی نیست. شاه و کارگردانان دیگر امپریالیسم در ایران بزودی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از خداوندگاران خویش الهام گرفتند که همیشه باید عوام‌فریبی را با حبس و شکنجه و اعدام توام بکار برند. در سال‌های بلافاصله پس از کودتا به منظور در هم شکستن روحیه‌ها، از عده‌ای از گرفتاران حکومت نظامی و سازمان امنیت بزور شکنجه‌های ددمنشانه "تنفرنامه" می‌گرفتند و مشتی از خائنان به خلق را به نوشتن و انتشار مجله "عبرت"واداشته بودند.

اینک حکومت کودتا شیوه‌ی رواج "تنفرنامه"و انتشار "عبرت نامه" را از سر گرفته است. چرا؟ زیرا که گلوله‌های زهر آگین محمدرضا شاه و نیز گلوله‌های شکرآلود وی که بصورت "اصلاحات" بر خلق زحمت‌کش ایران باریده هرگز نتوانسته است تن‌های برهنه و شکم‌های گرسنه، چشم‌های بینا و مغزهای هوشیار و دست‌های کوشا را از احساس و اندیشه و عمل باز دارد. محمدرضا شاه نهیب آتش سوزنده خشم و نفرتی را که از سراسر ایران متوجه تخت وتاج اوست حس می‌کند و می‌خواهد آبی بر آن بپاشد. محمدرضا شاه آگاهی روز افزون خلق ایران، نفوذ دامن گستر مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه‌ی مائوتسه دونگ، تلا ش ثمربخش مارکسیست- لنینیست‌ها را در احیاء حزب طبقه کارگر در عرصه ایران می‌بیند و می‌خواهد گمراهی ایجاد کند، تفرقه بیفکند، شبهه و بدگمانی در میان مبارزان برانگیزد.

کتاب "انقلاب سفید" شاه را به کودکان دبستانی ما می‌خوراندند. روزنامه‌های مزدور سازمان امنیت در جعل اخبار و مدح "انقلابات دوازده گانه" داد وقاحت می‌دهند، هر سال بمناسبت صحنه‌سازی روز ۶ بهمن ۱۳۴۰ چراغانی می‌کنند. صفحات جرائد را با تلگراف‌های تبریک و سپاس‌گذاری می‌پوشانند و حتی کمپانی‌های خارجی نیز بوضع مضحکی در این تلگراف‌بازی شرکت می‌جویند. امپریالیست‌های آمریکائی و رویزیونیست‌های شوروی هیچ فرصتی را در ستایش شاه و اصلاحاتش از دست نمی‌دهند...و معذالک امروز محمدرضا شاه مجبور است که خائنی بیابدو از او بنام "مرجع کمونیستی" برای تبرئه رژیم خود فتوا بخواهد. این اقدام در درجه‌ی اول نشانه ضعف رژیم است. نشانه‌ی آنست که دیوار شکسته حکومت کودتا فروریختنی است.

اما این "مرجع کمونیستی" برای محمدرضا شاه چه کشف کرده است؟

کشف کرده است که صنایع ایران با سرمایه‌ی داخلی می‌گردد و نه با سرمایه‌ی خارجی.

این دروغ رسوا در روزگاری گفته می‌شود که مطبوعات ایران هرروز از نفوذ تازه‌ی سرمایه‌ی خارجی خبر می‌دهند. هیچ رشته‌ی مهم اقتصادی در ایران نیست که امپریالیست‌ها یا رویزیونیست‌ها در آن دخالت نداشته باشند. حکومتی که

افتخارش به این است که بزرگ‌ترین غارتگران جهان امپریالیستی را برای حراج میهن ما تحت عنوان کنسرسیوم سرمایه گذاری در تهران گرد هم می‌آورد، حکومتی که برای سرمایه‌های امپریالیستی امتیازات خاص – از نوع امتیازات معمول در مستعمرات – قائل شده، حکومتی که بار کمرشکن قرضه‌های امپریالیستی و رویزیونیستی را بر دوش نسل آینده ایران نیز گذاشته، با شعبده‌ی یک یا چند مرتد می‌خواهد به همه بقبولاند که اقتصاد ش ملی است.

"مرجع کمونیستی" کشف دیگری نیز برای محمدرضا شاه کرده و گفته که اگر سوءتفاهمی در نزد ملت ایران پیدا شود در اثر نبودن آمار است! به ویژه دانشجویان ایرانی در خارجه بعلت نبودن آمار از ترقیات معجزه‌آسای کشور آریا مهر بی‌خبر می مانند.

گویا سازمان امنیت در موقع تنظیم این "فتوا" فراموش کرده است که روزنامه های گوش‌بفرمانش هر چندگاه آمارهای بلند بالائی در باره صادرات و واردات، در باره جمعیت کشور،در باره قتل‌ها و جنایات، در باره دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها، در باره "اصلاحات ارضی" و غیره و غیره منتشر می‌کنند. گویا از یاد برده است که هر وقت محمدرضا شاه سخن گزافی در باره فلان رشته اقتصاد کشور بر زبان میراند بنگاه‌ها و روزنامه‌ها جدول آمار آن را می‌کشند. سازمان امنیت بروی خود نیآورده که طبق دستور او بسیاری از سفارت‌خانه‌های ایران در خارجه نشریه‌های آمار برای اطلاع دانشجویان ایرانی منتشر می‌کنند.

پس کسی نمی‌تواند مدعی شود که آمار نیست. آمارهست ولی مخدوش و بسود رژیم کودتا مخدوش است. اما همین آمار دست خورده‌ی رسمی هم گواه محکومیت نظام پوسیده‌ی استبدادی و استعماری کشور ماست. همین آمار نشان می‌دهد که واردات کشور ما سال‌ها به این طرف ۶ الی ۷ برابر صادرات است. اکثریت عظیم هم‌میهنان ما در بیغوله‌ها و بیغوله‌های خشتی و گلی روزگار می‌گذرانند. شماره‌ی جنایات در شهرها ار اثر فساد رژیم و ترویج فرهنگ منحط راهزنانه به طور وحشتناکی رو به افزایش است. میلیون‌ها کودک از دبستان و دبیرستان محروم اند. سالی ده‌ها هزار جوان پشت در دانشگاه می‌مانند. سیل بیکاران شهرهارا فرامی‌گیرد. فئودال ها و مالکان بزرگ ارضی در ازاء قسمتی از زمین‌های نامرغوب خویش سالی

صدها میلیون تومان بعنوان اقساط می‌ستانند. رژیم قرون وسطائی همچنان در روستای ایران حکم‌فرماست، در حالی که مالکیت‌های پهناور فئودالی هنوز باقی است، درحالی که ده‌ها هزار هکتار از بهترین اراضی دامنه‌ی سدهای بزرگ را به سرمایه داران و چپاولگران خارجی تقدیم می‌دارند، میلیون‌ها دهقان ایرانی همچنان در بی‌زمینی و بینوائی بسرمی‌برند و در حسرت قطعه‌ای زمین آه می‌کشند. اینها مستخرج آماری است که خود این رژیم منتشر کرده است. واقعیت از اینها هم سیاه‌تر است.

اما آماری که حکومت محمدرضا شاه هر گز جرات انتشار آن را ندارد، آمار تیرباران‌شدگان، زندانیان سیاسی، شکنجه دیدگان است. آمار تظاهرات ضد رژیم، آمار کشتار فجیع فارس و کردستان، آمار کشته شدگان خرداد ماه خونین ۱۳۴۲، آمار جنایات حمله به دانشگاه در بهمن ۱۳۴۰، آمار کشتگان و مجروحان حوادث اخیر تهران است. این آمار در سینه تاریخ ثبت است. این آمار حاکی از آنست که خلق قهرمان ایران رام شدنی نیست. خلق قهرمان ایران می‌رزمد.

رفقای عزیز! هموطنان گرامی!

دسیسه‌ی جدید رژیم شاه را بر ملا سازیم. هوشیارتر باشیم، صفوف خود را فشرده‌تر گردانیم. افراد و سازمان‌ها را پیوسته در عمل بیازمائیم. آنهائی را که دروغ می‌پراکنند، تفرقه می‌افکنند، به مبارزان صدیق و به مارکسیست لنینیست‌های حقیقی لجن می‌پاشند، فتنه انگیزی می‌کنند از خود برانیم. با این شیوه که برخی از سازمان‌ها در مطبوعات و تبلیغات شفاهی خود به بهانه مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی به نام بردن از این و آن و انتساب فعالیت سیاسی آنها دست می‌زنند و عملا خواه و ناخواه، جا پا به پلیس نشان می‌دهند به مبارزه بر خیزیم. مخفی‌کاری را بحد اکثر مراعات کنیم. پیوسته پاسداری از خلق باشیم. بدانیم که تا امپریالیسم و ارتجاع باقی است سلسله‌ی خائنان بپایان نمی‌رسد. ولی هر چه ما با توده‌ها نزدیک‌تر و آمیخته‌تر باشیم کار جاسوسان و خائنان دشوارتر و شناخت آنها آسان‌ترخواهد شد.

تاریخ نشان داده است که بالاخره تشبثات دشمنان خلق درهم خواهد شکست، سازمان مارکسیست لنینیست‌ها و جبهه‌ی خلق روز بروز نیرومندتر و خلل ناپذیرتر خواهد گردید.

رفقای عزیز! هموطنان گرامی!

رژیم شاه ضمنا در این صحنه سازی خواسته است کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی را آلوده جلوه دهد واز کار بی‌اندازد. این باراول نیست که رژیم شاه به دشمنی با کنفدراسیون برمی‌خیزد. این نشانه صحت و تاثیر مبارزات ملی و ضدامپریالیستی کنفدراسیون است. از کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در برابر شاه و سازمان امنیت‌اش دفاع کنیم. پیروزی با ماست.

بر قرار و استوار باد اتحاد کلیه‌ی نیروهائی که بر ضد رژیم استبدادی و استعماری محمدرضا شاه و در راه ایجاد ایرانی آزاد و سر بلند و آباد مبارزه می‌کنند.

درود پر شور به کلیه‌ی زندانیان سیاسی.

ننگ ونفرت بر خائنان و جاسوسان.

مرگ بر حکومت تبهکار محمدرضا شاهی.

سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان

۱۵ خرداد ۱۳۴۹"

*****

همانگونه که گفته شد مقابله با دسیسه‌های تبلیغاتی ساواک برای تخریب کنفدراسیون جهانی از اهمیت مهمی برخوردار بود. بر این مبنا سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان فورا به انتشار اسنادی در مورد خیانت رژیم پهلوی دست زد تا روشن کند که این رژیم نوکر بیگانه بوده و نظریات سازمان ما نسبت به این رژیم دقیقا بر اساس آمار و اطلاعات و مبتنی بر آگاهی و نه "بی‌سوادی" ماست. توفان می‌خواست توده دانشجو را در قبال تبلیغات دشمنان آنها تسلیح نماید و در این امر به شهادت تاریخ مبارزات دانشجویان موفق شد. در همان زمان نه تنها نشریه "توفان" ارگان سیاسی سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان منتشر گشت بلکه ضمیمه‌هائی نیز به آن افزوده گردید.

توفان شماره ۳۴ دوره سوم خرداد ۱۳۴۹ ژوئن ۱۹۷۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML034.pdf

"ضمیمه توفان شماره ۳۴

خرداد ماه ۱۳۴۹

به دست ایرانی!

لوله‌ی نفتی اهواز- اسکندرون بوسیله‌ی کمپانی انتریوز فرانسوی و بکنسل آمریکائی ساخته می‌شود.

(اطلاعات ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۹).

پالایشگاه نفت شیراز را شرکت اسنام پرئگتی ایتالیائی در مقابل ۲۸ میلیارد لیر بحساب شرکت ملی نفت می‌سازد.

(اطلاعات ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۹).

شاه لوله‌ی نفت سراسری بوشهر- قفقاز را قرار است شرکت آمریکائی آیمسک بسازد.

(کیهان ۱۸ فروردین ۱۳۴۹).

پرواز با هلیکوپتر در داخل خاک ایران در دست یک شرکت هلندی است. (تهران اکونومیست ۲ اسفند ۱۳۴۸).

تاسیسات برق منجیل را کنسرسیومی مرکب از کمپانی‌های بزرگ آلمان می‌سازند.

(تهران اکونومیست ۲ اسفند ۱۳۴۸).

"کارگاه یک شرکت خارجی در ایران که جمع سرمایه‌اش یکصد میلیون ریال بوده...راندمان سالیانه اش بیش از یکصد میلیون مارک (حدود دویست میلیون تومان) بوده است، و این رقم نیز در حال افزایش است".

(خواندنی‌ها ۴ تا ۷ مرداد ۱۳۴۸).

استخراج گوگرد سواحل خلیج فارس در دست شرکت آمریکائی تنکو است. (تهران اکونومیست ۲۶ مهر ۱۳۴۸).

لوله‌ی گاز سراسری ایران برای مملکت ما ۶۰۰ میلیون دلار هزینه بر می‌دارد و از بابت این مبلغ که از کنسرسیوم بانک‌های اروپائی وام گرفته شده باید سالیانه تا

بیست سال ۴۸ ملیون دلار بابت بهره و ۳۰ میلیون دلار بابت اصل پرداخت شود. (تهران اکونومیست ۲۶ مهر ۱۳۴۸).

کلیه‌ی طرح‌هائی که دولت ایران با اعتبارات بانک جهانی (آمریکا) اجراء می‌کند باید قبلا از طرف بانک مذ کور تصویب شده باشد. (اطلاعات ۱۷ آبان ۱۳۴۸).

در ساختمان سد دز ۹ کمپانی امپریالیستی شرکت داشته‌اند: زیمنس آلمانی در فروش ژنراتورها، هیتاچی ژاپنی در فروش توربین‌ها، ژنرال الکتریک کانادائی در فروش ترانسفورماتورها، وودوارد آمریکائی در فروش هدایت‌کننده توربین‌ها، ایسترن پاور کانادائی در فروش کلیدهای بزرگ، فواست اطریشی در فروش دروازه‌های ورودی آب به توربین‌ها در فروش دروازه‌های خروجی آب سد، ژنرال الکتریک کانادا در فروش ترانسفورماتورها. – طرح سد را کمپانی ایتالیائی الکتروکنسولت داده است.

("کارنامه‌ی سه‌ساله" نوشته‌ی آل احمد. بخش "گزارشی از خوزستان") استخراج و بهره برداری از معدن مس کرمان (معدن سرچشمه) به شرکت انگلیسی سسلکشن تراست واگذار شده است. (کیهان ۳ دی ۱۳۴۸).

هتل کینگز بوسیله‌ی شرکت سویسی ساخته شده است. "جالب‌تر آن است که سرمایه‌ی این هتل مجهز و زیبا عملا از خارج به کشور آورده شده است". (تهران اکونومیست ۲۹ آذر ۱۳۴۸).

شبکه‌ی تلفن و تلگراف در سراسر ایران بوسیله‌ی یک کنسرسیوم بین‌المللی تحت نظارت کارخانه‌ی آمریکائی فیدرلی هیلز صورت خواهد گرفت. (کیهان ۲۱ بهمن ۱۳۴۸).

سد کارون بوسیله‌ی شرکت دولتی ایرانی بنام سابیر و شرکت فرانسوی سامر ساخته می‌شود. شرکت اخیر ۷۵٪ سرمایه را می‌دهد. توربین‌های برق که در حدود ۱۵ میلیون دلار قیمت دارد از کارخانه‌ی فرانسوی آلستوم خریداری خواهد شد.

(تهران اکونومیست ۲۰ دی ۱۳۴۸).

سد "رضا شاه کبیر" بر روی کارون با سرمایه‌ی فرانسوی (۲۷ میلیون فرانک) ساخته می‌شود.

(اطلاعات ۳ اسفند ۱۳۴۸).

نظری به ارقام و آمار

محمدرضا شاه از اینکه اصلاحات نواستعماری و تبلیغات لگام گسیخته اش نتوانسته است توده‌های مردم را بفریبد دچار نگرانی است و در تلاش شعبده‌ای است که شاید چشم خلایق را بر روی حقایق فروبندد.

اخیرا برخی از مخلوقان و بر انگیختگان سازمان امنیت مدعی شدند که علت خشم و اعتراض مردم را باید در نبودن ارقام و آمار جستجو کرد.

روزنامه‌ی توفان پیوسته در صفحات خود به استناد واقعیات و با استفاده از ارقام و آمار موجو نشان داده است که کشور ما کشوری است نیمه مستعمره و نیمه فئودال. ثابت کرده است که هیچگاه میهن ما تا این اندازه در چنگال انحصارهای امپریالیستی اسیر نبوده است.

اینکه برای آنکه خوانندگان گرامی توفان با دید روشن‌تری به واقعیات ایران بنگرند، ذیلا به انتشار برخی از ارقام و آمارهای مربوط به اقتصاد مالی و صنعتی ایران دست می‌زنیم. البته ارقام و آمارهای موجود بمراتب بیش از اینهاست. ولی صفحات توفان بیش از این گنجایش ندارد و همین اندازه برای بیان مقصود ما کافی است.

در شماره‌ی آینده ارقام و آماری در باره‌ی اقتصاد کشاورزی ایران منتشر خواهیم کرد.

لازم به تذ کر است که انتشار این ارقام و آمار که افشاء کننده‌ی رژیم محمدرضا شاهی است سازمان امنیت را به تشدید سانسور مطبوعات و جلوگیری بیش‌تر از درج اخبار اقتصادی واخواهد داشت. ولی آنچه توده‌های خلق را به مبارزه سوق می‌دهد آمار و ارقام نیست، بلکه واقعیت اجتماعی ایران است.

وام‌های کمر شکن

میزان وام‌هائی که رژیم محمدرضا شاه از خارجه دریافت داشته بقدری زیاد است و نرخ بهره‌ی آنها بقدری بالا ست که وام‌های جدید دریافتی دولت بزحمت برای پرداخت اقساط وام‌های قبلی کفایت می‌کند. مثلا ایران در دوره‌ی برنامه‌ی سوم شش میلیارد ریال وام گرفت ولی در همان دوره مجبور بود پنج میلیارد و نیم ریال از بابت بهره‌ی وام های قبلی پرداخت کند... نرخ بهره‌ی وام‌های ایران در بسیاری موارد از ۱۲ درصد متجاوز می‌شود. (خواندنی‌ها ۳۱ خرداد تا ۳ تیر ۱۳۴۸).

بانک جهانی (آمریکا) درعرض پنج سال (۱۳۴۴– ۱۳۴۸) به طور متوسط سالیانه چهل میلیون دلار به ایران وام داده و امیدواراست که در پنج سال آینده این رقم را به دو تا سه برابر برساند. (اطلاعات ۱۷ آبان ۱۳۴۸).

ایران در سال ۱۳۴۸ مبلغ ۷۰ میلیون دلار از بانک جهانی وام گرفت.

ایران برای اجرای برنامه‌ی چهارم باید مبلغ ۲ میلیارد دلار وام بگیرد. (اطلاعات ۲۷ آبان ۱۳۴۸).

ایران در سال ۱۳۴۸ مبلغ ۱۹۵ میلیون دلار و در سال ۱۳۴۹ مبلغ ۲۶۰ میلیون دلار بابت وام‌های گذشته و بهره‌ی آنها پرداخت کرده و خواهد کرد. (تهران اکونومیست ۸ آذر ۱۳۴۸).

"کشورهای اروپای شرقی در طی سال‌های اخیر از جمله مهم‌ترین اعتبار دهندگان به ایران بوده اند". میزان اعتباراتی که شوروی و سایر کشورهای رویزیونیستی در اختیار رژیم کودتا گذاشته‌اند از یک میلیارد دلار متجاوز است.

ایران "در سال گذشته بیش از نیم میلیون دلار بابت بهره‌ی وام‌ها به شوروی و در حدود ۶۰۰ هزار دلار به سایر کشورهای اروپای شرقی پرداخته است". (کیهان ۷ دی ۱۳۴۸).

معاون نخست وزیر در مورد بودجه‌ی سال ۱۳۴۹ گفت: "اگر در مورد وام‌های خارجی مشاهده می‌شود که در بودجه‌ی سال آینده وام‌های مذ کور جهشی دارد، نشانه‌ی آنست که اعتبارایران در خارج بالا رفته است".

(کیهان ۲۲ بهمن ۱۳۴۸).

گوشه‌ای از غارت نفت

خیانت رژیم کودتا در مسئله نفت منحصر به نقض قانون ملی شدن صنعت نفت و واگذاری منابع عظیم نفت به کنسرسیوم بین‌المللی نیست. رژیم کودتا در سال‌های بعد با استفاده از اختناقی که در میهن ما برقرارساخته قسمت‌های دیگراز ذخائر گران‌بهای نفت ایران را طبق قراردادهای راهزنانه در اختیار امپریالیست‌های مختلف گذاشته است. اینک برخی از این قراردادها:

قرار داد با کمپانی پان امریکن (ایپاک).

قرارداد با کمپانی ایتالیائی انسی.

قرار داد با سرمایه داران هندی و ایتالیائی و فیلیپس آمریکائی که با شرکت ملی نفت باصطلاح شریک شده و "شرکت نفت بین‌المللی دریائی ایران" را بوجود آورده‌اند.

قرارداد با کمپانی اراپ فرانسوی.

قرارداد با گروه کنتینانتال.

قرارداد با "گروه نفتی اروپائی".

و غیره... (اطلاعات ۱۳ مرداد ۱۳۴۸ – تهران اکونومیست ۲۱ خرداد ۱۳۴۵).

محمدرضا شاه می‌گوید: "هدف ما به دست‌آوردن قیمت بیش‌تر از نفت ایران نیست... مسئله برای ما عبارت از این نیست که امتیازات بیش‌تری بدست آوریم، بلکه فقط می‌خواهیم...نفت بیش‌تری بفروشیم". (اطلاعات ۷ خرداد ۱۳۴۹).

تهران اکونومیست (۲۲ آذر ۱۳۴۸) می‌نویسد که قیمت فرآورده‌های صنعتی آمریکا از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۷ تا حدود ۱۱/۷ در صد بالا رفته ولی قیمت نفت خام د ر این مدت ثابت مانده است. استفاده‌ی دولت های امپریالیستی در سال ۱۹۶۷ در حدود ۷ برابر کشورهای صاحب نفت بوده است.

اوپک معتقد است که قیمت کالاهای امپریالیستی روز بروز به ترقی می‌رود و قیمت نفت خام تنزل می‌یابد و یا ثابت می‌ماند و این امر باعث می‌شود که قدرت کشورهای صاحب‌نفت روز بروز کاهش یابد و هر چه از اضافه درآمد و اضافه تولید بدست می‌آورند بصورت اضافه بهای کالاهای ممالک امپریالیستی به آنها بر گردانند. درنتیجه کشورهای صاحب‌نفت با آنکه ظاهرا اضافه درآمد بدست می‌آورند، درواقع مقدورات خرید بیش‌تری ندارند. ایران در چند سال اخیر" در حقیقت آنچه را که از اضافه در آمد نفت به دست‌آورده از دست دیگر به همین کشورها (کشورهای امپریالیستی) پرداخت نموده است". (اطلاعات ۱۹ مرداد ۱۳۴۸).

شاه در آمر یکا خطاب به امپریالیست‌های آمریکائی گفت: "هر سنتی که از فروش هر بشکه نفت در آمریکا بدست می‌آوریم، در خود آمریکا خرج خواهیم کرد و اجناس آمریکائی خواهیم خرید...هر مبلغی که ما از صدور نفت به آمریکا بدست می‌آوریم در خود آمریکا به مصرف خرید اجناس آمریکائی می‌رسانیم". (اطلاعات ۶ آبان ۱۳۴۸).

صادرات صنعتی!

می‌گویند صادرات ایران صنعتی شده است. اینک به فهرست صادرات ایران درسال ۱۳۴۸ در روزنامه‌ی اطلاعات (۲۶ فروردین ۱۳۴۹) مراجعه می‌کنیم :

فرش	۴۳۰۰۰۰۰	هزار ریال
پنبه	۳۶۰۰۰۰۰	"
مواد معد نی	۸۳۶۰۰۰	"

انواع پوست و چرم	۱۲۰۰۰۰۰	"
خاویار	۴۵۶۳۰۰	"
انواع کتیرا	۳۶۶۷۰۰	"
انواع زیره	۱۹۹۰۰۰	"
انواع روده	۲۳۰۰۰۰	"
پشم و کرک ومو	۹۰۴۰۰	"
ریشه‌ی شیرین بیان	۷۹۴۰۰۰	"
سیمان	۳۱۶۰۰	"
کفش	۳۰۷۰۰۰	"
روغن نباتی	۲۹۰۵۰۰	"
لینژ	۵۳۲۰۰	"
سایر کالاها	۳۲۰۰۰۰۰	"

کشت و صنعت

ده هزار هکتار از اراضی زیر سد دز در خوزستان به شرکتی واگذار شده که ۴۹ درصد سهامش متعلق به یوگسلاوی است. (خواندنی‌ها ۱۰ تا ۱۴ تیر ۱۳۴۸).

هیجده هزارهکتار از اراضی اطراف دزفول برای بهره‌برداری به سرمایه‌داران آمریکائی واگذار شده است. (اطلاعات ۱۷ آذر ۱۳۴۸).

ده هزار هکتار از اراضی زیرسد دز به شرکتی واگذار می‌شود که ۷۰ درصد سهامش متعلق به شرکت فرانسورلد آمریکائی است. (کیهان ۳۰ دی ۱۳۴۸).

۱۰ هزار هکتار اراضی خوزستان

یک شرکت مختلط ایرانی و آمریکائی، بمنظور بهره برداری از ده هزار هکتار از اراضی دشت خوزستان سرمایه گذاری می‌کند. در مرحله اول پروژه قرار است ۴۲۰۰ هکتار رمین برای کشت محصول، مورد بهره‌برداری قرار گیرد. آب مورد نیاز این اراضی که در نزدیکی اندیمشک واقع شده، از سد محمدرضاشاه پهلوی تامین خواهد شد.

۳۰ درصد سهام این شرکت توسط صندوق توسعه کشاورزی، وزارت آب و برق و چند سرمایه گذار خصوصی خریداری شده و هفتاد در صد سهام شرکت نیز متعلق به چهار شرکت تجارتی آمریکا می‌باشد.

اطلاعات – چهارشنبه ۲۶ فروردینماه ۱۳۴۹

معاملات نابرابر

وزیر منابع طبیعی گفت "وقتی ایران این همه چوب دارد واقعا وارد کردن یا داشتن صندلی چوبی رومانی، لهستانی و دانمارکی برای ما خجالت آور است... ما یک متر چوب گردو را ۱۵ دلار می‌فروشیم. این چوب را در خارج به روکش تبدیل می‌کنند و آن را تقریبا ۱۵۰۰ دلار بما می‌فروشند". (کیهان ۲ اسفند ۱۳۴۸).

"در سال گذشته واردات ما نزدیک به ۷ برابر صادرات بوده است". (مجله‌ی اقتصاد و صنعت مرداد ۱۳۴۸).

ایران از محل صدور کالاهای "صنعتی" خود ارز اندکی بدست می‌آورد زیرا که قبلا برای تولید کالاهای مذکور ارز خارجی به منظور خرید مواد اولیه و ماشین آلات و حتی متخصص پرداخته است. (تهران اکونومیست ۵ مهر ۱۳۴۸).

در سال ۱۳۴۷ واردات ایران از تایلند بیش از ۸۳ برابر صادرات ایران به تایلند بوده است (اطلاعات ۲۲ آبان ۱۳۴۸).

شرکت‌های کشتیرانی خلیج فارس به اروپا در سال ۱۹۶۵ نرخ حمل کالا را از خلیج فارس به اروپا ۱۰ درصد و در سال ۱۹۶۷، ۱۷/۵ درصد و در ۱۹۶۹، ۱۷/۵ درصد یعنی در عرض یک دوره‌ی پنج ساله بیش از ۴۰ درصد بالا بردند. بالنتیجه ایران در اثر افزایش‌های مذکور در سال ۱۹۷۰ لااقل ۳۰ میلیون دلار بیش از رقمی که به موجب نرخ‌های سال ۱۹۶۵ می‌بایست بپردازد به شرکت‌های امپریالیستی مذکور خواهد پرداخت.

از طرف دیگر نرخ حمل و نقل دریائی خاور دور هم ده درصد افزایش می‌یابد و از این بابت هم در سال ۱۹۷۰، مبلغ ۱۲ میلیون دلار اضافی بوسیله‌ی ایران پرداخت خواهد شد. (کیهان ۲۲ آبان ۱۳۴۸).

در حال حاضر پنجاه درصد ار ارزش کالاهای "صنعتی" صادراتی ایران از محل کالاهائی است که ایران قبلا وارد کرده و در ساختن کالاهای "صنعتی" خود بکار برده است. از این قبیل است کالاهای صادراتی فلزی نظیر اتومبیل، یخچال، اجاق گاز و همچنین انواع منسوجات و تریکو و جوراب. به این‌ترتیب هر چه صادرات کالاهای مذکور بیش‌تر شود ایران باید ارز بیش‌تری برای وارد کردن محصولات متشکله‌ی آنها بپردازد. به ویژه که ایران در ازای فروش قسمتی از کالاهای صنعتی خود اجناسی از قبیل موز و یا مواد مصرفی مشابه دریافت می‌کند. قسمت مهمی از این کالاها از طریق تهاتر به کشور شوروی و سایرکشورهای رویزیونیستی صادر می‌شود و یک دلار هم از این بابت نصیب ایران نمی‌گردد. " در چنین شرایطی طبعا افزایش صادرات یخچال، اتومبیل، تریکو و کالاهای مشابه که برای تولید معادل هر هزار دلار، علاوه بر خرید ماشین آلات و استخدام مهندسین و مشاورین خارجی، گاه ششصد دلار کالاهای واسطه (ورق آهن) و یا مواد خام از خارج وارد شده، نه‌تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه بر کسری موازنه‌ی پرداخت‌های کشور می‌افزاید...میزان واردات در پنج سال گذشته ۸۸ درصد و میزان صادرات ۲۴ درصد بالا رفته ولی کسری موازنه‌ی بازرگانی دو برابر شده یعنی صد در صد ترقی یافته است". (کیهان ۲۶ آذر ۱۳۴۸).

"ایر ان سالیانه بیش از ۵۰ هزار تن روی و در حدود ۳۰ هزارتن سرب صادر می‌کند...نکته‌ای که در این میان از نظر ایران و کشورهای صادر کننده مواد خام سرب و روی قابل ملاحظه است تفاوت فاحشی است که بین فلز و سنگ معدنی آن وجود دارد...ایران در سال قبل هرتن سنگ روی را ۳۳۰ تومان در بازار جهانی عرضه کرده و حال آنکه حتی در سال گذشته نیز این نرخ برای سنگ ذوب شده بیش از ۲۰۰۰ تومان بوده است.

میزان روی موجود در سنگ روی ایران بیش از ۵۰ درصد است و بعبارت دیگر دست کم از دو تن سنگ روی می‌توان یک تن فلز خالص حاصل ساخت و به این ترتیب تفاوت قیمتی که بر اثر ذوب فلزات حاصل می‌شود بیش از ۱۳۰۰ تومان است که درحال حاضر نصیب صنایع خارجی می‌گردد. همچنین هر تن سنگ سرب در سال گذشته به بهای ۶۸۰ تومان از جانب ایران در بازار جهانی عرضه شده، و حال آنکه حتی در همان زمان نرخ هرتن سرب در حدود ۲۰۰۰ تومان بوده است و این نرخ امسال به بیش از ۲۵۰۰ تومان رسیده است. میزان خالص سنگ ایران نیز در حدود ۶۰ درصد است و در این مورد نیز دست کم با هر دو تن سنگ سرب می‌توان یک تن فلز خالص حاصل کرد و در نتیجه، تفاوت در آمد برای هر تن سرب، با محاسبه‌ی قیمت‌های قبل بیش از ۷۰۰ تومان است".

یکی از خریداران مهم روی و سرب ایران کشور شوروی است که در سال ۱۳۴۷ با همین قیمت‌ها ۱۵۰۰۰ تن روی و ۲۸۰۰۰ تن سرب از ایران خریده است. (کیهان ۲۷ آذر ۱۳۴۸).

در سال ۱۳۴۷ یک ثلث از پنبه‌ی ایران به کشورهای رویزیونیستی اروپای شرقی صادر شد. یکی از کشورهای مذکور پنبه‌ی خریداری از ایران را در اروپای غربی چند سنت پائین‌تر از قیمتی که می‌بایست بفروشد معامله کرد و باین طریق به صادرات پنبه‌ی ایران لطمه وارد ساخت.(تهران اکونومیست ۱۵ آذر ۱۳۴۸).

کالاهای صنعتی که در ایران ساخته می‌شود علی رغم دستمزد کم کارگران و فقدان هزینه‌هائی از قبیل هزینه‌ی حمل و نقل و بیمه و اعتبارات وارداتی و غیره گاه تا سی درصد بالاتر از قیمت کالاهای مشابه خارجی است. در چنین وضعی "تنها راه برای نفوذ در بازارهای خارج آنست که به بازارهای تهاتری اکتفا کنیم و بعبارت

دیگر کالائی را که معادل پنجاه درصد ارزش آن ارز از مملکت خارج ساخته‌ایم با کالاهائی که گاه حدود ده تا پانزده درصد گران‌تر از قیمت بین‌المللی است مبادله کنیم". (کیهان ۲۲ دی ۱۳۴۸).

صادرات انگلستان به ایران بیست برابر واردات این کشور از ایران است. "طی شش سال صادرات ایران به انگلیس، علی رغم افزایش کلی واردات آن کشور، به نصف رسیده است و این البته نشانه‌ای است از شکست سیاست صادراتی ایران در یک بازار بزرگ". (کیهان ۱۴ بهمن ۱۳۴۸).

در سال ۱۳۴۸ واردات ترکیه به ایران ۶۶ برابر صادرات ایران به ترکیه بوده است. واردات پاکستان به ایران ۴ برابر صادرات ایران به پاکستان بوده است. (تهران اکونومیست ۲۰ دی ۱۳۴۸).

تاثیرات تورم جهانی

حجم واردات در سال گذشته در حدود ۲۰ درصد تقلیل یافته و از ۲/۷۳میلیون تن به ۲/۶۳۶ میلیون تن رسیده، اما ارزش واردات تقلیل قابل ملاحظه‌ای پیدا نکرده است. چنانکه تقلیل ارزش از چهار درصد نیز پائین‌تر است.

بعبارت دیگر در حالی که حجم واردات در حدود سی درصد تقلیل پیدا کرده و صنایع و مصرف کنندگان از قسمت مهمی از کالاهای مورد نیاز خود محروم مانده

اند کمک موثری به ذخیره ارزی کشور نشده و مخارج ارزی واردات تقریبا به میزان سال قبل باقی مانده است.

علت این امر را طبعا در بالا رفتن ارزش کالاهای وارداتی می‌بایست جستجو نمود. ترقی ارزش از دو عامل ناشی شده است: اول – افزایش عمومی قیمت‌های جهانی و دوم – ذکر قیمت‌های بالاتر در فاکتورهای وارداتی (که بررسی آن ازبحث امروز ما خارج است). افزایش قیمت‌های وارداتی در سال گذشته تقریبا همه‌گیر بوده و بعبارت دیگر در اکثر کشورهای بزرگ صادر کننده، نرخ کالاها افزایش قابل ملاحظه داشته است.چنانکه این افزایش در کشورهائی نظیر آمریکا هفت درصد و در بازار مشترک در حدود ۶/۵ درصد و در بعضی کشورها از حدود ۱۰ درصد نیز بالاتر بوده است.معذلک چون قسمت اعظم واردات ایران را کالاهای ساخته شده و ماشین آلات تشکیل می‌دهد و نرخ این کالاها معمولا سریع‌تر از رقم متوسط افزایش نرخ‌ها بالا می‌رود افزایش هزینه وارداتی ایران نیز از سطح متوسط بالاتر بوده است.

افزایش نرخ‌های جهانی بهر حال موجب شده است ک کوشش‌های عمومی دولت و مردم ایران در زمینه تقلیل مخارج ارزی تقریبا خنثی شود و علی‌رغم تقلیل قابل ملاحظه حجم، هزینه ثابت می‌ماند.

سهم صادراتی کالاهای صنعتی از کل صادرات کشور در حال حاضر حتی به چهار درصد نیز نمی‌رسد و از اینرو در حالی که ارزش هر کیلو کالای وارداتی به طور متوسط در حدود ۱۳/۵ درصد بالا رفته افزایش ارزش هر کیلو کالای صادراتی ایران (نفتی و غیر آن) بزحمت از دو درصد بیش‌تر بوده است. نتیجه از نظر اقتصاد عمومی مملکت کاملا روشن است. (کیهان ۳۱ فروردین ماه ۱۳۴۹)."

*****

در کنار این افشاءگری در مورد وضعیت اقتصادی و طبقاتی در ایران لازم بود که عناصر سیاسی که با رژیم همکاری کرده و چه زمانی که در خارج از کشور حضور داشتند به عنوان "انقلابی" به توفان حمله خبیثانه می‌کردند و چه در زمانی که به درون ایران رفته با ساواک همکاری می‌کنند و از حمله به مبارزان واقعی دست برنمی‌دارند نیز افشاء شده و ماهیت این "فتوا دهندگان" جدید نیز برملا گردد. در

راس آنها رهبران "سارمان انقلابی" حزب توده ایران نظیر کورش لاشائی و و رهبران گروه "کادر"ها نظیر فیروز فولادی قرار داشتند:

توفان شماره ۳۵ دوره سوم تیر ۱۳۴۹ ژوئیه ۱۹۷۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML035.pdf

"سر و ته یک کرباس

خودفروشی و خیانت عناصری فرومایه وسیله‌ای بدست سازمان امنیت داد تا به صحنه سازی‌های تازه‌ای بپردازد. منظور از این صحنه سازی‌ها این است که از زبان این عناصر خودفروخته به مردم ایران و جهان اعلام دارد که "انقلابات شاهانه" جامعه‌ی ایران را دگرگون ساخته، مناسبات فئودالی را از روستای ایران بر افکنده، برای دهقانان زندگی نوی آفریده، ایران را در شاهراه صنعتی شگرفی انداخته، سیاست مستقل و ملی در پیش گرفته یا به طور خلاصه از ایران نیمه مستعمره و نیمه فئودال کشوری مستقل و مترقی پدید آورده است. اگر نیروهای انقلابی از ایران بمثابه کشوری نیمه مستعمره و نیمه فئودال سخن می‌رانند، "انقلابات شاهانه" را جز تحکیم زنجیر اسارت خلق ما، تشدید غارت ثروت‌های سرزمین ما از جانب امپریالیسم، تشدید استثمار زحمت‌کشان میهن ما یا بعبارت دیگر جز خیانت به مصالح و منافع خلق ایران نمی‌دانند، گویا بخاطر آنست که از واقعیت دوراند، آمار در اختیار ندارند، در زندان به بررسی نتایج حاصل از "انقلابات شاهانه" ننشسته‌اند. هرکس که خود را در اختیار سازمان امنیت بگذارد و بخدمت شاه خائن درآید به یکباره از "عالم غیب" حقایق بر او مکشوف می‌گردد، از "پندارهای واهی" بیرون می‌آید و به دنیای واقعیات فرو می‌افتد و آنگاه پیشوامنشانه می‌تواند طی پیامی که انتشار آنرا از سازمان امنیت می‌خواهد "حقایق مکشوفه" را برای دوستان و دانشجویان بازگو کند و آنانرا به تسلیم در برابر رژیم دعوت نماید. خائن همه را به کیش خود پندارد. او گویا نمی‌داند که پیام سازمان امنیت ولو آنکه از دهان

"نیکخواهی" برآید پیام سازمان امنیت است و نفرت همگانی بدرقه آن. تقریرات و تحریرات تسلیم شدگان به شاه نشانه قوت و حقانیت رژیم نیست، نشانه ضعف و پوچ بودن ادعاهای آن است.

در گذشته رجال سرشناسی مانند جانسون، نیکسون، پادگورنی، برژنف، کاسکین، دوگل و...بوفوراقدامات رژیم و "رهبری شاهنشاه" را ستوده‌اند و اکنون نیز می‌ستایند. پس چگونه است که سازمان امنیت دست بدامان افرادی خود فروش گمنام زده است تا آنچه را که دشمنان خلق ایران گفته اند با تفصیل بیش‌تری تکرار کنند؟ دلیل آن روشن است. سازمان امنیت را این بار به فتوای "مائوئیست " ها نیاز افتاده برای آنکه از یکسو ثابت کند که حتی "انقلابیون" و "مائوئیست" ها، هنگامی‌که در برابر واقعیات قرار می‌گیرند به ناچار "انقلابات شاهانه" را تایید می‌کنند و از سوی دیگر اینگونه وانمود سازد که آنهائی که خود را انقلابی و طرفدار مبارزه مسلحانه می‌نمایانند در واقع مردمانی جبون و زبونند، در سخن از انقلاب قهرآمیز دم می‌زنند ولی آنگاه که پای آزمایش به میان می‌آید راه تسلیم به دشمن در پیش می‌گیرند.سازمان امنیت خیانت این فرومایگان را برجسته می‌کند برای آنکه در صفوف عناصر انقلابی و وفادار به مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه‌ی مائو، تزلزل و آشفتگی پدید آورد و آنها را از مبارزه منحرف و دلسرد گرداند. هدف اساسی سازمان امنیت از این صحنه‌سازی‌ها، مبارزه با افکار انقلابی و به ویژه با کمونیسم است، مبارزه با آن نیروی رشد یابنده‌ای است که نه‌تنها ثبات، بلکه حیات رژیم را هم تهدید می‌کند.

اما همانطور که انتظار می‌رفت بهره برداری از خیانت این عناصر در انحصار سازمان امنیت و شاه باقی نماند. رویزیونیست‌های حزب توده‌ی ایران نیز فرصتی یافتند تا ناجوانمردانه به مارکسیست- لنینیست‌ها و پیروان اندیشه‌ی مائو بتازند و خیانت عناصری چند را دلیل حقانیت خود بشمارند.

در گذشته رویزیونیست ها "سازمان انقلابی" را که از همان آغاز لانه عمال رویزیونیست و سازمان امنیت گردید و همچنین خط مشی کاستریستی آنرا "مائوئیست" نامیدند برای آنکه با استفاده از انحرافات بی‌حد و حساب آن، اندیشه مائوتسه دونگ را در زیر حملات خویش بگیرند. اکنون نیز خیانت تنی چند از افراد

این سازمان را وسیله حمله و هجوم به وفاداران مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه مائو قرار داده‌اند.

ارزیابی ما از "سازمان انقلابی" برخوانندگان توفان پوشیده نیست. ما این سازمان را از روی خیانتی که افراد آن مرتکب شده و می‌شوند قضاوت نمی‌کنیم همچنان‌که ملاک ارزیابی ما از حزب توده ایران خیانت بهرامی‌ها، یزدی‌ها، شروینی‌ها و دیگران نیست. ما "سازمان انقلابی" را از آن جهت مطرود می‌دانستیم که از همان آغاز بعلت انحرافات ایدئولوژی، سیاسی و تشکیلاتی خود و بعلت نفوذ عمال دشمن در مقامات بالای آن، در خدمت رویزیونیست‌ها و سازمان امنیت قرار داشت.

"سازمان انقلابی" با آنکه چپ و راست از اندیشه‌ی مائو دم می‌زند در واقع آلتی است در دست رویزیونیسم و ارتجاع برای مبارزه با مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون، برای جلوگیری از احیاء حزب طبقه کارگر و جلوگیری از مبارزه با رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم. دشنام‌ها، اتهامات و دشمنی‌های آن علیه سازمان توفان تصادفی نیست. و باید اذعان کرد که این سازمان در انجام وظیفه‌ای که بدو محول گردیده نهایت کوشش را بکار برده است و با ایدئولوژی، سیاست و شیوه تشکیلاتی ضدانقلابی خود تاکنون خدمات شایانی به رویزیونیسم و ارتجاع کرده است. پیوستن افرادی از این سازمان به دشمن نخستین خیانت این سازمان نیست، آخرین آن نیز نمی‌باشد.

اما معلوم نیست کجای خیانت افرادی از این سازمان دلیل حقانیت رویزیونیست‌ها و نشانه وفاداری آنها به مارکسیسم- لنینیسم است؟ مگر نه اینست که این افراد به تکرار همان حرف‌هائی پرداخته‌اند که رویزیونیست‌های ایرانی و اربابان سوسیال امپریالیست آنها گفته اند. این آقایان گویا گفته‌ها و نوشته‌های خود و اربابان خود را بدست فراموشی سپرده‌اند و لذا جا دارد که با یادآوری‌هائی چند، آنها را از عالم نسیان بیرون کشیم.

نخست ببینیم افرادی که خیانت کرده و به اردوی دشمن پیوسته‌اند چه گفته‌اند و چه نوشته‌اند.

یکی از آنها از "تحولات عظیمی که در روستای ایران و در امر صنعتی شدن کشور بوقوع پیوسته" سخن می‌راند. دیگری بر آنست که در ایران همه چیز دگرگونی یافته است، راه مستقل و مترقی ایران بدون اتکاء به شرق یا غرب و با همزیستی با هردو به ساختمان زیرریزی بنای اقتصادی... توجه دارد، مناسبات سیاسی و اقتصادی گسترده‌ای پدیدار گشته است، نظام قرون وسطائی کهن فروریخته و روابط و ابزار جدید تولید جایگزین آن شده است. "...طرح‌های بسیار مترقی، چون فرهنگ و بهداشت برای همه و تامین اجتماعی در شرف پیاده شدن است".

"...حرکت بسوی صنعتی‌کردن کشور، پیکار علیه بی‌سوادی، شرکت زنان در امور اجتماعی، گسترش فرهنگ و بهداشت...اتخاذ سیاست مستقل ملی...بکار بستن همزیستی مسالمت‌آمیز، حوادثی جز اینها که در تاریخ معاصر میهن ما نمونه‌ای همانند نمی‌توان یافت".

"بی‌شک نقطه عطف این حرکت تاریخی را ششم بهمن ۱۳۴۱ می‌باید بشمار آورد".

"نخست شاهنشاه را سپاس می‌باید گفت که با بدعتی در خور زمانه...رهبری امور را بدست گرفتند و حصار دیرین را که بین ایشان و ملت جدائی می‌انداخت از میان برداشتند".

این یاوه‌سرائی‌ها بدون شک خیانت به خلق است، ستایش شاه و استعمارنوین است. مداحی و چاپلوسی ننگینی است. در این ارزیابی نمی‌توان با بلندگویان رویزیونیست‌های ایرانی همزبان و هم آواز نبود. لیکن این یاوه‌سرائی‌ها همان است که رویزیونیست‌ها خود سال‌هاست به طور صریح یا درپرده بخورد مردم ایران می‌دهند. این حقیقت دیگر بر کسی پوشیده نیست معذالک برای مقایسه یادآوری پاره‌ای از درفشانی‌های آنها لازم است.

"به طوری که اطلاع دارید مطبوعات شوروی و رادیوی شوروی که مبین عقاید و نظریات جوامع ما می‌باشد در اصلاحاتی که از طرف اعلیحضرت شاهنشاه اعلام گردید، مخصوصا چنان اصلاحاتی که با منافع قشرهای وسیع سکنه مربوط است مانند اصلاحات ارضی، تفویض حقوق زنان و غیره حسن استقبال می‌کنند. مردم

شوروی درک می‌کنند که اجرای اقدامات با مشکلات معینی همراه است و در این مورد نیز به طور اجتناب ناپذیر بین کهنه و نو تضاد بوجود می‌آید. می‌توان پیش بینی کرد که عملی ساختن اصلاحاتی که پی‌ریزی شده تاثیر مثبتی در ارتقاء سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم ایران خواهد بخشید". (از سفیرشوروی در ۱۳۴۲).

جوامع شوروی با علاقه خاصی مراقب اقدامات دولت ایران در زمینه ترقی و پیشرفت اقتصادیات و کشاورزی و نیروهای تولیدی ایران می‌باشند. مهم‌ترین قدمی‌که در این زمینه برداشته شده اصلاحاتی است که در سال‌های اخیر در ایران انجام می‌گیرد و هدف آن عبارتست از بهبود وضع دهقانان و واگذاری تساوی حقوق به زنان که هم اکنون فعالانه در حیات اجتماعی ایران شرکت می‌جویند. (از دبیر حزب "کمونیست" شوروی). "درسایه توجهات مخصوص اعلیحضرت شاهنشاه ایران پیشرفت‌های سریع و بسیار موثری در ایران مشاهده می‌شود ". "در ایران انقلابات اصلاحات ارضی بدون خونریزی صورت گرفت و این موفقیت قبل از هر چیز نشانه خردمندی شاه ایران است". (از روزنامه نگار شوروی ۱۳۴۵).

"در اتحاد شوروی سیاست خارجی ملی مستقل ایران را محترم می‌شمارند" (از نخست وزیر شوروی ۱۳۴۷).

"نقش شاهنشاه در میسر گردانیدن بر قراری مناسبات حسن همجواری بین ایران و شوروی"، "رهبری خردمندانه شاهنشاه است که انگیزه اقدامات مهمی در سال‌های اخیر در جهت تحکیم و توسعه وضع اقتصادی گردید. و سیاست خارجی ایران و نقش همزیستی مسالمت‌آمیز آن...در خور همه گونه تمجید است" (از روزنامه شوروی ۱۳۴۸).

"همچنین افتخار می‌کنم که درودهای خود را تقدیم ملت ایران نمایم که تحت رهبری شاهنشاه آریا مهر به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی عظیم به منظور ایجاد یک اقتصاد عظیم و نوین در کشور و ریشه‌کن کردن بی‌سوادی و پیشرفت اجتماعی زنان شده است" (از رئیس جمهور بلغارستان).

"انقلاب ایران کاملا تحقق یافته است و این انقلاب دیگرتئوری نیست، بلکه مردم ایران در رفراندوم ۲۷ ژانویه ۱۹۶۳ (همان ششم بهمن ۴۱ – توفان) بدان رای

موافق دادند و اکنون نام افتخارآمیز انقلاب شاه و مردم یا انقلاب سفید را پیدا کرده است" (از مطبوعات لهستان).

"شاهنشاه یک هدف اصلی که منظور آن بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی ملت ایران است برای خود تعیین نموده‌اند...رئیس سازمان برنامه شوروی بایسکوف ضمن مسافرت اخیرخود به ایران خاطرنشان ساخت. :طی دو سال اخیر کشور ایران خود را از قیود اقتصادی دول سرمایه داری رهائی داده است" (رادیو پراگ آبان ۱۳۴۸).

"اصلاحات ارضی...با افزایش نسبی علاقه دهقانان به ثمرات کار خود در تسریع رسوخ سرمایه داری در ده امکانات بیش‌تری برای رفاه دهقانان و رشد اقتصاد روستائی فراهم می‌آورد". (از مجله دنیا ازگان تئوریک و سیاسی حزب توده ایران). ایران "اکنون کشوری صنعتی، کشاورزی است یعنی امروز اقتصاد ایران در مقام اول است نه کشاورزی". (مجله دنیا). "تولید گروه کشاورزی بتدریج مقام اول خود را به تولید گروه صنعتی می‌دهد". "برنامه پنج‌ساله‌ی چهارم گام مهمی در جهت صنعتی کردن کشور است". " اشتباه خواهد بود اگر به جهات مثبت تحولی که در این جهت در کشور ما روی می‌دهد توجه لازم نشود یا به آن کم بها داده شود ". (مجله دنیا). در جای دیگر از "استقلال سیاسی ایران گفتگو می‌شود که گویا با ادامه وابستگی اقتصادی آن به امپریالیسم در تضاد افتاده است". (مجله‌ی دنیا).

اینها است شمه‌ای از آنچه که رویزیونیست‌های خودی و بیگانه در باره شاه، رژیم‌اش و اصلاحات‌اش سروده یا برشته تحریر در آورده‌اند. یک نظر ولو سطحی به ارزیابی رویزیونیست‌ها از شاه و وضع ایران بروشنی نشان می‌دهد که نیکخواه و گروه خائن او جز تکرار گفته‌های رویزیونیست ها کاری نکرده‌اند. نیکخواه از انقلاب مسالمت‌آمیز سخن می‌راند "چرا که در خونریزی فی نفسه فضیلتی نیست" (البته منظور خونریزی شاه و طبقات حاکمه نیست چون نیکخواه در آن فضیلت بسیار می‌بیند و آنرا تائید می‌کند). رویزیونیست‌ها نیز راه مسالمت‌آمیز انقلاب را بر گزیده اند. نیکخواه از تعبیر مضحک "محدودات جغرافیائی سرمایه" نتیجه می‌گیرد که باید درهای کشور را بروی سرمایه‌های خارجی بازگذاشت، رویزیونیست‌ها نیز بر آنند که "ما با هر دولتی که به تکامل نیروهای مولده در کشور ما کمک کند ما با این عمل آن دولت موافقیم". (مجله‌ی دنیا).

نیکخواه از همزیستی مسالمت‌آمیز میان شرق و غرب و حتی در داخل کشور میان طبقات گفتگو می‌کند. رویزیونیست‌ها هم همین را می‌گویند. نیکخواه قیام دلیرانه مردم ایران را در هفته خونین مرداد با یک چرخش زبان بیشرمانه محکوم و شاه را در کشتار هزاران مردم بیگناه تبرئه می‌کند، رویزیونیست‌ها نیز چنین کردند.

می‌بینید که مواضع اساسی گروه خائنین درست همان مواضع رویزیونیست‌ها است. رویزیونیست‌ها که نیکخواه و دیگران را خائن می‌شمرند اگر بوئی از درستی و درستکاری برده باشند باید به خیانت خود در قبال خلق ایران اعتراف کنند. اما آنها صحنه‌سازی سازمان امنیت را وسیله قرار می‌دهند برای آنکه خیانت خود را در زیر خیانت دیگران بپوشانند، از آنهم بیشرمانه‌تر خیانت دیگران را دلیل حقانیت و نشانه وفاداری خود به مارکسیسم- لنینیسم بحساب می‌آورند. به این شیوه عمل چه نامی می‌توان داد ؟ اما نه مردم ایران آن اندازه از لحاظ سیاسی ساده‌لوح‌اند که روش روزمره رویزیونیست‌ها را در قبال شاه، اصلاحاتش و سیاستاش نبینند و نه با هیچ شعبده‌ای می‌توان رویزیونیسم و اپورتونیسم را سیما و جلوه مارکسیسم- لنینیسم بخشید. رویزیونیست‌ها محکوم تاریخ اند."

*****

توفان چکیده نظریات خویش را در طی قطعنامه‌ای به اطلاع مردم ایران رسانید.

توفان شماره ۳۵ دوره سوم تیر ۱۳۴۹ ژوئیه ۱۹۷۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML035.pdf

"قطعنامه‌ی هئیت مرکزی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان

ارتداد و خیانت عده‌ای از سران و کادرهای "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور"، به سازمان امنیت ایران از یکسو و رویزیونیست‌های حزب توده‌ی ایران از سوی دیگر فرصت جدیدی داد که مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه‌ی مائوتسه دون و به طور کلی هر گونه فکر انقلابی را مورد حمله قرار دهند. به ویژه رویزیونیست‌های حزب توده‌ی ایران ناجوانمردانه کوشیدند تا "سازمان انقلابی" را که بارها از طرف سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان افشا شده است بعنوان مظهر اندیشه‌ی مائوتسه دون در ایران جلوه‌گر سازند و با این تزویر بر اندیشه تابناک مائوتسه دون که مارکسیسم- لنینیسم دوران ماست غبار شک و تردید بپاشند. کار وقاحت بجائی کشید که در تبلیغات رویزیونیست‌های حزب توده ایران "مائوئیسم" با تسلیم طلبی مترادف آورده شد.

سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان بارها ماهیت "سازمان انقلابی" و شیوه‌های فعالیت او را در اسناد و مقالات مختلف مورد تحلیل قرار داده است. در این موضوع د ر جلسه‌ی تیر ماه هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان بمناسبت ارتدادو خیانت عده‌ای از سران و کادرهای "سازمان انقلابی" تجدید بحث بعمل آمد که به نتایج زیرین منتهی گردید:

* قضاوت ما در باره‌ی "سازمان انقلابی" مبتنی بر خیانت این عده و یا آن رهبر نیست. احتمال چنین خیانت‌هائی را در هیچ سازمانی نمی‌توان منتفی انگاشت. قضاوت ما در باره‌ی "سازمان انقلابی" از ماهیت خود او و مجموعه گفتار و

کردارش سر چشمه می‌گیرد. ما بر آنیم که سرگذشت اخیر "سازمان انقلابی" سرگذشتی تصادفی، ناگهانی و دور از انتظار نیست، بلکه نتیجه ناگزیر وجود آن است.

* چگونگی تشکیل "سازمان انقلابی" بسیار عبرت‌انگیز است:

از نخستین روزهائی‌که عده‌ای از کادرها و اعضای حزب توده ایران به مخالفت با اپورتونیسم و رویزیونیسم رهبری و دفاع از مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه‌ی مائوتسه دون برخاستند، رویزیونیست‌ها - همانطور که در همه جا عمل کردند - عده‌ای از دست آموزان خود را به میان آنها فرستادند و آنان جریان را در اختیار گرفته و به سود رویزیونیسم گرداندند. جلسه‌ای که بعدها کنفرانس اول سازمان انقلابی نامیده شد، بدست یکی از رویزیونیست‌های معروف حزب توده ایران تشکیل یافت که بعدها در پس پرده قرار گرفت.

بدیهی است که امپریالیسم و سازمان امنیت ایران نیز از اهمیت نهضت مارکسیستی- لنینیستی نوین غافل نبودند ودر عمل برآمدند جاپائی برای خویش در این نهضت بیابند. "سازمان انقلابی" هم با شیوه‌های ناهنجار خود شرایط مساعدی برای عمال امپریالیسم و سازمان امنیت فراهم آورد.زندگی این سازمان و به ویژه خیانت‌های اخیر آشکار می‌سازد که فعالیت خرابکارانه امپریالیسم و سازمان امنیت در "سازمان انقلابی" قرین موفقیت بوده است.

* "سازمان انقلابی" برنامه‌ی مارکسیستی- لنینیستی نداشت و هیچگاه از وحدت ایدئولوژیک برخوردار نبود. اسناد مختلفی که از طرف این سازمان انتشار یافته، حاوی انواع انحرافات ضد مارکسیستی- لنینیستی است. در واقع این سازمان بر مشی کاستریستی- گواریستی بوجود آمد و علی‌رغم تظاهراتی که به پیروی از اندیشه‌ی مائوتسه دون داشت نتوانست و نخواست به مارکسیسم لنینیسم فرارسد. روشن است که چنین سازمانی نمی‌تواند پرورنده‌ی ایمان و انضباط و فداکاری باشد، ایمانی علمی، انضباطی آهنین و فداکاری پرولتاریائی.

* سازمان انقلابی به کار ایدئولوژیک و سیاسی توجه نداشت و اساس کار خود را بر صحبت‌های در گوشی نهاده بود. مدت‌ها از انتشار روزنامه امتناع می‌ورزید و مناظرات سیاسی از آن جمله مبارزه با رویزیونیسم را امری بیهوده و دست و پا گیر و

غیر انقلابی و مانع اقدام به جنگ پارتیزانی بشمار می‌آورد. بعدها در اثر گردش حوادث و بخصوص در اثر مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی سازمان توفان، ناچار شد به برخی از مناظرات سیاسی دست بزند. ولی اساس کار او در این دوره نیز روشنگری ایدئولوژیک و سیاسی نبود، بلکه تظاهر دروغین به کلیات مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه‌ی مائوتسه دون و جلوگیری از پیشرفت مبارزات سازمان توفان بود. کار ایدئولوژیک و سیاسی هرگز بصورت وظیفه‌ی مستمر و منظم سازمان انقلابی در نیآمد و هرگز ازمضمون ذهنی و ضد مارکسیستی- لنینیستی تهی نشد.

* سازمان انقلابی بعلت مشی کاستریستی خود به این حقیقت مارکسیستی- لنینیستی که "سیاست باید در مقام فرماندهی باشد" و حزب باید به تفنگ‌ها فرمان دهد، معتقد نبود و می‌پنداشت که هرکس تیرانداختن و جنگیدن بلد باشد، پارتیزان خوبی است و جنگ انقلابی می‌تواند با چنین پارتیزان‌هائی آغاز شود و به پیروزی برسد. این پندار با واقعیت افسارگسیخته تظاهر و لاف و گزاف توام شدو باعث گردید که سازمان انقلابی هر ماجراجو و هر بیکاره را برای جنگ پارتیزانی انتخاب کند، امری که سر انجامی جز رسوائی نمی‌توانست داشته باشد.

* هیچ اصل تشکیلاتی در "سازمان انقلابی" مراعات نمی‌شد. کار تشکیلاتی "سازمان انقلابی" بر اصل مارکسیستی- لنینیستی مرکزیت دموکراتیک مبتنی نبود، بلکه بر فراکسیونیسم تکیه داشت. چند نفر در رهبری سازمان کارها را از طریق غیر تشکیلاتی در دست خود متمرکز کرده بودند. ارگان رهبری به معنای حقیقی وجود نداشت. اطلاعات نادرست و مغرضانه به سازمان داده می‌شد. کنفرانس‌هائی که تشکیل می‌گردید تظاهری بیش نبود. افراد بر اساس ملاک‌های عینی انتخاب نمی‌شدند. تصمیمات در خارج از جلسات و در اثر نجواهای فتنه‌انگیزانه اتخاذ می‌شد. تهدید و تطمیع افراد امری رایج بود. خون تازه جریان نمی یافت. خون فاسد تمام رگ و ریشه‌ی سازمان انقلابی را فرا گرفته بود.

* سازمان انقلابی باندازه‌ی خروشچف به توده‌ها بی‌اعتقاد بود و می‌پنداشت که برای همیشه می‌توان به مردم دروغ گفت و مردم را برای همیشه در دام دروغ نگهداشت. دروغگوئی، شایعه‌پراکنی، اتهام‌زنی از شیوه‌های اساسی سازمان انقلابی بود. بدیهی است که این شیوه‌ها نه فقط با مارکسیسم- لنینیسم و مشی توده‌ای،

بلکه با هیچ جریان مترقی اجتماعی سازگار نیست و عاقبتی جز عاقبت خروشچف و گوبلز ببار نمی‌آورد.

همه‌ی این عوامل باعث شد که "سازمان انقلابی" از روز نخست هسته‌ی شکست را در درون خود داشته باشد.

هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان از پدیده‌های فوق درس می‌گیرد و به این مناسبت تاکید برمراتب زیرین را ضروری می‌شمارد :

* سازمان توفان یگانه سازمان مارکسیستی- لنینیستی ایران است. این سازمان است که حزب طبقه‌ی کارگر را در عرصه‌ی ایران احیاء خواهد کرد. تمام نیروی خود را در راه گسترش و تقویت سازمان توفان بکار بریم. وحدت سازمان توفان را مانند مردمک چشم گرامی داریم. به حفظ و تحکیم آن همت بگماریم. در هر جا و هر مقام که هستیم از هر گونه عملی که به این وحدت زیان برساند اجتناب ورزیم.

* فعالیت ایدئولوژیک و سیاسی را چه در داخل و چه در خارج از سازمان گسترش دهیم. بکوشیم که مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه‌ی مائوتسه دون هر چه بیش‌تر با جان کادرها و اعضاء سازمان و توده‌ها آمیخته گردد. مبارزه با رویزیونیسم را خواه در عرصه تئوری و خواه در عرصه‌ی فعالیت روزانه‌ی سیاسی و اجتماعی تقویت کنیم.

* با تبلیغات سفسطه‌آمیز و تفرقه‌افکن و یاس‌آور رویزیونیست‌ها و عمال رژیم محمدرضا شاه پیوسته در پیکار باشیم.

* امپریالیسم آمریکا و حکومت محمدرضا شاه را از لحاظ استراتژی خوار بشمریم و محکوم به نابودی بدانیم. در نبرد با آنها جرات انقلابی داشته باشیم، ولی از لحاظ تاکتیک از هرگونه ماجراجوئی بپرهیزیم. آماده نبرد طولانی باشیم و به کامیابی‌های آسان و زودرس امید نبندیم.

* بر هوشیاری بیفزائیم، پنهان‌کاری را بیش از پیش مراعات کنیم. هرگز دسائس سازمان امنیت و رویزیونیست‌ها را مبنی بر نفوذ و خرابکاری در سازمان توفان از نظر دور نداریم.

* از غرور بپرهیزیم.

سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان

هیئت مرکزی تیر ماه ۱۳۴۹"

*****

مجددا افشاءگری در مورد ماهیت رژیم شاه لازم بود که در زیر به آن اشاره رفته است:

ضمیمه توفان شماره ۳۵ تیر ۱۳۴۹ ژوئیه ۱۹۷۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML035.pdf

"سهم غارتگر و غارت زده

نقشه‌ی زیرین از روزنامه‌ی کیهان مورخ ۲۸ آبان ۱۳۴۷ نقل شده است:

منطقه‌ای که در نقشه ملاحظه می‌کنید شامل است بر بندر عباس، جاسک، میناب، جیرفت، بافق تا بندر لنگه و جزیره‌ی لارک. این منطقه ۴۵ هزار کیلومتر مربع مساحت دارد و بقول روزنا مه‌ی کیهان بیش از خاک کشور هلند است.

منطقه‌ای که در نقشه ملاحظه می‌کنید شامل است بر بندر عباس، جاسک، میناب، جیرفت، بافق تا بندر لنگه و جزیره‌ی لارک. این منطقه ۴۵ هزار کیلومتر مربع مساحت دارد و بقول روزنا مه‌ی کیهان بیش از خاک کشور هلند است.

این منطقه را محمدرضا شاه به کنسرسیومی مرکب از چهارشرکت آمریکائی به منظور "کشت و صنعت" واگذار کرده است.

مساحت این منطقه را که ۴۵ هزار کیلومتر مربع است بخاطر داشته باشید و آن را با مساحت بهره برداری‌های دهقانی ایران مقایسه کنید. در میهن غارت‌زده‌ی ما ۵۹۳۰۰۰ واحد زراعتی کم‌تر از ۱ هکتار زمین دارند و تعداد واحدهای زراعتی که مساحتشان کم‌تر از ۵ هکتار است بر ۱۲۲۶۰۰۰ بالغ می‌شود. (مراجعه شود به مجموعه‌ی سخنرانی‌های چاپ شده در مجله‌ی بانک مرکزی ایران سال ۱۳۴۷). آنگاه در چنین کشوری با یک گردش قلم ۴۵ هزار کیلومتر مربع از اراضی را برای "کشت و صنعت" به امپریالیست‌های آمریکائی وامی‌گذارند، اینجاست تفاوت میان سهم غارت‌زده و غارت‌گر.

فقط منطقه‌ی بندرعباس و کرمان نیست که به امپریالیست‌ها بذل و بخشش شده است. قطعات بزرگ دیگری از خاک میهن ما تحت همین عنوان "کشت و صنعت" به امپریالیست‌ها تقدیم گردیده که صورت برخی از آنها را ما در شماره پیشین توفان یاد آور شدیم.

مرگ بر محمدرضای وطن فروش!

دونامه

برای آنکه نمونه‌ای از واکنش خلق ایران در برابر صحنه‌سازی‌های سازمان امنیت بدست دهیم دو نامه زیرین را که از ایران نوشته شده است از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم:

از نامه‌ی اول

...به یاوه‌سرائی‌های پرویز و امثال پرویز گوش ندهید. در اینجا با حرف بله، فقط با حرف و هو و جنجال باصطلاح خیلی کارها انجام شده است. ولی همه‌اش هو و جنجال است. کار واقعا مهمی که اثر محسوسی در زندگی اکثریت مردم محروم و بدبخت مملکت ما داشته باشد صورت عمل بخود نگرفته است. مقداری سرمایه‌های خارجی برای اینکه کالاهای خود را ارزان تمام کنند چند کارگاه برای مونتاژ ایجاد کرده و تعدادی بر کمپرادورها افزوده اند. با اینها هم تنبانی برای فاطی درست نمی‌شود. اینگونه کارهای کوچک و خیانت‌آمیز جواب شکم میلیون‌ها گرسنه و گدای بی‌خانمان را نمی‌دهد. دهات همچنان ویران است. دهقانان گرسنه مثل سیل به

شهرها سرازیر می‌شوند و بر تعداد گدایان شهرها افزوده می‌شود، چون در محل خود نه نان دارند، نه فرهنگ و نه بهداشت، نه امنیت و نه هیچ چیز. هم اکنون تنها در پایتخت ده‌ها و صدها هزارنفر گدا و ده‌ها هزار روسبی و دزد و جیب‌بر و هزاران اماکن فساد و شیره کش خانه و افیون و تریاک و هروئین و هزارنوع فساد وجود دارد. با این حال روزنامه‌های معلوم‌الحال نوشته بودند و در رادیو و تلویزیون هم گفته شد که گویا مملکت ما " از لحاظ اقتصادی از ژاپن و از لحاظ اجتماعی از سوئد عالی‌تر است ". ایران و تهران بهشت جنایت‌کاران است. برای بقیه جهنمی است سوزان و اما هو و جنجال زیاد است. بشنو و باور مکن...

از نامه‌ی دوم

...روزنامه‌های ایران پر است از چرندیات پرویز و دیگران. البته بدون شک خودش یا خودشان هم می‌دانند که بسیار چرند می‌گویند.غیراز تف و لعنت چیزی نصیبشان نخواهد شد، چون مردم به ویژه جوانان گول اینگونه چرندیات را نخواهند خورد چون گفته هایشان با واقعیات مطابقت ندارد. یا گول خورده‌اند یا عمدا می‌خواهند همه را گول بزنند. بهر حال اینگونه اشخاص حتی در نظر مخالفین هم ارج و منزلتی ندارند و آدمک‌های پست و بی ارزشی می‌باشند...

توضیح

در شماره‌ی پیشین وعده کردیم که آمار و ارقامی در باره‌ی "اصلاحات ارضی" شاه از نظر خوانندگان گرامی بگذرانیم.

رشته‌ی کشاورزی زمینه‌ای است که رژیم کودتا بیش از همه در آن فریب‌کاری، لاف‌زنی و چشم‌بندی می‌کند، زیرا که این رشته مستقیما با اکثریت زحمت‌کشان ایران و با انقلاب دهقا نی سر و کار دارد. در اینجا آنقدر قوانین، آئین‌نامه‌ها، تصویب نامه‌ها، نطق‌ها، گزارش‌ها، آمار و ارقام درهم متضاد و گیج‌کننده وجود دارد که پژوهنده اگر به نکات و مسائل اساسی توجه نکند و در پی فروع و جزئیات باشد بجائی نخواهد رسید. در مورد نتایج " اصلاحات ارضی" و مراحل دو گانه‌ی آن آمار و ارقام گوناگونی در دست است. ما آخرین و پر لاف و گزاف‌ترین آنها را از مجموعه‌ی

"بمناسبت هفتمین سالگرد انقلاب شاه و مردم" (منتشر از طرف مرکز تدارک وزارت اطلاعات) نقل می‌کنیم.

روزنامه‌ی توفان بارها در افشا ماهیت "اصلاحات ارضی" رژیم شاه مقاله نوشته است و اینک توجه خوانندگان گرامی را در بررسی آمار و ارقام این صفحه به نکات زیرین معطوف می‌دارد:

"اصلاحات ارضی" شاه – چنانکه خود شاه گفته است – هدفش به طور عمده جلوگیری از انقلاب دهقانی ضمن تحکیم مالکیت بزرگ است. این "اصلاحات" حاکی از مصادره‌ی مالکیت‌های بزرگ نیست، بلکه حاکی از خرید قسمتی از اراضی مالکان بزرگ است. هر مالکی می‌تواند یک ده شش دانگ داشته باشد، و حد نصابی برای دهات کم‌تر از شش دانگ او موجود نیست. اصولا هر ملکی که با افزارجدید کشاورزی بهره برداری شود (و بعبارت بهتر: هر ملکی که سازمان اصلاحات ارضی چنین گواهی‌نامه‌ای در باره اش صادرکند) از تقسیم‌شدن بر کنار می‌ماند. باغات میوه و قلمستان‌ها نیز که ممکن است میلیون‌ها تومان قیمت و محصول داشته باشند از تقسیم شدن برکناراند.

جدا کردن قسمتی از زمین برای فروش به دهقانان کاملا به میل و اراده‌ی مالک است و بدیهی است که او بهترین اراضی را برای خود نگه‌می‌دارد و بدترین آنهارا به دهقانان می‌فروشد.قیمتی که در مقابل یک قطعه زمین از دهقان ستانده می‌شود بالاترین قیمت ممکن است.

دهقان در پای ورقه‌ی خرید انگشت می‌زند ولی این به معنای آن نیست که حتما صاحب زمین می‌شود. او تا ۱۵ سال باید اقساط کمرشکن بپردازد و سرنوشت‌اش در دست مالک و مامور دولت باشد و بدون تردید اکثر این گونه دهقانان به پرداخت کلیه‌ی اقساط قادر نخواهند بود و بالاخره در حسرت مالکیت قطعه زمین کوچکی باقی خواهند ماند.

آن عده ار دهقانانی‌که طبق قانون مرحله‌ی دوم "اصلاحات ارضی" بجای مزارعه‌کاری به اجاره‌داری می‌رسند درواقع همان حداکثر مالکانه‌ی سابق را به شکل جدید خواهند پرداخت و بارقرون وسطائی را همچنان بر دوش خواهند داشت.

بر خلاف آنچه رژیم کودتا و رویزیونیست‌های ایرانی تبلیغ می‌کنند اجاره‌داری کوچک دهقانان زحمت‌کش از بقایای قرون وسطی است، مترقی نیست، به رهائی تولید از قیود کهن کمک نمی‌کند. اما مالکان در برابرقطعات نامرغوب اراضی خویش منابع عظیمی پول بدست می‌آورند که آن را در تشدید استثمار زحمت‌کشان شهر و ده بکار خواهند انداخت.

نقش دولت ضدملی و ضددموکراتیک نیز در این جریان دارای اهمیت درجه اول است. بدیهی است که دولت کودتا تقویت کننده‌ی سرمایه‌های امپریالیستی و کمپرادوری ومالکیت‌های بزرگ غارتگر در روستای ایران است و تمام نیروی اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را در این راه بکار برده و خواهد بردو این امر به تشدید اختلافات طبقاتی در روستای ایران خواهد انجامید.

ما بیش از این تفصیل نمی‌دهیم و خوانندگان گرامی را به مطالعه‌ی دقیق اسناد، آمار و ارقام رسمی دولت که در این صفحه آمده است دعوت می‌کنیم.

از زندگی دهقانان

از ۶۶۶۰۰ روستای ایران فقط ۱۶۰۰ روستا برق دارند یعنی کم‌تر از ۳ درصد. این میزان هم بیش‌تر مربوط به دهات بزرگ است. از ۵۰ هزار ده ایران که هر یک بین ۱ تا ۵۰ خانوار جمعیت دارند فقط ۶۸۰ ده صاحب برق است یعنی کم‌تر از ۱/۵در صد.(گزارش سالیانه و ترازنامه‌ی بانک مرکزی ایران در اسفند ۱۳۴۷).

در اسرائیل هر نفر به طور متوسط سالیانه ۴۲۰ عدد تخم مرغ می‌خورد و در آمریکا هر نفر ۳۲۰ عدد و در ایران هر نفر ۵ عدد (توجه کنید که در ارقام متوسط مذکور همه طبقات ثروتمند و مرفه بحساب آمده‌اند). (مجله‌ی "دهقان روز" بهمن ۱۳۴۸).

"وجود بهره‌ی زیاد و نبودن عوائد کافی...زارع را اغلب مقروض نگه‌می‌دارد و به تحقیق می‌توان گفت که در حالات حاضر اغلب مقروض‌بودن یکی از مشکلات زندگی روستائیان است...در حال حاضر زارع علاوه بر اینکه جهت اقدامات تولیدی خود احتیاج به وام دارد برای رفع احتیاجات غیر تولیدی خود نیز محتاج دریافت وام است". ("مجموعه‌ی سخن رانی‌های چاپ شده در شعبه بانک مرکزی سال ۱۳۴۷").

اگر یک زارع بدبخت بخواهد وامی بگیرد با هزارجور مشکلات روبروست. (اطلاعات ۱۸ آذر ۱۳۴۷).

بانک کشاورزی فقط در مقابل گروئی که دریافت می‌دارد به زارع قرض می‌دهد. بنابراین فقط زارعی می‌تواند از بانک کشاورزی قرض بگیرد که زمین یا مالکیت دیگر داشته باشد و یا محصول کشاورزی خود را قبلا بیمه کرده باشد تا بتواند آن را نزد بانک کشاورزی گرو بگذارد.زارع تهی‌دست اصولا قادر بر قرض‌گرفتن از بانک کشاورزی نیست. (مجله‌ی اطاق بازرگانی – مرداد ۱۳۳۹).

در سال ۱۳۳۹ از ۱۹۱ هزار بهره‌بردار خوزستانی، ۱۰۷ هزار زیر بار قرض بودند. فقط ۲ درصد این قرضه‌ها را بانک کشاورزی و صندوق روستائی پرداخته بود. بقیه را دهقانان از مراجع غیردولتی گرفته بودند. اگر نرخ بهره را که...درحدود ۵۰ در صد است در نظر بگیریم به سنگینی بار قروض روستائیان پی‌می‌بریم.

"وام‌های بزرگ بانک کشاورزی بیش‌تر به مالکین و خرده مالکین که دارای وثیقه‌ی معتبر هستند اعطاء می‌شود و تاثیری در وضع روستائیان ندارد". (مجله‌ی تحقیقات اقتصادی آبان ۱۳۴۳).

شاه و دهقانان

بسخنان او توجه کنید:

"کفش نپوشیدن یکی از عادات ناپسند ده‌نشینان است". (اطلاعات ۱۱ دی ۱۳۳۶).

" این مسئله (محدودیت مالکیت) به آن ترتیب که بعضی تصور می‌کنند نیست. محدودیت مالکیت از این نظر باید مورد توجه قرار گیرد که مالکیت تقویت شود...البته باید اراضی وسیع باشد که مالکین بتوانند دائره فعالیت ماشین را در زمین‌های خود توسعه دهند...". (اطلاعات ۱۰ دی ۱۳۳۶).

"مهم‌ترین مسئله کشاورزی ایران وجود اراضی وسیع نیست، بلکه فقدان کشاورزان و دهقانان ماهر برای کشت زمین‌های مزبور می‌باشد". (اطلاعات ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۸).

"اگر ما تحولی از بالا شروع نکنیم مسلما دچار یک انقلابی از پائین خواهیم بود". (کیهان ۸ اسفند ۱۳۴۱).

دکتر امینی نخست وزیر وقت در کنفرانس مالکان می‌گوید:

"همشهری آذربایجانی من اشاره به مصادره‌ی املاک کرد. کدام مصادره؟ ما می‌گوئیم یک ده شش‌دانگی را برای مالک بگذاریم...حتی اعلیحضرت نظر داشتند که اگر ۳ تا ده در یک محل واقع و به هم چسبیده هم بود، آنجا را یک ده حساب کنیم و به مالک واگذار نمائیم". (اطلاعات ۲۸ بهمن ۱۳۴۰).

مسئله مالکیت ارضی

شاه از پدر خود املاکی به وسعت ۳ میلیون جریب زمین که شامل هزار ویک ده می‌شود بارث برده است. ارزش این املاک در حدود ۱۰۰ میلیون دلار (۳۵ میلیون لیره‌ی استرلینگ) است. (اطلاعات هفتگی ۱۶ مهر ۱۳۴۰ نقل از خبرگزاری رویتر).

دکتر امینی – نخست وزیری که "اصلاحات ارضی " از زمان او شروع شد – گفته است:

نه مصادره‌ای در کار هست و نه فشار و نه انقلابی. حالا بایدد تند گفت و یک قدری آهسته عمل کرد. حالا از این کلمات تند و وحشتناک و این ترتیبات انقلابی، دیگر وحشت واقعی نکنید". (اطلاعات ۱۲ شهریور ۱۳۴۰).

"ارسنجانی وزیر کشاورزی گفت: ترتیبی داده ایم که آقایان مالکین خاطرشان جمع شود و کارخانه‌های دولتی را با تضمین سود ۶ درصد بجای اقساط املاک به آنها خواهیم داد". قیمت کلیه‌ی اراضی که به مالکین پرداخت خواهد شد ۷ میلیا رد تومان است. (اطلاعات ۲۹ آبان ۱۳۴۱).

"وزیر اصلاحات ارضی گفت: باغات میوه، قلمستان‌ها، اراضی زراعی مکانیزه که با کارگران کشاورزی اداره می‌شوند در اختیار مالکان خواهند ماند و دولت برای توسعه و بهبود آنها کمک‌های مالی و فنی خواهد کرد". (خواندنی‌ها ۲ تا ۵ آذر ۱۳۴۷).

در کرمان "بسیاری از زمین داران بزرگ باین جهت که باغات شامل اصلاحات ارضی نمی‌باشند زمین را تبدیل به "باغ پسته" کرده‌اند.(اطلاعات ۲۶ مرداد ۱۳۴۳).

"برای اجرای قوانین اصلاحات ارضی نه‌تنها املاک مالکین مشمول، مصادره نشد و نه‌تنها از نظر میزان قیمت این املاک از کسی تقاضای تخفیف بعمل نیآمد بلکه برای تعیین و پرداخت بهای اراضی مالکین مشمول، با تبعیت از عرف روش معمول دربازار ایران قبل از اجرای قوانین و مقررات اصلاحات ارضی، برای خرید اراضی مزروعی اقدام گردید". بهای عادلانه‌ی هر ملک با سود شش در صد به اقساط پانزده‌ساله به مالکین پرداخت می‌شود. (کتابچه‌ی "بمناسبت هفتمین سالگرد انقلاب شاه و مردم" تهیه شده در مرکز تدارک وزارت اطلاعات – ۶ بهمن ۱۳۴۸)

در مرحله‌ی اول اصلاحات ارضی ۱۵۸۰۰ قریه (اعم از شش دانگ و کم‌تر از شش دانگ) از مالکان بحساب دهقانان خریداری شده است، یعنی تقریبا ۱۰۸۰۰ ده ششدانگی که معادل ۱۸٪ از مجموعه‌ی قراء ایران (۵۸ هزار می‌باشد). بهای قراء خریداری شده‌ی مذکور معادل است با ۹۷۷۱۹۵ میلیون ریا ل که اگر سود ۶ درصد را بر آن بیفزائیم مساوی می‌شود با ۱۰۳۵۸۲۷ میلیون ریال. پرداخت مبلغ مذکور در عرض مدت ۱۵ سال صورت خواهد گرفت از قرارسالی ۶۹۰۰۰ میلیون ریال. و چون زمین‌های مذکور به ۷۳۵۷۰۰ خانوار فروخته شده هر زارعی که زمین دریافت کرده باید (به طور متوسط) سالیانه مبلغ ۹۳۳۰۰ ریال بپردازد (بدیهی است که این پرداخت از دهقانان تهیدست و میانه ساخته نخواهد بود – توفان).

در مرحله‌ی دوم اصلاحات ارضی آماری در دست نیست که چه مقدار زمین از مالکان خریداری و به دهقانان فروخته شده است. آمار موجود فقط حاکی است که ۵۶۲۰۰ نفر زارع زمین خریده اند.

(پس مجموعه‌ی خانوارهائی‌که در مرحله‌ی اول و دوم اصلاحات ارضی توانسته اند زمین بخرند کم‌تر از ۸۰۰ هزار می‌شود که اگر تعداد متوسط افراد خانواده‌ی آنها را ۵ حساب کنیم بر ۴ میلیون نفر بالغ می‌گردد. این حداکثر ادعای رژیم است، و اگر آن را هم بپذیریم، در نظر گرفتن اینکه اکثریت این عده قادر بر پرداخت اقساط سنگین نخواهند بود و مالکیت نارس آنها خواهد خشکید حقارت اقدام رژیم کودتا بر ما روشن می‌گردد – توفان).

(کتابچه‌ی" بمناسبت هفتمین سالگرد انقلاب شاه و مردم " تهیه شده در مرکز تدارک وزارت اطلاعات – ۶ بهمن ۱۳۴۸).

مالکینی که در مرحله دوم اصلاحات ارضی، ملک خود را بجای مزارعه به اجاره می‌دهند مبلغ اجاره را طبق قانون چنین معین می‌کنند: "معدل عایدات سه سال اخیر ملک، بدون در نظرگرفتن عوارض" (و این مبلغ بسیار سنگین است و با سنگینی مزارعه برابری می‌کند. – توفان).

(کتابچه‌ی "بمناسبت هفتمین سالگرد انقلاب شاه و مردم" تهیه شده در مرکز تدارک وزارت اطلاعات – ۶ بهمن ۱۳۴۸).

صورتی از املاک تیمور بختیار پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی (املاک مذکور بعدا بعلت وجود تضاد بین شاه و بختیار مصادره شد. ولی جالب توجه است که املاک مذکور چون هیچ‌یک شش‌دانگه نیست مشمول قانون اصلاحات ارضی نگردیده است. مسلما مالکانی نظیر تیمور بختیار بسیار زیاداند): ۱– سه دانگ از قریه درک در بختیاری، ۲– سه‌دانگ از قریه بوزنجان در بختیاری، ۳– یک دانگ و نیم از قریه خشوبه در لنجان بختیاری درریه انار مری، ۴– یک دانگ ونیم از قریه ممکا در بختیاری، ۵– سه دانگ از قریه پرندگان در بختیاری، ۶– یک دانگ و نیم از قریه بتوند در خوزستان، ۷– یک دانگ و سه چهارم دانگ در کردکوی گرگان، ۸– چهار دانگ از قریه انار مرز در گرگان، ۹– سه دانگ از قریه اردل ه از قریدر بختیاری، ۱۰ – سه دانگ و سه حبه از قریه اورگان در بختیاری، ۱۱– شش دانگ و داغ و بالابند در گلپایگان اصفهان، ۱۲– یک باب باغ با ساختمان در تهران معروف به باغ تاج، ۱۳– یک باب باغ در تهران پارس، ۱۴– یک باب باغ در الهیه‌ی شمیران، ۱۵– یک باب باغ به مساحت ۱۰ هزار متر در رامسر... (کیهان ۲ تیر ۱۳۴۸)

سرود روستا

...

چو خورشید رستخیز

کند جلوه در افق

چو این کهنه روستا

شود پایگاه خلق

چو زین کهنه روستا
برآید سپاه خلق
از این جلوه گاه غم
از این چشمه سارِرنج
پدید آید آتشی
شتابان چو آذرخش
درخشان چو آفتاب
به توفندگی چو میخ
به تابندگی چو تیغ
بسوزد بنای جور
فروزد شرار رزم
فرازد درفش سرخ
کشاورز روستا
به پیگرد رنجبر
نبرد آزما شود
دو سیلاب پیشتاز
هم آهنگ و هم نورد
هم آواز و هم نبرد
یکی پتک آهنین
بدست از پی ستیز
یکی تیغ جوهرین
بکف بهر رستخیز
از این غول پاگلی
نماند نشانه‌ای
وزین ببر کاغذی
به گهنامه‌ی جهان
بماند فسانه‌ای

"واصف" باختری (شاعر افغانی)

امپریالیست‌ها و سوسیال‌امپریالیست‌ها و "اصلاحات ارضی" شاه

خبر نگار "واشنگتن استار" می‌نویسد: "پادشاه ایران در عملی‌کردن اصلاحات ارضی نه‌تنها سرنوشت آینده این کشور شاهنشاهی وسیع را...تعیین می‌کند بلکه سرنوشت آینده‌ی جهان آزاد را نیز در شرق میانه تعیین می‌نماید". (کیهان ۱۳ آبان ۱۳۳۷).

"آمریکائی‌ها اظهار نظرکرده‌اند که پشتیبان لایحه‌ی جدید تقسیم املاک هستند".

"یکی از برنامه‌های اساسی دولت امینی که مورد نظر آمریکائی‌ها ست و یکی از عوامل موثر در پشتیبانی آنها از حکومت فعلی بشمار می‌رود، برنامه‌ی اصلاحات ارضی است".

"دکتر امینی ناچار در زیر فشار افکار عمومی و ضرورت زمانی و مکانی کشور و چاره اندیشی کشورهای دوست ایران یا کشورهائی که در هر صورت نمی‌خواهند در ایران یک رژیم کمونیستی و "دموکراتیک توده‌ای" برقرار شود می‌خواهد قدم بسیار کوچک اما مفید و بسیار لازمی در این راه بر دارد". (خواندنی‌ها ۳ بهمن ۱۳۴۰ نقل از جراید تهران).

"چتر باولزمشاور ویژه‌ی کندی گفت: واکنش محافل واشنگتن نسبت به برنامه‌ی اصلاحات ارضی ایران "خیلی خوب" است". (کیهان ۲۱ بهمن ۱۳۴۰).

بلافاصله پس از سفر بولینگ معاون وزارت خارجه‌ی آمریکا به تهران لایحه‌ی اصلاحات ارضی حاضر و حتی تصویب شد. ۲۰ میلیون دلار بقیه‌ی کمک آمریکا هم پرداخت گردید. (تهران اکونومیست ۲۳ دی ۱۳۴۰).

"اقدام دکتر ارسنجانی در باره‌ی اصلاحات ارضی در آمر یکا خیلی مورد توجه قرارگرفته...". (خواندنی‌ها ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۱).

از نامه‌ی کندی به شاه. :پیروزی آن اعلیحضرت را در رفراندم تاریخی روز شنبه‌ی گذشته (۶ بهمن) صمیمانه تبریک می‌گوئیم". (بامشاد ۱۴ بهمن ۱۳۴۱).

این رفرم "یک پیشرفتی است که میلیون‌ها دهقان را از اسارت فئودالی نجات می‌دهد". (مجله‌ی شوروی عصر جدید ۲۰ فوریه ۱۹۶۳).

نامه‌ی کندی به شاه و مقاله‌ی ایزوستا در تائید "اصلاحات ارضی" شاه، "همردیف و هم ارز با یک بیمه نامه‌ی عمر است". (خواندنی‌ها ۳۰ بهمن ۱۳۴۰).

حرف من اینکه. :چرا کوشش و زحمت از ماست
حاصلش از دگران ؟
این جهان یکسره از فعله و دهقان برپاست
نه که از مفتخوران

لاهوتی

عامل ظالم به سنان قلم
دزدی با تیر وکمان می‌کند
آنکه زیان می‌رسد از وی بخلق
فهم ندارد که زیان می‌کند

سعدی"

*****

توفان شماره۴۱ دوره سوم دی ۱۳۴۹ ژانویه ۱۹۷۱

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML041.pdf

"اعلامیه

هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی – لنینیستی توفان در باره اتهامات و تشبثات اخیر سازمان امنیت

سازمان امنیت در طی مصاحبه‌هائی با صحنه سازی‌های ناشیانه خواسته است چنین نشان بدهد که گویا سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان با چند حزب و سازمان دیگر و با شخص تیمور بختیار این معجون دنائت و قساوت، این کوچک ابدال یاغی محمدرضا شاه، این آلت شکنجه و قتل و حبس صدها و هزارها کمونیست جانباز و میهن پرست فداکار همکاری‌هائی داشته است.

با آنکه اصول ایدئولوژیک و سیاسی و برنامه عمل و سابقه فعالیت سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان بهترین تکذیب این دروغ پردازی‌هاست و آشنایان توفان هرگز به دام این فریب‌کاری دچارنخواهند شد، هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان لازم دید که به این مناسبت برخی از مواضع اساسی سازمان را مجدداً تصریح و تأکید کند.

از همان روزهائی که داستان مخالفت بختیار با شاه آغاز شد و هنوز بختیار در عراق لانه نکرده بود ماه‌نامه توفان در مقاله‌ای تحت عنوان "شاه و بختیار، دو دژخیم مردم‌کش" چنین رهنمود داد: "تجربه مداخلات امپریالیسم در کشورهای سه قاره حاکی از آن است که امپریالیسم به مهره‌های گوناگونی احتیاج دارد تا هر کدام از آنها را روز مبادا به صحنه بکشاند ... ملت ایران از تمام این عوامل امپریالیسم انزجار دارد و با تمام آنها مبارزه خواهد کرد" (تیر ماه ۱۳۴۷) سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان پیوسته به این رهنمود وفادار مانده و خواهد ماند. سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان با خائنان به میهن، با دشمنان سوگند خورده خلق و با گماشتگان استعمار مانند شاه و بختیار هرگز سازش نداشته و نخواهد داشت. این عناصر و پایگاه اجتماعی آنها آماج انقلاب ایران‌اند و سرنوشتی جز نابودی در برابر انقلاب ایران ندارند. انقلابیون ایران می‌توانند و باید از هر گونه تضاد در اردوی دشمن بهره بردارند ولی هرگز روا نیست که مرز مشخص میان دوست و دشمن را از دیده فرو گذارند و به سازش غیر اصولی با کسانی تن در دهند که برای آنها محلی در صفوف نیروهای ملی و ضدامپریالیستی نیست. سازمان مارکسیستی- لنینیستی

توفان در طول حیات خود همیشه در تعقیب این سیاست اصولی، پایدار بوده و خواهد بود. رویزیونیست‌های شوروی و ایرانی که می‌خواهند شاه و بختیار و نظائر آنها را با آب "انتقاد از خود" بشویند بر ناپاکی سیاسی خویش گواهی می‌دهند. روش ما نسبت به آنها نیز کاملاً روشن است، چنان که بارها در صفحات ماه‌نامه توفان نشان داده‌ایم رویزیونیسم همدست امپریالیسم است. مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با رویزیونیسم جدا نیست. چه در عرصه ایران و چه در عرصه جهان (در ویتنام، در کامبوج، در لائوس، در اردن، در مصر، در آمریکای لاتین و غیره و غیره) مبارزه بر ضد امپریالیسم و به خاطر نجات ملی و سوسیالیسم جز در تقارن با مبارزه بر ضد رویزیونیسم به پیروزی نخواهد رسید. صحنه سیاسی امروز ایران آئینه دار چهره زشت و منفور رویزیونیسم است. رویزیونیست‌های حزب توده ایران بر همه اقدامات نواستعماری محمدرضا شاه رنگ "مثبت"، "مترقی" و "به سود خلق" می‌زنند. عملاً به پاسداری از تخت و تاج سلسله پهلوی ایستاده اند. جای آنها، علی‌رغم جنجال ها و صحنه‌سازی‌هایشان، در کمینگاه دشمنان خلق است نه در کنار خلق. مشاجرات آنها با رژیم کودتا چیز دیگری جز وسیله فریب خلق نیست. سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان رابطه دیگری با رویزیونیست‌ها جز مبارزه بی‌امان نداشته و نخواهد داشت.

در مورد گروه دیگری که «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور» نام دارد نیز همه‌کس از مواضع ما آگاه است، ما این سازمان را سازمانی ماجراجو، فرصت طلب، در پیوند آشکار و نهان با رویزیونیسم، گرفتار در شبکه سازمان امنیت، تفرقه انداز و ضدانقلابی می‌دانیم. کارنامه این سازمان چیز دیگری جز اشاعه افکار خرده بورژوایانه کاستریستی، بی‌اعتبار ساختن مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون، ایجاد تشتت در صفوف مارکسیست- لنینیست‌ها و در سازمان‌های توده‌ای و جلوگیری از احیاء حزب طبقه کارگر ایران نبوده است. نتیجه فعالیت این سازمان جز به سود ارتجاع، رویزیونیسم و امپریالیسم نبوده و نیست. وحدت مارکسیست- لنینیست‌ها جز با کوبیدن این سازمان نفاق افکن میسر نخواهد شد و این وظیفه‌ای است که سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان از آغاز پیدایش خویش انجام داده است و خواهد داد.نیرنگ سازمان امنیت که «سازمان انقلابی» را «توده‌ای- چینی»

نام می‌گذارد و در کنار سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان می‌نهد هیچ فرد آگاهی را نخواهد فریفت. امکان همکاری سازمان ما با رویزیونیست‌ها و این عناصر ماجراجو نمی‌تواند مطرح گردد. همچنین سازمان ما با حزب و حکومت بعثی عراق هیچ گونه رابطه‌ای نداشته و ندارد.

اما اینکه سازمان امنیت مصاحبات عریض و طویل زرخریدان خویش مانند پارسانژاد و نیکخواه و ذوات پنجگانه را کافی ندانسته و به نفس خویش به میدان آمده و نقش جدیدی بازی کرده است بی دلیل نیست. زمین زیر پای رژیم کودتا می لرزد. مردم به تجربه چندین ساله دریافته‌اند که از این مولود آلوده امپریالیست‌ها چیزی جز خیانت و جنایت نمی‌زاید. وعده‌هایش دروغ و اصلاحاتش نواستعماری است. سیاست اقتصادیش مایه ورشکستگی است. «اصلاحات ارضیش» باعث تشدید قشربندی در ده و خانه خرابی دهقانان زحمت‌کش است. به کارگران جز فقر و بیکاری نمی‌دهد. برای روشن فکران چیزی جز خاکساری در برابر فرومایه‌ترین عناصر ارتجاعی به بار نمی آورد. راه دانشجوئی را بر دانشجویان می‌بندد. مردم به تجربه ایران و جهان دریافته‌اند که رژیم خونخواری را که فقط به نیروی قهر ارتش، شهربانی، ژاندارمری و سازمان امنیت برپاست فقط با نیروی قهر انقلابی می‌توان سرنگون ساخت. نمونه‌های مقاومت قهرآمیز خلق ما در برابر حکومت محمدرضا شاهی روز به روز در افزایش است. شعار دانشجویان که در خیابان‌های تهران فریاد می‌زدند: "انقلاب سرخ به جای انقلاب سفید" شعار همه مردم زحمت‌کش ایران است، حاکی از مرحله نوین مبارزه است.

در چنین شرایطی است که سازمان امنیت به صحنه‌سازی مصاحبات کذائی محتاج می‌شود. هدف‌های سازمان امنیت واضح است، او می‌خواهد خود را "دانای نهان و آشکار" و توانای محق نشان دهد. سازمانی که در همین روزگار سلطه اهریمنی او نخست وزیر ایران (منصور) را در میدان بهارستان ترور کردند، شخص شاه را در جلوی کاخ مرمر به گلوله بستند و پاسدارانش را به خاک افکندند، در عرض مدت کوتاهی سه هواپیمای دولت را ربودند، در همین هفته‌های اخیر تمام سرنشینان یک کامیون ارتشی را با گلوله از پای درآوردند و کسی جاپای آنها را هم نیافت، هنوز از قدر قدرتی حرف می‌زند و دستگیری‌های پی در پی را شاهد ادعای

خویش می شمارد! ولی همین دستگیری‌های پی در پی گواه آن است که هیچ مقامی نتوانسته و نمی‌تواند خلق ایران را مرعوب کند و از مبارزه بازدارد. موسساتی نظیر سازمان امنیت که سرچشمه قدرتشان فقط جنایت بر ضد خلق است درواقع پوشالی‌اند و آنگاه که با نیروی متشکل و آگاه و مصمم خلق روبرو گردند مانند دیوار پوسیده فروخواهند ریخت. البته مصاحبه سازمان امنیت به قصد ترساندن افراد دستگیرشده نیست بلکه به قصد ترساندن سازمان‌هائی است که در زیر پای این سازمان به کار زیر زمینی مشغول اند و حیات او و رژیم متبوعش را تهدید می‌کنند. این سازمان‌ها از شکست های تلخ گذشته تجربه گرفته و خواهند گرفت و در طی جانبازی‌ها به دژهای پولادینی تبدیل خواهند شد.

سازمان امنیت می‌خواهد نیروهای انقلابی را با هم مشتبه گرداند، تیمور بختیار و رویزیونیست‌ها و ماجراجویان "سازمان انقلابی" را با سازمان‌های مترقی، ضدامپریالیستی و مارکسیستی- لنینیستی در یک ردیف بگذارد تا شاید سرگشتگی در اذهان عمومی ایجاد کند.

سازمان امنیت می‌خواهد عناوین تازه‌ای برای تعقیبات جنایت‌کارانه خود داشته باشد.

سازمان امنیت می‌خواهد نیروهای ملی و ضدامپریالیستی خارج از کشور را که به صورت خطری برای رژیم محمدرضا شاه درآمده‌اند آلوده گرداند.

سازمان امنیت می‌خواهد در برابر افکار عمومی جهان که بیش از پیش برفضیحت حکومت ایران واقف می‌شود اعاده حیثیتی کند.

اما همه این تلاش‌ها مذبوحانه است. پیکار دلیرانه خلق ایران به سوی اعتلاء تازه‌ای روان است. ایران آبستن حوادث انقلابی است. در چنین شرایطی لزوم احیاء حزب طبقه کارگر در عرصه ایران بیش از پیش احساس می‌شود. بدون چنین حزبی نمی‌توان مبارزات خلق را به پیروزی رسانید.

با تمام قوا به سوی احیاء حزب طبقه کارگر در عرصه ایران!

انقلاب سرخ به جای "انقلاب سفید"! جنگ توده‌ای در برابر قهر ضدانقلابی!

درود به زندانیان سیاسی که پرچم مبارزه را سر بلند نگه داشته اند!

برقرار باد اتحاد همه نیروهای ملی و ضدامپریالیستی خلق ایران در زیر رهبری طبقه کارگر!

سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان

هیئت مرکزی

۹ دی ۱۳۴۹ ۳۰ دسامبر ۱۹۷۰"

*****

در این زمان بحث‌های نادرست دیگری نیز به کنفدراسیون جهانی تحمیل می‌شد. بعد از خیانت پارسانژاد رهبری "سازمان انقلابی" که با اطمینان می‌توان گفت از نظریات ساواک الهام گرفته بود، طرح کرد که اعترافات پارسانژاد زیر شکنجه بوده است و ما باید در کنفدراسیون مبارزه‌ای برای آزادی سفر پارسانژاد به خارج راه بیاندازیم و با این کار رژیم شاه را که مانع سفر آزادانه پارسانژاد می‌شود، افشاء کنیم. ممانعت از سفر آزاد پارسانژاد، همه اعترافات پارسانژاد را بی‌اعتبار و ساختگی می‌کند. روشن بودن که اساس این ایده مشکوک است و توسط پیوندها و ارتباطات ناسالمی که در "سازمان انقلابی" حزب توده وجود داشت، به آنها تلقین شده است. روشن بود که کارزار ساواک علیه کنفدراسیون جهانی تمامی ندارد. اتفاقا در این عرصه سازمان توفان و جبهه ملی ایران به مخالفت برخاستند و اینگونه استدلال می‌کردند که اگر پارسانژاد با ساز و دهل به خارج آمد و در خارج نیز در یک مصاحبه تلویزیونی مدعی شد که نظریاتش درست است و کنفدراسیون جهانی در اشتباه به سر می‌برد، آنوقت آبروئی برای ما باقی نمی‌ماند و در این کارزار کار ما زار شده است. "سازمان انقلابی" استدلال می‌کرد که چنین نخواهد شد، به این دلیل که اعترافات پارسانژاد همه خلاف واقعیت است و در ایران نه پیشرفتی صورت گرفته و نه آمار و اطلاعات آنها درست است و این امر را خود پارسانژاد هم می‌داند و در زیر شکنجه مجبور شده است، دروغ بگوید. آنها اضافه می‌کردند اگر ما چنین نکنیم، مفهوم آن این است که ما بر سخنان شاه صحه می‌گذاریم. خوشبختانه اکثریت رهبران کنفدراسیون جهانی تسلیم این دسیسه پنهان ساواک که مغز "سازمان انقلابی" را خورده بود، نشدند.

البته ناگفته روشن بود که کنفدراسیون جهانی قبل از خیانت پارسانژاد باید از حقوق وی دفاع می‌کرد و اصل را بر مقاومت وی قرار می‌داد و نه بر تسلیم وی. این اصلی بود که کنفدراسیون جهانی در مورد همه اسرای زندان‌های شاه و زندانیان سیاسی اعمال می‌کرد. نمی‌شد پیشنهاد داد که ارگان‌های دفاعی

کنفدراسیون جهانی صبر کنند و به دفاع از پارسانژاد نپردازند تا معلوم شود که وی در زیر شکنجه مقاومت می‌کند و یا تسلیم می‌شود. آیا وی شهید قهرمان می‌شود، و یا به ابزار تبلیغاتی رژیم بدل می‌گردد. به هر صورت با توجه به بدنامی "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، کنفدراسیون جهانی بسیار با احتیاط به مسئله پارسانژاد برخورد کرد. ولی همین دفاع از اصول، از جانب دبیران کنفدراسیون جهانی، ابزاری در دست "کادر"ها شد، تا اصول کنفدراسیون جهانی را که مدافع حقوق اسرای زندان شاه بودند به زیر پرسش ببرد و به تزلزل روحیه‌ها با نقاب "انقلابی" دامن زند و مدعی شود که کنفدراسیون جهانی حامی "خیانتکاران" است. عجب! حال کنفدراسیون جهانی از دو جانب از جانب راست و از جانب "چپ" مورد حمله قرار می‌گرفت و این تجلی سیاستی برنامه‌ریزی شده برای تخریب کنفدراسیون جهانی بود.

حال از زبان آقای افشین متین که نظریات زنده‌یاد فرهاد سمنار را بازتاب داده است، سخن بگوئیم:

> **"بحران زمانی افزایش پیدا کرد که گروه کادرها که در ۱۹۷۰ از هیئت دبیران کنفدراسیون کنار گذاشته شده بودند، فرصت پیدا کردند تا رهبری کنفدراسیون را به دلیل عدم کفایت و دفاع از افراد "خیانتکار" به باد حمله گیرند. سه تن از رهبران کادرها، مجید زربخش، بهمن نیرومند و فیروز فولادی نامه‌ای سرگشاده خطاب به هیئت دبیران کنفدراسیون ارسال داشتند و ضمن انتقاد از رهبری آنان ابراز علاقه و آمادگی کردند که همراه با تیمی از ناظران بین‌المللی برای بررسی چگونگی وضعیت سیاسی داخل کشور به ایران سفر نمایند. اکنون هیئت دبیران کنفدراسیون با معضلی به مراتب پیچیده‌تر مواجه بود. آنان تمایلی نداشتند تا گروه کادرها ابتکار عمل را در دست گیرند و کنفدراسیون را درگیر یک ماجرای پرمخاطره کنند. از طرفی نیز نمی‌توانستند عکس‌العمل کادرها را نسبت به تقاضای رژیم ایران برای دیدار از آن کشور نادیده گیرند." (تکیه از توفان)**

خوانندگان عزیز این تاریخ توجه دارند که فیروز فولادی عامل ساواک بود و می‌خواست کنفدراسیون جهانی را برهم بزند. کنفدراسیون جهانی یک سازمان حزبی نبود که با دستور تشکیلاتی به این بحث که از طرف عده‌ای از اعضاء آن پیشنهاد می‌شد تنها به ظن مشکوک بودن نظریه خاتمه دهد. کنفدراسیون جهانی به منزله یک سازمان دموکراتیک باید نسبت به نظر اعضاء و به ویژه به نظر اعضاء

فعال خود پاسخگو می‌بود. این است که نمی‌شد پیشنهاد سه تن از فعالان کنفدراسیون جهانی را که دو تن از آنها از دبیران سابق و یک نفر از آنها مسئول نامه پارسی (فیروز فولادی – توفان) در گذشته بود، نادیده گرفت. این امر می‌توانست با تحریکات "کادر"ها به ایجاد بحران در واحدهای دانشجوئی بدل شود که عملا خواست ساواک را عملی می‌کرد.

"کادر"ها به جای دعوت از پارسانژاد به خارج که پیشنهاد "سازمان انقلابی" حزب توده ایران بود، به اصطلاح "بَدَلَش" را زدند و همانطور که قبلا اجمالا نقل شد خود پیشنهاد اعزام یک هیات نمایندگی از خود و ناظران بین‌المللی، از خارج به ایران را دادند تا به اصطلاح از زندان‌های شاه دیدن کنند و رژیم شاه را افشاء نمایند و نشان دهند که پارسانژاد و نیکخواه محق نیستند.

هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان با سیاست اعزام هیات نمایندگی از جانب کنفدراسیون جهانی به ایران برای بررسی چگونگی وضعیت زندانیان سیاسی داخل کشور و دیدار از زندان‌های ایران مخالف بود. در بحث درونی هیات مرکزی، به این تجربه آزموده ارتجاع اشاره می‌شد که آنها همیشه از ورود این گونه هیات‌های نمایندگی برای مقاصد خود سوءاستفاده کرده و از آن به نفع خود بهره‌برداری نموده‌اند، در بحث درونی به این سابقه امر اشاره شد که از پیشنهاد انگلیس‌ها در زمان جنگ جهانی دوم برای دیدار از زندان‌های آلمان نازی و توجه به رعایت حقوق بشر در آنها، نازی‌ها سوءاستفاده کردند و با صحنه‌سازی و فریب‌کاری موفق شدند، تبلیغات انگلیس‌ها را خنثی کنند. سازمان ما این کار را دسیسه‌ای علیه کنفدراسیون جهانی ارزیابی می‌کرد.

نظریه اعزام هیات نمایندگی به ایران همان‌گونه که اشاره شده نمی‌توانسته به علت واکنش "کادر"ها و ابراز آمادگی آنها برای رفتن به ایران نادیده گرفته شود. زمانی این نظریه در جبهه ملی ایران تقویت شد که سخن‌گویان رژیم ایران در مجالس شورا و سنا در ایران در ادامه پیشبردن همان سیاست دسیسه‌گرانه قبلی، از مخالفین رژیم ایران برای دیدن "پیشرفت‌های ایران" دعوت به عمل آورند. فشار از درون و تبلیغات از بیرون طبیعتا کار تصمیم‌گیری را سخت می‌کرد.

نتیجه این بحث‌ها این شد که نه یک هیات نمایندگی از جانب کنفدراسیون جهانی و آنهم از ترکیب فیروز فولادی و دیگران، بلکه یک تیم حقوقی، مطبوعاتی، به ریاست "دکتر هانس هاینز هلدمن" آلمانی (Hans Heinz Heldmann – متولد ۹ آوریل ۱۹۲۹ و متوفی ۸ اکتبر ۱۹۹۵)، به عنوان نماینده سازمان عفو بین‌الملل، به ایران رود و این تیم توسط حسین رضائی یکی از فعالان کنفدراسیون جهانی که قبلا در جریان وقوع زلزله خراسان در سال ۱۹۶۸ به عنوان نماینده کنفدراسیون جهانی در ایران بوده است، و این بار به عنوان مترجم که موکل وی نمایندگی سازمان عفو بین‌الملل در وین

می‌باشد، همراهی شود. رژیم شاه که برنامه‌اش برای استقبال از فیروز فولادی برهم خورده بود، به خونخواهی این شکست، حسین رضائی را در ۲۸ مهر ۱۳۴۹، مطابق ۱۲ اکتبر ۱۹۷۰ دستگیر کرد و تلاش کرد به هر بهائی شده است وی را بخرد که در این امر ناموفق ماند و حسین رضائی بر اعتقاداتش پابرجا ماند و شرافتمندانه بعد از آزادی از زندان در زمان انقلاب ایران، بعد از چندین سال درگذشت. همین پابرجائی وی، به بهای اسارت وی تا رهائیش در آستانه انقلاب ایران تمام شد. حسین رضائی دسیسه پارسانژاد و فیروز فولادی را نقش بر آب کرد.

سیاست تضعیف عملی کنفدراسیون جهانی شکل طبقاتی دیگری نیز در درون نیروهای درون کنفدراسیون جهانی، پیدا کرد و آن خواست انحلال فدراسیون آلمان توسط نیروهای مخالف توفان بود. آقای افشین متین در کتاب خود در باره نیرو گرفتن سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان در سال ۱۹۶۹ در آستانه کنگره نهم کنفدراسیون که موجبات واهمه مخالفان سیاسی را فراهم آورده بود اعتراف می‌کند:

"از طرفی برای اولین بار تشکیلات مارکسیستی- لنینیستی توفان حضور قابل ملاحظه‌ای در این کنگره داشت." (ص ۲۶۸).

توفان به علت مشی درست دانشجوئیش به طور فزاینده‌ای تقویت می‌شد و این دشمنی طبقاتی دیگران را برمی‌انگیخت. در این زمینه می‌توان با قطعیت و روشنی اظهار داشت که سایر نیروهای سیاسی به ویژه جبهه ملی ایران و گروه "کادر"ها با رشد سریع سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان در آلمان روی موافق نداشتند.

آنها برای پیشبرد مقاصدشان چنین استدلال می‌کردند که به علت اقامت دبیران کنفدراسیون جهانی در آلمان، نیازی به هیات دبیران فدراسیون آلمان نیست. گروه "کادر"ها بر اساس همان نظریه انحلال‌طلبانه خویش با این نظریه کاملا موافق بوده و جبهه ملی ایران را نیز در این عرصه با شم طبقاتی‌شان به دنبال خود کشیده بودند.

دلیل اعتقاد جبهه ملی این بود که سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان در فدراسیون آلمان که ستون فقرات کنفدراسیون جهانی محسوب می‌شد، قدرت‌مندترین و فعال‌ترین جناح را تشکیل می‌داد. مخالفان توفان که قدرت مبارزه با این نیرو را نداشتند، می‌خواستند با انحلال فدراسیون آلمان و یا با در دست

گرفتن رهبری آن از طریق رهبری کنفدراسیون جهانی، با نفوذ سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان در آلمان مبارزه کنند.

این نظریه که ریشه‌های آن در رساله برلین پرورانده شده بود، مدتی با پشتیبانی انواع و اقسام و نظریات انحرافی توانست از وجود رهبری فدراسیون آلمان جلوگیرد، ولی سرانجام با مبارزات جاری که بر علیه این جریان دنبال شد، فدراسیون آلمان رهبری خود را دارا گردید و اهمیت آن برای جنبش دانشجوئی خارج از کشور به ویژه در زمان خراب‌کاری و انشعاب در کنفدراسیون جهانی روشن گردید. مبارزه توفان برای بقاء فدراسیون آلمان از روشن بینی مدافعین تشکیلات فدراسیون آلمان حکایت می‌کرد.

مدت کوتاهی پس از پایان کنگره یازدهم کنفدراسیون جهانی، هیات دبیران کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور در مقاله‌ای تحت عنوان "به مبارزه خلق خدمت کنیم" با افشاءگری در مورد خرابکاری‌های خودفروختگان دست زد و نوشت:

> "...در ایران موج نوینی از مبارزه خلق، ارکان تسلط ارتجاع وابسته به امپریالیسم را به لرزه در آورده. جنبش زحمت‌کشان و دانشجویان در اسفندماه، جنبش مردم علیه تجاوزکاران آمریکائی- اسرائیلی برای پشتیبانی از مبارزه خلق فلسطین و سایر خلق‌های عرب، جنبش توده‌ای به خاطر افشاء و مقاومت در برابر تصمیمات کنفرانس سرمایه‌داران امریکائی در ایران، مبارزه دلاورانه کارگران در جنوب، مبارزه دهقانان گیلان علیه تسلط مالکین، رباخواران و مرتجعین محلی به ما نشان می‌دهد که اکنون ما با رستاخیز نوینی از جانب خلق علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی روبرو هستیم. مبارزه خلق، رژیم شاه را در هراس مرگ‌آوری انداخته و او را مجبور نموده که بنا بر ماهیت ارتجاعی خود به عمده‌ترین وسیله تسلط خویش، به قهر آشکار ضدانقلابی دست زند." (۱۶ام آذر، شماره ۵، سال ۶، تیر ۱۳۴۹، ژوئیه ۱۹۷۰، صفحه ۳).

دبیران برای بسیج دانشجویان و مبارزه با دسیسه‌های پنهان ساواک و مبارزه با جنبش "سواد آموزیِ" گروه "کادر"ها، برگزاری جلسات مشترک هیئت دبیران با واحدها را مفید تشخیص داده و به آن عمل کردند. به این منظور، هیات دبیران به بیش از بیست واحد کنفدراسیونی در آلمان و فرانسه سفر نموده، سی و یک بحث همه جانبه درباره حملات سیستماتیک ارتجاع به کنفدراسیون جهانی که در چند ماه

اخیر مطابق یک برنامه معین تدارک دیده شده بود، ضمن اشاره به نظریات ارتجاعی خائنین تسلیم‌طلب و شیوه‌های مبارزه با آن، ضرورت یک جنبش توده‌ای به خاطر پشتیبانی از موج نوین مبارزه خلق و رزمندگان دستگیرشده را نیز طرح نمودند.

"هیات دبیران در سومین نشست خود در اوایل ژوئن به تدوین یک برنامه دفاعی همه جانبه جهت پشتیبانی از موج نوین مبارزه خلق و مقابله با حمله رژیم و سرکوبی مبارزان پرداخت.

طبق این برنامه فعالیت دفاعی واحدها با کار سیاسی بسیج کننده در داخل به شکل طرح مسایل دفاعی در رابطه با رشد مبارزه خلق در ایران و بررسی شرایط و امکانات جهت تنظیم آکسیون‌های مشخص، و افشاءگری وسیع بین نیروهای مترقی خارجی برای جلب پشتیبانی فعال آنان نسبت به مبارزه ما شروع و سپس در قالب اشکال موثرتر مبارزه دفاعی نظیر اعتصاب غذا و تظاهرات به نقطه اوج خود تکامل می‌یابد. تبلیغات واحدها می‌بایست به غیر از طرح مبارزات خلق و افشای رژیم، خواست‌های مشخص جهت بسیج نیروهای مترقی خارجی، انعکاس مبارزات ما در افکار عمومی نظیر اعزام هیئت حقوق‌دانان به ایران برای بررسی شرایط موجود در زندان‌های ایران، شرکت ناظرین در دادگاه‌های نظامی دربسته و رسیدگی به مسئله مرگ دو مبارز شهید در اثر شکنجه‌های مامورین رژیم از طرف هیئت‌های بین‌المللی را در برداشته باشد.

برای عملی نمودن خواست‌های مشخص خود می‌بایست از تمام امکانات موجود و از جمله نیروها و محافل لیبرال استفاده نمائیم. از آنجا که جمع‌بندی مبارزات گذشته به ما نشان داده که چنین محافل و سازمان‌هائی را فقط در صورت بسیج وسیع نیروهای مترقی خارجی و توده‌های دانشجویان ایرانی تحت خواست‌های مشخص می‌توان به حرکت در آورد، باز امر کار سیاسی پی‌گیر و بسیج کننده این جا نیز اهمیت تعیین کننده‌ای می‌یابد...." (همانجا).

نخستین اقدامی که کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی برای حمایت از "جنبش توده‌ای به خاطر پشتیبانی از موج نوین مبارزه خلق و رزمندگان دستگیرشده" انجام داد، اشغال سرکنسول‌گری‌ها و

سفارت‌خانه‌های ایران در خارج بود. این واکنش کنفدراسیون جهانی تودهنی محکمی به شاه و عمال وی در خارج محسوب می‌شد.

در ۹ خرداد ۱۳۴۸ دانشجویان ایرانی عضو کنفدراسیون جهانی در آلمان غربی کنسول‌گری ایران در مونیخ را اشغال کردند.

در ۱ تیر ۱۳۴۸ اعضاء کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، کنسول‌گری ایران در سانفرانسیسکو را اشغال کردند.

در ۱۸ آذر ۱۳۴۸ دانشجویان ایرانی عضو کنفدراسیون جهانی، سفارت ایران در وین پایتخت اتریش را اشغال کردند.

با شکست نظریات "چپ"روانه‌ی "سازمان انقلابی" حزب توده ایران[۵] که اوج آن در سمینار آگسبورگ بروز کرد، در قبل از کنگره یازدهم حرکتی راست‌روانه در کنفدراسیون جهانی پا گرفت. هر چند که آورندگان این نظریات خود به دو صف تقسیم شده بودند، لیکن هر کدام از آنها به طریقی در انحراف راست خطرناکی در غلطیدند. یکی از آنها به نام گروه "کادر"ها در کنگره فوق‌العاده ۱۱ام کنفدراسیون جهانی، پیشنهاد انحلال کنفدراسیون جهانی را برای جنبش دانشجوئی تجویز کردند و بخشی از اینان که باقیمانده رهبری "سازمان انقلابی" بعد از جدائی "کادر"ها بودند، در اردوی تابستانی ایتالیا (۱۹۷۲) با دست‌آویزی به نام "پیوند با کارگران و دهقانان"، نظریه **عقب‌نشینی فعال** را در کنفدارسیون جهانی به میان آوردند.

خواننده تاریخ کنفدراسیون جهانی دچار شگفتی خواهد شد چنانچه به دو تاریخ نوشته شده از جانب آقایان حمید شوکت و افشین متین مراجعه کند و ببیند که آنها در مورد مضمون بحث‌ها و مشاجرات مهم کنگره یازدهم کنفدراسیون جهانی اساسا سکوت کرده‌اند. بخش مهم و غالب مطالب مهم بیان شده در متون کتاب‌های این تاریخ‌نویسان حذف شده است. دلیل آن را نمی‌شود صرفا فراموشی جلوه داد. جریان‌هائی به نام گروه "کادر"ها که ترازنامه کارشان نشان می‌داد که مدتی به ابزار سیاست‌های ساواک بدل شده بودند، "سازمان انقلابی" حزب توده ایران که در این دوره با خودفروشی اعضاء و کادرهایش، کارنامه ننگینی از خود باقی گذارده بود و تا حدودی جبهه ملی ایران که سر و کارش

---

[۵]- نا گفته نماند که انشعاب در "سازمان انقلابی" توسط گروه "کادر"ها در فاصله کنگره دهم و کنگره فوق‌العاده یازدهم کنفدراسیون جهانی انجام گرفت. تا قبل از آن نظریات گروه بعدی که نام "کادر"ها را برخود گذاردند همان نظریات "سازمان انقلابی" حزب توده ایران بود. بیژن حکمت، پرویز نیکخواه، کورش لاشائی، فیروز فولادی، سیاوش پارسانژاد و... همه از رهبران و کادرهای درجه اول این هر دو جریان بودند.

بیش‌تر در کنار آمدن با رژیم عراق، اخاذی از آنها و گردش به "چپ" بود، همه با هم، بر سرپوش نهادن بر این بخش مهم فعالیت‌های کنفدراسیون جهانی هم‌آهنگی داشتند. تمام فعالان این جریان‌های سیاسی که بر این آثار "تاریخی" منتشر شده، نظارت کرده، ویراستاری نموده و مشاور حقوقی و ادبی نویسندگان آنها بوده‌اند، چه قبل و چه بعد از نگارش این تاریخ‌ها واقعیات را مسکوت گذارده‌اند. آنها تا به امروز نیز نقدی بر این کتاب‌ها ننوشته‌اند و نقش خود را در این دوران روشن نکرده‌اند. البته نباید منکر شد که کنگره فوق‌العاده ۱۱ مصوبه‌ای نداشت و هدف از برگزاری آن تنها انتخاب دبیران بود، ولی تاریخ‌نویسی را نمی‌شود تنها به بیان مصوبات محدود کرد. در این کنگره فوق‌العاده بحث‌های سرنوشت‌سازی مطرح بود که در موضوع تاریخ کنفدراسیون جهانی در سمینارها در زمان خودش بازتاب داشت و پرس و جو از دبیران سابق در این مورد نیز می‌توانست بر روی به فراموشی سپرده شده‌ها روشنائی فکند. حتی آقای خانباباتهرانی در کتابش "نگاهی از درون به جنبش چپ" که با همت آقای حمید شوکت بازگوئی شده است به این امر مهم هر چند جزئی اشاره می‌کند. طبیعتا این تلاش‌های مشقت‌آور برای بازتاب یک تاریخ واقعی و روشنگر ضروری است.

تیر آخر در آستانه کنگره دوازده کنفدراسیون جهانی

رژیم استبدادی شاه که تمام تیرهای ترکشش را برای برهم زدن کنفدراسیون و یا مهار کردن آن به کار گرفته و شکست خورده بود، با عصبانیت تصمیم گرفت آخرین تیر ترکشش را به قلب کنفدراسیون جهانی پرتاب کند و به همان شیوه متداولِ دوران حکومتش که مملو از ارعاب و خشونت بود متوسل گردد.

آقای حمید شوکت شرایط قبل از کنگره دوازده را چنین توصیف کرده است:

"دادستان نظامی ارتش و ممنوعیت کنفدراسیون

در آستانه‌ی تشکیل دوازدهمین کنگره کنفدراسیون در اسفند ۳۴۹ (مارس۱۹۷۱) سیاوش بهزادی، دادستان نظامی ارتش، کنفدراسیون را غیرقانونی اعلام کرد. این اقدام با استناد به قانونی صورت می‌گرفت که در سال ۱۳۱۰ برای پیگرد کمونیست‌ها از تصویب مجلس در ایران گذشته بود. قانونی که مرام اشتراکی را مغایر با استقلال و امنیت کشور می‌شمارد و به "قانون سیاه" شهرت یافته بود. به دنبال اعلام این تصمیم، مطبوعات ایران و نمایندگی‌های دولت در خارج از کشور، اعلام کردند که دانشجویان عضو کنفدراسیون فرصت دارند تا اول فروردین ۱۳۵۰(مارس ۱۹۷۱) آن سازمان را ترک کنند و نمایندگی‌های دولت را از این اقدام خود با خبر سازند. آنان در صورت پیروی از این دستور، از تعقیب قانونی معاف می‌شدند. ادامه عضویت در کنفدراسیون پس از پایان مهلت مقرر جرم محسوب می‌شد و بین سه تا ده سال زندانی داشت.

دلیل اتخاذ این تصمیم هیچ‌گاه روشن نشد[۶]. آنچه مسلم بود، یکی از دلایل حمله با برنامه رژیم به کنفدراسیون، بخشی از تلاش همه‌جانبه حکومت ایران برای رویاروئی

[۶]- همانطور که نوشتیم دلیل این تصمیم روشن بود و نتیجه منطقی سیاستی بود که شاه و ساواک برای مهار و یا نابودی کنفدراسیون جهانی در پیش گرفته بودند، که با شکست مفتضحانه روبرو شده بود. آنها راه بازگشت نداشتند و باید در اجرای همان سیاست قبلی به پیش می‌رفتند که مفهوم دیگری جز ممنوعیت کنفدراسیون جهانی نداشت. بر اساس این قانون عضویت در کنفدراسیون جهانی میان سه تا ده سال زندانی داشت.

با گسترش نفوذ آن سازمان در میان دانشجویان خارج از کشور بود. چنین به نظر می‌رسید که گرایش آشکار کنفدراسیون به چپ و نفوذ افکار مارکسیستی در آن سازمان، در انتخاب این تصمیم مؤثر بودند. علاوه بر این، بی‌نتیجه ماندن اقداماتی که از طرف دستگاه برای جلب دانشجویان مخالف حکومت انجام می‌گرفت، کارگزاران رژیم را به اتخاذ این تصمیم سوق داده بود. در گذشته، رژیم گاه دانشجویان را در فاصله تعطیلات دانشگاهی به بازگشت به کشور ترغیب می‌کرد و گاه هنگام خروج آنان از کشور، بر سر راهشان مانع می‌تراشید و یا از تمدید گذرنامه دانشجویان مخالف حکومت خودداری می‌کرد. اما این‌بار، آنچه تازگی داشت و به ممنوعیت کنفدراسیون منجر شده بود، اعمال سیاستی بود که راه بازگشتی باقی نمی‌گذاشت. این بار امید دستگاه حکومت بر آن بود تا با ایجاد هراس در گروه وسیعی از دانشجویان، زمینه‌ای فراهم آورد تا از سیاست دست شسته و شمار کم‌تری را که همچنان بر اعتقاداتشان باقی می‌ماندند، منفرد سازد.

مسئله ممنوعیت کنفدراسیون بحث‌ها و گفتگوهای بی‌پایانی را به دنبال داشت. آیا توده دانشجو در هراس از تهدید رژیم کنفدراسیون را ترک می‌کرد؟ آیا عاقلانه‌تر نبود که آن سازمان خود را منحل کرده و در پناهِ نامی دیگر، خطر از هم پاشیدگی را مرتفع می‌ساخت؟ آیا ضروری نبود تا با تنظیم خط مشی و برنامه‌ای در چهارچوب قانون اساسی کشور، این سازمان را در برابر محدودیت‌های قانونی از گزند هر توطئه‌ای در امان داشت؟ و سرانجام آیا پاسخ نهائی چیزی جز ادامه مبارزه‌ای بود که می‌بایستی استوارتر از گذشته دنبال می‌شد؟ برای هر یک از اینها دلایل قابل تأملی وجود داشت و کادرها و رهبران آن سازمان، هر یک راه و چاره‌ای دیگر را برای رویاروئی با این اقدام رژیم پیشنهاد می‌کردند. هر چه بود، کنفدراسیون تصمیم به مقابله گرفت و در نخستین اقدام خود کوشش کرد تا در فرصت کوتاهی که باقی بود، همه‌ی نیرو و توان خود را بسیج کند. پشتیبانی افکار عمومی و جلب حمایت و اعلام همبستگی عناصر مترقی، زمینه‌های آشنای فعالیت کنفدراسیون بودند. اعلام پشتیبانی کنفرانس رؤسای دانشگاه‌های آلمان غربی که از لحاظ سیاسی و اجتماعی از اعتبار خاصی در جامعه برخوردار بود، نمونه‌ای از اعلام همبستگی با کنفدراسیون

محسوب می‌شد. رؤسای دانشگاه‌های آلمان با بررسی مسئله ممنوعیت کنفدراسیون، مخالفت خود را با تصمیم دادستان نظامی ارتش اعلام کردند.

با تشکیل کنگره دوازدهم، روشن بود که کنفدراسیون چه راهی را انتخاب خواهد کرد. شرکت بیش از هزار نفر در کنگره، هر تردیدی پیرامون سستی یا تزلزلی را که برخی از رهبران کنفدراسیون پیش‌بینی می‌کردند، برطرف ساخته بود. با این‌همه، این هنوز به آن معنا نبود که گوئی اتفاقی نیفتاده است و همه چیز بر روال گذشته ادامه خواهد یافت. هنوز نظر بسیاری بر آن بود که شرکت گسترده دانشجویان در کنگره، از جنبه‌ای نیز نتیجه کنجکاوی آنان نسبت به سرنوشت و آینده کنفدراسیون است و ادامه تهدیدهای رژیم می‌تواند آنان را پیرامون ادامه عضویت‌شان در آن سازمان، دچار تردید سازد.

در چنین فضائی بود که بحث پیرامون خط‌مشی کنفدراسیون که از مدت‌ها پیش در آن سازمان جریان داشت، بار دیگر اهمیت یافته و به موضوع روز و مسئله اصلی کنگره بدل شد. بر همین اساس کنگره تصمیم گرفت تا با تغییر خط‌مشی، ضمن ادامه بی‌وقفه فعالیت، هر امکانی دایر بر اعمال فشار به دانشجویان یا بهانه‌ای برای ممنوعیت کنفدراسیون و تعقیب اعضای آن را از رژیم سلب کند. برای تحقق این هدف، متنی به عنوان منشور کنفدراسیون جهانی برای تصویب به ۵۲ نماینده‌ای که از سراسر جهان برای شرکت در کنگره به فرانکفورت آمده بودند، ارائه شد. آن متن بیش از همه از طرف اکثریت هیئت نمایندگی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا مورد انتقاد قرار گرفت. از میان نمایندگان واحدهای اروپائی کنفدراسیون نیز عده‌ای به مخالفت برخاستند و منشور پیشنهادی را نشانه‌ای از تسلیم در برابر رژیم تلقی کردند. به نظر نمایندگان معترض، منشور پیشنهادی که از سوی عناصر قدیمی کنفدراسیون و شماری از نمایندگان منتسب به جبهه ملی تنظیم شده بود، تصویری واژگونه از آن سازمان ارائه می داد. تصویری که نه با تاریخ و سنت کنفدراسیون قرابتی داشت و نه نیازهای آتی آن را در مبارزه با رژیم نمایندگی می‌کرد. سرانجام مبتکرین طرح پیشنهادی منشور در برابر مقاومت دانشجویان شرکت کننده در کنگره و نمایندگانی که از سیاست گروه کادرها و سازمان انقلابیون کمونیست پیروی می‌کردند، پذیرفتند تا در آن طرح تغییراتی را منظور و برای تصویب به کنگره ارائه

کنند. این منشور که با هدف حفظ پایه‌های کنفدراسیون و جلوگیری از خطر متلاشی شدن آن تنظیم شده و در نهایت سازش بین جناح‌های درون کنگره به شمار می‌رفت، هنوز مورد قبول قطعی همه نمایندگان نبود. به ویژه، حذف این عبارت که جنبش دانشجوئی **خواستار تغییر بنیادی رژیم در ایران** است ــ یعنی نقطه نظری که در گذشته نیز در خط‌مشی کنفدراسیون تصریح شده بود ــ مورد اعتراض برخی از نمایندگان کنگره بود. آنها خواهان افزودن این عبارت به منشور بودند که **کنفدراسیون خواهان سرنگونی رژیم ایران است**. عبارتی که موافقت یا مخالفت با آن در منشور کنفدراسیون، از همان پایان کنگره دوازدهم به مسئله‌ای مهم در محافل دانشجوئی و کنگره‌های آتی بدل شد. با پایان کنگره و تصویب منشور، اختلاف بر سر مسئله خط‌مشی و برنامه کنفدراسیون نه‌تنها پایان نیافت، بلکه دامنه و گسترش بیش‌تری گرفت. دیگر هر گرایش و جریانی در کنفدراسیون، تعبیر و تفسیر تازه‌ای از منشور ارائه داده و خواهان تغییر این یا آن بند شد. تعبیر و تفسیری که **در نهایت نشانه ارزیابی‌های متفاوت گرایش‌های سیاسی متشکل در کنفدراسیون از وظیفه و ماهیت جنبش دانشجوئی و مبارزه در کسب رهبری آن بود.**" (تکیه از توفان).

در این تحلیل عامدانه نکات چندی از قلم افتاده است. نخست اینکه حذف عبارت "جنبش دانشجوئی خواستار تغییر بنیادی رژیم در ایران است" که عبارتی جعلی بوده و از جانب آقای شوکت برای تاریخ‌سازی اختراع شده است، ربطی به ممنوعیت کنفدراسیون جهانی نداشت. زیرا چنین جمله‌ای اساسا در اسناد کنفدراسیون جهانی تا آن تاریخ وجود خارجی نداشت. عبارت واقعی که مورد بحث بود خواست **"تغییر بنیادی جامعه بود"** که آقای شوکت و دوستان ایشان نیازی به اشاره به این جعل تاریخی نمی‌بینند. با این خواست به صورت فرمول **"تغییر بنیادی جامعه"** که وظیفه کنفدراسیون جهانی نبوده، بلکه وظیفه کارگران ایران به رهبری حزب طبقه‌شان می‌باشد، قبل از ممنوعیت کنفدراسیون جهانی، هم سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان، هم جبهه ملی ایران مخالف بودند، و ما در تاریخچه مبارزه بر سر خط‌مشی کنفدراسیون در فصل مربوطه به آن اشاره کرده‌ایم. این بحث برمی‌گردد به بحث مربوط به سندیکالیسم دانشجوئی که در سمینار دوسلدورف به آن امر برخورد شده بود. مسئله طرح خواست سرنگونی رژیم شاه در کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی اساسا مطرح نبود و "اطلاع" آقای حمید شوکت که خودشان در این دوره فعالیت کنفدراسیون جهانی حضور نداشتند بیش‌تر به نظر می‌آید از

روی تعصب برای تاریخ‌سازی به خاطر رضایت دوستانشان در "سازمان انقلابیون کمونیست" صورت گرفته باشد تا با هدف بیان واقعی تاریخ کنفدراسیون جهانی. این بحث یعنی بحث "سرنگونی رژیم شاه" نه در کنگره دوازدهم و نه در کنگره‌های آتی کنفدراسیون جهانی مطرح شد بلکه برای نخستین بار به صورت کتبی در کنگره‌های ۱۵ و ۱۶ به عنوان پیشنهاد تغییر منشور طرح گردید و این بحث تا کنگره مشترک ۱۶ کنفدراسیون جهانی ادامه داشت. ولی همین بحث به صورت بحث‌های فرهنگی به تدریج از بعد از کنگره سیزدهم در سمینارها با آغاز جنبش چریکی طرح می‌شد.

از این گذشته آقای حمید شوکت عبارت دانشجو خواهان "**تغییر بنیادی جامعه**" است را به عمد و یا از روی سهل‌انگاری برای تامین نظریات گروهش به عبارت "جنبش دانشجوئی خواستار **تغییر بنیادی رژیم** در ایران است" تغییر داده تا ادعای کذب "چپ"روها مبنی بر اینکه در کنگره ۱۲ خواست سرنگونی رژیم را طرح کرده‌اند، تائید کند. ولی واقعیت چیست؟

در کنگره ۱۲ام کنفدراسیون "چپ"روها خواهان گنجاندن عبارت "جنبش دانشجوئی خواهان تغییر بنیادی جامعه" است در منشور کنفدراسیون جهانی بودند و نه خواست سرنگونی رژیم، که این خواست "**تغییر بنیادی جامعه**" که در خط‌مشی گذشته کنفدراسیون جهانی وجود داشت توسط اکثریت نمایندگان کنگره به عنوان یک نظریه "چپ"روانه و انحرافی رد شد.

نکته دیگر انگیزه "سازمان انقلابیون کمونیست" در مخالفت با منشور کنفدراسیون جهانی در این بود که آنها تفاوتی میان سازمان صنف دانشجو و حزب طبقه کارگر نمی‌گذاشتند. آنها خواهان تغییر خط‌مشی کنفدراسیون جهانی در جهت کسب قدرت سیاسی از جانب کمونیست‌ها یعنی **تغییر بنیادی جامعه** بودند. این سازمان به علت فقدان درک کمونیستی از یک سازمان توده‌ای و اتحادیه صنفی دانشجوئی، همواره نقش سازمان جوانان حزب کمونیست و یا فراکسیون کمونیستی دانشجوئی در یک سازمان عمومی دانشجوئی را منظور نظر داشت و خود نیز چنان رفتار می‌نمود که گویا در پی ایفای نقش بلشویک‌ها در کنفدراسیون جهانی به رهبری "رفیق لنین" است. به نظر آنها نخست باید کمونیست شد و بعد به کنفدراسیون جهانی پیوست. آنها بر گفتار لنین در این زمینه به صورت غیردیالکتیکی و انتزاعی تاکید می‌کردند، بدون اینکه قادر باشند به تحلیل مشخص از شرایط مشخص دست زنند. همین روشن ذهنی‌گرایانه را که باید کنفدراسیون جهانی "**مسئله کسب قدرت سیاسی**" را در دستور کار خود قرار دهد، تا نابودی کنفدراسیون جهانی که خود آنها به ملعبه دست جبهه ملی ایران در روند این نابودی بدل شده بودند، ادامه دادند. تا این که جبهه ملی آنها را از کنفدراسیون جهانی

منشعب خود، مانند قاب‌دستمال بعد از استفاده کامل از سیاست‌های ذهنی‌گرانه و بی‌مسئولیت‌شان بیرون انداخت.

در مورد گروه "کادر"ها باید گفت: بعد از شکست گروه "کادر"ها در کنگره یازدهم و رو شدن دست فیروز فولادی، این گروه به شدت منفرد و بی‌اعتبار شدند، و اکنون اختلافات بر سر خط‌مشی کنفدراسیون جهانی را به فال نیک گرفتند تا خودشان را از زیر بار فریب‌خوردگی به دست ساواک بیرون بکشند و به یکباره "انقلابی" شوند. مهدی خانباباتهرانی این سیاست را در کتابش سیاست "هیستری علیه شاه" تعبیر کرد. آنها که قبلا به دنبال رفع "بی‌سوادی" بودند به یکباره رهبران "رادیکال" شده و حال باید در این "بازار آشفته" با سیاست "چپ"نمائی و "انقلابی‌گری" کاذب، خود را از مخمصه‌ای که در آن به علت سیاست انحلال‌طلبانه و راست‌روانه خویش گرفتار کرده بودند، نجات می‌دادند. به قول معروف، آنها سیاست فرار به جلو را در پیش گرفتند و به یکباره "انقلابی" دو آتشه از کار درآمده و طلبکار گردیدند؟!. آنها به تدریج از خواست **تغییر بنیادی جامعه** به خواست **سرنگونی رژیم محمدرضا شاه** از طریق تغییر خط‌مشی و برنامه کنفدراسیون جهانی دانشجوئی گرویدند و خواستند که این مطالبه تغییر رژیم در خط‌مشی کنفدراسیون جهانی و البته نه در کنگره ۱۲ام بلکه بعدا بازتاب یابد. این تغییر سیاست تا کنگره ۱۶ کنفدراسیون جهانی دوام آورد.

قدغن کردن کنفدراسیون جهانی از طرف رژیم شاه که ادامه همان سیاست تواب شدن نیکخواه‌ها، خریدن فیروز فولادی‌ها و شکست دسیسه کنگره یازدهم کنفدراسیون جهانی بود، و در متن استراتژی رژیم محمدرضا شاه قرار داشت، عرصه را برای انقلابی‌نمائی و کمرنگ کردن اشتباهات گذشته "کادر"ها مناسب کرده بود. رژیم شاه قصد داشت کنفدراسیون جهانی را تضعیف کند و یا توسط عوامل خود آن را در دست بگیرد و به نابودی بکشاند. انتخاب موفق دبیران کنگره یازدهم که از طرف رهبر گروه "کادر"ها، یعنی فیروز فولادی با خشم و نفرت و از پشت تریبون کنگره و آنهم با پشتیبانی همه اعضاء گروه "کادر"ها **"سازش گندیده"** نامیده شد، در واقع سیاست ساواک را در انحلال کنفدراسیون جهانی، برهم زده بود و چاره‌ای برای حاکمیت ایران نمانده بود جز این که کنفدراسیون جهانی را ممنوع کند.

رژیم شاه که بوسیله همکاری و دسیسه‌ی سیاوش پارسانژاد، پرویز نیکخواه و فیروز فولادی، نتوانسته بود جنبش دانشجوئی را به تفرقه و نابودی بکشاند، به حمله مستقیم پرداخت و با انتشار نام فعالین کنفدراسیون جهانی که تکیه را بر روی اعضاء سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان گذاشته بود سعی کرد هم انتقام خود را از شکست سیاست‌هایش در قبال مقاومت سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان

بگیرد و هم به ایجاد رعب و وحشت در میان دانشجویان دست زند. جنگ روانی در تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۴۹ قبل از برگزاری کنگره دوازدهم کنفدراسیون، توسط دولت ایران با انتشار اسامی ۱۴۳ عضو کنفدراسیون جهانی همراه با تعلق سیاسی آنها آغاز شد.

سند شماره ۳ دفتر اسناد ضمیمه فصل ششم
مندرج در فصل ششم بخش: (تیر آخر در آستانه کنگره دوازده کنفدراسیون جهانی)

کنگره کنفدراسیون دانشجوئی فرانکفورت از چه کسانی تشکیل می‌شود؟

آژنگ هوائی — صفحه ۳

کنگره کنفدراسیون

دانشجوئی فرانکفورت ازچه کسانی تشکیل میشود؟

برملاشدن ماهیت کنفدراسیون وارتباط بعضی از گردانندگان آن باعوامل بیگانه و عدم استقبال دانش‌جویان حقیقی، گردانندگان کنفدراسیون را بفکر چاره‌انداخت که بازمینه سازی قبلی تعدادی از اعضای معدود گروههای سیاسی را وادار نمایدد رکنگره‌ای که قرار است در شهر «فرانکفورت» در تاریخ ۱۸ الی ۲۱ دسامبر ۱۹۶۹ تشکیل گردد شرکت کنند.

اغلب این افراد که قرار است در کنگره فوق شرکت نمایند از کمونیست‌های طرفدار چین هستند که اسامی آنان بشرح زیر اعلام میگردد.

۱- حماد دهقان فرزند علی از کمونیست‌های طرفدار چین از کالیفرنیا.

۲- بهرام فرامانی رادفرزند داود از کمونیست‌های طرفدار چین

۳- کامبیز قائم‌مقام‌فرزند نصرالله از طرفداران جبهه باصطلاح ملی از کالیفرنیا.

۴- پرویز بدری شوکت فرزند هوشنگ از کمونیست‌های طرفدار چین از کالیفرنیا.

۵- شهیدخت نظامی نراقی فرزند حسین از کمونیست‌های طرفدار چین از کالیفرنیا.

۶- محمود فرزدقی فرزند محمدعلی از کمونیست های طرفدار چین از واشنگتن.

۷- منصور امین زاده فرزند محمدجواد از کمونیست‌های طرفدار چین از واشنگتن.

۸- بیژن نعیمی اکبر فرزند ابراهیم از سازمان مارکسیست، لنینیستی طوفان ازمونیخ.

۹- کیومرث ثریا فرزند محمدتقی از سازمان مارکسیست، لنینیستی طوفان ازمونیخ.

۱۰- منصور سحرخیز فرزند غلامحسین از جبهه باصطلاح ملی از مونیخ.

۱۱- داود دانائی ثابت فرزند محمد از سازمان مارکسیستی، لنینیستی طوفان از مونیخ.

۱۲- غلامرضا دک‌نما فرزند کریم از سازمان مارکسیستی، لنینیستی طوفان ازمونیخ.

۱۳- اسفندیار اشجعی فرزند وجیه‌الله کمونیست طرفدار چین ازمونیخ.

۱۴- منوچهر کشاورزی فرزند حیدر از سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان ازمونیخ

۱۵- ناصر جعفرپور فرزند اکبر از سازمان مارکسیستی لنینیستی طوفان ازمونیخ

۱۶- حسین اسدی فرزند بزرگ از جبهه باصطلاح ملی از مونیخ.

۱۷- فرامرز محمدی فرزند محمد از سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان ازمونیخ.

۱۸- حسین سوامکوش فرزند تقی کمونیست طرفدار چین از مونیخ.

۱۹- مهدی سدودی فرزند حسین از سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان ازمونیخ.

۲۰- محمد حیدری فرزند محمدعلی از سازمان مارکسیستی لنینیستی طوفان ازمونیخ.

۲۱- تایفون علی شناس فرزند علی کمونیست طرفدار چین از هامبورگ.

۲۲- جواد پورایمانی فرزند محمدحسن جبهه باصطلاح ملی از هامبورگ.

۲۳ مهدی ملکی فرزند حسن کمونیست طرفدار چین از هامبورگ.

۲۴- وید اسعد توکلی فرزند مهدی کمونیست طرفدار چین از هامبورگ.

۲۵- پرویز سعید توکلی فرزند غلامرضا کمونیست طرفدار چین ازهامبورگ.

۲۶- فریدون عیدساکن فرزند حسن کمونیست طرفدارچین از هامبورگ.

۲۷- کریم قسیم فرزند احمد ازگردانندگان سازمان انقلابی طرفدارچین از کلن.

۲۸- شهروز صارمی فرزند موسی ازجبهه باصطلاح ملی از کلن

۲۹- مهرداد افشار کمونیست طرفدار چین از کلن.

۳۰ - ابراهیم بیوک‌زاده شهرازی نژاد فرزند جعفر (کلاوست هال).

۳۱- مهراب ملکی رودپشتی فرزند قربانعلی (کلاوست هال) جبهه باصطلاح ملی.

۳۲- منوچهر صالحی فرزند ابوالقاسم (کول) جبهه باصطلاح ملی.

۳۳- یوسف حاج کاظمی فرزند احمد (کول) کمونیست طرفدار چین

۳۴- علی درزی فیروزکوهی فرزند ابراهیم (کول) کمونیست طرفدار کمیته مرکزی حزب منحله توده.

۳۵ - فریدون هشیار نژاد فرزند محمد (کول) کمونیست طرفدار چین

۳۶- محمدتقی سراج فرزند ابوالقاسم (کول) جبهه به اصطلاح ملی.

۳۷ - بهروز سروستانی فرزند رضا (کلاوست‌هال) کمونیست طرفدارچین.

۳۸- ایرج علائی مهابادی فرزند حسن (کلاوست‌هال) کمونیست طرفدار کمیته مرکزی حزب منحله توده.

۳۹ - منصور بهسات زاده فرزند احمد (مانیس) جبهه با اصطلاح ملی

۴۰ - منوچهر مقدم فرزند محسن (مانیس) طرفدار سازمان مارکسیست لنینیستی توماس

۴۱- علی رفیعی فرزند غلامرضا (مانیس) (کادرها) طرفدارچین

۴۲ - بهمن نیرومند فرزند حسین (برلین) کمونیست طرفدار چین (کادرها).

۴۳- مورمحمدشمساء فرزند عبدالرحیم (برلین) کمونیست طرفدارچین (کادرها)

۴۴- ابوالحسن حسینیان فرزند سید محمد (برلین) کمونست طرفدارچین (کادرها).

۴۵- علی آقا کاظم شیرازی فرزند اسداله (برلین) کمونیست طرفداوچین (کادرها)

۴۶ - پرویز فرزند خلیل شهرت ملکی تبریزی کمونیست طرفدارچین

۴۷- مهدی فرزند محمدعلی شهرت کریم نژادمهیادی (زرد) کمونیست طرفدارچین (کادرها)

۴۸- هوشنگ فرزند روح‌الله شهرت افشورپور مهرداد از فلورانس کمونیست طرفدارچین (کادرها)

۴۹- محمدتقی فرزند عبدالحسین شهرت کاتبی از (فلورانس) کمونیست طرفدارچین (کادرها).

۵۰ - محمدحسین فرزند رضا شهرت آقابابائی (از فلورانس کمونیست کمیته مرکزی حزب منحله بود.

۵۱ - محمود شهرت بزرگ مهر فرزند حسین دانشجوی ایرانی مقیم فرانسه (پاریس) از کمونیستهای طرفدارچین.

۵۲- محمود شهرت فقیرمحمد افغانی فرزند مجید، جبهه به اصطلاح ملی از وین.

۵۳ - سعید شهرت صدر فرزند حسین کمونیست طرفدار کمیته مرکزی حزب منحله توده.

۵۴ - حمید شهرت صدر فرزند حسین کمونیست طرفدار کمیته مرکزی حزب منحله توده.

۵۵ - همایون شهرت سهنا فرزند حسن کمونیست طرفدار کمیته مرکزی حزب منحله توده

فصل هفتم

کنگره‌ی خنثی کردن دسیسه دشمنان کنفدراسیون جهانی و بحث‌های مربوط به منشور آن

تحولات بعد از پایان کنگره دوازدهم، دعوت جمهوری توده‌ای چین از اشرف پهلوی و رویداد مسلحانه سیاهکل

کنگره دوازدهم کنفدراسیون

ما در بخش بالا به ادعانامه دادستان ارتش در مورد کنفدراسیون جهانی اشاره کردیم ولی خوب است با نقل آن از کتاب آقای حمید شوکت و نظریات ایشان چندین سال بعد از انشعاب در کنفدراسیون جهانی و انقلاب ۱۳۵۷ ایران به تحلیل و تفسیر نظریاتشان بپردازیم. آقای حمید شوکت در تحلیل خویش در ارتباط با ممنوعیت کنفدراسیون جهانی در کتاب خویش چنین نوشته است:

"دادستان نظامی ارتش و ممنوعیت کنفدراسیون

"در آستانه‌ی تشکیل دوازدهمین کنگره کنفدراسیون در اسفند ۱۳۴۹(مارس۱۹۷۱) سیاوش بهزادی، دادستان نظامی ارتش، کنفدراسیون را غیرقانونی اعلام کرد. این اقدام با استناد به قانونی صورت می‌گرفت که در سال ۱۳۱۰ برای پیگرد کمونیست‌ها از تصویب مجلس در ایران گذشته بود. قانونی که مرام اشتراکی را مغایر با استقلال و امنیت کشور می‌شمارد و به "قانون سیاه" شهرت یافته بود. به دنبال اعلام این تصمیم، مطبوعات ایران و نمایندگی‌های دولت در خارج از کشور، اعلام کردند که دانشجویان عضو کنفدراسیون فرصت دارند تا اول فروردین ۱۳۵۰ (مارس ۱۹۷۱) آن سازمان را ترک کنند و نمایندگی‌های دولت را از این اقدام خود با خبر سازند. آنان در صورت پیروی از این دستور، از تعقیب قانونی معاف می‌شدند. ادامه عضویت در کنفدراسیون پس از پایان مهلت مقرر جرم محسوب می‌شد و بین سه تا ده سال زندانی داشت.

دلیل اتخاذ این تصمیم هیچگاه روشن نشد. آنچه مسلم بود، یکی از دلایل حمله با برنامه رژیم به کنفدراسیون، بخشی از تلاش همه‌جانبه حکومت ایران برای رویاروئی با گسترش نفوذ آن سازمان در میان دانشجویان خارج از کشور بود. چنین به نظر می‌رسید که گرایش آشکار کنفدراسیون به چپ و نفوذ افکار مارکسیستی در آن سازمان، در انتخاب این تصمیم مؤثر بودند. علاوه بر این، بی‌نتیجه ماندن اقداماتی که از طرف دستگاه برای جلب دانشجویان مخالف حکومت انجام می‌گرفت، کارگزاران رژیم را به اتخاذ این تصمیم سوق داده بود. در گذشته، رژیم گاه دانشجویان را در فاصله تعطیلات دانشگاهی به بازگشت به کشور ترغیب می‌کرد و گاه هنگام خروج آنان از کشور، بر سر راهشان مانع می‌تراشید و یا از تمدید گذرنامه دانشجویان مخالف حکومت خودداری می‌کرد. اما این‌بار، آنچه تازگی داشت و به ممنوعیت کنفدراسیون منجر شده بود، اعمال سیاستی بود که راه بازگشتی باقی نمی‌گذاشت. این بار امید دستگاه حکومت بر آن بود تا با ایجاد هراس در گروه وسیعی از دانشجویان، زمینه‌ای فراهم آورد تا از سیاست دست شسته و شمار کم‌تری را که همچنان بر اعتقاداتشان باقی می‌ماندند، منفرد سازد.

هر چه بود این اقدام بحث‌ها و گفتگوهای بی‌پایانی را به دنبال داشت. آیا توده دانشجو در هراس از تهدید رژیم کنفدراسیون را ترک می‌کرد؟ آیا عاقلانه‌تر نبود که

آن سازمان خود را منحل کرده و در پناه نامی دیگر، خطر از هم پاشیدگی را مرتفع می‌ساخت؟ آیا ضروری نبود تا با تنظیم خط‌مشی و برنامه‌ای در چهارچوب قانون اساسی کشور، این سازمان را در برابر محدودیت‌های قانونی از گزند هر توطئه‌ای در امان می‌داشت؟ و سرانجام آیا پاسخ نهائی چیزی جز ادامه مبارزه‌ای بود که می‌بایستی استوارتر از گذشته دنبال می‌شد؟

واقعیت این بود که هیچ کس نسخه حاضر و آماده‌ای نداشت و کادرها و رهبران آن سازمان، هر یک راه و چاره‌ای دیگر را برای رویاروئی با این اقدام رژیم عرضه می‌کردند. اما روحیه غالب کم و بیش چنین بود که با غیرقانونی شدن کنفدارسیون و خطری که توده دانشجو با آن روبرو بود، خواهی نخواهی جمعی کنفدراسیون را ترک می‌کردند[۷]. با این همه، کنفدراسیون تصمیم به مقابله گرفت و در نخستین اقدام خود کوشش کرد تا در فرصت کوتاهی که باقی بود، همه‌ی نیرو و توان خود را بسیج کند. پشتیبانی افکار عمومی و جلب حمایت و اعلام همبستگی عناصر مترقی، زمینه‌های آشنای فعالیت دانشجویان ایرانی عضو کنفدراسیون بود. پس آنها با تکیه به همین سلاح، دست به تشکیل نیروهای خود زدند. اعلام پشتیبانی کنفرانس رؤسای دانشگاه‌های آلمان غربی که از لحاظ سیاسی و اجتماعی از اعتبار خاصی در جامعه برخوردار بود، نمونه‌ای از اعلام همبستگی با کنفدراسیون محسوب می‌شد."
(همانجا صفحات ۲۶۸ و ۲۶۹)

رؤسای دانشگاه‌های آلمان با بررسی مسئله ممنوعیت کنفدراسیون، مخالفت خود را با تصمیم داستان نظامی ارتش اعلام کردند.

"دیگر از همان آغاز کار روشن بود که کنفدراسیون چه راهی را انتخاب خواهد کرد. شرکت بیش از هزار نفر در کنگره، هر تردیدی پیرامون سستی یا تزلزلی را که برخی از رهبران کنفدراسیون پیش‌بینی می‌کردند، برطرف ساخته بود. با این همه، این هنوز

۷- حزب توده ایران بر اساس اعتقاداتش که باید در چارچوب رژیم سلطنت فعالیت کند به مبارزه آشکار با کنفدراسیون جهانی پرداخت و اعضایش را به تدریج از کنفدراسیون بیرون کشید. (توفان).

به آن معنا نبود که گوئی اتفاقی نیفتاده است و همه چیز بر روال گذشته ادامه خواهد یافت. هنوز نظر بسیاری بر آن بود که شرکت گسترده دانشجویان در کنگره، از جنبه‌ای نیز نتیجه کنجکاوی آنان نسبت به سرنوشت و آینده کنفدراسیون است و ادامه تهدیدهای رژیم می‌تواند آنان را پیرامون ادامه عضویت‌شان در آن سازمان، دچار تردید سازد. امکان پیش آمدن چنین وضعیتی، بیش از همه در باره دانشجویانی صادق بود که در تعطیلات دانشگاهی به ایران می‌رفتند.

در چنین فضائی بود که بحث پیرامون خطمشی کنفدراسیون که از مدت‌ها پیش در آن سازمان جریان داشت، بار دیگر اهمیت یافته و به موضوع روز و مسئله اصلی کنگره بدل شد[۸]. بر همین اساس کنگره تصمیم گرفت تا با تغییر خطمشی، ضمن ادامه بی‌وقفه فعالیت، هر امکانی دایر بر اعمال فشار به دانشجویان یا بهانه‌ای برای ممنوعیت کنفدراسیون و تعقیب اعضای آن را از رژیم سلب کند. برای تحقق این هدف، متنی به عنوان منشور کنفدراسیون جهانی برای تصویب به ۵۲ نماینده‌ای که از سراسر جهان برای شرکت در کنگره به فرانکفورت آمده بودند، ارائه شد. آن متن بیش از همه از طرف اکثریت هیئت نمایندگی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا مورد انتقاد قرار گرفت. از میان نمایندگان واحدهای اروپائی کنفدراسیون نیز عده‌ای

۸- قبلا توضیح دادیم که بحث در مورد خطمشی کنفدراسیون جهانی از مدت‌ها قبل جریان داشت. نقطه اوج این بحث سمینار دوسلدورف و بحث بر سر سندیکالیسم دانشجوئی بود. از آن دوره است که در خطمشی کنفدراسیون **خواست "تغییر بنیادی جامعه ایران"** به منزله خواست کنفدراسیون جهانی در سند خطمشی در کنگره‌ها با رای "سازمان انقلابی" حزب توده ایران به تصویب رسید. سازمان م- ل توفان و بخشی از جبهه ملی ایران و حزب توده ایران با این خواست که تنها می‌توانست خواست یک سازمان کمونیستی باشد و نه یک سازمان صنفی دانشجوئی مخالف بودند. خواست تغییر بنیادی جامعه یعنی خواست تغییر شیوه تولید در جامعه که تغییر شیوه‌ی تولید یک جامعه ربطی به کنفدراسیون جهانی نداشت. بحث در این زمینه همیشه در کنگره‌ها و کمیسیون‌های خطمشی، بحث داغی بود. در منشور کنگره دوازدهم این نظریه اشتباه با گردش "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و انتقاد آنها به "چپ"روی‌های گذشته خود، تصحیح و به دور افکنده شد. این تصحیح مورد تائید سازمان م - ل توفان، جبهه ملی ایران، حزب توده ایران و باقیمانده "سازمان انقلابی" حزب توده ایران قرار گرفت. گروه "کادر"ها با رفع این اشتباه مانند اکثریت هیات نمایندگی سازمان آمریکا که حامی "سازمان انقلابی" حزب توده ایران بودند و خبر تغییر مواضع سازمانی‌شان را هنوز دریافت نکرده بودند، مخالف بودند و لذا در رای‌گیری شرکت نکردند. پس مجددا تکیه می‌کنیم که بحث منشور در کنگره دوازدهم کنفدراسیون بر سر خواست "تغییر بنیادی جامعه" بود و نه بر سر خواست "سرنگونی رژیم محمد رضا شاه".

به مخالفت برخاستند و منشور پیشنهادی را نشانه‌ای از تسلیم در برابر رژیم تلقی کردند. به نظر نمایندگان معترض، منشور پیشنهادی که از سوی عناصر قدیمی کنفدراسیون و شماری از نمایندگان منتسب به جبهه ملی تنظیم شده بود، تصویری واژگونه از آن سازمان ارائه می‌داد. تصویری که نه با تاریخ و سنت کنفدراسیون قرابتی داشت و نه نیازهای آتی آن را در مبارزه با رژیم نمایندگی می‌کرد.

سرانجام مبتکرین طرح پیشنهادی منشور در برابر مقاومت دانشجویان شرکت کننده در کنگره و نمایندگانی که از سیاست گروه کادرها و سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست- لنینیست) پیروی می‌کردند، مجبور شدند تا در آن طرح تغییراتی را منظور کنند[۹] کنگره پس از بحث‌های فراوان متن اصلاح شده‌ای را با این محتوی به تصویب رساند" (همانجا صفحات ۲۷۱ تا ۲۷۲).

---

[۹]- بخشی را که کمیسیون هیات دبیران حاضر شد برای حفظ وحدت کنفدراسیون و ایستادگی یکپارچه در مقابل تهاجم رژیم به حذف آن تن در دهد عبارت زیر بود: "فعالیت‌های کنفدراسیون **ماهیتا مغایرتی با نص صریح قانون اساسی مشروطیت ایران ندارد و این فعالیت‌ها در جهت تحقق حقوق بشر در ایران است.**".

کنگره ولی حاضر نشد پیشنهاد بدیل و "چپ"روانه "تغییر بنیادی جامعه ایران" توسط کنفدراسیون جهانی را که بر ضد آن سال‌ها افشاءگری شده بود، بپذیرد که در واقع همان تائید اتهامات شاه نسبت به کنفدراسیون جهانی محسوب می‌شد. و این ادعا که گروه "کادر"ها در همان کنگره دوازدهم کنفدراسیون درخواست می‌کرد به جای عبارت "تغییر بنیادی جامعه"، خواست سرنگونی رژیم شاه در دستور کار کنفدراسیون جهانی قرار گیرد کذب محض است و ما را بیاد این ضرب‌المثل می‌اندازد که "یارو را توی ده راه نمی‌دادند سراغ کدخدا را می‌گرفت".

این افسانه را گروه "کادر"ها در همکاری با آقای حمید شوکت و دوستان خط میانه‌ی (منظور سازمان انقلابیون کمونیست است که به علت بی‌موضعی و نوسان شدید به "خط میانه" مشهور شده بودند - توفان) ایشان، برای تبرئه خود و کسب آبروی آتی برای خویش در نتیجه‌ی نزدیکی آنها با فیروز فولادی، بعدا ساخته و پرداختند. در آستانه کنگره‌ی دوازدهم کنفدراسیون جهانی، گروه "کادر"ها در پی ایجاد یک جنبش همه‌جانبه فکری در جنبش دانشجوئی و کنفدراسیون جهانی و تعطیل مبارزه روزمره این سازمان بود و نه افسانه تشدید مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه توسط کنفدراسیون جهانی.

در هیچکدام از اسناد منتشر شده کتبی، اعم از ارگان رسمی کنفدراسیون، اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها و فعالیت عملی کنفدراسیون جهانی، در هیچ سندی، نظیر مقالات ۱۶ام آذر و یا "پیمان" ارگان دفاعی کنفدراسیون جهانی و یا اسناد سمینارها چنین خواست جعلی تا حوالی کنگره ۱۴ کنفدراسیون وجود ندارد. از این گذشته هنوز شهود آن دوران در قید حیات‌اند و نمی‌توان تاریخ کنفدراسیون جهانی را از بالای سر آنها نوشت. برعکس خواست جنبش دانشجوئی که بر مبنای یک سازمان صنفی- سیاسی عمل کند و به مبارزه دموکراتیک و افشاءگرانه ضدرژیمی

"این منشور که با هدف حفظ پایه‌های کنفدراسیون و جلوگیری از تلاشی آن تنظیم شده بود و در نهایت سازش بین جناح‌های متخاصم در کنگره به شمار می‌رفت، هنوز مورد قبول قطعی همه نمایندگان نبود. به خصوص، حذف عبارت تغییر بنیادی که در گذشته نیز در خطمشی کنفدراسیون تصریح شده بود، مورد اعتراض برخی از نمایندگان کنگره بود. آنها خواهان افزودن این عبارت به منشور بودند که کنفدراسیون خواهان سرنگونی رژیم ایران است. عبارتی که موافقت یا مخالفت با آن در منشور کنفدراسیون، از همان پایان کنگره دوازدهم به مسئله‌ای مهم در محافل دانشجوئی و کنگره‌های آتی بدل شد." (همانجا صفحه ۲۷۳). (تکیه از توفان)

برای آگاهی به متن منشور کنگره ۱۲ام مراجعه کنید به مصوبات کنگره دوازدهم کنفدراسیون جهانی در تارنمای کنفدراسیون جهانی

www.cisnu.org

"با پایان کنگره و تصویب منشور، اختلاف بر سر مسئله خطمشی و برنامه کنفدراسیون نه‌تنها پایان نیافت، بلکه دامنه و گسترش بیش‌تری گرفت. دیگر هر گرایش و جریانی در کنفدراسیون، تعبیر و تفسیر تازه‌ای از منشور ارائه داده و خواهان تغییر این یا آن بند شد. تعبیر و تفسیری که که در نهایت نشانه ارزیابی‌های متفاوت گرایش‌های سیاسی متشکل در کنفدراسیون از وظیفه و ماهیت جنبش دانشجوئی و مبارزه در کسب رهبری آن بود."

این شرح سیر تاریخچه پیدایش "خواست سرنگونی رژیم شاه در منشور کنفدراسیون" توسط آقای حمید شوکت که خودش از مبتکران و مبلغان درج "خواست سرنگونی رژیم شاه" در منشور کنفدراسیون جهانی بود، بی‌اساس بوده و صحت ندارد. مسئله خواست سرنگونی رژیم شاه در منشور کنفدراسیون جهانی در کنگره‌های آتی کنفدراسیون جهانی و نه در آستانه و در زمان کنگره ۱۲

بپردازد، از حقوق بشر دفاع کند و بی‌قانونی‌های رژیم حاکم در ایران را افشاء نماید همه جا به صورت کتبی به چشم می‌خورد. این اسناد کتبی همه و همه در افشاء گروه "کادر"ها و خط میانه است.

کنفدراسیون جهانی طرح شد. بحث آن دوره تنها در مورد یافتن تاکتیک مناسب در کنفدراسیون جهانی در مقابله با ممنوعیت آن سازمان توسط رژیم ایران بود. مسخره است که مدعی شویم در آن شرایطِ بحرانی، که ما در این زمینه بیش‌تر سخن خواهیم گفت، عده‌ای پیدا شده‌اند و پیشنهاد سرنگونی رژیم را به کنگره کنفدراسیون جهانی آورده‌اند که اساسا موضوعیت نداشت. تنها می‌شود بر این حقیقت صحه گذارد که عده‌ای پیدا شده‌اند تا برای خودشان تاریخ جعلی "انقلابی" بسازند. یکی از دلایل مخالفت گروه "کادر"ها با منشور کنگره ۱۲ در بدو امر[۱۰] این واقعیت بود که کنفدراسیون جهانی با آگاهی کامل نظریه "چپ"روانه و انحرافی "**جنبش دانشجوئی خواهان تغییر بنیادی جامعه ایران است**" را از خط‌مشی خود به درستی حذف کرده بود.

آقای حمید شوکت در کتابش در صفحات ۳۳۳ و ۳۳۴ در مورد منشور کنفدراسیون جهانی مصوب کنگره تاریخی دوازدهم، "جسورانه" مطالب نادرستی را عنوان می‌کند که اشاره به آنها برای آموزش نسل جوان ایران و دانش‌پژوهان آتی بسیار ضروری است و در عین حال موجبات شگفتی شهود و مبارزان را فراهم می‌آورد.

۱۰- از این گذشته گروه "کادر"ها به این منشور کنگره دوازدهم رای مثبت دادند و هرگونه ادعاهای بعدی و بهانه‌تراشی بدون سند که گویا رای مثبت آنها ناشی از فشار جبهه ملی ایران و گروه "کارگر" بوده است تا آنها را در ترکیب دبیران شرکت دهند، من در آوردی و جعل محض است. مگر قابل پذیرش است که یک گروه مدعی "انقلابی" از اصول خود مبنی بر "سرنگونی رژیم محمدرضا شاه"، آنهم با این عذر بدتر از گناه که طالب "کسب مقام" رهبری در کنفدراسیون جهانی است، منصرف شود. گروهی که افتخارش این است که کوله‌بارِ ننگینِ دنباله‌روی از فیروز فولادی را بر پشت دارد و دنباله‌رو و مبلغ "جنبش فکری" بوده است، حال در پی تاریخ‌سازی "انقلابی" برای خودش بعد از چند دهه از گذشت رویدادها برآمده است.

از این گذشته جریان‌های خواهان تقویت و حفظ کنفدراسیون جهانی تلاش می‌کردند در مقابل تحریکات و فشارهای "انقلابی" گروه "کادر"ها و خط میانه حداکثر نرمش را نشان دهند. سیاستی که آنها در پیش گرفته بودند می‌توانست به تعطیلی کنگره منجر شود که هم خواست دادستان ارتش بود و هم خواست فیروز فولادی. آنوقت ارتجاع می‌توانست برنامه ناتمام خود را در کنگره یازدهم در کنگره ۱۲کنفدراسیون و این بار با روش "انقلابی" تمام کند. بدیلی که آنها مطرح می‌کردند و می‌توانست کنگره را به بن‌بست بکشاند، سیاست همه چیز و یا هیچ چیز بود. عبارتی که در منشور بازتاب یافت نه تنها انقلابی است، بلکه با اعتقاد به حفظ وحدت و یکپارچگی کنفدراسیون جهانی صورت می‌گرفت تا دستآویزی به دست رژیم شاه ندهد. این عبارت گویای نرمش نیروهای هوادار کنفدراسیون جهانی و وحدت آن بود تا کنگره به بن‌بست نرسد و مبارزه بر ضد رژیم ادامه یابد. در این جبهه سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان، گروه "کارگر"، جبهه ملی ایران و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در کنار هم قرار داشتند.

"با پایان کنگره دوازدهم کنفدراسیون و تصویب منشوری برای آن سازمان، خط‌مشی کنفدراسیون که موضوع **تغییر بنیادی رژیم** در آن منعکس بود، جای خود را به منشور جدیدی داده بود. منشوری که ضرورت مبارزه برای جامعه‌ای آزاد، آباد و شکوفان را جایگزین عبارت ضرورت **تغییر بنیادی رژیم** و کوشش کنفدراسیون در جهت آن ساخته بود. حذف این عبارت از خط‌مشی کنفدراسیون توجیهی بود که مدافعان آن به عنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از دستاویز قانونی رژیم در ممنوعیت کنفدراسیون عنوان کرده بودند.

روشن بود سازمانی که خواهان **تغییر بنیادی رژیم یا سرنگونی** آن بود نمی‌توانست ادعا کند که در چارچوب قانون اساسی ایران فعالیت و مبارزه می‌کند...

به این جهت موضوع حذف عبارت **تغییر بنیادی رژیم** از خط‌مشی یا جلوگیری از طرح سرنگونی رژیم در منشور، تا آنجا که به موضوع تلاشی کنفدراسیون مربوط می‌شد، منتفی شده بود. آنچه باقی می‌ماند پاسخ به این مطلب بود که آیا طرح چنین درخواستی و تصریح آن در منشور آن سازمان با اصول و موازین جنبش دانشجوئی مطابقت دارد یا نه و طرح آن چه نتایجی را برای کنفدراسیون ببار خواهد آورد؟

بدین ترتیب بحث ضرورت سرنگونی رژیم و طرح آن در منشور کنفدراسیون که از همان کنگره دوازدهم آغاز شده بود، با رشد مبارزه چریکی در ایران و تائید رژیم شاه به عنوان حکومتی مستقل و ملی از جانب جمهوری توده‌ای چین، با شدت هرچه تمام‌تری در آن سازمان جریان یافت."[۱۱] (همه جا تکیه از توفان).

۱۱- تمام داستان‌سرائی و مخلوط کردن مفاهیم و اسناد، تنها برای آن است که آقای حمید شوکت "ثابت کند"، مبارزه بر سر خواست سرنگونی رژیم شاه توسط کنفدراسیون جهانی از همان کنگره دوازدهم شروع شده است. به زعم ایشان حمایت از "تغییر بنیادی جامعه" همان خواست سرنگونی رژیم شاه است. ما به این جعل "کادر"ها و "سازمان انقلابیون کمونیست" و آقای حمید شوکت به عنوان سخنگوی آنها در مورد تاریخ کنفدراسیون جهانی، با رجوع به اصل نقل قول، پاسخ داده‌ایم و دوباره تکرار می‌کنیم. در تمام اسناد گذشته کنفدراسیون جهانی این عبارت جعلی "**تغییر بنیادی رژیم**" که مورد استفاده مستمر آقای شوکت است، وجود ندارد تا از آن امر خواست سرنگونی رژیم شاه مستفاد شود. آقای شوکت بر این باور است که تکرار دروغ می‌تواند آن را به حقیقت بدل کند. آنچه در سمینار دوسلدورف مطرح شد و در خط‌مشی دانشجوئی به نادرستی بازتاب یافت و تا کنگره دوازدهم

این ادعای آقای حمید شوکت که ممنوعیت کنفدراسیون جهانی گویا از روی بی‌برنامگی رژیم شاه بوده است، ناشی از فقدان تحلیل تاریخی ایشان است که در عبارت "دلیل اتخاذ این تصمیم هیچ‌گاه روشن نشد" تبلور یافته است. اگر کسی از تحولات کنگره نهم، دهم، سمینار آگسبورگ، کنگره یازدهم و خودفروشی رهبران "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و گروه "کادر"ها آغاز نکند، نخواهد فهمید که این اقدامِ محتوم ساواک، فرجام سیاستی بود که آنها در روند سیاست نابودی کنفدراسیون جهانی در پیش گرفته بودند و باید به آن عمل می‌کردند. حال خوب است به اسناد دیگران نیز اشاره کنیم که در مورد دشمنی آنها با سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان تردیدی وجود ندارد.

کنفدراسیون در خط‌مشی کنفدراسیون جهانی به نادرستی وجود داشت و مدام موضوع مشاجرات درون کنفدراسیون جهانی بر سر خط‌مشی قرار داشت، عبارت زیر بود:

"برای آینده بهتر و به دست‌آوردن حقوق خود در اجتماع هر دانشجویی باید برای تغییر بنیادی جامعه مبارزه کند.". (تکیه از توفان).

خواست تغییر بنیادی جامعه با **خواست سرنگونی رژیم** و یا **ضرورت سرنگونی رژیم** شاه فرق اساسی دارد. خواست تغییر بنیادی جامعه یک خواست کمونیستی و سرنگونی رژیم شاه یک خواست بورژوا دموکراتیک است. کسانی که در کنگره ۱۲ با حذف عبارت "تغییر بنیادی جامعه" مخالف بودند، هوادار سرنگونی رژیم شاه نبودند، زیرا این بحث اساسا تا آن زمان موضوعیت نداشت. آنها خواهان تبدیل کنفدراسیون جهانی به یک سازمان کمونیستی بودند. این نظریه به درستی پس از سال‌ها مبارزه توفان، جبهه ملی ایران و حتی حزب توده ایران با نظریات نادرست "سازمان انقلابی" حزب توده ایران رد شد و از خط‌مشی کنفدراسیون جهانی حذف گردید. البته باید برای وفاداری به اصالت متن تاریخ بیان کرد که خود "سازمان انقلابی" حزب توده ایران نیز در کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی به اشتباه تاریخی گذشته خود که یک اشتباه اپورتونیستی بود، پی‌برده و مخالف درج این نکته در خط‌مشی کنفدراسیون جهانی بود. از این گذشته فرد و یا قشر دانشجو بر اساس ماهیت طبقاتی خود هرگز نمی‌تواند خواهان تغییر بنیادی جامعه باشد. یک دانشجوی جبهه ملی، نهضت آزادی و یا سوسیال دموکرات بر اساس منافع طبقاتی خویش ماهیتا مخالف این نظریه انقلابی است. تحمیل این نظریه "چپ"روانه به کنفدراسیون جهانی یعنی مخالفت با خصلت توده‌ای این سازمان، انقلابی‌نمائی توخالی و فرو رفتن به البسه "انقلابی"، تضعیف کنفدراسیون جهانی در مبارزه ضدرژیمی بود و نه نشانه "انقلابی" و "رزمنده" بودن مدعیان این نظریات. فقط دانشجویانی خواهان تغییر بنیادی جامعه و تغییر شیوه تولید هستند که عضو حزب کمونیست باشند و به اعتبار این عضویت و پذیرش برنامه کمونیستیِ حزب، با تغییر بنیادی جامعه، موافق باشند. آقای حمید شوکت از روی بی‌اطلاعی و یا با نیت تاریخ‌سازی جعلی از کنگره ۱۲ برای نظریه "سرنگونی رژیم" و آفریدن مبنای تاریخی جعلی برای بروز اختلافات در کنفدراسیون جهانی، تئوری **"تغییر بنیادی رژیم"** را ساخته و پرداخته‌اند که سندیت تاریخی ندارد و جعل روشن تاریخ است.

برای تقویت استدلال این کتاب در مورد بحث مربوط به "تغییر بنیادی" ما به سند دیگری که آن را بلاواسطه در همین کتاب درج می‌کنیم مراجعه می‌دهیم. خواننده با خواندن متن اظهار نظر حامیان حزب توده ایران که در کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی حضور داشتند و این نشریه را در بعد از برگزاری کنگره دوازدهم کنفدراسیون جهانی منتشر کرده‌اند، می‌توانند به مضمون بحث‌های سیاسی درون کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی پی ببرند. این سند نشان می‌دهد که جاعلان تاریخ کنفدراسیون جهانی و افسانه "خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه" هیچ تقیدی به واقعیت ندارند.

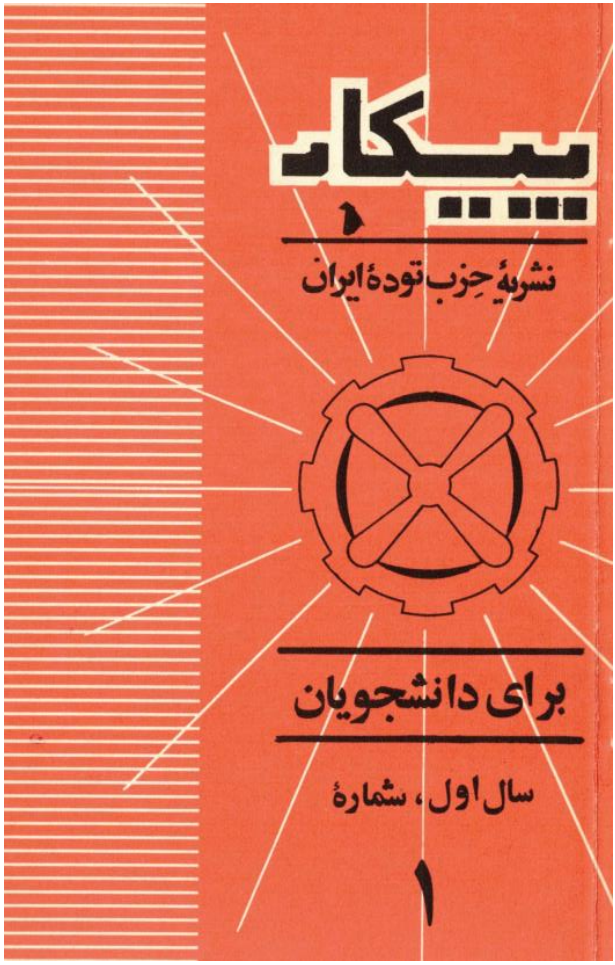
پیکار
نشریهٔ حزب تودهٔ ایران
برای دانشجویان
سال اول، شمارهٔ
۱

ضرورت فعالیت علنی و قانونی

برای سازمان دانشجوئی

جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک دانشجویان ایرانی برخوردار از سنن عالی مبارزه است. این جنبش حتی قبل از شهریور ۱۳۲۰ یعنی در دوران سیاه دیکتاتوری رضاشاه نیز از فعالیت بازنماند و تجسم خارجی این فعالیت، اعتصاب دانشجویان دانشکده طب و دانشسرای عالی بود که در سکوت مرگبار آن دوران چون بمب صدا کرد. پس از شهریور ۱۳۲۰، سقوط دیکتاتوری رضاشاه و احیاء نسبی آزادیهای اساسی مردم، جنبش دانشجویان رشد بیسابقه یافت و در تمام سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد، نقش خود را در جنبش ضد امپریالیستی ـ ضد ارتجاعی میهن ما با شایستگی تمام ایفا نمود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد و اعمال فشار بی سابقه به احزاب و سازمانهای ملی و دمکراتیک، جنبش دانشجوئی ایران نیز زیر ضربات شدید قرار گرفت، ولی هرگز گذشته غرور آفرین خود را از یاد نبرد، به سنن مبارزه وفادار ماند و صحنه های حماسه آمیزی چون ۱۶ آذر ۱۳۳۲ بعرصه آورد. اما فشار و اختناق دوران پس از کودتا موجب شد که خارج از کشور بیکی از عرصه های مهم مبارزات دانشجوئی بدل شود و این امر زمینه را برای تشکل دانشجویان در سازمان واحد دانشجوئی مساعد نمود. کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی محصول این شرایط نوین بود.

کنفدراسیون میتوانست به جنبش ضد امپریالیستی ـ ضد ارتجاعی خلقهای ایران کمک مؤثر برساند، میتوانست به مبارزه دانشجویان در ایران بیش از پیش یاری دهد، اگر در چارچوب سازمان دانشجوئی عمل میکرد، اگر به اجراء وظایفی میپرداخت که صرفا شی از ماهیت و خصلت یك سازمان دانشجوئی است. ولی متاسفانه چنین نشد و افرادی وابسته به گروههای معین سیاسی، خط مشی ای را به کنفدراسیون تحمیل کردند که با ماهیت و خصلت آن مباینت داشت. نتیجه آن شد که کنفدراسیون نتوانست وظایف خود را بدرستی انجام دهد و به یك سازمان واقعا توده ای بدل شود.

ماهیت و خصلت جنبش دانشجوئی چیست ؟

جنبش دانشجوئی را نباید، آنچنان که در رسالهای اخیر "مد روز" شده است، با حزب سیاسی اشتباه کرد. سازمان دانشجوئی یك سازمان توده ایست و نه حزب سیاسی. یعنی باید توده دانشجو را صرفنظر از وابستگی های طبقاتی شان متشکل کند و نه فقط "پیشاهنگ" را. چون سازمان دانشجوئی حزب سیاسی نیست، پس دارای ایدئولوژی معین هم نیست، یعنی

دانشجویان را ، که دارای ایدئولوژی های گوناگون و چه بسا متضاد ند ، درصفوف خود متشکل میکند. اما جنبش دانشجوئی درعین حال دارای خصلت ضدامپریالیستی و دمکراتیک است . بدینمعنی که چون دانشجویان درشرایط معین کشورما ، بطورعمده وابسته به طبقات متوسط اند و این طبقات نیز دارای تمایلات ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی اند ، پس جنبش دانشجوئی جنبشی است باخصلت ضدامپریالیستی و دمکراتیک. وظائف سازمان دانشجوئی و جنبش دانشجوئی ازهمین ماهیت و خصلت آن برمیخیزد . یعنی از یکسو بمثابه بخشی از جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک میهن ما و ازسوی دیگر برای تامین منافع صنفی اکثریت دانشجویان مبارزه میکند.

ضرورت فعالیت علنی و قانونی

برای سازمان دانشجوئی

هنر یک سازمان دانشجوئی بمثابه یک سازمان توده ای درآنست که بتواند حتی با عقب مانده ترین قشر دانشجو بپیوند برقرارکند و عرصه عمل خود را هرچه بیشترگسترش دهد. شعار "کیفیت مهم است و نه کمیّت" شعار یک سازمان دانشجوئی نیست ، بلکه شعار یک حزب سیاسی است. برای آنکه سازمان دانشجوئی به سازمان توده ای بدل شود ، باید شعارهای مبارزه خود را هم درعرصه سیاسی و هم صنفی چنان انتخاب کند که پشتیبانی ، هواداری و همدردی توده دانشجو راجلب کند و نه آنکه آنانرا ازمبارزه رم دهد و بین آنان و سازمانهای دانشجوئی حصار بکشد. بایدآنچنان شعارهائی ، بویژه درزمینه سیاسی، انتخاب کند که زمینه اتحاد وسیعترین توده های دانشجو رافراهم کند. ضرورت فعالیت علنی و قانونی برای یک سازمان دانشجوئی از همین خصلت توده ای آن منشاء میگیرد.

سازمان دانشجوئی چون سازمان توده ای است ، باید فعالیت علنی و قانونی داشته باشد تابتواند به توده دانشجو دسترسی یابد ، به کار روشنگرانه درمیان آنان بپردازد ، آنانرا تجهیز کند ، متشکل نماید و به صحنه مبارزه سوق دهد .

برای آنکه سازمان دانشجوئی فعالیت علنی و قانونی داشته باشد ، باید درکادر قوانین کشور عمل کند تا هیئت حاکمه راکه حتما موافق بافعالیت دانشجویان ، حتی درهمین چارچوب هم ، نیست خلع سلاح نماید و همه بهانه هارا از او بگیرد. بنابراین سازمان دانشجوئی نمیتواند اعلام کند که قانون اساسی راقبول ندارد ، آنطورکه چپ روها و چپ نماها اعلام کرده اند.عدم قبول قانون اساسی ازطرف سازمان دانشجوئی بمعنای آنست که خواهان قانون اساسی جدیدی است و همه میدانند که وضع قانون اساسی جدید فقط پس از تحول بنیادی کشورمیسر است و آنهم وظیفه احزاب سیاسی است و نه سازمان دانشجوئی . پس سازمان دانشجوئی جز قبول قانون اساسی موجود ، جز مبارزه درکادرهمین قانون درشرایط مشخص کنونی راه دیگری برای مبارزه ندارد. اگر قانون اساسی موجود ازطرف دولت ایران رعایت گردد و به آزادیهای دمکراتیک مردم حرمت گذارده شود ، برای سازمانهای توده ای و ازجمله سازمان دانشجوئی امکانات فراوان مبارزه علنی و قانونی فراهم خواهد آمد و دانشجویان حتی درمقیاس کشورخواهند توانست سازمانهای واقعی خود را بوجودآورند و به مبارزه سیاسی و صنفی خود بدون واهمه از حبس و بند ادامه دهند. بااین توصیف مبارزه درراه اجراء قانون اساسی نه تنها "دون شان" جنبش دانشجوئی نیست ــ چنانکه برخی ها دعوی دارند ــ بلکه مبارزه ایست انقلابی برای احیاء

مهمترین دستاوردهای انقلاب مشروطه ایران ، برای احیاء آزادیهای دمکراتیک که از مبارزه علیه امپریالیسم تفکیک ناپذیراست . درسند اصلی مصوب کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی و کارگری (سال ۱۹۶۹) پیوند ارگانیک مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک بروشنی نشان داده شده است . درسند چنین گفته میشود :

"منافع مبارزه با امپریالیسم که در تلاش سرکوب آزادیهای اساسی مردم"
"است ، ایجاب میکند که برای نیل به آزادی بیان ، مطبوعات ،"
"اجتماعات و تظاهرات و سازمانها و حفظ این آزادیها و نیز بخاطر"
"برابری حقوق همه اتباع یك کشور ، وبخاطر دمکراتیزه کردن تمام"
"جوانب زندگی اجتماعی مبارزه خستگی ناپذیر بعمل آید . باید علیه"
"تلاشهای ارتجاعی که ازجمله ازطریق وضع قوانین ضد ملی در صدد"
"پایمال کردن حقوق وآزادیهای دمکراتیکی است که درجریان"
"نبردهای شدید طبقاتی بدست آمده ، بمقابله جدی پرداخت."

ازجمله حقوق وآزادیهای دمکراتیکی که درجریان نبردهای شدید طبقاتی بدست آمده و هیئت حاکمه ایران باوضع قوانین ضد ملی ازجمله قانون تشکیل سازمان امنیت و تاءسیس دادگاههای نظامی آنانرا پایمال نموده است حقوق وآزادیهای مصرحه درقانون اساسی است که دفاع ازآن وظیفه همه احزاب و سازمانهای مترقی و ازجمله سازمانهای دانشجوئی است. هیچ سازمان دانشجوئی اصیل حق ندارد از اجراء این وظیفه مهم شانه خالی کند ، خودرا به قشر محدودی از "پیشاهنگ" بدل نماید که "تحول بنیادی" کشور را ، آنهم باشیوه های ماجراجویانه شعارمبارزه سیاسی خود قرارداده و درنتیجه بین خود و توده دانشجو مرز کشیده است، آنچنانکه چپ روها و چپ نماها درکنفدراسیون عمل کرده اند. طرح اینگونه شعارهای نادرست است که به هیئت حاکمه ایران بهانه میدهد تا کنفدراسیون را "غیرقانونی" اعلام کند ، آنرا یك "سازمان کمونیستی" معرفی نماید و اعضاء آنرا همانند اعضاء حزب طبقه کارگر، طبق "قانون سیاه" ۱۳۱۰ تعقیب و مجازات کند.

بدینسان فعالیت درچارچوب قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر شعارمبارزه است، یعنی باید با مبارزه حق فعالیت قانونی و علنی را ، که ازطرف رژیم پایمال شده ، بدست آورد .

شایان ذکراست که اگرتاچند سال پیش نادرستی مشی تحمیلی به کنفدراسیون فقط برای عده ای ازدانشجویان آگاه و مترقی روشن بود که مصرانه و بنحوی شایان تحسین علیه این مشی نادرست ایستادند و مبارزه کردند ، امروز جریان حوادث چشمان عده بیشتری راگشوده است ، عده ای که ناآگاهانه تحت تاءثیر "چپ روی" و "چپ نمائی" سالهای اخیر بوده اند . و این واقعیت نمیتواند موجب خوشحالی و مایه امید برای تشدید مبارزه بخاطر پیروزی مشی اصولی و صحیح نگردد .

وظیفه چیست ؟

دانشجویان آگاه و مترقی که درتمام این سالها علیرغم همه هو و جنجال ها ، اتهام زنی ها ، تروروافکار، درموضع صحیح مبارزه ایستادند و بامشی سکتاریستی گروههای چپ رو و چپ نما درداخل کنفدرا ن مبارزه کردند ، اکنون نیز دو وظیفه مهم برعهده دارند :

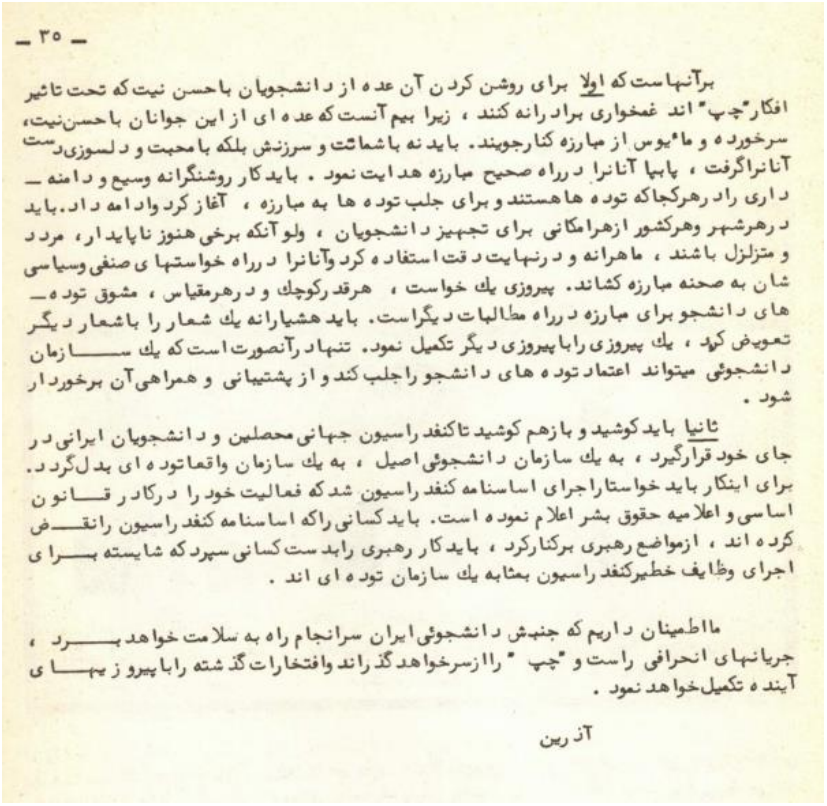

ـ ۳۵ ـ

برآنهاست که اولا برای روشن کردن آن عده از دانشجویان باحسن نیت که تحت تاثیر افکار "چپ" اند غمخواری برادرانه کنند ، زیرا بیم آنست که عده ای از این جوانان باحسن‌نیت، سرخورده و مأیوس از مبارزه کنارجویند. باید نه باشماتت و سرزنش بلکه بامحبت و دلسوزی دست آنانراگرفت ، پابپا آنانرا درراه صحیح مبارزه هدایت نمود . باید کار روشنگرانه وسیع و دامنه ـ داری رادرهرکجاکه توده هاهستند و برای جلب توده ها به مبارزه ، آغاز کرد وادامه داد. باید درهرشهر وهرکشور ازهرامکانی برای تجهیز دانشجویان ، ولو آنکه برخی هنوز ناپایدار، مردد و متزلزل باشند ، ماهرانه و درنهایت دقت استفاده کرد وآنانرا درراه خواستهای صنفی وسیاسی شان به صحنه مبارزه کشاند. پیروزی یك خواست ، هرقدرکوچك و درهرمقیاس ، مشوق توده ـ های دانشجو برای مبارزه درراه مطالبات دیگراست. باید هشیارانه یك شعار را باشعار دیگر تعویض کرد ، یك پیروزی راباپیروزی دیگر تکمیل نمود. تنهادرآنصورت است که یك سازمان دانشجوئی میتواند اعتمادتوده های دانشجو راجلب کند و از پشتیبانی و همراهی آن برخوردار شود .

ثانیا باید کوشید و بازهم کوشید تاکنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در جای خود قرارگیرد ، به یك سازمان دانشجوئی اصیل ، به یك سازمان واقعاتوده ای بدل‌گردد. برای اینکار باید خواستاراجرای اساسنامه کنفدراسیون شدکه فعالیت خود را درکادر قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر اعلام نموده است. باید کسانی راکه اساسنامه کنفدراسیون رانقض کرده اند ، ازمواضع رهبری برکنارکرد ، باید کار رهبری رابدست کسانی سپرد که شایسته برای اجرای وظایف خطیرکنفدراسیون بمثابه یك سازمان توده ای اند .

مااطمینان داریم که جنبش دانشجوئی ایران سرانجام راه به سلامت خواهد برد ، جریانهای انحرافی راست و "چپ" راازسرخواهد گذراند وافتخارات گذشته راباپیروزیهای آینده تکمیل‌خواهد نمود .

آذرین

ما در این بحث به دو نکته اشاره می‌کنیم:

یکی نظر حزب توده ایران در مورد برخورد به قانون اساسی و پیشنهاد آنها در کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی برای درج آن در منشور کنفدراسیون جهانی و دیگری بحث در مورد سیاست "چپ"روانه "تغییر بنیادی جامعه" است.

در این سند به روشنی نظریات حزب توده ایران بازتاب یافته است و نمی‌شود آنچه را که این حزب خواهان آن بوده است به دیگران نسبت داد. این که کنفدراسیون جهانی باید در چارچوب قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر مبارزه کند با این که مبارزه کنفدراسیون ناقض قانون اساسی و اعلامیه

جهانی حقوق بشر نبوده است و یا این مبارزه قانون اساسی انقلاب مشروطیت را نقض نمی‌کند و مغایرتی با آن ندارد، زمین تا آسمان است. فقط با نیات پلید می‌شود این دو نظریه را یکسان قلمداد کرد. ما در اینجا قصد نداریم به بحث مضمونی در مورد این مقاله بپردازیم زیرا در حد خود به آن پاسخ داده‌ایم ولی نقل به این سند برای افشاء "چپ"روها الزامی است.

در همین سند به بحثی که در کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی در گرفته است اشاره دارد. یکی نظریات حزب توده ایران است که به عنوان نظریات راست از جانب کنگره رد شد و منشور انقلابی و مترقی کنگره ۱۲ام به تصویب رسید که این خواست حزب توده ایران، در آن بازتاب نیافته بود و دیگری نظر "چپ"روانه گروه "کادر"ها بود که از همان سیاست و خواست گذشته خود مبنی بر این که قشر "دانشجو خواهان تغییر بنیادی جامعه" است حمایت می‌کردند و می‌خواستند این آرمان کمونیستی را در منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی به عنوان کفاره گناهان راست‌روانه خویش در کنگره ده و یازده کنفدراسیون وارد کنند. حزب توده ایران در نشریه "پیکار" با شیوه انتقادی به همین مسئله اشاره می‌کند زمانی که آورده است:

> "... عدم قبول قانون اساسی از طرف سازمان دانشجوئی به معنای آنست که خواهان قانون اساسی جدیدی است و همه می‌دانند که وضع قانون اساسی جدید فقط پس از تحول بنیادی کشور میسر است و آن هم وظیفه احزاب سیاسی است و نه سازمان دانشجوئی"

و یا در ادامه عبارات بالا آورده‌اند:

> "... هیچ سازمان دانشجوئی اصیل حق ندارد از اجراء این وظیفه مهم شانه خالی کند، خود را به قشر محدودی از "پیشآهنگ" بدل نماید که "تحول بنیادی" کشور را، آن هم با شیوه‌های ماجراجویانه شعار مبارزه سیاسی خود قرار داده و در نتیجه بین خود و توده دانشجو مرز کشیده است، آن چنان که چپ‌روها و چپ‌نماها در کنفدراسیون عمل کرده‌اند. طرح این گونه شعارهای نادرست است که به هیئت حاکمه ایران بهانه می‌دهد تا کنفدراسیون را "غیرقانونی" اعلام کند، آن را یک

"سازمان کمونیستی" معرفی نماید و اعضاء آن را همانند اعضاء حزب طبقه کارگر، طبق "قانون سیاه" ۱۳۱۰ تعقیب و مجازات کند." (تکیه در همه جا از توفان).

روشن است که در این مشاجره، حزب توده ایران نظر به بحث درون کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی دارد. نظر حزب توده ایران در مقابل نظر "چپ"روها قرار دارد که خواهان "تغییر بنیادی" جامعه بوده و می‌خواستند شیوه تولیدی را تغییر دهند و مبارزه کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی را به بستر سرنگونی رژیم بورژوائی و استقرار حکومت پرولتری بکشانند تا جامعه از ریشه و بنیاد تغییر کند و شیوه تولید جدیدی را بپذیرد. این "چپ"روی ربطی به خصلت توده‌ای کنفدراسیون جهانی نداشت و باعث انحلال آن می‌شد. این مشی همان مشی‌ای بود که تا کنون "سازمان انقلابی" حزب توده ایران به کنفدراسیون جهانی تحمیل کرده بود و حالا پس از کسب تجربه از آن به علت اشتباه بودنش فاصله می‌گرفت ولی گروه انحلال‌طلب و منشعب "کادر"ها خواهان تثبیت و ادامه همان مشی "چپ"روانه گذشته در منشور جدید کنفدراسیون جهانی بود.

از این بحث چنین بر می‌آید این ادعا که در کنگره ۱۲ام کنفدراسیون مبارزه بر سر دوم مشی و دو خط یکی با خواست "سرنگونی رژیم محمدرضا شاه" در منشور کنفدراسیون جهانی بود و دیگری خواست فعالیت در قانون اساسی را تبلیغ می‌کرد کذب محض بوده و تاریخ‌سازی جعلی است. در کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی سه نظر وجود داشت، نظر حزب توده ایران که آن را کتبا منتشر کرده است، نظر گروه انحلال‌طلب "کادر"ها که حقایق را جعل می‌کند و بر اساس همه اسناد موجود آنها خواهان درج خواست "تغییر بنیادی جامعه" از طریق قشر دانشجو در منشور کنفدراسیون جهانی بودند و خواست سومی که همواره با "چپ"روی تا آن زمان مبارزه کرده بود و محصول مبارزه‌اش منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی بود که سال‌ها چون مشعل انقلابی فروزانی بر راه مبارزه و فعالیت کنفدراسیون جهانی پرتو افکنده بود و تمام فعالیت‌های مترقی و انقلابی کنفدراسیون جهانی در فاصله کنگره ۱۲ام تا ۱۶ام کنفدراسیون جهانی بر اساس همین منشور و الهام از آن شکل گرفته بود. بی‌پایه بودن اکاذیب خط میانه که می‌خواهد برای خودش تاریخ و سنت بسازد با این سند نقش بر آب است. پس می‌بینم تاریخ آقای پرویز شوکت که یکی از کادرهای "سازمان انقلابیون کمونیست" (اتحادیه کمونیست‌های ایران) و یا خط میانه بود و در تمام این "چپ"روی‌ها نقش مهمی ایفاء کرد تا به چه حد جعلی است.

وضعیت روانی و سیاسی بعد از ممنوعیت کنفدراسیون و مواضع سازمان‌های سیاسی

تا قبل از هجوم تبلیغاتی رژیم و ممنوعیت کنفدراسیون جهانی، این سازمان با انواع و اقسام نظریات انحرافی روبرو بود که در درون با یکدیگر مبارزه می‌کردند.

یکی سیاست راست‌روی جبهه ملی ایران یعنی خطی که به طور سنتی و تاریخی راست بود و خط راست سنتی نامیده می‌شد و بیان بارز این حرکت بود و دیگری "چپ"روی "سازمان انقلابی" حزب توده ایران که نظراتش را در سمینار آگسبورگ و در رسالات برلن و هامبورگ با واضح‌ترین شکلی تئوریزه کرده و برای انحراف کنفدراسیون عرضه کرده بود. "چپ"روها بعدا به گروه "کادر"ها و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران تقسیم شدند. گروه "کادر"ها نخست با انحلال‌طلبی سیاست راست را برگزیدند و خواهان انحلال کنفدراسیون جهانی بودند و سپس با "هیستری ضدشاه" به سمت "چپ" در غلتیدند و "سازمان انقلابی" که "چپ"رو بود، به یکباره به راست درغلتید و تا انشعاب کنفدراسیون جهانی در کنگره ۱۶ام آن در این موضع ضعف گم و بیش باقی ماند.

آن عواملی که وضعیت سیاسی قبل از برگزاری کنگره دوازدهم را ترسیم می‌کردند را می‌شود چنین توصیف کرد. از یک طرف انشعاب گروه "کادر"ها از "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و رو شدن دست فیروز فولادی برای برهم‌زدن کنفدراسیون جهانی قبل از ممنوعیت آن و راستروی "سازمان انقلابی" حزب توده ایران بعد از خیانت بخش بزرگی از رهبری‌اش و سپس اتخاذ سیاستی مبتنی بر این نظریه که گویا میدان اصلی مبارزه ایران است و باید با گسیل دانشجویان به ایران در جهت پیوند با "کارگران و دهقانان" فعالیت کرد و از طرف دیگر گردش جبهه ملی ایران به سمت فعالیت قانونی حتی در چهارچوب قانون اساسی ایران – همانگونه که دکتر مصدق – تبلیغ می‌کرد، و سرانجام دفاع حزب توده ایران از فعالیت در چهارچوب قانون اساسی ایران و مبارزه با "دیکتاتوری شاه" آن عواملی بودند که وضعیت قبل از کنگره ۱۲ را ترسیم می‌کردند.

خط میانه یعنی سازمان انقلابیون کمونیست (م- ل) ایران که در آمریکا از درون دانشجویان هوادار جبهه ملی ایران متمایل به راه کوبا و غالبا از فرزندان خانواده‌های طبقات حاکمه و مرفه سر بیرون آورده بود، به یکباره "کمونیست" شده و مدعی گشتند "صدر ما صدر مائو است". این سازمان اساسا در آن دوران تاثیری در سرنوشت کنفدراسیون جهانی نداشته و به صورت سازمانی ناشناخته اساسا نیروئی به حساب نمی‌آمدند تا در این تحولات قابل ذکر باشند.

در چنین شرایطی که کنفدراسیون جهانی در آستانه کنگره ۱۲ قرار داشت ما با نظریه انحلال‌طلبی، موعظه برای پراکندگی و در خود فرورفتن، توصیه به بی‌عملی و غوطه‌ور شدن در مطالعه کتب و ایجاد "جنبش فکری"، نفی تشکیلات و مرکزیت کنفدراسیون، تلاش برای نابودی فدراسیون قدرتمند آلمان به عنوان یک واحد فدراسیونی روبرو بودیم که همه آنها اقداماتی سوءظن‌برانگیز، سازمان‌یافته و ایدئولوژیک محسوب می‌شدند. سرنخ این ایده‌ی خطرناک، در دست یک جریان ناسالم با سردمداری فیروز فولادی قرار داشت که خود و دوستانش را به عنوان داوطلب هیأت نمایندگی اعزامی از جانب کنفدراسیون جهانی به ایران، برای "افشاء رژیم" و "کشف حقایق" و برملا کردن "دروغ‌های نیکخواه و پارسانژاد" معرفی کرده و پیشنهاد می‌داد. رژیم که بوسیله تزهای فیروز فولادی نتوانسته بود جنبش دانشجوئی را به تفرقه و نابودی بکشاند، به حمله مستقیم پرداخت و با پخش نام فعالین کنفدراسیون جهانی، چاپ مقالات متعدد در ورق پاره‌های تبلیغاتی خود و سرانجام غیر قانونی اعلام کردن کنفدراسیون کینه خود را به جنبش دانشجوئی نشان داد. با بوجود آمدن شرایط جدید، جریان‌های نظری تازه‌ای در کنفدراسیون جهانی بوجود آمدند. منجمله ترس از فعالیت علنی، کوشش در جهت حرکت به سوی ایران، نفی هئیت‌های کارداران[۱۲] و پیشنهاد انتخابات کارداران مخفی در سازمان برلن به پیشنهاد گروه "کادر"ها که با نظریه آنها در مورد مخفی کردن کنفدراسیون نیز هم‌خوانی داشت.[۱۳] در سند گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان –گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ در صفحه ۵۲ در تحلیل آن دوران چنین می‌آید:

۱۲– هیات کارداران مسئولین واحدهای دانشجوئی در سطح شهرهای دانشگاهی بودند که به تعداد سه الی پنج نفر برای هدایت و اداره امور سازمان‌های دانشجوئی به مدت شش ماه به صورت دموکراتیک انتخاب می‌شدند.

۱۳– این تبلیغات حتی بر روی بسیاری از کادرهای جبهه ملی ایران نیز موثر افتاد. به طوریکه زنده یاد خسرو شاکری زند تصمیم گرفت به چاپ کتب تئوریک دست زند تا به "ارتقاء سطح دانش تئوریک" جوانان دانشجو کمک کند. وی موسسه مطبوعاتی "مزدک" را برپا کرد که مرکزش را در فلورانس ایتالیا قرارداد. نخستین آثار وی تجدید چاپ آثار لنین از طریق فتوکپی از منتخبات لنین بود. زحمت ترجمه این آثار را رفقای شوروی در دوران استالین کشیده بودند و حزب توده ایران آنها را توزیع می‌کرد و به فروش می‌رسانید. آقای شاکری سپس به انتشار آثاری دست زد که ضدلنینی و ضداستالینی و ضدکمونیستی بودند. تمام تلاش پژوهشگرانه وی در جهت خوارکردن سوسیالیسم و دشمنی با کمونیسم بود. وی البته آثاری نیز در برملا کردن جنایات شاه و دفاع از دکتر مصدق و افشاء کودتای خائنانه ۲۸ مرداد منتشر کرد که از دیدگاه طبقاتی خود، آنها را به رشته تحریر در آورده بود. خسرو شاکری زند در زمان حیات خویش یک ضداستبداد بورژوآ و یک ضدکمونیست معتقد باقی ماند.

مراجعه کنید به گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان- گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ در تارنمای کنفدراسیون جهانی www.cisnu.org
سند شماره ۱۲ کتاب جلد اول دفتر اسناد ضمیمه فصل دوم
گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان- گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ (صفحه ۵۲).

"شرایط آندوره: کنفدراسیون در آن دوره با یکی از خطرناکترین و انحرافی ترین جریان حیات خود روبرو بود. انحلال‌طلبی، موعظه برای پراکندگی و در خود فرورفتن، توصیه به بی‌عملی و غوطه‌ور شدن در کتاب‌ها، نفی تشکیلات و مرکزیت کنفدراسیون مشخصه نظریه کسانی بود که امروز خود را به عنوان "چپ" جا می زنند و در حالیکه در قالب کلمات پوچ و توخالی ضربات سختی را به کنفدراسیون وارد نموده‌اند. همراه با این نظریه جریان ناسالمی نیز در کنفدراسیون قبل از حمله علنی رژیم شاه به آن موجود بود که برعلیه موجودیت سازمان متشکل ما توطئه می کرد. تزهای فیروز فولادی مبنی بر اعزام یک هیئت نمایندگی از اعضای کنفدراسیون به ایران، نفی مرکزیت و تشکیلات کنفدراسیون از این جمله بودند. پس از پیوستن نیکخواه و... تقریبا همراه پیوستن پارسانژاد و بقیه به سازمان ،امنیت، جریان جدیدی از سوی سازمان امنیت علیه اپوزیسیون مترقی در خارج آغاز گردید. شکست توطئه فولادی حمله رژیم را با کنفدراسیون رو در رو کرد. پخش نام فعالین کنفدراسیون، مقالات متعدد در روزنامه‌ها علیه جنبش دانشجوئی و بالاخره تحریم علنی کنفدراسیون طبیعتا جریانات تازه‌ای را در کنفدراسیون پدید آورد که کاملا قابل فهم بودند. از جمله ترس از فعالیت علنی، کوشش در جهت حرکت به سوی ایران، نفی هیئت‌های کارداران و پیشنهاد انتخاب کارداران مخفی در برلن." (صفحه ۵۲).

با توجه به چنین شرایطی از طرف هیأت دبیران موقت کنفدراسیون جهانی کمیسیونی از فعالان کنفدراسیون جهانی در قبل از برگزاری کنگره ۱۲ تشکیل گردید تا به بررسی وضع موجود با توجه به سلسله خیانت‌ها، حمله رژیم و ممنوعیت کنفدراسیون جهانی بپردازد. توفان ارگان مرکزی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان، نه تنها مقالاتی در افشاء تسلیم‌شدگان و دسیسه‌های رژیم نوشت، بلکه همین سیاست را به نشریه ۱۶ام آذر نیز تسری داد. شعار ما برای شرکت در کمیسیون **تشدید مبارزه** بود

و بر این نظر بودیم که دشمنی شاه با کنفدراسیون جهانی به خاطر ضعف و واهمه آنها از کنفدراسیون است. ممنوعیت کنفدراسیون جهانی آخرین برگ بازی آنهاست، زیرا همه دسیسه‌های آنها نقش برآب شده است. نمایندگان توفان با این دستور تشکیلاتی به درون کمیسیون رفتند و نقطه نظریات توفان را بیان داشتند.

در نشست هیات مرکزی توفان بعد از ممنوعیت کنفدراسیون جهانی مورخ ۷۱/۰۹/۱۱ مسئول دانشجوئی گزارشی ارائه داد که این گزارش مورد تائید قرار گرفته و رفقای سازمانی را موظف می‌کرد از کنفدراسیون جهانی در مقابل خرابکاری‌های خارجی و داخلی حمایت کنند:

سند شماره ۱ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

مندرج در بخش: (وضعیت روانی و سیاسی بعد از ممنوعیت کنفدراسیون و مواضع سازمانهای سیاسی)

گزارش مختصر یک سال فعالیت شعبه دانشجوئی

"گزارش مختصر یک سال فعالیت شعبه دانشجوئی

رفقای گرامی هیئت مرکزی:

در زیر به شرح فعالیت‌های عمده سال گذشته می‌پردازم. لازم به توضیح است که اکثر این فعالیت‌ها در گزارش‌های جداگانه به موقع خود گزارش داده شده‌اند. بدین جهت به اشاره مختصر اکتفاء می‌گردد.

...

۵ – بلافاصله پس از "تحریم" کنفدراسیون شعبه دانشجوئی نظر خود را نسبت به ادامه کار در شرایط جدید جمع‌بندی کرد و در جلسه هیات مرکزی نیز تائید گردید. شعبه پس از این زمان در جلسات پیشنهادی که از طرف دبیران برای مشورت در این مورد بر پا می‌گشت، شرکت فعال داشت و بیش از سازمان‌ها و نیروهای دیگر در حفظ وحدت و تقویت روحیه پیکارجوئی مبارزه نمود. همچنین است پس از کنگره و شرکت در جلسات مشورتی دبیران و جلوگیری از طرح بعضی نظرات عجولانه و غیرضروری بعضی از دبیران کنونی.

۶ – از جمله مسایلی که در جلسات شعبه دانشجوئی بحث و نتیجه‌گیری گردیده، یکی مسئله تضعیف سازمان‌های دانشجوئی در ایتالیا و ترکیه هستند که هر کدام به علل گوناگونی هستند. در مورد ایتالیا نفوذ نظریات انحلال‌طلبی، مطالعه‌گری صِرف

و همچنین تضعیف "سازمان انقلابی" در رکود سازمان‌ها تاثیر داشته‌اند. شعبه معتقد است که چنانچه رفقائی از ما امکان تحصیل و زندگی در ایتالیا را دارند می‌توانند این امر هم برای سازمان ما و هم برای کنفدراسیون مفید باشد. در مورد ترکیه متاسفانه وضعیت سیاسی کنونی ترکیه سازمان دانشجوئی را به از هم‌پاشیدگی کشانده است و عده زیادی از دانشجویان ایرانی در آن کشور اخراج گشته‌اند که اکنون در شهرهای مختلف آلمان و به ویژه در مونیخ هستند. نظر شعبه آنست که کنفدراسیون برای این دانشجویان عملا قادر به انجام کاری نخواهد بود. باید به رفقای سازمان توصیه کرد که برای افراد سرگردان امکان زندگی و تحصیل در آلمان و یا کشورهای دیگر فراهم کنند تا این دوستان خود را بدون پشت و پناه احساس ننمایند.

به امید موفقیت های عظیم سازمان
کیوان" (تکیه از توفان)

در همان زمان زمزمه مبارزه مخفی بلند شده بود و عده‌ای راه نفوذ در توده‌ها را از طریق مخفی پیشنهاد می‌کردند. نظر برخی تا به آن حد پیشرفته بود که معتقد شدند، ارتجاع در حال پیشروی و جنبش در سطح جهان در حال عقب‌گرد است و لذا راه چاره‌ای باقی نمی‌ماند جز اینکه راه تسلیم در پیش گیریم. آنها برای تقویت استدلال خود نمونه شرکت نمایندگان ویتنام در مذاکرات پاریس را به عنوان "عقب‌نشینی" جنبش در سطح جهان قلمداد می‌کردند. و برخی از دورنمای کار بیمناک بودند.

لیکن کمیسیون به نتایج زیر رسید:

۱ – باید مبارزه را شدت بخشید و برای تقویت روحیه توده‌های دانشجوئی برنامه‌هائی تدوین کرد. (منجمله مسافرت دبیران و فعالین به شهرهای مختلف).

۲ – تدوین منشور جدیدی که در آن ممنوعیت کنفدراسیون از طرف رژیم غیر قانونی نشان داده شود.[۱۴]

[۱۴] – یعنی اشاره به این مطلب که قانون اساسی ایران اجازه فعالیت به کنفدراسیون جهانی را می‌دهد و اتهام رژیم ایران در این زمینه به کنفدراسیون، برای ارائه دلیل قانونی بی‌اساس است و نه این که آنگونه که برخی افراد "انقلابی" سال‌ها بعد برای ساختن تاریخ جعلی برای خود مدعی‌اند، گویا نظر بر این بوده است که مبارزه کنفدراسیون باید در چارچوب قانون اساسی صورت پذیرد. در آن زمان پیشنهاداتی مبنی بر فعالیت در چارچوب قانون اساسی به دفتر کنفدراسیون رسیده بود. حزب توده ایران طراح اصلی آن بود. جبهه ملی ایران نیز به ویژه در اتریش از این نظریات توده‌ای‌ها حمایت می‌کرد. ما در فصول گذشته به ماهیت این توافقات و دلایل طبقاتی و

در این کمیسیون تنها سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان نظر روشنی داشت که در درون خود در هیات مرکزی بحث کرده و تصمیم روشنی گرفته بود. سایرین همه با دودلی و تردید و احساس خطر و ترس از آینده نظر می‌دادند. وقتی نقطه نظریات رفقای ما مطرح شد، تنها فرهاد سمنار علی‌رغم نگرانی‌هایش با آن کاملا موافقت کرد و این سیاست را درست دانست. ما توانستیم با همکاری و هم‌آوائی وی و سپس دوستانش که با نفوذ خود بر روی جبهه ملی ایران موثر بودند، خط‌مشی مبارزاتی و مقاومت در مقابل رژیم را تقویت و تبلیغ کنیم.[۱۵] "سازمان انقلابی" حزب توده ایران با آن همه خیانتکارانی که در میان صفوف‌شان پیدا شده و به وی صدمه زده بودند به شدت دچار یاس و سرخوردگی و روحیه تسلیم‌طلبی بود. آنها را ولی می‌شد هنوز به زور همراه خود کشید. کمیسیون با توجه به نقطه نظریات ما، پیشنهاد داد حال که خود ما یعنی توفانی‌ها این چنین محکم از سیاست پیشنهادیمان با اطمینان و ایمان وافر دفاع کرده و به آن معتقد هستیم، امر تبلیغات را در این زمینه‌ها به عهده بگیریم. توفان این وظیفه را پذیرفت. این اقدامات با کار هنری و نگارش مقالات ترویجی، تبلیغی و تهیجی برای قبل و در زمان کنگره شروع شد.

تاریخی آن اشاره کرده‌ایم. در بحث کمیسیون مربوط به منشور و اتخاذ سیاست‌های مناسب در برابر هجوم رژیم محمدرضا شاه، طرح حزب توده ایران از طرف همه رد شد. جبهه ملی نیز در زیر فشار سایر نظریات به عقب‌نشینی تن داد. گروه نشریه "کارگر" که محمود راسخ و فرهاد سمنار، منصور بیات‌زاده گرداننده عمده آن بودند در طرح پیشنهادی منشور ارائه شده به کنگره از این واقعیت سخن گفتند که فعالیت‌های کنفدراسیون ماهیتا **مغایرتی با نص** صریح قانون اساسی مشروطیت ایران ندارد و این فعالیت‌ها در جهت **تحقق حقوق بشر** در ایران است و لذا استناد رژیم شاه و ساواک که کنفدراسیون جهانی را به بهانه مخالفت با قانون اساسی ایران ممنوع می‌کردند، سخنان نادرستی هستند که به دنبال توجیه حقوقی می‌گردند.

درج این مفهوم در طرح منشور پیشنهادی به کنگره و حذف خواست "تغییر بنیادی جامعه" در آن، بهانه‌ای شد تا هواداران سنتی و "چپ"روی "تغییر بنیادی جامعه" با منشور جدید به مخالفت برخیزند. آنها سال‌ها بعد، پس از کنگره دوازدهم کنفدراسیون با نظریه وارد کردن "خواست سرنگونی رژیم" در منشور کنفدراسیون - آنهم به ویژه بعد از کنگره ۱۳ تا انشعاب در کنفدراسیون جهانی و تا زمان کنگره ۱۶-، به میدان آمدند و وظایف و مسئولیت‌های جدید "انقلابی" برای کنفدراسیون قایل شدند و به نقل از مهدی خانباباتهرانی و فیروز فولادی "هیستری ضدشاه" را تقویت کردند. آنها این تفرقه‌افکنی "انقلابی" را "خط رزمنده" نامیدند.

۱۵- در آن زمان تصمیم گرفتیم که ریاست کنگره دوازده را از گروه "کارگر" (آقای محمود راسخ افشار) و از سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان (آقای فریدون منتقمی) که نظریات مشابه‌ای در زمینه مبارزه دموکراتیک دارا بودند و عزم به مقاومت پیگیر داشتند، انتخاب کنیم. سپس قرار شد آقای حسن قاضی که فردی مبارز و از همکاران سابق "سازمان انقلابی" حزب توده ایران بود را نیز به این جمع بیافزائیم. گروه "کادر"ها به عنوان گروهی منزوی و منحرف از تقبل تمام این مسئولیت‌ها کنار گذارده شد.

از آنجا که سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان هم در رهبری هیات دبیران شرکت داشت و هم در هیات تحریریه نشریه ۱۶ام آذر نقش تعیین کننده را ایفاء می‌کرد، در نشست خود بعد از بحث و تبادل نظر به این نتیجه رسید که دانشجویان چنانچه به درستی رهبری شوند به استقامت دست زده می‌توان توده دانشجو را برای خنثی کردن دسیسه رژیم بسیج کرد. توفان بر این نظر بود که رفقای ما باید کمیته‌ای برای پیشبرد این کار تدارک ببینند و کنگره ۱۲ را در مبارزه با دسیسه ساواک با شکوه هر چه بیش‌تر برگزار و رهبری کنند. از جانب کمیته دانشجوئی "گروه کُر سازمان دانشجوئی مونیخ" همراه با گروه تئاتر و رقص آن، برای انجام برنامه‌های هنری بسیج شدند[۱۶].

در همان زمان در ۱۶ام آذر در باره فعالیت‌های این گروه کُر مونیخ، مقاله‌ای تحت نام "گزارش مبارزه افشاءگرانه در اسکاندیناوی در شماره ۱۱ سال ۶ - فوریه/۱۹۷۱در بهمن/اسفند سال ۱۳۴۹ توسط رفقای ما نوشته شد که بیان فعالیتی بود که سازمان م- ل توفان برای برنامه‌های کنگره ۱۲ تدارک دیده بود. ما در زیر سند مربوط به آن را انتشار می‌دهیم.

مراجعه کنید به شانزدهم آذر ارگان کنفدراسیون جهانی در تارنمای کنفدراسیون جهانی

www.cisnu.org

سند شماره ۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

مندرج در بخش: (وضعیت روانی و سیاسی بعد از ممنوعیت کنفدراسیون و مواضع سازمانهای سیاسی)

گزارش مبارزه افشاءگرانه در اسکاندیناوی

" گزارش مبارزه افشاءگرانه در اسکاندیناوی

۱۶- این برنامه‌ها شامل چند کُر به نام‌های زیر بودند: کُر مشهور به "گالیا" اثر هوشنگ ابتهاج که به نام "کاروان" سروده بود، شعر "گل گندم" از باغچه‌بان همراه با رقص، و شعری از آقای علی شاکری زند به نام "در دشت‌های خرم ایران" که به صورت کُر گروه هنری مونیخ اجرا شد. سپس رقص قاسم آبادی از طرف گروه هنری مونیخ انجام پذیرفت و سرانجام رقص محلی و بسیار زیبائی از رفقای ترکمن از اعضای واحد دانشجوئی استراسبوگ صورت پذیرفت. و سرانجام رقص شمشیر به اجراء درآمد. تمام این واحدها این برنامه‌ها را با رهنمودهای کمیته دانشجوئی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان به اجراء گذاردند. در این زمینه یک برنامه کُر نیز از طرف هواداران حزب توده ایران در ایتالیا اجراء شد. از فعالیت "خط رزمنده" و سایر سازمان‌های سیاسی ایران در خارج از کشور در مبارزه با تهدیدات شاه خبری نبود.

جهت گسترش دامنه مبارزات افشاگرانه کنفدراسیون جهانی علیه رژیم ضددمکراتیک ایران، و به ویژه بهره برداری سیاسی از امکانات مساعدی که در کشورهای اسکاندیناوی (بویژه فنلاند پس از سفر شاه) موجود بود هیئت دبیران کنفدراسیون جهانی در هشتمین نشست عمومی خود دست به تنظیم برنامه‌ای جهت برقراری ارتباط و ترتیب همکاری‌های دو جانبه با گروه‌ها – سازمان‌های مترقی و شخصیت‌های لیبرال زد.

بدین جهت در اواخر ماه نوامبر ۱۹۷۰ دو تن از اعضای هیئت دبیران – دبیر بین‌المللی و دبیر انتشارات – ابتداء به کشور سوئد – سفر نمودند. در این کشور پس از ترتیب جلسه مشترک با سازمان دانشجویان ایرانی در استکهلم ترتیب برگذاری مصاحبات مطبوعاتی با روزنامه‌های Altonbeladet (مهم‌ترین روزنامه عصر سوئد با بیش از یک میلیون تیراژ) Clarte / Gnistan / Gaudcamus داده شد.

در سوئد همچنین با اتحادیه جوانان کمونیست (مارکسیست– لنینیست) RP/ML سازمان جوانان سوسیال دموکرات، حزب کمونیست سوئد، سازمان ملی دانشجویان سوئد، سازمان دانشجویان عرب، عفوبین‌المللی شعبه سوئد تماس گرفته شد.

در طی این مذاکرات دو جانبه که با یکایک نمایندگان این سازمان‌ها از طرف دبیر بین‌المللی یا دبیر انتشارات انجام می‌شد، اوضاع سیاسی، اقتصادی ایران، تاریخچه مختصری از مبارزات مردم ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد، تاریخچه پیدایش و مبارزات کنفدراسیون جهانی سازمان دموکراتیک، ضدامپریالیستی جنبش دانشجویان ایران، ابتدا به طور مختصر طرح شده و سپس به طور عمده مسائل مربوط به موج نوین مبارزات خلق در چند ماهه اخیر از جنبش اسفندماه و جنبش مقاومت علیه تصمیمات کنفرانس سرمایه‌داران آمریکائی تا مبارزات قهرمانانه دانشجویان دانشگاه‌های ایران، به تفصیل طرح می‌شد و در این رابطه تشدید ترور و اختناق از جانب رژیم و متدهای فاشیستی او افشاء می‌گشت. در خاتمه مذاکرات در باره اشکال مشخص پشتیبانی از مبارزات خلق ایران و فعالیت‌های دفاعی کنفدراسیون جهانی و نوع همکاری آتی و بسط روابط موجود بین دو سازمان تصمیماتی اتخاذ می‌گشت. ترتیب یک مصاحبه رادیوئی با دبیر بین‌المللی داده شد. سپس در اوائل ماه دسامبر بنا

به دعوت اتحادیه ملی دانشجویان فنلاند دبیران بین‌المللی و انتشارات به هلسینکی عزیمت نمودند. در هلسینکی پس از طرح مسائل مورد علاقه کنفدراسیون با دبیران بین‌المللی و فرهنگی اتحادیه ملی دانشجویان فنلاند و دبیر فرهنگی اتحادیه دانشجویان دانشگاه هلسینکی برنامه‌ای را جهت تماس با مطبوعات و سازمان‌ها و شخصیت‌های دموکراتیک فنلاند تنظیم شد و به ویژه ترتیب عزیمت دبیر بین‌المللی و یکی از فعالین کنفدراسیون جهانی به اتفاق یک گروه هنری برای شرکت در برنامه‌های هفته ایران که از تاریخ ۱۷ تا ۲۴ ژانویه در هلسینکی برگذار می‌گردید داده شد. محتوی برنامه های سیاسی این هفته را افشاءگری راجع به اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران تشدید ترور و اختناق، موج نوین مبارزات خلق، فعالیت‌های دفاعی کنفدراسیون جهانی را تشکیل می‌داد. در روزهای بعد ترتیب یک مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه‌ها داده شد و علاوه بر این با سازمان جوانان لیبرال، سازمان جوانان کمونیست، سازمان جوانان سوسیال دمکرات، سازمان سه قاره، صدر اتحادیه ملی دانشجویان فنلاند و شورای جهانی صلح طی مذاکراتی دو جانبه مسائل مربوط به اشکال مشخص همکاری و پشتیبانی از مبارزات خلق ایران، تشدید ترور و اختناق توسط رژیم شاه، مورد طرح قرار گرفت. در هنگام باز گشت در سوئد یک Teachin برگذار گشت. دبیر بین‌المللی و دبیر انتشارات در سفرهای جداگانه به دانمارک ترتیب همکاری‌های دراز مدت را با گروه‌های ضدامپریالیستی در این کشور را نیز دادند.

*****

همانگونه که دربالا نیز بدان اشاره شد بنا به دعوت اتحادیه ملی دانشجویان فنلاند قرار بود یک گروه هنری به اتفاق یکی از فعالین کنفدارسیون برای شرکت در برنامه‌های هفته ایران (۱۷ تا ۲۴ ژانویه) – اتمام کنفرانس، شرکت در مصاحبه مطبوعاتی، اجرای برنامه‌های هنری – به فنلاند عزیمت نمایند. گروه هنری کنفدراسیون جهانی که در سازمان مونیخ تشکیل شده بود توانست پس از صرف نیروئی زیاد برنامه های جالبی مرکب از رقص‌ها و ترانه های خلقی، سرودهای مقاومت و تئآترهای کوتاه که از نظر محتوی سیاسی بسیار غنی بوده و از نظر هنری کاملا مناسب می‌بودند را تنظیم نماید و اجرای برنامه ها توسط این گروه که با

صرف نیروی بسیار زیاد و از خود گذشتگی عده‌ای از جوان‌ترین اعضای این سازمان تنظیم شده بود، از سوئی به بهترین شکل بیان‌گر زندگی و مبارزه خلق ایران بود و توانست از این نظر وظیفه خود را در افشاگری میان افکار عمومی اجرا نماید و از سوی دیگر نشانه ایمان و علاقه توده‌های جوان به مبارزات کنفدراسیون جهانی می‌باشد.

گروه هنری کنفدراسیون جهانی به اتفاق دبیر فرهنگی و دبیر انتشارات در شهرهای تام پوزه و هلسینکی در فنلاند، در استکهلم سوئد و در مونیخ و کنستانس در آلمان سفر نموده و برنامه‌هائی اجرا کردند. این گروه هم چنین در روز ۲۶ ژانویه به مدت ۱۰ دقیقه در تلویزیون سراسری سوئد برنامه اجرا کرد. قبل از برنامه مصاحبه‌ای نیز با یکی از دانشجویان عضو سازمان استکهلم انجام شد همچنین از یکی از رقص‌های این گروه فیلمی به مدت ۳۰ دقیقه همراه یک مصاحبه تهیه شد که بعدا در تلویزیون سوئد به معرض نمایش گذارده خواهد گشت. فعالیت گروه هنری و همچنین کنفرانس‌های ایراد شده توسط یکی از فعالین کنفدراسیون جهانی در فنلاند، سوئد و شهرهای مونیخ و کنستانس همه جا با استقبال نیروهای مترقی مواجه گشته و در مجموع خود جزئی از برنامه دفاعی را تشکیل می‌داد. اگر بخواهیم فعالیت‌های انجام شده در این زمینه را جمع‌بندی نمایئم تذکر نکات ذیل ضروری بشمار می‌رود.

۱ – کشورهای اسکاندیناوی (سوئد – فنلاند – دانمارک) از حیث قدرت سیاسی و سازمانی محافل و سازمان‌های انقلابی و دموکراتیک، حکومت لیبرال و امکانات وسیعی را جهت تبلیغ مبارزات خلق ایران و جلب پشتیبانی برای خواست‌های کنفدراسیون فراهم می‌آورد. ایجاد، بسط و تحکیم رابطه به ویژه منظم با گروه‌های مترقی از طریق تبادل نظر، ارسال نشریه، دیدارهای منظم (در کشورهائی که واحد دانشجویان ایرانی موجود نیست) و... کوشش در بوجود آوردن پلاتفرم سیاسی مشترک درشرایط کنونی (تشدید بی‌سابقه حملات رژیم) اهمیت فراوانی را جهت گسترش دامنه مبارزات کنفدراسیون جهانی کسب می‌نماید.

۲ – کوشش در جهت متعهد نمودن محافل، سازمان‌ها، شخصیت‌های لیبرال به مبارزات مردم ایران و فعالیت‌های دفاعی کنفدراسیون جهانی، علاوه بر منفرد نمودن

رژیم، خود نیز شیوه بسیار موثری در خنثی نمودن حملات محافل شدیدا ارتجاعی و پلیس کشورهای امپریالیستی به سازمان‌های کنفدراسیون جهانی، می‌باشد.

۳ – بایستی همواره با توجه به شرایط محلی بهترین و مناسب‌ترین شیوه را در مبارزات دفاعی بکار برد. اعزام گروه هنری به کشورهای اسکاندیناوی از این نظر حاوی تجربیات گران‌بهائی بود. فی‌المثل با اعزام این گروه توانستیم موقعیت‌های بسیار مناسبی را جهت طرح مسائل مربوط به مبارزات خلق در ایران و فعالیت های دفاعی کنفدراسیون جهانی بوجود آوریم.

دبیر انتشارات کنفدراسیون جهانی"

پس از بحث و توافق در زمینه‌های فوق، نگارش طرح منشور به عهده رئیس کنگره ۱۲ گذارده شد. رفقای ما در نظر داشتند با تدارک، تجهیز و آمادگی کامل به برگزاری کنگره ۱۲ بپردازند. در اینجا نقش رهبری و هدایت کنفدراسیون جهانی مطرح بود و نمی‌شد مسایل را به دست اتفاقات سپرد. کسانی که در این کمیسیون شرکت داشتند نه تنها مخالف تقسیم کار آن طور که انجام شد نبودند، بلکه به نتایج بحث نیز صحه گذارند و تنها انحلال‌طلبان به علت اینکه در آن سال به حق آماج حمله توده دانشجو بوده و مشی نادرستی را تبلیغ می‌کردند و منزوی بودند، بخاطر تحصیل میدان عمل بیش‌تری برای مانور در آینده و برای اینکه از سرگیجه‌گی بازی خوردن خود توسط فیروز فولادی به در آیند، در کمیسیون به شرکت مستمر و همکاری صمیمانه نپرداختند.

کمیسیون منشوری را به کنگره پیشنهاد کرد که به علت حذف خواست **"تغییر بنیادی جامعه"** مورد مخالفت گروه انحلال‌طلب "کادر"ها واقع شد. در آن شرایط اضطراری، کنگره ۱۲ام به منظور ایجاد وحدتی رزمنده و ایجاد همگرائی به جرح و تعدیل بعضی از نکات مطروحه در منشور تن در داد. در این کمیسیون همه نیروهای موجود بجز گروه "کادر"ها که با شرکت نیمه فعال و یک در میان سعی در اظهار وجود داشتند، شرکت فعال کردند تا شاید بتوانند طرح منشور پیشنهادی را به عنوان مظهر یگانگی کنفدراسیون جهانی به کنگره ارائه دهند. محصول این کمیسیون منشوری بود که تا کنگره شانزدهم کنفدراسیون معتبر محسوب می‌گردید و در کنگره دوازدهم همه نیروها به جز هواداران "کمیته مرکزی" حزب توده ایران به آن رای موافق داده و یا از شرکت در رای‌گیری به دلایل تشکیلاتی – دموکراتیک که ما به آن اشاره می‌کنیم، امتناع کردند.

این منشور چه از نظر درهم شکستن توطئه‌های رژیم بر علیه کنفدراسیون جهانی و چه از نظر طرد نظریات "چپ"روانه‌ای نظیر ارجحیت کیفیت بر کمیت و بی‌توجهی به توده وسیع دانشجو و محول نمودن وظیفه تغییر بنیادی جامعه به قشر دانشجو گامی به پیش بود. در این منشور به روشنی قید گردید که کنفدراسیون جولان‌گاه خیال‌پردازی‌های روشنفکرانه و میدان نبردهای ایدئولوژیک برای کسانی که محلی برای گفتن ندارند، نیست. در این منشور به روشنی گفته می‌شد که کنفدراسیون وابسته به هیچ حزب و دسته‌ای نخواهد بود. در این منشور رابطه جنبش دانشجوئی با مبارزات مردم ایران به نحو بهتری آورده شده بود و علاوه بر تمام اینها نفس تشکیل موفقیت‌آمیز کنگره ۱۲ نظریه‌ی انحلال کنفدراسیون جهانی را طرد کرد و مشت محکمی بر دهان رژیم محمدرضا شاه و ریزه‌خوارانش وارد آورد. **تصویب این منشور مظهر مقاومت جنبش دانشجوئی در برابر حملات رژیم ددمنش شاه بود و نه برعکس.** تصویب منشور پایان تئوری انحلال‌طلبی آشکار محسوب می‌شد. با تصویب این منشور جنبش دانشجوئی به رژیم اعلام کرد که آرزوی تعطیل مبارزات دانشجوئی را باید با خود بگور ببرد و جنبش دانشجوئی مصمم است که نقاب از چهره شاه برداشته و حتی اکاذیب حمایت از قانون اساسی وی را نیز بر ملا کند.

منشور کنفدراسیون جهانی در چنین شرایطی با این اوصاف تصویب شد.

مسئولیت نگارش سرمقاله‌ای در ۱۶ام آذر از طرف کمیسیون به هیئت نمایندگی رفقای توفان در کمیسیون واگذار شد. با توافق رهبری سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان و با الهام از مقالات توفان، از جمله الهام از مقاله توفان که بر ضد "چپ"روی‌های درون کنفدراسیون بنام "برای پاسداری از خصلت توده‌ای کنفدراسیون" (دوره سوم شماره ۲۳ تیرماه ۱۳۴۸) در قبل نوشته شده بود، سرمقاله‌ای در دفاع از کنفدراسیون جهانی و مبارزه با نظریات انحرافی برای بسیج توده دانشجو تحت نام "به پاسداری از کنفدراسیون بپاخیزیم" تدوین و منتشر شد که تاثیرات فراوان داشته و با موفقیت همراه بود.

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML023.pdf

که در گذشته نوشته شده بود، تحت عنوان جدید **"به پاسداری از کنفدراسیون بپاخیزیم"** برای ۱۶ آذر نوشته شد، که ما آن را در زیر درج می‌کنیم:

مراجعه کنید به شانزدهم آذر ارگان کنفدراسیون جهانی در تارنمای کنفدراسیون جهانی

www.cisnu.org

(شماره ۱۱ – سال ۶ – فوریه ۱۹۷۱ – بهمن – اسفند ۱۳۴۹).
سند شماره ۳ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

"به پاسداری از کنفدراسیون بپاخیزیم"

"چندی پیش رژیم کودتا دشمنی دیرینه خود را با کنفدراسیون جهانی علنی ساخت و اعضاء کنفدراسیون را به اتهام "فعالیت علیه امنیت و استقلال مملکت" مجرم اعلام نمود، در اینکه رژیمی به غداری و مردم‌کشی رژیم محمدرضا شاه از در عداوت و کینه با سازمانی دموکراتیک و ضدارتجاع، سازمانی از آن خلق و برای خلق مانند کنفدراسیون بر آید هیچگونه تردیدی وجود نداشته و نخواهد داشت."

و بعد با اشاره به اینکه این حمله رژیم تازگی ندارد آورد:

"آنچه که تازه است اعلام رسمی این دشمنی از طرف رژیم است و اعلام این دشمنی چیزی نیست جز ناتوانی رژیم در سرکوب واقعیات جامعه ما یعنی رشد مبارزات مردم و در این حالت کنفدراسیون جهانی."

و سپس نشان داد که حمله رژیم به کنفدراسیون ناشی از فعالیت‌های افشاگرانه این سازمان است و "لذا دستگاه دیکتاتوری دیگر تحمل چنین دشمنی را ندارد." تحلیل سرمقاله ۱۶ آذر بر این است که این بار جهت حمله رژیم به توده‌های درون کنفدراسیون است و این نشانه شکست سیاست قبلی مبتنی بر حمله به فعالین می‌باشد. در این تحلیل به درستی می‌آید که در مبارزه‌ای‌که در گرفته است "در یک کلام اکنون رژیم در مبارزه با کنفدراسیون متوسل به حربه آخر گشته است" و این نشانه ضعف رژیم و قدرت کنفدراسیون است. مقاله از عوامل قدرت کنفدراسیون صحبت می‌کرد و نتیجه می‌گیرد:

"کنفدراسیون از خواست‌های حق‌طلبانه توده‌های دانشجو دفاع کرده و برای مطالبات آنان به مبارزه‌ای بی‌امان دست زده است. ما توده دانشجو را در کنار خود داریم و این نیروئی عظیم است.

دفاع از مبارزات مردم و شعارهای عام نهضت، توده‌های مردم را در ایران به هواداری ما برانگیخته است.

حقانیت مبارزات کنفدراسیون و دفاع بی‌چون و چرای آن از مبارزات ضدامپریالیستی ضدارتجاعی و دمکراتیک خلق‌های جهان ما را به مردم آزادیخواه کشورهای مخالف نزدیک کرده است، ما افکار عمومی جهان را نیز به یاری خود داریم.

اما رژیم کودتا چه دارد و عوامل قدرت آن چیست. در واقع این رژیم محمدرضا شاه و دستگاه سازمان "امنیت" او است که تنها چراغی سوت راه تاریکشان را روشن می‌سازد. چند چراغی که دیر یا زود خواهد مرد، آینده برای رژیم تاریک است و درست به همین علت است که در هر قدرت نمائی وی نطفه‌ی ضعف و شکست نهفته است. او ضعف ذاتی خود را در قدرت ظاهری مخفی می‌سازد تا شاید روحیه بیم و هراس در میان صفوف ما بوجود آورد. زهی خیال باطل.".

حال به اصل سند نظری افکنیم:

مراجعه کنید به شانزدهم آذر ارگان کنفدراسیون جهانی در تارنمای کنفدراسیون جهانی

www.cisnu.org

(شماره ۱۱ – سال ۶ – فوریه ۱۹۷۱ – بهمن – اسفند ۱۳۴۹).

سند شماره ۳ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

"به پاسداری از کنفدراسیون بپا خیزیم

چندی پیش رژیم کودتا دشمنی دیرینه‌ی خود با کنفدراسیون جهانی را علنی ساخت و اعضاء کنفدراسیون را به اتهام "فعالیت علیه امنیت و استقلال مملکت" مجرم اعلام نمود. در اینکه رژیمی به غداری و مردم کشی رژیم محمدرضا شاه از در عداوت و کینه با سازمانی دموکراتیک و ضدارتجاع، سازمانی از آن خلق و برای خلق مانند کنفدراسیون بر آید، هیچگونه تردیدی وجود نداشته و نخواهد داشت، کما اینکه سال‌های سال است که این دشمنی به شیوه های گوناگون بروز کرده است، و اعضاء کنفدراسیون نیز همواره به عناوین پوچ و ساخته‌ی رژیم از قبیل "فعالیت علیه استقلال و امنیت کشور" تحت پیگرد قرار گرفته اند.آنچه تازه است اعلام رسمی

این دشمنی از طرف رژیم است. و این اعلام دشمنی چیزی نیست جز ناتوانی رژیم در سرکوب واقعیات جامعه ما یعنی رشد مبارزات مردم و در این حالت کنفدراسیون جهانی.

اینکه می‌گوئیم رژیم در برابر امواج مبارزات مردم به ستوه آمده است و عملا قادر به جلوگیری و سرکوب این مبارزات نمی‌باشد، سخنی است که از واقعیات عیان جامعه ما بر می‌خیزد. نظری به همین سال گذشته بافکنیم، به سالی که تظاهرات عظیم توده‌های مردم پایتخت بر علیه شرکت واحد و دستگاه حق‌کشی محمدرضا شاه – این جنبش کم‌نظیر توده‌ای – سر آغاز آن بود. از این جنبش توده‌ای چندی نگذشته بود که مبارزات اقشار مختلف مردم ایران و روحانیون مترقی بر علیه سرمایه‌گذاری امپریالیست‌های آمریکائی در ایران به ظهور پیوست. تظاهرات وسیع مردم بر علیه اسرائیل و اظهار همدردی و هم پیوستگی با خلق‌های عرب، تظاهرات دانشجویان دبیرستان‌ها بر ضد آئین‌نامه ضدفرهنگی رژیم، تظاهرات و اعتصابات دانشجویان دانشگاه، و همراه و در کنار این نمایشات، تظاهرات و فعالیت روز افزون گروه‌های سیاسی در ایران به ویژه گروه فلسطین و... همه و همه نمونه‌هائی از گسترش مقاومت و مبارزه سرسختانه خلق اسیر ما در سال گذشته است. شواهد شکست برنامه‌های نو استعماری رژیم‌اند. عوامل هراس و ناراحتی او و نشانه های ضعف و ناتوانی وی‌اند. محمدرضا شاه که بر مردمی ناراضی و عاصی حکومت می‌راند، که هر روز و هر ماه به یورش بر مبارزان مردم می‌پردازد و در دادگاه‌هایش فریاد حق‌طلبان بلند می‌گردد، رژیمی است ضعیف و ناتوان. و این رژیم در این اواخر سخت مشغول سرکوب مردم و مبارزات گوناگون آنان بوده است.

طبیعی است که چنین شرایطی برای رژیم کودتا ناگوار و غیرقابل تحمل است. اینها شرایط رشد پیکار خلق و زوال قدرت محمدرضا شاهی را نوید می‌دهند. بنابراین بیهوده نیست که رژیم به سرکوبی دیوانه‌وار تمام این عوامل و نیروها برخاسته و به قصد نابودی قطعی آنان به تدابیر گوناگون دست زده است. دراین رابطه است که به نبرد قطعی با کنفدراسیون بر می‌خیزد و تمام نیروهای اهریمنی خویش را برای نابودی آن تجهیز می‌کند. علت روشن است. کنفدراسیون جهانی بعنوان تنها سازمان

توده‌ای، علنی و دمکراتیک دانشجوئی، چهره رژیم را در تمام دنیا افشاء کرده و افکارعمومی را به پشتیبانی خلق زحمت‌کش ایران بر انگیخته است.

کنفدراسیون بزرگ‌ترین سازمان علنی پشتیبان خلق ما و منعکس کننده‌ی خواست‌ها و تمایلات و مبارزات اوست. کم‌تر دادگاهی است که تشکیل آن به گوش کنفدراسیون برسد و تبدیل به محکمه افشای محمدرضا شاه جلاد نگردد. کم‌تر خیانتی است که رژیم کودتا انجام دهد و کنفدراسیون به همراه اقشار مختلف مردم ایران، آنرا بر ملا نسازد. دستگاه دیکتاتوری دیگر تحمل چنین دشمنی را ندارد. برای او مسئله "نابودی" کنفدراسیون امری بی‌نهایت ضروری گشته است.

شکست سیاست‌های کهنه و گذشته مبنی بر فشار بر فعالین کنفدراسیون، جدا کردن آنان از کنفدراسیون و غیره رژیم را متوجه نیروی عمده و واقعی مبارزات کنفدراسیون یعنی توده‌های متشکل و هودار آن نمود. این بار برا ی "نابودی" کنفدراسیون به مبارزه با توده‌های درون آن به مبارزه با تمام کنفدراسیون بر آمده است. در یک کلام اکنون رژیم در مبارزه با کنفدراسیون متوسل به حربه آخر گشته است. در واقع اگر محمدرضا شاه قادر می‌بود که مانند همیشه همراه توطئه سکوت به مصاف کنفدراسیون بر آید، هیچگونه احتیاجی به نبرد رو در رو و مرگ و زندگی با کنفدراسیون را نمی‌داشت. توطئه تحریم کنفدراسیون مولود ناتوانی رژیم در برابر امواج عظیم پیکار مردم میهن ما و مبارزات پیروزمند کنفدراسیون است و این ناتوانی ناشی از ضدخلقی و ارتجاعی بودن رژیم محمدرضا شاه و مضمون اساسی آن است. حکومت کودتا گمان می‌کند که چون بر اریکه "قدرت" تکیه زده است، ارتشی دارد وسازمان امنیتی دارد، قادر است که مبارزات مردم و منجمله کنفدراسیون را سرکوب کند. این گمان خام تمام ارتجاعیون است. رژیم کودتا نه تنها نتوانسته است مبارزات کنفدراسیون را به شکست بکشاند، بلکه دسائس او انگیزه‌ی توسعه مبارزات کنفدراسیون گشته اند. بدین جهت است که تلاش‌های آخر خود را بصورت این توطئه فاشیستی به منصه ظهور می‌رساند. این تلاش‌های آخر، قبل از هر چیز کوس ناتوانی رژیم را می‌نوازد اگر چه در عین حال نشانه‌ی توسعه ترور و اختناق و تشدید متدهای فاشیستی‌اند. این تشدید ترور و بسط اختناق به خارج از کشور، این توطئه سازمان امنیت بر علیه دانشجویان ایرانی و کنفدراسیون بدون تردید با شکست روبرو

خواهد گشت. تکیه رژیم و سازمان امنیت در عملی ساختن این نقشه خائنانه به طور عمده بر فشار بخانواده ها در ایران و همکاری با پلیس کشورهای خارجی به منظور تضعیف روحیه توده‌های دانشجو است. به جز این وسایل و یا شیوه‌ها و متدهائی نظیر آن، دستگاه پوشالی استبداد هیچگونه قدرت واقعی و پا بر جائی ندارد. بر عکس، عوامل قدرت کنفدراسیون و نیروهای پشتیبان و تحکیم کننده‌ی آن شرایط بسیار مناسبی را برای پیروزی ما در مبارزه علیه توطئه رژیم فراهم آورده‌اند.

کنفدراسیون از خواست‌های حق‌طلبانه‌ی توده‌های دانشجو دفاع کرده و برای مطالبات آنان به مبارزه‌ای بی‌امان دست زده است. ما توده‌های دانشجو را در کنار خود داریم، و این نیروئی عظیم است.

دفاع ما از مبارزات مردم و شعارهای عام نهضت، توده‌های مردم را در ایران به هواداری ما بر انگیخته است. ما مردم را در درون کشور همراه خود داریم، و این با وجود شرایط خفقان در ایران، قدرت کم‌نظیری است.

حقانیت مبارزات کنفدراسیون و دفاع بی‌چون و چرای آن از مبارزات ضدامپریالیستی، ضدارتجاعی و دموکراتیک خلق‌های جهان ما را به مردم آزادیخواه کشورهای مختلف نزدیک کرده است. ما افکار عمومی جهان را نیز به یاری خود داریم. باید کوشید تا از این چند عامل قدرت استفاده کرد. باید کوشید تا این نیروهای قدرت کنفدراسیون این توانائی‌های درونی را پروراند و بحرکت آورد.

بنابراین آینده برای ما روشن است. در واقع این رژیم محمدرضا شاه و دستگاه سازمان "امنیت" اوست که تنها نور چند چراغی سوت راه تاریکشان را روشن می‌سازد، چند چراغی که دیر یا زود خواهد مرد. آینده برای رژیم بهر حال تاریک است. و درست بهمین علت است که در هر قدرت‌نمائی وی نطفه ضعف و شکست نهفته است. او ضعف ذاتی خود را در قدرت ظاهری مخفی می‌سازد تا شاید روحیه بیم و هراس در میان صفوف ما بوجود آورد. زهی خیال باطل! کنفدراسیون دشمن خود و ناتوانی ذاتی او را می‌شناسد و بر این مبنی به مبارزات خود همچنان ادامه خواهد داد. این مبارزات کنفدراسیون را از این جهت نمی‌توان سرکوب کرد که در پیوند با مبارزات مردم است، حق است و در جهت تاریخ سیر می‌کند، راه ما را هزاران چراغ روشن می‌دارند. بکوشیم تا این چراغ‌ها را هر چه بیش‌تر روشن بیافروزیم.

بکوشیم تا نیروهای خویش و پشتیبانان خود (توده‌های دانشجو، مردم درون کشور و افکار عمومی جهان) را هر چه وسیع‌تر بسیج کرده به پیکار با این توطئه ضدمردمی رژیم محمدرضا شاهی بکشانیم.

رژیم کودتا این بار حمله‌ی خود را متوجه توده‌های درون کنفدراسیون ساخته است. باید با همگامی و همراهی همین توده‌های دانشجو این حمله را خنثی کنیم. باید هر چه بیش‌تر در جهت توده‌ای‌تر کردن کنفدراسیون کوشید. باید بیش از هر زمان دیگر بسوی توده‌های دانشجو رفت و به آنان تکیه کرد. این شرط اساسی پیروزی ماست.

پیروز باد کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی."

همین تاریخچه مختصر مبیّن آن است که خط میانه که خود را با هیاهو "خط رزمنده" می‌خواند، نقش مهمی چه در مبارزات افتخارآمیز گذشته کنفدراسیون جهانی و چه در دوران ایستادگی و مقاومت این تشکل در مقابل تهاجم ساواک به کنفدراسیون جهانی و ممنوعیت آن نداشته است.

روشن است که افتخار این مبارزات نمی‌تواند به پای نظری نوشته شود که اساسا در صحنه مبارزات گذشته کنفدراسیون جهانی غایب بوده است. ولی سازمان‌های جبهه ملی ایران، "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان و حتی گروه "کادر"ها کم و بیش در عرصه این مبارزه حضور داشتند و صالح‌ترند در مورد این گذشته افتخارآمیز اظهار نظر کنند.

کنگره دوازدهم کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت ۲۳ ـ ۱۸ اسفند ۱۳۴۹برابر با ۱۴ ـ ۹ مارس۱۹۷۱

همانگونه که اشاره شد در کمیسیون نامبرده که دبیران کنفدراسیون جهانی در آستانه کنگره دوازدهم تشکیل دادند، پس از بحث و توافق در اصول کلی و تصمیم به مقاومت در مقابل تهاجم ساواک، نگارش طرح پیشنهادی منشور به عهده محمود راسخ افشار یکی از رهبران سابق جبهه ملی ایران و از رهبران گروه "کارگر" گذارده شد.

در باره منشور پیشنهادی، پس از بحث در کنگره و جرح و تعدیل آن، هواداران حزب توده ایران چون خواهان فعالیت در چهارچوب قانون اساسی و قانونی شدن کنفدراسیون جهانی در ایران بودند، مخالفت کردند. بخشی از هیئت نمایندگی سازمان آمریکا که از هواداران "سازمان انقلابی" حزب توده ایران محسوب می‌شدند، به استثنای هواداران سازمان انقلابیون کمونیست که اساسا مخالف قانون اساسی مشروطیت ایران بوده و اشاره به مقوله حقوق بشر در منشور را نادرست و ارتجاعی می‌دانستند، اعلام کردند که در رای‌گیری در باره منشور شرکت نمی‌کنند، زیرا این منشور برای آنان بسیار غیرمترقبه مطرح شده و باید ابتداء آنرا در سازمان آمریکا به بحث بگذارند.[۱۷]

[۱۷]– آن بخش از هیات نمایندگی سازمان آمریکا (متعلق به سازمان انقلابیون کمونیست و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران– توفان) که در مذاکرات کمیسیون دبیران کنفدراسیون شرکت نداشتند و اساسا منشور پیشنهادی را قبلا ندیده و مطالعه نکرده بودند، همگی از موضع "چپ"روانه مخالف با درج عبارت قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر به هر شکل و مضمون در منشور کنفدراسیون جهانی بودند. این هیات نمایندگی در اکثریت خود شامل هواداران سازمان انقلابیون کمونیست و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران می‌شدند. لیکن در اروپا رهبری "سازمان انقلابی" حزب توده ایران نظریه دیگری داشت و عملا کادرهای این سازمان با رهبری سازمان که ساکن اروپا بودند در زمان کنگره، در تضاد قرار گرفتند. هیات نمایندگی سازمان آمریکا برای رهائی از این مخمصه و پاسخ‌گوئی به موکلان دانشجویشان در آمریکا که چرا در کنگره خلاف نظر آنها رای داده‌اند، بهانه "غیرمترقبه" بودن منشور پیشنهادی را اختراع کردند و در رای‌گیری شرکت نکردند.

این نظریه که ما باید منشور را نخست در سازمان آمریکا به بحث بگذاریم، مورد تائید سازمان انقلابیون کمونیست نیز قرار گرفت، زیرا آنها اساسا در آن زمان خط‌مشی روشن و بدیلی برای منشور کنفدراسیون جهانی نداشتند و در مورد کنفدراسیون ارائه نداده بودند. این موضع‌گیری گویای آن است که طرح منشور کنگره ۱۲ اساسا در سراسر سازمان آمریکا به بحث گذارده نشده و روح توده دانشجو از آن خبر نداشت. این امر کاملا هم طبیعی بود، زیرا هنوز در اروپا نیز بر سر اتخاذ یک تاکتیک روشن در مقابل رژیم شاه بحث به اتمام نرسیده بود. این بی‌خبری از

آقای حمید شوکت که خودش از نظریه‌پردازان و کادرهای سخنرانِ خط میانه بود می‌نویسد:

"آن متن بیش از همه از طرف اکثریت هیئت نمایندگی سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا مورد انتقاد قرار گرفت. از میان نمایندگان واحدهای اروپائی کنفدراسیون نیز عده‌ای به مخالفت برخاستند و منشور پیشنهادی را نشانه‌ای از تسلیم در برابر رژیم تلقی کردند. به نظر نمایندگان معترض، منشور پیشنهادی که از سوی عناصر قدیمی کنفدراسیون و شماری از نمایندگان منتسب به جبهه ملی تنظیم شده بود، تصویری واژگونه از آن سازمان ارائه می داد. تصویری که نه با تاریخ و سنت کنفدراسیون قرابتی داشت و نه نیازهای آتی آن را در مبارزه با رژیم نمایندگی می‌کرد. سرانجام مبتکرین طرح پیشنهادی منشور در برابر مقاومت دانشجویان شرکت کننده در کنگره و نمایندگانی که از سیاست گروه کادرها و سازمان انقلابیون کمونیست پیروی می‌کردند، پذیرفتند تا در آن طرح تغییراتی را منظور و برای تصویب به کنگره ارائه کنند. این منشور که با هدف حفظ پایه‌های کنفدراسیون و جلوگیری از خطر متلاشی شدن آن تنظیم شده و در نهایت سازش بین جناح‌های درون کنگره به شمار می‌رفت، هنوز مورد قبول قطعی همه نمایندگان نبود.".

این افسانه پردازی، تاریخی است که بعدها بر اساس مصلحت زمان و به ویژه اعاده حیثیت "کادر"ها تنظیم شده است. واقعیت این است که این منشور به منزله محصول بحث‌ها و فعالیت کمیسیون هیئت

مضمون بحث‌ها، میدان را برای ماجراجوئی، "چپ"نمائی، ژست‌ها و ادا و اطوار روشنفکرانه و جعل تاریخ باز گذارد. اعضاء کنفدراسیون جهانی به خاطر می‌آورند که همه اعضاء مرفه و ثروتمند سازمان انقلابیون کمونیست که در اکثریت خویش از فرزندان مرفه طبقه حاکمه و جبهه ملی‌های "کمونیست" شده بعدی بودند، وقتی به اروپا سرازیر می‌شدند، ریش‌های "فیدلی" گذاشته، کُت‌های آمریکائی رنجری پوشیده و "پرولتریزه" می‌شدند. برخی کلاه "کمونیستی" کَپی به سر داشتند و به خود القاب رهبران جنبش کمونیستی را می‌دادند. یکی از آنها "ممد لنین" (محمد امینی– توفان) بود که بعدا به مدافع بورژوازی بدل شد و به دفاع از سرمایه‌داری جهانی پرداخت و نظریات کارل مارکس را از کار افتاده توصیف کرد و در آمریکا جنبش "کمپیوتریست"ها را با همکاری هم‌نظران سابقش ایجاد کرد. آنها همه را تشویق می‌کردند که برای "انقلابی بودن" نباید در روی تختخواب خوابید، بلکه باید روی زمین دراز کشید. باید با خانواده‌ها قطع ارتباط "طبقاتی و انقلابی" نمود. همین رفتار آنها موضوع مَضحکه بسیاری نیروهای واقعا انقلابی و واقع‌بین در کنفدراسیون جهانی شده بود.

دبیران کنفدراسیون جهانی، منشوری قابل اعتماد و صحیحی بود که تا کنگره شانزدهم کنفدراسیون جهانی معتبر محسوب می‌گردید و بر اساس آن کنفدراسیون جهانی مبارزات افتخارآمیزی را به پیش برد و متاسفانه با نقض کردن آن، کنفدراسیون جهانی نیز با همدستی "کادر"ها و "سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیست‌های ایران) (خط میانه) و با رهبری جبهه ملی ایران که پرچمدار تحمیل خط‌مشی سازمان‌های چریکی بر کنفدراسیون جهانی شده بود، فروپاشید.

این منشور در زمانی تصویب شد که دسیسه‌های ساواک برای برهم زدن کنفدراسیون جهانی با شکست روبرو شده و خیانت اعضاء و رهبران "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و "کادر"ها به روحیه اعضاء و هواداران این جریان‌ها ضربات شکننده‌ای وارد کرده بود. رژیم به ممنوعیت کنفدراسیون جهانی بر اساس قانون سیاه ۱۳۱۰ دست زده و کنفدراسیون را مخالف قانون اساسی ایران معرفی کرده بود. منظره سیاسی آن دوره چنین بود: حزب توده ایران در آن زمان خواهان فعالیت در چارچوب قانون اساسی بود و آنرا توسط نشریات خویش تبلیغ می‌کرد. جبهه ملی ایران اساسا مخالف برچیدن نظام سلطنت بود و با الهام از نظریه دکتر مصدق، می‌خواست شاه سلطنت کند و نه حکومت. "کادر"ها چون گذشته، هوادار درج "تغییر بنیادی جامعه" در منشور کنفدراسیون جهانی بودند و از ارثیه "چپ"روانه "سازمان انقلابی" در کنفدراسیون جهانی هنوز حمایت می‌کردند و مسئله خواست سرنگونی رژیم شاه در آن زمان به طور مشخص هنوز مطرح نبود، "سازمان انقلابی" نیز از نظریات "چپ"روانه خود مبنی بر درج "تغییر بنیادی جامعه" در خط‌مشی کنفدراسیون جهانی دست شسته بود. ولی زمانی که با رشد جنبش چریکی روبرو شدیم، در خارج از کشور گروه "کادر"ها و سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیستها) و جبهه ملی ایران مطالبه سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را در منشور اتحادیه دانشجوئی کنفدراسیون جهانی طلب کردند.

در بحث‌های مربوط به کنگره سیزدهم کنفدراسیون جهانی سازمان انقلابیون کمونیست با سیاستی "چپ"روانه، خواست سرنگونی رژیم شاه و نه سرنگونی سلطنت به طور کلی را، برای درج در منشور پیشنهاد داد، که اقدامی ذهنی‌گرایانه و انقلابی‌گری کاذب و نشانه فقدان درک درست از ماهیت سازمان توده‌ای دانشجوئی و تفاوتش با حزب سیاسی بود. آنها مسئله کسب قدرت سیاسی را در برنامه سیاسی کنفدراسیون قرار می‌دادند. این خواست یک خواست بورژوا- دموکراتیک بود. اتهامات بعدی آنها به منشور کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی مبنی بر این که این منشور سازشکارانه و رفرمیستی است، ناشی از درک انحرافی، ذهنی‌گرایانه، کاستریستی و چریکی آنها می‌شد. درک دگماتیک، ذهنی‌گری و

غیرمارکسیستی آنها از مسایل مشخص، تا زمان اضمحلالشان از آنها جدا نشد و به آنها مانند کَنه چسبیده بود.

واقعیت این بود که نیروهای مسئول درون کنفدراسیون جهانی باید در چنین شرایطی منشوری را به تصویب می‌رساندند که نه به وحدت کنفدراسیون جهانی صدمه زند، نه به رژیم شاه دستآویز اعمال فشار دهد، نه ماهیت مترقی کنفدراسیون جهانی را خدشه‌دار کند.

واقعیت غیرقابل انکار این است که این دستآورد کنگره‌ی مقاومت، مقاومت در برابر ساواک محسوب می‌شد و یعنی این که روح منشور کنگره ۱۲ مبارزه با دستگاه استبداد و نه سازش با آن دستگاه بود. روح این منشور تکیه را بر توده دانشجو می‌گذاشت و هدفش بسط مبارزه دموکراتیک و جلب وسیع‌ترین توده دانشجو برای تربیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنها بود. این منشور که در درجه اول بیان خواست ایستادگی و تداوم مبارزه بر ضد رژیم ستم‌شاهی محسوب می‌شد، چه از نظر درهم شکستن توطئه‌های رژیم برعلیه کنفدراسیون جهانی، چه از نظر طرد نظریات "چپ"روانه‌ای نظیر "ارجحیت اصل کیفیت بر کمیت" و بی‌توجهی به "جلب توده وسیع دانشجو" و دادن وظیفه "تغییر بنیادی جامعه" به عهده قشر دانشجو، گامی به پیش بود. در این منشور به روشنی قید گردید که کنفدراسیون جهانی جولانگاه خیال‌پردازی‌های روشنفکرانه و میدان نبردهای ایدئولوژیک برای کسانی که خود محلی برای گفتن ندارند، نیست. در این منشور به روشنی گفته می‌شد که کنفدراسیون جهانی وابسته به هیچ حزب و دسته‌ای نمی‌باشد و کوشش در این جهت به معنی برهم زدن وحدت کنفدراسیون است. در این منشور رابطه جنبش دانشجوئی با مبارزات مردم به نحو بهتری تدقیق شده بود و علاوه بر تمام اینها نفس تشکیل موفقیت‌آمیز کنگره ۱۲، نظریه‌ی انحلال کنفدراسیون جهانی را طرد کرد و مشت محکمی بر دهان رژیم محمدرضا شاه و ریزه‌خوارانش وارد کرد.

تصویب این منشور مظهر مقاومت جنبش دانشجوئی در برابر حملات رژیم ددمنش شاه بود و نه "تسلیم جنبش دانشجوئی" در برابر شاه آنطور که "چپ"روها بعدها – ولی نه در زمان کنگره ۱۲– با عوام‌فریبی تبلیغ می‌کردند و نه عقب‌نشینی کنفدراسیون جهانی در مقابل حملات شاه و نه تصویب یک سند رفرمیستی. با تصویب این منشور، جنبش دانشجوئی به رژیم شاه اعلام کرد که آرزوی تعطیل مبارزات دانشجوئی را باید با خود بگور ببرد و جنبش دانشجوئی مصمم است که نقاب از چهره شاه برداشته و حتی اکاذیب وی در "حمایت" از قانون اساسی را نیز بر ملا کند. کنفدراسیون جهانی نشان

داد که فعالیت دموکراتیک‌اش ناقض قانون اساسی نیست و این شاه است که قانون اساسی انقلاب مشروطیت را مانند پدرش تعطیل کرده است.

این منشور که پس از قدغن شدن کنفدراسیون جهانی تنظیم گردید و پرچمی در مبارزه علیه رژیم شاه و به قصد ایستادگی در مقابل تهدید دادستانی ارتش به تصویب رسیده بود، نه می‌توانست و نه تمایل داشت که با برآوردن آرزوی حزب توده ایران کنفدراسیون را به فعالیت در چارچوب قانون اساسی بکشاند. زیرا قدغن شدن کنفدراسیون جهانی نه برمبنای منشور و خطمشی آن در گذشته[۱۸]، بلکه برمبنای عملش در گذشته بود و این عمل در آینده نیز ادامه پیدا می‌کرد. عده‌ای که با منطق به هر علتی بیگانه‌اند، نفهمیدند و نخواستند بفهمند که افشاء مانور رژیم شاه و تکیه کنفدراسیون جهانی بر این اصل در طرح ارائه شده‌ی نخستِ منشور، مبنی بر این که حتی "قوانین اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر" نیز موجودیت قانونی سازمان ما را ضمانت می‌کنند، نافی مبارزه با رژیم شاه نیست، بلکه بیان‌گر ماهیت ارتجاعی، استبدادی و ضدبشری رژیم شاه بوده و جنبه افشاءگرانه قدرت‌مندی دارد. اشاره کنفدراسیون جهانی به این عبارت در طرح نخستین منشور، مبارزه با استدلالات رژیم و افشاء

[۱۸]– دفاع از خواست‌های دموکراتیک مندرج در قانون اساسی و اینکه شاه باید سلطنت کند و نه حکومت و دفاع از اعلامیه جهانی حقوق بشر، مسایلی محسوب می‌شدند که در خطمشی‌های گذشته کنفدراسیون جهانی و در اساسنامه آن قید شده بودند و علیرغم این واقعیات، کنفدراسیون جهانی ممنوع شد. پس دلیل ممنوعیت کنفدراسیون جهانی عبارات حقوقی مناسب مندرج در منشورش نبود، عملش و فعالیت‌اش بود که به افشاء رژیم شاه منجر می‌شد و این امر به مزاق رژیم محمدرضا شاه سازگار نبود. کنفدراسیون جهانی‌ای ممنوع شد که در کنار کار صنفی برای صنف دانشجو به مبارزه سیاسی و دموکراتیک عموم خلقی نیز دست می‌زد و کار صنفی و سیاسی عموم خلقی را به صورت دیالکتیکی تلفیق داده بود. این عملکرد انقلابی موجب خشم رژیم بود و می‌خواست کنفدراسیون جهانی را با همان محتوی قبل از منشور کنگره ۱۲ ممنوع کند. در آن زمان نه از "شعار سرنگون باد رژیم شاه" در منشور خبری بود و نه از تبدیل کنفدراسیون جهانی به حزب سیاسی برای سرنگونی رژیم شاه. شاه کنفدراسیون جهانی "سازشکار و رفرمیست" را– آنطور که "چپ"روها مدعی بودند– ممنوع کرده بود، زیرا این سازمان در عمل محصولی به بار می‌آورد و آورده بود که شاه قانون‌ستیز، مستبد و ضددموکرات را افشاء می‌کرد. ما می‌خواهیم در اینجا بیان کنیم که انقلابی بودن کنفدراسیون نه در بیان کلمات تند، افراطی، انقلابی‌نمائی، بلکه در نتیجه فعالیت عینی درخشانش بود. مخالفت با طرح مسئله کسب قدرت سیاسی از طریق کنفدراسیون جهانی، به مفهوم تغییر ماهیت یک سازمان دانشجوئی بود که در عمل وظیفه یک حزب سیاسی را به عهده می‌گرفت و هم به حزب سیاسی، هم به سازمان دانشجوئی و هم به جنبش دانشجوئی و مبارزه دموکراتیک آنها صدمه می‌زد. هدف از تغییر خطمشی کنفدراسیون جهانی تبدیل آن به حزب سیاسی بود تا دانشجویان به عنوان سربازان این احزاب در درون کنفدراسیون جهانی به خط شوند که این مرگ کنفدراسیون جهانی به منزله یک سازمان توده‌ای را به دنبال داشت.

بیش‌تر آن بود و نه تائید این امر که مبارزه باید در چارچوب قانون اساسی و یا در چارچوب قوانین موجود و اعلامیه حقوق بشر صورت پذیرد. تصورش را بکنید که رژیم با هجوم به کنفدراسیون جهانی مدعی شده است که کنفدراسیون جهانی بر ضد قانون اساسی ایران است و لذا قانونا ممنوعیت آن از طرف شاه قانونی است. و ما با فریادهای "انقلابی" این اکاذیب رژیم را تائید کنیم و بیفزائیم که آری "ما مخالف قانون اساسی ایران هستیم و به آن افتخار می‌کنیم" و به آنها برای قانونی جلوه دادن اقداماتشان دستآویز بدهیم. "چپ"روها کوشیدند با انقلابی‌نمائی با هر آنچه هست و نیست خط و نشان بکشند حتی با روح مترقی قانون اساسی دشمنی خود را اعلام داشتند. سخن‌گویان آنها تلاش می‌کردند عبارات "قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر" را به عنوان دو مقوله ارتجاعی از طرح منشور کنفدراسیون جهانی حذف کنند. استدلال می‌کردند که در قانون اساسی مشروطیت آمده است که "سلطنت ودیعه‌ایست که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده است" و کنفدراسیون نمی‌تواند موافق "ودیعه‌ای باشد که به موهبت الهی به شخص شاه رسیده است"، آنها مدعی بودند که از "اعلامیه جهانی حقوق بشر امپریالیست‌ها هم دفاع می‌کنند و ما نباید عنوان آنرا در منشور خود ذکر کنیم".

همین "چپ"روهایِ ضد دفاع از حقوق بشر و ضد روح قانون اساسی ایران – که خون‌بهای انقلاب دموکراتیک مشروطه ایران بود – جسارت آن را ندارند که امروز در مقابل مردم ایران بایستند و از این نظریات ارتجاعی خویش در گذشته حمایت کنند. همه آن "چپ"روهای گذشته در امروز، برای تحقق همان "حقوق بشر" سر از پا نمی‌شناسند و بسیاری از آنها حتی مقوله **امپریالیسم** را نیز قبول ندارند.

البته این "چپ"روی‌ها در آن شرایط در عمل ارزش زیادی نداشت و "چپ"روها هم ناچار بودند در مقابل واقعیات زانو بزنند و به آن تمکین نمایند.

آقای افشین متین نویسنده دیگری که تاریخ کنفدراسیون را به زعم خود "واقع‌بینانه" تدوین کرده است در صفحه ۳۱۱ کتاب خود آورده‌اند:

"دبیران کنفدراسیون در آن زمان نامه‌ای سرگشاده خطاب به دولت فدرال آلمان نوشت و ضمن رد اعلامیه دادستان نظامی آن را خلاف قوانین ایران دانست و کنفدراسیون را "سازمانی که به طور علنی با قوانین دموکراتیک و با اهدافی ضدامپریالیستی و مطابق با قانون اساسی ایران و اعلامیه حقوق بشر، فعالیت می‌کند". معرفی کرد." (پیمان شماره ۳۱، مارس۱۹۷۱) (تاکید از توفان).

این اعلامیه هیچگاه مورد اعتراض گروه "کادر"ها و یا خط میانه به عنوان یک موضع‌گیری "رفرمیستی و سازشکارانه" قرار نگرفت. آنها این سند را که در ارگان دفاعی کنفدراسیون جهانی درج شده و به دست واحدها می‌رسید با روش اپورتونیستی و فرصت‌طلبانه زیرسبیلی رد کردند. روشن بود که در عملِ روزانه کنفدراسیون جهائی جائی برای "چپ"روی و صحنه آرائی باقی نمی‌ماند. کنفدراسیون جهانیِ مشترک در تبلیغات بیرونی خویش نمی‌توانست دروغ بگوید و خود را چیز دیگری به خارجیان، از آن حدی که در واقعیت بود نشان دهد. زیرا زمینه فعالیت قانونی و دموکراتیک خود را خشک می‌کرد. در زمان هجوم شاه باید از موجودیت کنفدراسیون جهانی در خارج از کشور، قانونا دفاع می‌شد، باید به حقوق دموکراتیک و حقوق بشر تکیه می‌گردید و نه با کلاشینکف. پیمان شماره ۳۱ ارگان دفاعی کنفدراسیون جهانی خود بیان این واقعیت فعالیت کنفدراسیون جهانی بود. روشن است که نمی‌شود در نامه سرگشاده به محافل دانشگاهی آلمان، دموکرات و لیبرال برای تقاضای حمایت از فعالیت‌های انسانی و دموکراتیک کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی عنوان کرد که کنفدراسیون جهانی به علت پذیرش "خواست سرنگونی رژیم شاه"، "مخالفت با قانون اساسی ایران" و "مخالفت با اعلامیه جهانی حقوق بشر" که هیچکدام صحت نداشت و ساختگی بود، ممنوع شده است. آنوقت پاسخ همه حامیان دموکرات و لیبرال کنفدراسیون جهانی به طور روشن به ضرر ما می‌بود. این نیروها و شخصیت‌های لیبرال و دموکرات جهانی طبیعتا این ممنوعیت از طرف شاه را تائید می‌کردند و مدعی می‌شدند در کجای جهان می‌شود با غیرقانونی شدن سازمانی از طرف رژیم حاکم مخالفت کرد که آن سازمان فرمان سرنگونی آن رژیم را در دستور کار و برنامه خود قرار داده و مخالف تحقق حقوق بشر باشد؟. پس می‌بینید که "چپ"روها به چه سرنوشت غم‌انگیزی دچار شده بودند. آنها برای فریب پیروانشان الفاظ "انقلابی" بر زبان می‌آوردند و در عمل در منجلاب اپورتونیسم، فرصت‌طلبی غوطه‌ور بودند. در حرف خواهان سرنگونی رژیم شاه و در عمل توسل به "قانون اساسی و حقوق بشر". و متاسفانه پیروان خویش را با این تناقض و دوروئی تربیت می‌کردند و آن را تاکتیک و سیاست "انقلابی" جا می‌زدند.

این ادعاهای "انقلابی" "چپ"روها با تمام تاریخ زنده کنفدراسیون جهانی در تناقض قرار داشت. آنها با این حرّافی‌ها به تمام گذشته کنفدراسیون جهانی مُهر باطل می‌زدند و به توده دانشجو سیاست دودوزه بازی و بی‌پرنسیپی و ماکیاولیستی را تجویز می‌نمودند. در اسناد گذشته کنفدراسیون جهانی به روشنی آمده است که فعالیت‌های این سازمان متکی بر اصول مترقی و تصریح شده در قانون اساسی می‌باشد و فعالیت‌های کنفدراسیون جهانی با این اصول مغایرتی ندارند. در اساسنامه کنفدارسیون جهانی حتی

مبارزه در چهارچوب اعلامیه حقوق بشر مدت‌ها شرط عضویت در کنفدراسیون جهانی محسوب می‌شد. اسناد زیر مصوبه کنگره چهارم کنفدراسیون جهانی گویای این واقعیت هستند:

مراجعه کنید به مصوبات کنگره چهارم کنفدراسیون جهانی در تارنمای کنفدراسیون جهانی

www.cisnu.org

"اساسنامه کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی

شرکت در سرنوشت و همگامی در مبارزات ملت ایران و فعالیت در راه برقراری آزادی‌های مصرح در قانون اساسی و همکاری با سازمان‌های دانشجوئی و کوشش در راه ایجاد امکانات مساوی برای رشد همگونه استعدادها و چاره‌جوئی در باره مسائلی که بر قشر دانشجو و تحصیل کرده ما طبق منافع کشوری و موازین نوع دوستانه ما مطرح است تا از این راه جامعه ایرانی طبق منافع ملی و میهنی ارتقاء یابد."

در مصوبات کنگره چهارم کنفدراسیون جهانی که در شهر کلن آلمان غربی در تاریخ ۱۷ – ۱۳ دی ۱۳۴۳ برابر با ۷ – ۳ ژانویه ۱۹۶۵ برگزار شد، چنین آمده است:

"ما روش خودسرانه شاه در امور مملکت را که خلاف نص صریح قانون اساسی و حق حاکمیت ملی است شدیدا محکوم می‌کنیم و رژیم ایران را از روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بعد دولت قانونی ایران نمی دانیم..."

این اسناد همانگونه که گفته شد، نشان می‌دهند که رژیم شاه، کنفدراسیون جهانی را نه بر اساس مصوبات آن که در آن از "قانون اساسی" و "تحقق حقوق بشر" صحبت شده و نقض آنها مورد انتقاد قرار گرفته، بلکه بر اساس عمل آن ممنوع کرده است. و اکنون حرام اعلام کردن استفاده از نام "قانون اساسی ایران" از جانب "چپ"روها، نه ناشی از ضرورت عینی ادامه مبارزه، بلکه تنها با هدف تبدیل کنفدراسیون جهانی از یک سازمان توده‌ای– صنفی به یک حزب سیاسی صورت می‌گیرد که باید برنامه "کمونیستی" را بپذیرد.

در قطعنامه کنگره ۱۲ "در باره توطئه رژیم علیه کنفدراسیون" که به اتفاق آراء تصویب شد، در آن سخنی از "خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه توسط کنفدراسیون" – حتی بعد از ممنوعیت آن – وجود نداشت و سخنی نیز از انتقاد به گذشته درخشان کنفدراسیون جهانی که گویا مبارزاتش در گذشته "رفرمیستی و سازشکارانه" بوده است در بین نیست. ما در آن جا چنین می‌خوانیم:

"دفاع از مبارزات مردم و شعارهای عام آنان، توده‌های مردم را در ایران به هواداری از ما برانگیخته است، بنابراین ما مردم را در درون کشور همراه خود داریم.
حقانیت مبارزات کنفدراسیون و دفاع بی‌چون و چرای آن از مبارزات دموکراتیک، ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی خلق‌های جهان ما را به مردم آزادیخواه کشورهای مختلف نزدیک کرده است. ما افکار عمومی جهان را نیز به یاری خود داریم."

پس شاهدیم که این گذشته برخلاف تبلیغات گروه "کادر"ها و سازمان انقلابیون کمونیست (خط میانه) "رفرمیستی و سازشکارانه" نبوده است.

در پایان کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی، به این سند زیر که قطعنامه کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی برای محکومیت توطئه رژیم علیه کنفدراسیون جهانی است، خط میانه و "کادر"ها رای مثبت داده و آنرا تائید کرده‌اند. حال بعد از ختم کنگره برای عوام‌فریبی و "چپ"نمائی فرسوده و زنگارگرفته خویش، مدعی هستند که کنفدراسیون جهانی از گذشته تا کنون سیاست اپورتونیستی، "**سازشکارانه و رفرمیستی**" داشته است. این ادعا با رای به این قطعنامه در کنگره ۱۲ در مغایرت کامل قرار دارد. به این ترتیب سیاست پراگماتیستی و اپورتونیستی این "انقلابی‌های" دو آتشه جای اصولیت انقلابی را می‌گیرد. در این سند مشترک بعد از پیروزی در کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی یعنی در کنگره مقاومت و خنثی کردن دسیسه‌های رژیم شاه و ساواک، "خواست سرنگونی رژیم شاه توسط کنفدراسیون جهانی" در هیچ کجای این سند به چشم نمی‌خورد. و فراموش نکنیم که این قطعنامه به اتفاق آراء به تصویب رسیده است. مبنای این قطعنامه منشور کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی است.
مراجعه کنید به مصوبات کنگره دوازدهم کنفدراسیون جهانی در تارنمای کنفدراسیون جهانی www.cisnu.org

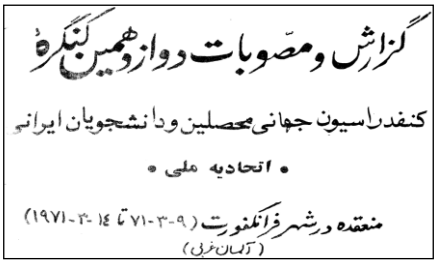
گزارش و مصوبات دوازدهمین کنگره
کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی
• اتحادیه ملی •
منعقده در شهر فرانکفورت (۹-۳-۷۱ تا ۱۴-۳-۱۹۷۱)
(آلمان غربی)

"گزارش و مصوبات دوازدهمین کنگره
کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی – اتحادیه ملی
منعقده در شهر فرانکفورت (۹–۳–۷۱ تا ۱۴–۳–۱۹۷۱)
آلمان غربی

سند شماره ۴ دفتر دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

"قطعنامه درباره توطئه رژیم علیه کنفدراسیون

سال گذشته برای رژیم کودتا سالی ناگوار بود. رشد مبارزات خلق و امواج خشم توده‌های مردم یکی پس از دیگری به دستگاه استبداد ضربه‌های کاری وارد آوردند. جنبش اسفندماه، تظاهرات ضدسرمایه‌گذاری آمریکا، مبارزه روحانیون مترقی، تظاهرات ضدصهیونیستی، نمایشات محصلین و تظاهرات پر شور و عظیم آذر ماه سال گذشته دانشگاه و فعالیت روزافزون گروه‌های مخفی در ایران، همه و همه نمونه‌های بسط و اوج مبارزه مردم، شواهد شکست برنامه نواستعماری رژیم و نشانه‌های هراس او و ناتوانی ذاتی وی‌اند. رویای طلائی رژیم کودتا و اربابان امپریالیست‌اش مبنی بر آرامش و امنیت دائمی در ایران به یکباره از هم گسست. در کنار این وقایع، کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجوبان ایرانی مانند همیشه به مبارزات افشاءگرانه عظیمی دست زد، رژیم کودتا در سال گذشته چهره ظاهرفریب خویش را بیش از پیش در برابر افکار عمومی از دست داد.

طبیعی است که چنین شرایطی، یعنی اوج و رشد مبارزات در ایران و خارج برای رژیم ناگوار است. در واقع شرایط فوق نوید گسترش و بسط مبارزات خلق زحمت‌کش ایران و زوال سلطه استبداد را می‌دهند.

در تحت چنین شرایطی است که دادستان ارتش به آخرین سلاح خویش علیه کنفدراسیون دست زده و اعضای کنفدراسیون را مشمول قانون سیاه ۱۳۱۰ اعلام می‌دارد. سازمان امنیتی که تاکنون با تمام وسائل و شیوه‌های ممکنه کوشش در "نابودی" کنفدراسیون را لحظه‌ای فراموش نکرده است، اکنون ناچار است که آخرین تلاش خود را بکار برده و این خود گواه ضعف اوست. نشان ناتوانی رژیم کودتا در خاموش کردن شعله‌های مبارزات ضدامپریالیستی است.

رژیم کودتا ضعف ذاتی و درونی خویش را در پرده قدرت ظاهری مخفی می‌سازد تا خود را قدر قدرت نشان دهد، تا اینکه روحیه ضعف و هراس درمیان نیروهای خلق به وجود آورد و بدین وسیله به اسارت خلق ما زمانی بیش‌تر ادامه دهد. ما باید ضعف او را برملا کرده و پوسیدگی رژیم را نشان دهیم. ما باید به قدرت واقعی خویش ایمان داشته باشیم و برآن تکیه کنیم. چه این عوامل قدرت کنفدراسیون و نیروهای پشتیبان و تحکیم‌کننده آن، شرایط بسیار مناسبی را برای پیروزی ما در مبارزه علیه توطئه رژیم فراهم آورده‌اند.

کنفدراسیون از خواست‌های حق‌طلبانه توده‌های دانشجو دفاع کرده و برای مطالبات آنان به مبارزه بی‌امان دست زده است. این امر اکثر توده‌های دانشجو را پشتیبان و هوادار بی‌دریغ ما نموده است. ما توده‌های دانشجو را در کنار خود داریم و این نیروئی عظیم است.

– دفاع از مبارزات مردم و شعارهای عام آنان، توده‌های مردم را در ایران به هواداری ما برانگیخته است. بنابر این ما مردم را در درون کشور همراه خود داریم.

حقانیت مبارزات کنفدراسیون و دفاع بی‌چون و چرای آن از مبارزات دموکراتیک ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی خلق‌های جهان ما را به مردم آزادی‌خواه کشورهای مختلف نزدیک کرده است. ما افکار عمومی جهان را نیز به یاری خود داریم.

بنابر این آینده برای ما روشن و برای رژیم کودتا تاریک است. باید هر چه بیش‌تر به توده‌های دانشجو تکیه نمود و آنان را به پشتیبانی کنفدراسیون جهانی

برانگیخت. باید حداکثر استفاده را از عوامل قدرت کنفدراسیون از پشتیبانان آن یعنی توده‌های دانشجو، مردم درون کشور و افکار عمومی جهان نمود و با تکیه بر آنان در این پیکار پیروز گشت.

کنگره دوازدهم کنفدراسیون جهاتی بر این نظر است که این توطئه اگر چه نشان‌دهنده بسط روزافزون ترور و خفقان رژیم کودتا و گسترش شیوه‌های فاشیستی آن است، اما و درست به همین خاطر گواه ناتوانی رژیم کودتا در مقابله با نیروهای مبارز ایران و منجمله کنفدراسیون است.

ما به مبارزه خود با قدرت هر چه افزون‌تر ادامه خواهیم داد.

پیروزی با ما و شکست مفتضح از آن رژیم کودتا است.

زنده باد مبارزات دانشجویان و پیوند ناگسستنی آن با مبارزات خلق ایران."

تاریخچه طرح "خواست سرنگونی رژیم شاه" در کنگره کنفدراسیون جهانی بر اساس اسناد

در این سند خواننده با گزارش توصیف وضعیت کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی و یکپارچگی صفوف دانشجویان در مقابل هجوم رژیم و پاسداری از دستآوردها و وحدت کنفدراسیون جهانی به صورت متحد برخورد می‌کند. در این توضیحِ هیئت دبیران کنفدراسیون جهانی که به اطلاع همه واحدها رسید، در هیچ جا به مبارزه میان "دو مشی" "خط راست" و "خط رزمنده" اشاره‌ای نشده است. دلیل ساده آن این است که اساس این اختلافات و طرح بحث‌های مربوطه از کنگره‌های بعدی کنفدراسیون جهانی آغاز شد و نه از کنگره دوازدهم کنفدراسیون جهانی که همزمان با ممنوعیت کنفدراسیون بود. توصیف وضعیت کنگره بیان واقعیت عینی کنگره است و نه بیان وضعیت ساختگی "انقلابی". این سند مورد تائید همه اعضاء کنفدراسیون جهانی نیز بود.

سند شماره ۵ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

گزارش کنگره دوازدهم کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)

"گزارش کنگره دوازدهم کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)

دوازدهمین کنگره کنفدراسیون جهانی که امسال مصادف با دهمین سال تأسیس آن نیز بود در روزهای ۹ تا ۱۴ مارس ۱۹۷۱ در شهر فرانکفورت (آلمان غربی) تشکیل شد.

بعد از تصویب اعتبارنامه نمایندگان سازمان‌های کنفدراسیون که از سراسر جهان به کنگره آمده بودند هیأت رئیسه کنگره به شرح زیر انتخاب گردید: آقایان

محمود راسخ افشار – رئیس

حسن قاضی و فریدون منتقمی – نواب رئیس

در این کنگره متأسفانه نمایندگان سازمان‌های استانبول و آنکارا از ترکیه به علت تضییقات پلیس نتوانستند شرکت کنند.

در جریان کنگره جشن دهمین سال تأسیس کنفدراسیون جهانی طی مراسم با شکوهی با شور و شوق فراوان برگزار گردید. این کنگره به دلیل شرایط خاصی که در آن برگزار می‌گردید دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای بود.

این شرایط عبارتند از: اوج جدیدی در مبارزه مردم، همبستگی بیش‌تر در شعارها و عمل جنبش دانشجوئی ایران، رشد مبارزات کنفدراسیون جهانی و افزایش بیش از پیش اعتبار و نفوذ آن در میان نیروها، سازمان‌ها و افکار عمومی مترقی جهان و بالاخره حمله جدید رژیم علیه کنفدراسیون و اعضای آن.

در کنفرانس پیش کنگره که با شرکت صدها نفر درباره بررسی حملات اخیر به کنفدراسیون و راه‌یابی به منظور گسترش فعالیت‌های آینده برگزار گردید، توده سازمانی ضرورت حفظ کنفدراسیون و دستآورهای آن و ادامه و بسط مبارزه و فعالیت‌های دفاعی را به طور یکپارچه مورد تأیید کامل قرار داده و بدینوسیله یکبار دیگر پی‌گیری و تعهد خود را در مبارزه علیه رژیم نشان داد.

رژیم شاه تصور می‌کرد با تشدید فشار خود به کنفدراسیون جهانی خواهد توانست توده دانشجو را از صفوف متحد مبارزه جدا سازد. ولی توده دانشجو با شرکت بی‌سابقه خود در کنگره کنفدراسیون نشان داد که این تشدید فشار نمی‌تواند خللی در اراده مصمم و پیکارجوی وی ایجاد نماید. شرکت قریب هزار نفر در کنگره پاسخ محکم و قاطعی بود به تصورات باطل و عبث رژیم.

این عکس‌العمل آگاهانه و همبسته توده دانشجو در خارج از کشور، نتیجه منطقی رشد مبارزات مردم در داخل، ارتقاء آگاهی دانشجویان متشکل در کنفدراسیون و بیان این واقعیت است که: مبارزه و علت وجودی کنفدراسیون جهانی نتیجه شرایط تاریخی- اجتماعی معینی است که در جامعه ما حکم‌فرماست و فراز و نشیب‌های آن تابع قانونمندی رشد و تکامل این شرایط بوده و بنابر این برخلاف میل و اراده رژیم شاه نه‌تنها تعطیل‌پذیر نیست، بلکه با رشد تضادهای جامعه هر روز بیش‌تر تکامل یافته و به کیفیتی بالاتر ارتقاء می‌یابد.

یکی دیگر از نکات مهمی که در رابطه با کار کنگره انعکاس برجسته‌ای داشت. مسئله اعتبار و نفوذ کنفدراسیون در میان نیروها، سازمان‌ها و شخصیت‌های مترقی

است. بیش از صد تلگرام و پیام از ویتنام تا فلسطین به کنگره دوازدهم ارسال شده بود.

پیام‌ها و پشتیبانی خلق‌ها و جوانان کشورهای مختلف، به ویژه پیام از کشورهائی نظیر ویتنام، فلسطین و کامبوج که هم اکنون درگیر بزرگ‌ترین نبرد تاریخ معاصراند، نشان می‌دهد که جنبش دانشجوئی ایران و سازمان آن کنفدراسیون جهانی به دلیل مبارزات پر ارج خود، بدلیل قرار داشتن در صف خلق و همراهی با پیکار مردم، به دلیل مبارزه قاطع علیه امپریالیسم و ارتجاع و بالاخره به دلیل شرکت فعال خود در جنبش ضدامپریالیستی دانشجویان جهان توانسته است جای شایسته‌ای را در میان نیروها و سازمان‌های مترقی احراز نماید. در روزهای کار کنگره، جریان برگزاری آن و مسائل مهم آن و در این رابطه مسائل ایران، مبارزه مردم و به خصوص تصمیم قاطع دانشجویان آگاه ایرانی در حفظ سازمان خود و در ادامه و تشدید مبارزه، به طور مرتب در مطبوعات، رادیو و تلویزیون منعکس می‌گردید.

در جریان افتتاح کنگره عده‌ای از نمایندگان سازمان‌های مترقی و همچنین حقوق‌دانان ایتالیائی و فرانسوی که برای شرکت در دادگاه تجدیدنظر گروه فلسطین به ایران اعزام شده بودند نیز حضور داشتند. حقوق‌دانان ایتالیائی و فرانسوی جریان اقامت خود در تهران، شرکت در دادگاه، مساله تشدید ترور و اختناق در ایران و مساله شکنجه زندانیان سیاسی و به خصوص شکنجه وحشیانه گروه فلسطین را مفصلا توضیح دادند. در این جلسه مخبرین جراید نیز حضور داشتند. توضیحات حقوق‌دانان ایتالیائی و فرانسوی روز بعد در مطبوعات، رادیو و تلویزیون انعکاس یافت. همچنین همزمان با برگزاری کنگره فیلم اعتصاب غذای کنفدراسیون در ماینس، یک مصاحبه با دکتر هلدمن و چند مصاحبه با مسئولین کنفدراسیون از تلویزیون پخش گردید.

کنگره در عین حال موفق گردید در رابطه با شرایط موجود، احتیاجات جنبش و ضرورت همگامی و همبستگی بیش از پیش با مبارزه خلق و میهن‌پرستان درون کشور برنامه و رهنمودهای لازم را برای بخش‌های مختلف فعالیت تنظیم نموده و هیات دبیران جدید را انتخاب نماید. تصویب منشور کنفدراسیون یکی از اقدامات اساسی و مهم کنگره دوازدهم بود. بدینترتیب کنگره با یکپارچگی قاطع و

مبارزه‌جویانه در برابر رژیم و با وحدت نظر بیش‌تر در مسائل اساسی امروز کنفدراسیون، در آخر وقت روز یکشنبه ۱۴ مارس با موفقیت کامل به کار خود پایان داد." (تکیه از توفان).

آنگونه که از این سند که به امضای هیات دبیران منتخب از جمله هیات دبیران جبهه ملی ایران، گروه "کارگر"، گروه "کادر"ها و "سازمان انقلابی" رسیده است، بر می‌آید همه این گروه‌ها همان نظریات سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان و جبهه ملی ایران (بخش گروه "کارگر") را مورد تائید قرار داده‌اند. انکارهای بعدی آنها فقط جعل تاریخ است.

در تائید تحلیل فوق می‌شود به سند فدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در ایتالیا که در فوریه ۱۹۷۶ بعد از درگیری در بحث‌ها منتشر شده است اشاره کرد. در این سند به روشنی یاد می‌شود که در کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی هیچکدام از نیروهای شرکت کننده در کنگره مسئله "خواست سرنگونی رژیم شاه" را طرح نکردند و استدلال آنها برای عدم دادن رای به منشور کنفدراسیون به این نحو بود که آنها باید نخست این منشور را در واحدهای سازمان آمریکا به بحث بگذارند و پس از کسب وکالت از جانب آنها در رد یا تائید منشور اظهار نظر کنند. عدم شرکت آنها در رای‌گیری صرفا جنبه تشکیلاتی و دموکراتیک داشت و نه سیاسی.

سند شماره ۶ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

انشعاب ارتجاعی و محکوم به شکست است

"...

۳- منشور:

منشور به معنای خط‌مشی و برنامه‌های سیاسی جنبش دانشجوئی ماست. در سال‌های قبل از کنگره‌ی ۱۲ پیشنهاد خط‌مشی‌های مختلفی هر ساله در کنفدراسیون آورده می‌شد و بالاخره با تصویب منشور در کنگره ۱۲ با اکثریت قاطع آراء این برنامه تا کنگره‌ی ۱۶ خط‌مشی جنبش دانشجوئی ما بود. لازم به توضیح است که در رای‌گیری چند عنصری از کمیته مرکزی به علت مخالفت با عدم

مبارزه‌ی کنفدراسیون در چهارچوب قانون اساسی رای منفی داده و تعدادی از نمایندگان سازمان آمریکا (از نظرات مختلف[۱۹]) به علت اینکه این منشور در واحدهایشان به بحث گذاشته نشده بود به این منشور رای نداده‌اند. در آن زمان بحثی در باره‌ی سرنگونی و دیگر مسایل مطروحه‌ی کنونی در جریان نبود. مبارزات به حق و رزمنده کنفدراسیون بعد از کنگره ۱۲ تا کنگره ۱۵ در پرتو چنین خط‌مشی‌ای انجام گرفت.

به عقیده ما این منشور اگر چه دارای کمبودهائی بوده و لزوم دقیق‌تر شدن آن به چشم می‌خورد به هیچ وجه منشوری سازشکارانه و به رغم این رمانتیست‌های انقلابی "رفرمیستی" نبوده است و اما در مورد این فرمول‌بندی سرنگونی و گنجاندن آن در منشور اختلاف نظر ما با انشعابیون جدید بر سر مضمون و برداشت از سرنگونی و چگونگی جنبش متشکل دانشجوئی آن می‌باشد."

مراجعه کنید به گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان – گوتینگن۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ در تارنمای کنفدراسیون جهانی www.cisnu.org
سند شماره ۱۲ کتاب جلد اول دفتر اسناد ضمیمه فصل دوم
گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان – گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ (ص۵۶ همانجا)..

در سند "گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان در شهر گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵" نیز می‌آید:

"۵– اولین بار در طرح پیشنهادی دبیران انتشارات و بین‌المللی در کنگره ۱۵ مطرح شد که کنفدراسیون باید خواهان سرنگونی رژیم ضدملی و دموکراتیک حاکم باشد.

[۱۹]– در اینجا نمایندگان متعلق به "سازمان انقلابی" حزب توده ایران مقیم آمریکا و نمایندگان "سازمان انقلابیون کمونیست" که اساسا مقیم آمریکا بودند، منظور است. نمایندگان "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در اروپا به این منشور رای مثبت دادند. این تفاوت آراء در نظرات "سازمان انقلابی" از آنجا ناشی شده بوده که مرکزیت این سازمان در اروپا نتوانسته بود به موقع رفقای خود در آمریکا را با تحلیل‌ها و مصوباتش آشنا سازد و منشور کنگره ۱۲ام تنها در اروپا و آنهم در ماه‌های اخیر تدوین شده و برای واحدها ارسال نشده بود.

خط میانه که در کنگره ۱۲ در کمیسیون منشور اصلاحی شرکت کرد در کنگره به علل تشکیلاتی از دادن رای موافق خودداری کرد، در کنگره ۱۳ دنباله‌رو منشور برلین بود و در کنگره ۱۴ نیز چنین عمل کرد. استدلال آنها نیز تغییر نمود و کم کم فرمول تبلیغ سرنگونی را یافتند که ماهیتا فرقی با بقیه ندارد[۲۰] و همگی سر و ته یک کرباسند و قصد دارند جنبش دانشجوئی را به حزبی سیاسی، به سازمانی آوانگارد و پیش‌آهنگ بدل نمایند. چرا می‌گوئیم خط میانه طالب سازمانی آوانگارد است و تبلیغ مشی سرنگونی برای او وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف می‌باشد زیرا در پیشنهادی که به اصطلاح "خطوط رزمنده" در سمینار آخن در همکاری صمیمیانه و نزدیک به هم، تصویب کردند می‌آورند:

"به این علت کنفدراسیون جهانی باید در منشور خود علنا اعلام دارد که به عنوان بخشی از جنبش دمکراتیک و ضدامپریالیستی خلق ما خواهان سرنگونی رژیم

[۲۰]– در سند "گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان در شهر گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵" نیز می‌آید: صفحه ۵۶
سند شماره ۱۲ کتاب جلد اول دفتر اسناد ضمیمه فصل دوم

گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان – گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵

"۱... ماهیتا فرقی ندارد زیرا بر داشت خط میانه همان تفویض وظائف حزب به کنفدراسیون است. اگر افشاء رژیم شاه و لزوم سرنگونی آن برای ایجاد جامعه‌ای آزاد، آباد، شکوفان و دموکراتیک منظور بود، امری که بدون سرنگونی رژیم منفور پهلوی امکان پذیر نیست که هم در پراتیک درخشان مبارزات کنفدراسیون، در ارگان‌ها، در شعارها، در مواضع آن در گذشته انعکاس یافته بود و هم در منشور کنگره ۱۲ درج شده بود. پراتیک کنفدراسیون نیز بر این مبنی استوار بود و همه نیز همین را می‌فهمیدند. تغییر منشور با آوردن "خواست سرنگونی رژیم خواست کنفدراسیون است" معنی دیگری جز انتظارات بیشتری از کنفدراسیون داشتن نمی‌دهد. لازم به توضیح است که خط میانه و دیگران بعلت واقعیت عینی نمی‌توانند از این حد گذر نمایند ولی آنرا برای جلب روشنفکران بمثابه وسیله تبلیغاتی مورد استفاده قرار می‌دهند."

ضدخلقی محمدرضا شاه و قطع کامل نفوذ امپریالیسم از ایران است. مبارزات دمکراتیک و ضدامپریالیستی ما طلیعه‌دار پیروزی نهائی خلق قهرمان ما با امپریالیسم جهانی، طبقات ارتجاعی حاکم و رژیم فرتوت شاه است."

به این ترتیب کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، طلیعه‌دار جنبش خلق است و لذا باید برنامه، شعارها، محتوی آن نیز به این نقش بخورد. مضحک این است که در زیر این سند امضاء انحلال‌طلبان (گروه "کادر"ها – توفان) خط میانه و کسانیکه اعتقادی به تکیه به نیروی خود ندارند (جبهه ملی ایران – توفان) نیز دیده می‌شود. خط میانه در آمریکا در رساله خود – قرائت شده در شهر هوستن – در انتقاد به جبهه ملی ایران، متحد دیگر خود می‌نویسد:

"رفقائی (منظورِ خط میانه، جبهه ملی ایران است – توفان) که ظاهرا مدعی مرزبندی با راستروی در کنفدراسیون و مدعی "رزمنده‌ترین" مواضع در کنفدراسیون می‌باشند در تحلیل خویش از جنبش دانشجوئی و وظایفی که در مقابل کنفدراسیون می‌بینند، به خاطر دید محدود و تفکر تنگ خویش عمیقا نظرگاهشان با نظرگاه راستروان منطبق گردیده و در واقع هر دو اینان تحلیل واحدی را، منتهی با زبانی مختلف در باره وظایف جنبش دانشجوئی ما در توجیه "ناتوانی" توده بازگو می‌کنند." (ص۵۶ همانجا).

گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان – گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ (صفحات ۵۶ – ۵۷)
سند شماره ۱۲ کتاب جلد اول دفتر اسناد ضمیمه فصل دوم

"...

"در دفاع از غیر "آوانگارد" بودن و "جنبی بودن" (معلوم می‌شود کنفدراسیون سازمان اصلی و آوانگارد است - نگارنده) مبارزه کنفدراسیون صورت می‌دهند." خط میانه در جای دیگری می‌آورد: هسته اساسی راست‌روی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که از کشاندن توده ها برای یک مبارزه همه جانبه بر علیه رژیم واهمه دارند و با برنامه های سیاسی خود که تبلور تحلیل آنها از جامعه است برای جنبش دانشجوئی

ما در واقع رسالتی بالاتر از یک سازمان جنبی نمی‌بیند". (معلوم می‌شود که خط میانه رسالت سازمان اصلی را بعهده کنفدراسیون گذاره است – نگارنده). در این مختصر روشن می‌گردد که خط میانه چگونه وظیفه دفاع از آوانگارد بودن کنفدراسیون را تقبل نموده است. و چگونه از جنبی بودن آن ناراحت است در حالی که خود در کنگره به آن و به تبعیت آن از جنبش خلق تن داده است. خط میانه با سلاح زنگ زده‌ای بمیدان آمده و غافل است که کنگره دهم تز آوانگارد بودن کنفدراسیون را بگور سپرده است. تازه بدوران رسیده‌های میانه که نقش قاضی را بعهده گرفته اند در کار جعل سند در مورد گذشته جنبش‌اند. سراپای رساله قرائت شده در هوستن مملو از دروغپردازی‌های رذیلانه در باره اختلافات درون کنفدراسیون، مبارزه برای منشور و غیره می‌باشد. ما در جای خود نقاب از چهره خط میانه که در پوششی از الفاظ "چپ" خود را پنهان نموده‌اند بر می‌داریم، تا ماهیت آن بر همه آشکار شود. این تنها مشتی از خروار بود.

نگارنده رساله مذکور بدروغ نوشته است: "در کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی اکثریت نمایندگان بگرد دفاع از منشور مصوبه کنگره متحد گردید و صف‌بندی قدرت‌مندی در مقابل اقلیت کنگره، و اقلیت بعدی کنفدراسیون که مدافع گنجانیدن "خواست سرنگونی رژیم" در منشور می‌بودند و با راست‌روی مبارزه می‌نمودند را تشکیل دادند. ما در تاریخچه منشور نشان دادیم که خط میانه نه‌تنها نقشی در منشور و مبارزه علیه رژیم در تدارک کنگره ۱۲ نداشت، بلکه تنها به بهانه جوئی تشکیلاتی قناعت ورزید و حال، با گذشت زمان به امید اینکه واقعیات از خاطره ها رخت بر بسته بر طبق عادت، به گذشته افتخار آمیز کنفدراسیون میتازد و می‌خواهد چنین جلوه دهد که جنبش با آمدن او آغاز یافته است، او مرکز تمام دنیاست، او نماینده خط "مترقی و رزمنده" است. گذشته، رفرمیستی و شایسته طرد است ولی از کنگره ۱۲ که دو سه نفری از هواداران او صم و بکم در کنگره بودند، کنفدراسیون تغییر ماهیت داده است. توده ها تا نیآمدن او همه غیرسیاسی بوده اند ولی همین که سرو کله آنها هویدا شده است همه سیاسی گردیده اند. گذشته برای او فضولات است و او بوده است که پرچم‌دار طرد فضولات گذشته مشی رفرمیستی حاکم بوده است.

"من" برای او همه چیز است. این قاضی‌ها می‌نویسند: "رفقا، کنگره ۱۲ کنفدراسیون از بسیاری جهات نقطه آغاز نوینی در جنبش ما گردید". چرا؟ زیرا که آنان به کنگره قدم گذاردند و قسم خورده بودند که اشتباهات چپ‌روانه کنگره‌های ۹ و ۱۰ را تکرار نمایند مشی چپ‌روانه موفق نشد خواسته های خود را در آخرین کنگره به تحقق در آورد و سرانجام به فرمولی تن داد که به کنفدراسیون نقش تبعی می‌دهد و وظیفه سرنگونی حکومت را به توده‌های خلق وا می‌گذارد. ولی عدم توجه به مشی چپ‌روانه درون کنفدراسیون کم بها دادن به آن، میدان دادن به آن به خاطر حسابگری‌های سیاسی نیز وحدت کنفدراسیون را دچار تزلزل کرد. زیرا این خط کوشید از سازمانی توده‌ای محفلی مارکسیستی- لنینیستی از کوران بحث‌های ایدئولوژیک درون واحدها بوجود آورد. هم اکنون نیز خط چپ‌روانه با منشور فعلی کنفدراسیون نیز توافقی ندارد او در پی حزبی مارکسیستی- لنینیستی است و چنین آرزوئی از جنبش توده‌ای در سر می‌پروراند. جنبش که امروز مبلغ سرنگونی، فردا مبلغ مبارزه مسلحانه توده‌ای، پس فردا مبلغ م- ل باشد، ما را با این عده کاری نیست زیرا به آدرس عوضی آمده‌اند و آنها باید در شیوه تفکر خود تغییرات اساسی دهند."

این وضعیت تا کنگره سیزدهم کنفدراسیون به درازا انجامید.

گروه "کادر"ها مدتی بعد از قبول منشور در کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی، از کنگره سیزدهم، چهاردهم و به ویژه پانزدهم به مخالفت سخت با منشور پرداختند و می‌توان کُنه نظریات آنها را در اطلاعیه سازمان گرونوبل در فرانسه که محفلی متشکل از آقای کاظم کردوانی یکی از فعالان و دبیران کنفدراسیون جهانی پیرو گروه "کادر"ها بود مشاهده کرد. آنها درک خود را بعد از کنگره ۱۵ کنفدراسیون جهانی از منشوری که آرزوی تحقق آن را داشتند چنین بیان کرده‌اند:

سند شماره ۷ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

مواضع سازمان دانشجویان و محصلین ایرانی در گرونوبل

"ما فکر می‌کنیم که دیگر زمان بحث‌های فلج کننده ای از قبیل اینکه آیا ما خواستار سرنگونی هستیم یا نه بپایان رسیده و جنبش دانشجوئی نمی‌تواند توده‌ی

دانشجو را به دور محوری غیر از سرنگونی رژیم بسیج کند. ما نمی‌توانیم و نباید فعالیت خودرا به دور محور کارهای صنفی برای دانشجویان قرار داده و در پی ایجاد "اکیپ‌های امدادی" و یا حتی "اکیپ تعمیر ماشین" (چیزی که در سازمان استراسبورگ انجام می‌گیرد) برویم. زمان زمان تعیین تکلیف و روشن نمودن مواضع است و ما غیر از این حرفی نداریم.
سازمان دانشجویان و محصلین ایرانی در گرونوبل"[۲۱]

[۲۱]- آقای کاظم کردوانی یکی از بلندگوهای گروه "کادر"ها، بعد از انقلاب به عنوان فردی رفرمیست و اصلاح‌طلب، مشتری دائمی برنامه‌های رادیو "بی. بی. سی." لندن شد و با ایشان به عنوان "کارشناس" امور کنفدراسیون جهانی مرتب مصاحبه می‌گردید.

آقای کاظم کردوانی در برنامه "به عبارت دیگر: گفت و گو با آقای کاظم کردوانی" توسط آقای عنایت فانی به تمام اعتقادات "انقلابی" و "رزمنده" گذشته خود به بهانه "آرمانخواهی دوران گذشته" پشت پای محکمی زدند و مدعی شدند که: "برغم همه خدماتی‌که چه رضا شاه و چه محمد رضا شاه " به ایران کردند، آنها غول استبداد را که آزادیخواهان مشروطیت مهار کرده بودند از بطری بدر آوردند و مجددا در ایران برقرار کردند. ایشان مدعی شدند که مبارزه آقای کردوانی با رژیم شاه تنها برای استقرار آزادی و دموکراسی و نفی استبداد بوده است نه چیز دیگر.

وی به شاه انتقاد کرد که وی تمام خواست‌های روشنفکران را رد می‌کرد و راهی برای آنها باقی نگذاشت که با شاه مخالفت کنند. به نظر ایشان انقلاب ایران را نیز مردمی کردند که نظریات خویش را به آزادیخواهان درون کنفدراسیون از جمله آقای کاظم کردوانی تحمیل نمودند. آقای کاظم کردوانی با توسل به فشار توده‌ها از زیر بار اظهار نظر در مورد ماهیت انقلاب ایران طفره می‌رود.

روشن است که این نظریات کنونی آقای کاظم کردوانی در مغایرت کامل با نظرات دیروز ایشان است. جا داشت که آقای کردوانی به گذشته خویش و خطمشی‌ای که به کنفدراسیون جهانی همراه با دوستان همنظرشان تحمیل کردند، انتقاد می‌نمودند. ایشان که تا دیروز خواهان درج سرنگونی رژیم شاه در منشور کنفدراسیون جهانی بوده و به نفی مبارزه دموکراتیک در آن زمان رسیده بود و از سازمان صنفی دانشجوئی حزب سیاسی می‌ساخت، در این مصاحبه از "خدمات و میهن‌پرستی" شاه و رضا شاه صحبت می‌کند که نشانه درک نازل ایشان از تاریخ ایران است. هم رضا شاه و هم محمدرضا شاه عمال بیگانه بوده و با یاری آنها در ایران به حکومت رسیدند و لذا نمی‌توانستند به ایران خدماتی کرده و میهن‌پرست بوده باشند. آنها به منافع امپریالیسم خدمت کردند. مراجعه کنید به مصاحبه زیر:

https://youtu.be/JYxgtmdHEPA

از نظر این جماعت"چپ"رو جنبش دانشجوئی که منظورشان همان کنفدراسیون دانشجوئی است، باید توده دانشجو را تنها به دور محور سرنگونی رژیم شاه بسیج کند.
مغزهای محدود نمی‌فهمند که بسیج بر محور سرنگونی یک حکومت از طریق حزب سیاسی صورت می‌گیرد و نه از طریق یک اتحادیه حرفه‌ای دانشجوئی. این نوع بیان آنها، تمام دل و روده درک حقیرانه آنها از سازمان توده‌ای و حزب سیاسی را برملا می‌کند.
آنها با یکی کردن وظایف سازمان دانشجوئی حرفه‌ای و حزب سیاسی، عملا نقش قطعی احزاب سیاسی را در رهبری مردم برای کسب قدرت سیاسی کاهش می‌دادند و زمینه را برای کسب رهبری توسط نیروهای ارتجاعی، رفرمیستی و ضد انقلابی باز می‌گذاردند. سیاست ضدحزبی آنها عملا و به طور عینی ضد
انقلابی و ارتجاعی بود و نه در خدمت سرنگونی رژیم شاه، بلکه برای تداوم بقاء این رژیم و در بهترین حالت سرنگونی آن توسط نیروهای غیرانقلابی بود. آنها در ادامه افاضات خود آوردند:
سند شماره ۷ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم
مواضع سازمان دانشجویان و محصلین ایرانی در گرونوبل

"از یک دیدگاه مبارز و مترقی، نکات زیر شامل حداقل زمینه‌ی لازم برای مبارزه‌ی قاطع مشترک علیه رژیم خودکامه و فاشیستی شاه و دفاع از مبارزات و مبارزین خلق زحمت‌کش ما می‌باشد:
۱- سرنگونی، جنبش مردم ایران و در تبعیت از آن جنبش دانشجوئی بخاطر سرنگونی حکومت مطلقه پهلوی، پایان دادن به سلطه طبقات ارتجاعی و قطع کامل نفوذ امپریالیسم و ایجاد جامعه‌ای مستقل و استقرار دمکراسی و آزادی به نفع مردم ایران و به ویژه به نفع توده‌های ملیونی زحمت‌کشان مبارزه می‌نماید. لذا شعار سرنگونی بایستی در تمام آکسیون‌های دفاعی سازمان بدون هیچ قید و شرطی آورده شده و مشی سرنگونی تبلیغ گردد.
سازمان دانشجویان و محصلین ایرانی در گرونوبل"

آنچه گفته شد سیاست "چپ"روها به رهبری گروه "کادر"ها در کنفدراسیون جهانی بود. به این ترتیب فاتحه هر نوع مبارزه دموکراتیک خوانده شده بود و هر مبارزه دفاعی و دموکراتیک کنفدراسیون جهانی را باید با سرنگونی رژیم گره می‌زدیم. هر مبارزه دموکراتیک نظیر آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی، مبارزه برای تساوی حقوق زن و مرد، مبارزه برای بهبود وضعیت زحمت‌کشان و نظایر آنها خواست‌های "رفرمیستی" و "سازشکارانه" محسوب می‌شد، زیرا که با امر سرنگونی رژیم شاه پیوند نخورده بود. در حقیقت این انحلال‌طلبی "چپ"روانه برای همه سطوح مبارزه یک شعار داشت و آن هم سرنگونی رژیم شاه توسط کنفدراسیون جهانی بود و دست خود را در مبارزه دموکراتیک بسته بود. این شعار که برای بعد از سرنگونی حاکمیت بدیلی ارائه نمی‌داد، توده دانشجو را به صورت غیرطبقاتی شستشوی مغزی می‌داد تا در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ خواست "شاه باید برود" بدون آن که معلوم شود چه چیز باید جای آن بیاید همان کار را کند که شد و مبارزه مردم با این گونه تبلیغات دنباله‌رو اقشار و طبقات غیرپرولتری گردند. آنها نه برای جنبش دانشجوئی برنامه روشنی داشتند و نه برای انقلاب ایران. برنامه "انقلابی" آنها التقاط این دو "برنامه" بود. پس می‌بینیم: آنها طالب کنفدراسیونی هستند که خواهان سرنگونی رژیم حاکم در ایران باشد و به سلطه طبقات ارتجاعی حاکم خاتمه دهد و نفوذ امپریالیسم را به طور کامل قطع کند و جامعه‌ای بنا کند که دموکراسی زحمت‌کشان در آن مستقر باشد و این خواست در تمام آکسیون‌های کنفدراسیون بازتاب یابد. البته عقل سالم نشان می‌دهد که نام چنین سازمانی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی نیست، "ایجاد حزب طبقه کارگرِ" گروه "کادر"هاست و عملا تئوری برهم زدن کنفدراسیون جهانی است که در دستور کار آنها قرار گرفته است. کنفدراسیون جهانی قادر نیست و نمی‌تواند بنیان گذار سوسیالیسم در ایران باشد.

برای اطلاعات مشروح‌تر به فصل هشتم مراجعه کنید که بحث‌های مربوط به منشور کنفدراسیون جهانی و درکی را که سازمان‌های سیاسی از موجودیت سیاسی کنفدراسیون داشتند مطرح کرده است. در زیر منشور مصوب کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی را درج می‌کنیم. منشوری که مبنای افتخارآفرین کلیه فعالیت‌های کنفدراسیون جهانی تا انشعاب خائنانه آن بود.

"منشور کنفدراسیون جهانی محصلین دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)

مصوبه دوازدهمین کنگره کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت ـ ۱۸ تا ۲۳ اسفند ۱۳۴۹ / ۹ تا ۱۴ مارس ۱۹۷۱

از همان آغاز جنبش ضداستبدادی و ضداستعماری مردم ایران، روشنفکران مترقی در پیوندی عمیق با توده‌های مبارز خلق قرار داشته‌اند. با توسعه مدارس و ایجاد دانشگاه‌ها، روشنفکران تبدیل به کمیت قابل ملاحظه‌ای در جامعه ایران گردیده، نقش آنان در مبارزه مردم برای کسب استقلال و آزادی روز بروز اهمیت بیش‌تری یافت. رشد روز افزون دانشجویان و خواست آنان مبنی بر ایجاد جامعه‌ای آزاد، دموکراتیک، آباد و شکوفان از یکسو و گسترده‌تر شدن دخالت امپریالیسم در کلیه شئون جامعه و ادامه تسلط استبداد که منتج به پایمال شدن تمام حقوق اجتماعی و سیاسی مردم گردیده از دیگر سو، سبب شد تا دانشجویان همپا با سایر طبقات و اقشار جامعه برای دفاع از حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی خود و شرکت در مبارزات ضدامپریالیستی و دموکراتیک خلق صفوف خود را فشرده‌تر کرده، اقدام به تشکیل سازمان‌های دانشجوئی بنمایند.

از آنجا که تامین حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان بدون تامین حقوق اجتماعی و سیاسی و آزادی‌های میلیون‌ها انسان تحت ستم ارتجاع و امپریالیسم در ایران ممکن نیست، بین جنبش دانشجوئی و جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیست خلق پیوند عمیقی وجود داشته و لذا جنبش دانشجوئی بخشی از جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیست مردم ایران را تشکیل میدهد.

کنفدراسیون بنابر یک ضرورت تاریخی بوجود آمده و بخش متشکل و علنی جنبش مترقی دانشجویان ایرانی را تشکیل میدهد. پایه اصلی و واقعی قدرت کنفدراسیون را توده‌های وسیع دانشجو تشکیل می‌دهد و بدینسان شرکت هرچه وسیع‌تر آنان در درون سازمان و برخورداری آن از پشتیبانی وسیع و همه جانبه دانشجویان شرط اول پایداری کنفدراسیون و ضامن پیروزی مبارزات آن است. با توجه به مسائل فوق کنفدراسیون سازمانی است علنی، توده‌ای، دموکراتیک و ضدامپریالیستی.

از آنجا که در کنفدراسیون دانشجویان با طرز تفکرهای گوناگون و داشتن بینش‌های متفاوت اجتماعی گرد آمده‌اند، ضرورتاً کنفدراسیون نمی‌تواند از ایدئولوژی مشخصی پیروی نماید و از این رو کنفدراسیون نه به حزب یا دسته مشخصی وابسته بوده و نه تابع نظرات دستجات سیاسی است. فعالیت‌های کنفدراسیون از طریق شرکت آزادانه و علنی توده‌های دانشجو طرح ریزی شده و بموقع اجرا در می‌آید و هرچند که

مبارزات دانشجویان در جنبش ترقی‌خواهانه و ضدامپریالیستی مردم ایران نقش مؤثری را ایفا می‌نماید، ولی از آنجا که جنبش دانشجوئی قادر به ارائه راه حل نهائی مشکلات اقتصادیـ اجتماعی نیست، کنفدراسیون نه می‌تواند و نه صلاحیت آنرا دارد که در مورد مسائل ریشه‌ای جامعه، که شرط طرح آن ورود به بحث‌های ایدئولوژیک و موضع‌گیری‌های طبقاتی است، اظهار نظر نموده و یا موضع‌گیری بعمل آورد. ولی به منظور ارتقاء سطح آگاهی سیاسی توده‌های دانشجو و در نتیجه غنی کردن محتوی سازمان و مشخص نمودن مضمون و جهت مبارزات آن کنفدراسیون باید از طریق مطالعه، تحقیق و بحث مسائل عام جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران و جنبش‌های رهائی‌بخش خلق‌های جهان در واحدها، سمینارها و نشریات کنفدراسیون و همچنین با تجهیز و شرکت دادن توده‌های دانشجو در مبارزات عملی کوشش نماید.

بنابر آنچه گفته شد فعالیت و مبارزات کنفدراسیون در جهت تامین حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان است و از آنجا که تحقق این خواست تنها با تامین حقوق اجتماعی و سیاسی مردم ایران که از طرف رژیم ایران که از طرف رژیم ایران بدلیل ماهیت ضدخلقی آن بکلی پایمال میشود، امکان پذیر است. وظیفه کنفدراسیون عبارتست از مبارزه با نقص این حقوق بدست رژیم ایران، افشاء ماهیت رژیم و علل تجاوز به حقوق مردم و ماهیت وسائل، سازمان‌ها و روشی که مورد استفاده رژیم قرار می‌گیرد و شرکت در مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران و پشتیبانی از این مبارزات."

سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان تما همّ خود را بسیج کرد تا توده دانشجو را به حمایت از کنفدراسیون جهانی فرابخواند. این اسناد است که در تاریخ ثبت شده‌اند و نشانه آن هستند که کدام سازمان سیاسی با تمام نیرو از کنفدراسیون جهانی دفاع کرده است. جا دارد سایر سازمان‌های سیاسی ایران از جمله "چپ"روهائی نظیر "کادر"ها و سازمان انقلابیون کمونیست نیز اسناد مربوط به حمایت خود از کنفدراسیون جهانی را مستقلا و جداگانه منتشر کنند تا رو سیاه شود هر که در او غش باشد.

شما در سند زیر شاهد هستید که سازمان توفان به همه اعضاء خود توصیه می‌کند کنفدراسیون جهانی را تقویت نموده خصلت توده‌ای آنرا برجسته کرده و مضمون انقلابی دموکراتیک و ضدامپریالیستی آنرا محفوظ دارند. سازمان توفان بر آن است که صدای کنفدراسیون جهانی در اعتراض به رژیم شاه موثرترین و رساترین صدای اعتراضی در خارج از کشور است و به این جهت نقش بسیار مثبت در جهت منافع خلق ایران بازی می‌کند. با الهام از این واقعیات باید به تقویت کنفدراسیون جهانی پرداخت. بر این اساس سند زیر در هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان به اتفاق آراء به تصویب رسید. در تاریخ ۱۹۷۲/۰۵/۲۷ نشریه داخلی شماره ۸ منتشر شد و در آن چنین آمد:

نشریه داخلی: **"برای وحدت اندیشه و عمل" - نشریه‌ی ۸، سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان**
سند شماره ۸ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم
خط مشی سازمان توفان در قبال کنفدراسیون

"خطمشی سازمان توفان در قبال کنفدراسیون
مصوب هیئت مرکزی سازمان توفان

ما و کنفدراسیون

"۱ - کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در حال حاضر رساترین صدائی است که علیه جنایات و خیانت‌های شاه و دولت ایران در سراسر جهان طنین می‌افکند. نقش برجسته کنفدراسیون در شناساندن ماهیت ضدملی و ضددموکراتیک حکومت شاه، در مبارزه با این حکومت و با پشتیبانان خودی و بیگانه آن، در پشتیبانی از مبارزات توده‌ای مردم ایران بخاطر آزادی و استقلال و در دفاع از حقوق حقه‌ی توده‌ی دانشجو در قبال تجاوز و اجحاف، در ابراز همبستگی با نهضت‌های دموکراتیک و ضدامپریالیستی جهان، سازمان ما را بر آن می‌دارد که کنفدراسیون را همه جانبه مورد پشتیبانی قرار دهد و در حفظ و حراست آن بکوشد. حفظ و حراست کنفدراسیون به ویژه در شرایط کنونی که شاه و پشتیبانان وی در امحاء و نابودی آن اصرار می ورزند، وظیفه‌ی کلیه‌ی نیروهای انقلابی و از آن جمله سازمان ماست.

رفقای سازمان وظیفه دارند در سازمان‌های دانشجوئی شرکت جویند، در پیشبرد امور این سازمان‌ها، در پیشبرد امور کنفدراسیون از هیچ کوششی فرو نگذارند، اهمیت نقش کنفدراسیون را برای توده‌ی دانشجو تشریح کنند، آنها را به شرکت فعال در سازمان‌های دانشجوئی ترغیب و تشویق نمایند و آنچنان محیط جالب و آموزنده‌ای در سازمان‌های دانشجوئی پدید آورند که توده‌ی دانشجو با میل و رغبت به آن بپیوندد.

۲ – حفظ کنفدراسیون مستلزم حفظ وحدت صفوف آنست، وحدتی اصولی و پیکارجویانه در چارچوب مشی کنفدراسیون که باید بخاطر آن با هرگونه اندیشه و عمل تفرقه‌افکنانه به مبارزه برخاست. همبستگی و وحدت در درون کنفدراسیون ضامن کامیابی در مبارزه است.

۳ – کنفدراسیون سازمانی است توده‌ای و می‌تواند و باید اکثریت عظیم توده‌ی دانشجورا در برگیرد. گسترش کنفدراسیون چه از لحاظ افزایش تعداد سازمان‌های دانشجوئی و چه از لحاظ افزایش تعداد اعضای هر یک از سازمان‌ها به تقویت و تحکیم کنفدراسیون یاری می‌رساند، مبارزه آن را ثمربخش‌تر و استقامت آن را دربرابر حملات شاه و مخالفان بیش‌تر می‌کند. کنگره کنفدراسیون اکنون توسعه سازمانی را در منشور خویش گنجانیده است.

رفقای سازمانی ما باید به استقبال منشور کنفدراسیون بشتابند. در هر محلی که سازمان دانشجوئی نیست و برای آنها امکان کوشش برای ایجاد چنین سازمانی هست، بلادرنگ به اینکار اقدام کنند اعم از اینکه خود مقیم آن محل باشند یا نباشند. رفقای سازمانی ابتکار خود را بکار اندازند که جلسات سازمان دانشجوئی رونق گیرد و دانشجویان هرچه بیش‌تر به آنها روی آورند. رفقای ما تا آنجا که امکان دارد و هر موقع که فرصت بدست آید باید موضوع اهمیت گسترش کنفدراسیون را در سازمان‌های دانشجوئی خود مطرح سازند و این سازمان‌ها را به فعالیت در این زمینه بکشانند. با ارائه طرح و طرق مشخص در طرف این سازمان‌ها به هیئت دبیران کنفدراسیون انجام آنها را از هیئت دبیران بخواهند. سازمان ما و رفقای ما می‌توانند

به کلیه‌ی هواداران خود ندا دهند که از انجام این وظیفه‌ی دانشجوئی و میهنی غفلت نورزند.

۴ – گسترش کنفدراسیون با خط مشی آن پیوند ناگسستنی دارد. کنفدراسیون سازمانی است دموکراتیک ضدامپریالیست که در کنار دفاع از حقوق حقه‌ی دانشجویان، از مبارزات خلق ایران علیه رژیم شاه و حامیان خود و بیگانه‌اش همه جانبه پشتیبانی می‌کند. مبارزه با حکومت شاه و امپریالیسم حامی آن، آنچنان شعار عامی است که اکثریت عظیم دانشجویان را می‌توان به گِرد آن گِرد آورد. و همین خط مشی است که در منشور کنفدراسیون آمده است.

هرگونه انحراف از این خط مشی در جهت چپ یا راست، هرگونه انحرافی از این خط مشی که نتیجه‌اش تبدیل کنفدراسیون از سازمان توده‌ای به سازمان سیاسی باشد، هرگونه انحرافی که توده‌ی دانشجو را از گِرد کنفدراسیون بپراکند، بدون شک به تضعیف کنفدراسیون و تضعیف مبارزات آن خواهد انجامید.

وظیفه‌ی سازمان ما که صمیمانه خواهان حفظ و تقویت و تحکیم کنفدراسیون است و وظیفه‌ی رفقای سازمانی این است که به دفاع از خط مشی صحیح در کنفدراسیون همت گمارند، با هرگونه انحرافی از خط مشی که زیانمند به خصلت توده‌ای کنفدراسیون باشد، به محض بروز آن به مبارزه برخیزند.

۵ – شعبه‌ی دانشجوئی موظف است با دادن رهنمودهای مشخص در هر مورد و هر موقع این خط مشی را به طور پی‌گیر و مداوم به مرحله‌ی اجرا در آورد. شعبه‌ی دانشجوئی برای انجام کلیه‌ی فعالیت‌های خود می‌تواند از شعب نشریه ارگان، تشکیلات، تعلیمات یا هر شعبه‌ی دیگری کمک بگیرد و هر جا که مشکلی پیش آمد که خود قادر به حل آن نبود آن را در هیئت مرکزی مطرح کند.

شعبه‌ی دانشجوئی باید تا آنجا که در قدرت وی است بکوشد که فعالیت کنفدراسیون به نحو احسن و مبرا از هرگونه کج‌روی جریان یابد و در صورت بروز خطا یا اشتباه، آن را به شکل مناسبی به مقامات مربوطه‌ی کنفدراسیون تذکر دهد و در صورت لزوم به انتشار مقاله‌ای در ارگان‌های کنفدراسیون یا حتی در ارگان مرکزی سازمان ما دست زند.

شعبه‌ی دانشجوئی موظف است سیاست ما را در کنگره‌ی کنفدراسیون از پیش تدارک ببیند و آن را در جریان کنگره، سازمان دهد."

این اسناد نشان می‌دهند که تا چه حد سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان صمیمانه، با صداقت، ایمان و اعتقاد از کنفدراسیون جهانی دفاع کرده است

دعوت از اشرف خواهر توامان شاه به جمهوری توده‌ای چین و نظر سازمان توفان

یکی دیگر از مسایل جنجالی درون کنفدراسیون جهانی تحولاتی بود که در چین صورت می‌گرفت و به کنفدراسیون جهانی منتقل می‌شد.
آقای حمید شوکت در صفحه ۳۲۷ اثر خود می‌نویسند:

> "یکی از مسایل اساسی که وحدت درونی کنفدراسیون را در آخرین سال‌های فعالیت آن سازمان دچار بحران کرد، چگونگی ارزیابی و برخورد به سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین بود....
> بر چنین زمینه‌ای بود که زمامداران چین، هنگامی که کنگره دوازدهم کنفدراسیون تازه به پایان می‌رفت، از اشرف پهلوی دعوت کردند تا در بهار ۱۳۵۰، طی بازدیدی رسمی از آن کشور دیدن کند. این اقدام، کنفدراسیون جهانی را غرق در بهت و حیرت ساخت."

سیاست سازمان م- ل توفان در این مورد چه بود که همواره و با تعمد و موذیگری مورد انتقاد "چپ"روها و خط راست سنتی و رویزیونیست‌ها قرار گرفت. در این عرصه خواننده با انبانی از دروغ و ریاکاری روبرو می‌شود.
سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان در عین حمایت از شکسته شدن حلقه محاصره سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک به دور جمهوری توده‌ای چین که یک دسیسه امپریالیستی بود و اعتقاد به این امر که این رویداد یک پیروزی مهم تاریخی برای جمهوری توده‌ای چین است، نوع و چگونگی استقرار مناسبات دیپلماتیک با ایران را که توسط یک مقام غیردیپلماتیک، بدنام و غیر رسمی، ولی همه کاره در ایران، انجام می‌گرفت، مورد انتقاد قرار داد و در این زمینه حتی نامه‌ای انتقادی برای رفیق چوئن‌لای ارسال کرد. این نامه زمینه اعتراض و مخالفت سازمان م- ل توفان با تئوری بعدی ارتجاعی "سه دنیا" بود که دعوت از اشرف به چین را آغاز یک انحراف در سیاست خارجی چین می‌دید.
مراجعه به صورت جلسات هیات مرکزی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان گویای این مسئله است:

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۱/۰۵/۰۲ مسافرت اشرف به جمهوری توده‌ای چین مورد بحث قرار گرفت.
در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۱/۰۵/۰۷ مجددا در باره مسافرت اشرف به چین بحث و تبادل نظر شد.
در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۱/۰۵/۱۵ گزارش مسافرت به آلبانی داده شد و در مورد دعوت اشرف به چین بحث گردید و در صورتجلسه آمده است:

"پس از بحث زیاد با نوشتن نامه به رفقای چینی تصویب، این نامه خوانده و مورد موافقت قرار گرفت. برای توفان هم مقاله‌ای که نوشته شده خوانده و مورد تائید قرار گرفت." (صفحه ۱۵۴ صورتجلسات).

سند شماره ۹ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

متن نامه تاریخی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان به رفیق مائوتسه دون و رفیق چوئن لای نخست وزیر و وزیر امور خارجه جمهوری توده‌ای چین:

"آموزگار پرولتاریای جهان و صدر حزب کمونیست چین، رفیق مائوتسه دون

رفیق ارجمند

خواهشمندیم وقت گرامی خود را از توجه باین نامه دریغ ندارید. این نامه حاوی نظریاتی مربوط به سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین در کشور ما، مناسبات خلق چین و ایران و همچنین حزب کمونیست چین و سازمان ماست.

ما این نظریات را در ماه مه ۱۹۷۱ طی نامه‌ای به کمیته مرکزی حزب کمونیست چین عرضه داشتیم. چون اثری بر آن مترتب نشد نمایندگان ما در ۲۹ ژوئن ۱۹۷۲ در سفارت جمهوری توده‌ای چین در برن حضور بهم رسانیده نامه و نظریات مذکور را یاد آور شدند و از جانب سازمان ما پیشنهاد کردند که برای بحث در بارهٔ آنها یا نماینده‌ای از طرف حزب کمونیست چین در برن معین گردد و یا هئیتی از سازمان ما بدین منظور به چین دعوت شود. ولی متاسفانه از این پیشنهاد نیز خبری نشد.

اخیرا رفیق چوئن لای در پذیرائی ملکه ایران و همراهانش اظهار داشته بود: "ما صمیمانه آرزو می‌کنیم که میهمانان گرامی در جریان دیدار، نظرات گرانبهایشان را راجع به کارما با ما درمیان بگذارند". آیا نظریات سازمان ما آن ارزش را نداشت که از نزدیک مورد بررسی قرار گیرد و جوابی به آن داده شود؟

اما ما وظیفهٔ انترناسیونالیستی خویش دانستیم که کوشش برای نیل به مشاوره و تبادل نظر را ادامه دهیم و بهتر آن دیدیم که این بار سخنان خود را با شخص شما در میان گذاریم. نامهٔ حاضر باین منظور نوشته شده است.

مطلب بر سر سیاست جمهوری توده‌ای چین در ایران پس از برقراری ارتباط دیپلماتیک با دولت ایران است. نخست باید برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم توضیح دهیم که ما پشتیبان سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین و از آنجمله سیاست همزیستی مسالمت آمیز وی با کشورهای سرمایه‌داری هستیم. ما استفاده از هرگونه تضاد میان امپریالیست‌ها، میان امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی، استفاده از هر عدم رضایت و مقاومت – اگر چه ضعیف و نا پایدار – را که در برابر این دو قدرت بزرگ بظهور برسد لازم می‌دانیم. ما استقرار جمهوری توده‌ای چین را در مقام خویش در سازما ن ملل، سفر نیکسون رئیس جمهوری آمریکا را به چین که در اثر ارتقاء حیثیت جهانی توده‌ای چین، پیروزی‌های روز افزون خلق‌های جهان و به ویژه خلق‌های هند و چین در برابر امپریالیسم آمریکا، افزایش شکست‌ها و دشواری‌های اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آمریکا روی داد، عادی شدن روابط جمهوری توده‌ای چین با ژاپن، برقراری ارتباط دیپلماتیک بین جمهوری توده‌ای چین و یک سلسله از کشورهای دیگر و از آن جمله ایران را پیروزی بزرگ چین و همهٔ خلق‌های جهان و شکست امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم که از منفرد ساختن جمهوری توده‌ای چین می‌شماریم.

پس بحث ما بر سر اصل استقرار روابط دیپلماتیک با دولت ایران و مذاکرات و قراردادهای اقتصادی در حیطهٔ سود متقابل نیست بلکه بر سر چگونگی آنهاست. نخست ببینیم دولت ایران چگونه دولتی و محمدرضاشاه چگونه شخصیتی است.

زیاد به عقب بر نمی‌گردیم و در باره‌ی سرکوب قیام خلق آذربایجان در سال ۱۹۴۶ که با کشتار ده‌ها هزار نفر از فرزندان خلق ما بدست ارتش محمدرضا شاه

صورت گرفت تفصیل نمی‌دهیم. چنانکه می‌دانید نهضت ملی و ضدامپریالیستی خلق ایران در سال‌های ۱۹۴۹ – ۱۹۵۳ نخستین نهضت در خاورمیانه برای ملی کردن صنعت نفت بود. خلق ایران با دادن قربانیان بسیار موفق شد منابع نفت را که تا آن زمان در انحصار شرکت نفت انگلیس و ایران بود بدست حکومت ملی دکتر مصدق ملی کند و این پایگاه بزرگ امپریالیسم انگلستان را از ایران براندازد. در طول این مبارزه مهم‌ترین نیروی داخلی که با پشتیبانی امپریالیست‌ها علیه خلق ایران و حکومت ملی دکتر مصدق به توطئه و دسیسه مشغول بود دربار، و در راس آن محمدرضا شاه، بود. محمدرضاشاه در تابستان ۱۹۵۲ بصورت غیر قانونی، فرمان غزل دکتر مصدق را صادر کرد ولی در اثر قیام توده‌ها مجبور شد وی را دوباره به نخست وزیری برگرداند. در زمستان همان سال با سیاه‌ترین نیروهای ارتجاعی ولومپن پرلتاریای پایتخت به دسیسه علیه حکومت دکتر مصدق پرداخت. ولی باز با ناکامی روبرو شد. در اوت ۱۹۵۳ طبق نقشهٔ قبلی امپریالیست‌ها مجددا در صدد سرنگون ساختن دکتر مصدق بر آمد. اما در اثر قیام پرشور توده‌ها مجبور به فرار از ایران شد و به ایتالیا رفت تا آنکه امپریالیست‌ها با کودتای فاشیستی که به اعتراف خودشان ۱۹ میلیون دلار برایشان تمام شد نهضت توده‌ها را سرکوب کردند، محمدرضا شاه فراری را به تخت سلطنت باز گرداندند.

(از جملهٔ اسناد بیشماری که از طرف مطبوعات اروپائی در بارهٔ مداخله سیاسی آمریکا در کودتای امپریالیستی اوت ۱۹۵۴ منتشر شده است بعنوان نمونه از دو سند نام می‌بریم، یکی از مجلهٔ امریکائی نیشین شماره ۱۵ – ۲۰۰ مورخ ۱۲ آوریل ۱۹۶۵ که سیاههٔ رقمی از پول‌هائی را که شاه از منابع آمریکائی در یافت داشته و بین دستیاران خود توزیع کرده نشر یافته است. سیاههٔ مذکور صورت‌حساب "اتحادیه بانک‌های سویس" است – و دیگر از روزنامهٔ لوموند مورخ ۷ مارس ۱۹۶۷). Union des banques suisses

از این به بعد صفحهٔ سیاه و خونینی در تاریخ ایران گشوده شد. هزاران نفر از بهترین فرزندان خلق، به پای چوبهٔ اعدام، سیاهچال‌ها، شکنجه‌گاه‌ها کشانده شدند و تا امروز ماهی نمی‌گذرد که حکومت محمدرضا شاه، چند تن از مبارزان را تیرباران نکند. سازمانی بنام "سازمان امنیت کشور" که بدست ادارهٔ جاسوسی

آمریکا تاسیس شده و اداره می‌شود کم‌ترین آزادی را از خلق ایران سلب کرده و چنان خفقا نی بوجود آورده که در دنیای کنونی کم نظیر است.

پس از کودتای اوت ۱۹۵۳ ایران بسرعت بصورت مظهر استعمار جمعی نوین و در راس آن امپریالیسم آمریکا در آمد. در همان موقع که انقلابیون ایران دسته دسته تیرباران می‌شدند قرارداد خائنانه کنسرسیوم بین‌المللی نفت بسته شد و تاراج این ثروت ملی ما از نو آغاز گشت.

قرار داد برای واگذاری منابع نفت ایران به امپریالیست‌ها و در راس آنها امپریالیست‌های آمریکائی به امضاء رسید و آخرین آنها موافقت نامه برای تمدید قرارداد با کنسرسیوم بین‌المللی نفت است. همانطور که در اعلامیهٔ سازمان ما گفته شده است: "این خیانت جدیدی است نه تنها به منافع و مصالح میهن ما بلکه به منافع همهٔ خلق‌هائی که با نفتخواران جهانی به مبارزه برخاسته اند، خیانتی است نه تنها در مقیاس ملی بلکه در مقیاس بین‌المللی...اقدام شاه جبههٔ مبارزهٔ اوپک را تضعیف کرد زیرا تمدید فعالیت کنسرسیوم برای ۲۲ سال دیگر و افزایش تولید نفت تا سر حد ۵۰۰ میلیون تن در سال، به کمپانی‌ها امکان داد که نتایج ناشی از ملی شدن صنعت نفت را در عده‌ای از کشورها تحمل کنند، در برابر درخواست‌های حقهٔ کشورهای تولید کننده نفت بایستند و کمبود تولید نفت از ذخائر ایران جبران نمایند... حقانیت گفتهٔ اوپک مبنی بر اینکه شاه ایران از پشت به او خنجر زد کاملا روشن است...".

سایر منابع سرشار ثروت زیرزمینی ما نیز به همین سان در معرض تاراج است. امروزه هر گوشه‌ای از خاک وطن ما در اختیار یکی از امپریالیست‌ها است. کم‌تر کشوری را می‌توان یافت که اقتصاد او تا این در جه در قبضهٔ امپریالیست‌ها باشد. واردات کشور ما قریب ۷ برابر صادرات آن است و این خود نشانه‌ی دیگری از غارت امپریالیست‌هاست که ارزی را که با یک دست به ایران می‌دهند با دست دیگر باز می‌ستانند. سرمایه‌داران بلژیکی درست گفته اند که ایران بهشت سرمایه‌داران خارجی است.

سوسیال امپریالیست‌های شوروی نیز بی نصیب نیستند. آنها از سال‌های ۶۰ با موافقت و در عین حال با رقابت امپریالیسم آمریکا به سرعت در اقتصاد ایران نفوذ

کردند. دولت ایران که ماهیت آنها را در یافته بود از آنها استقبال کرد تا از پشتیبانی سیاسی آنها که هنوز کاملا در نزد توده‌های خلق ایران افشا شده نیستند برای تثبیت قدرت لرزان خویش استفاده کند و نیز شاید در معاملات تهاتری با آنها راهی برای ترمیم کمبود تجارت خارجی بیابد. اینک سوسیال امپریالیست‌های شوروی رشته‌هائی از اقتصاد ایران را در اختیار دارند، گاز ایران را می‌برند، امتیاز نفت بدست آورده‌اند، و نقش آنها در تجارت خارجی ایران روز بروز بیش‌تر می‌شود.

دولت ایران در ۱۹۶۴ قانونی از مجلس گذارانیده به مستشاران آمریکائی مصونیت سیاسی داد و در واقع قانون شرم‌آور کاپیتولاسیون را در ایران احیاء کرد.

آنچه در ایران بنام "اصلاحات" صورت می‌گیرد چیز دیگری جز اجرای نقشه‌های نواستعماری، فریب توده‌ها، جلوگیری از انقلاب و تثبیت حکومت دست‌نشانده امپریالیست‌ها نیست. وضع توده‌های مردم روزبروز وخیم تر می‌گردد و مقاومت در برابر رژیم تا حد مقاومت مسلح روز بروز گسترده‌تر می‌شود. حکومت محمدرضا شاه فقط با پشتیبانی سر نیزه و حمایت امپریالیست‌ها و سوسیال امپریالیست‌ها برپاست.

نقشی که امپریالیست‌ها در منطقهٔ خلیج فارس به حکومت محمدرضا شاه واگذار داشته‌اند نقش ژاندارم است. توطئه‌های محمدرضا شاه بر علیه خلق‌های عرب، به ویژه خلق فلسطین، خلق ظفار، جمهوری توده‌ای یمن جنوبی و خلق‌های دیگر خلیج فارس و دستیاری وی با حکومت پوسیدهٔ عمان و نظائر آن بر کسی پوشیده نیست.

حکومت ایران به این قصد است که تعداد هر چه بیش‌تر از امپریالیست‌ها و نیز سوسیال امپریالیست‌های شوروی را در ایران منتفع گرداند تا از پشتیبانی بیش‌تری برخودار گردد. ولی البته این امر موجب تشدید تضاد بین امپریالیست و سوسیال امپریالیست‌ها نیز خواهد شد که بموقع خود باید مورد استفاده انقلابیون ایران و جبههٔ ضدامپریالیستی جهانی قرار گیرد.

گفتارهای زهراگینی که رادیوی رویزیونیست‌های حزب تودهٔ ایران (موسوم به رادیوی پیک ایران) در مدت اقامت فرح پهلوی در چین منتشر ساخت گواه ترسی است که رویزیونیست‌های شوروی از چنین استفاده‌هائی دارند و این امر نشان

می‌دهد که بسط روابط دیپلماتیک و اقتصادی جمهوری توده‌ای چین با دولت ایران در شرایط معین می‌تواند به سیاست سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم آمریکا ضربه بزند و بسود جبههٔ ضدامپریالیستی جهانی، بسود جمهوری توده‌ای چین که در راس این جبهه قرار دارد، و بسود خلق ایران باشد. از این‌جهت سازمان ما همچنانکه قبلا گفتیم – در اصول با این چنین روابطی طبیعتا موافقت دارد.

اما بدیهی است که مناسبات با حکومتی نظیر حکومت ایران که با هزاران رشته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم وابسته است و بعلت تزلزل موقعیت داخلی‌اش کوشش بسیار دارد که پیوسته در سیاست خارجی، مستمسکی برای احراز حیثیت بین‌المللی بیابد مناسبات بغرنجی خواهد بود که هم اصولیت انقلابی و هم نرمش پراتیک را در بر داشته باشد، اصولیت و نرمشی که نمونه‌های قابل تحسین آن از طرف جمهوری توده‌ای چین در بسیاری از موارد به نحوه برخورد با رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر ژاپن نشان داده شده است. بنظر ما محمدرضا شاه در مناسبات خود با جمهوری توده‌ای چین دانسته و فهمیده و طبق نقشه طوری عمل می‌کند که جمهوری توده‌ای چین در ا نظار جهانیان بمثابه موافق و پشتیبان رژیم وی و دربار ایران جلوه‌گر شود. نحوهٔ تبلیغات جرائد درباری و انتخاب اشرف پهلوی برای افتتاح روابط دیپلماتیک و سپس اعزام اعضاء دیگر خانوادهٔ سلطنتی و بالاخره فرستادن فرح پهلوی بعنوان بازدید از چین همگی در این جهت سیر می‌کند و متاسفانه باید گفت که از طرف جمهوری توده‌ای چین به این نیت پلید توجه بعمل نیآمده و اکنون محمدرضا شاه در نقشهٔ خود کامیاب بوده است. بنظر ما با توجه به درجهٔ نفرتی که خلق ایران نسبت به خانواده سلطنتی – این کانون خیانت و فساد – دارد افتتاح مذاکرات برای استقرار روابط دیپلماتیک بین جمهوری توده‌ای چین و ایران می‌توانست – در صورت اظهار تمایل جمهوری توده‌ای چین – نه با واسطهٔ اشرف پهلوی که طبق قانون اساسی اصولا سمت رسمی و سیاسی نمی‌تواند داشته باشد بلکه با رابط مقامات دولتی ایران انجام گیرد. اشرف پهلوی بدنام ترین فرد دربار پهلوی است. اوپیوسته در تمام ماجراهای سیاسی ارتجاعی شرکت جسته است. در دوران حکومت دکتر مصدق بعلت دسیسه بر ضد او از ایران تبعید شد. در خارجه با تحریک برای سرنگونی حکومت دکتر

مصدق وارد عمل شد و در جلسه‌ای که با حضور دالس و هندرسن (سفیر آمریکا در ایران) و ژنرال شوارتسکف رئیس سابق ژاندارمری ایران در سوئیس تشکیل گشت در طرح کودتای امپریالیستی ۱۹۵۳ شرکت جست.

مجله آمریکائی نیشین در شماره مخصوص خود در ژوئن ۱۹۶۱ نوشت: در دهم اوت آلن دالس به سوئیس پرواز کرد. لوئی هندرسن سفیر آمریکا در ایران نیز بعنوان مرخصی باو پیوست." ولی فرد دیگری که بنظر می‌رسید در این لحظه بحرانی مجذوب مهمان نوازی آلن دالس در آلپ شده است شاهزاده خانم اشرف، خواهر دوقلو، با اراده و جذاب شاه بود که برخوردی طوفانی با برادرش در کاخ مرمر داشته زیرا که در مقابل مصدق متزلزل بوده است". کودتای اوت ۱۹۵۳ با طرح این چهار تن عملی شد.

اشرف شخصا در راس باند قاچاق هروئین در ایران قرار دارد و در ۱۷ نوامبر ۱۹۶۰ در فرودگاه ژنو با یک چمدان محتوی چندین کیلو هروئین دستگیرشد. برای نمونه می‌توان مراجعه کرد به روزنامهٔ لوکانار آنشنهLe Canard enchaîné مورخ ۲۲ مه ۱۹۷۲ و روزنامهٔ لوموند مورخ ۲۳ ژوئن ۱۹۷۲ و ۱۴ ژوئیه ۱۹۷۲ او را به فساد اخلاق، شهوت‌رانی، قماربازی و غیره وغیره معروف است و چه بسا حکایت و طنز و اشعار که در زبان تودهٔ مردم درر بارهٔ او جاری است. بدیهی است که وابستگی چنین شخصی در افتتاح روابط بین جمهوری توده‌ای چین و دولت ایران در نظر خلق ایران خوش آیند نبود. آیا دیپلماسی جمهوری توده‌ای چین قادر نبود اعزام فرد دیگری از میان مقامات رسمی دولت ایران را به آن دولت بقبولاند. نه منتها باین امر توجه نشد، بلکه رفیق چوئن لای ضمن سخنرانی پذیرائی خود از اشرف پهلوی او را "دوست قدیمی" خطاب کرد. کسی که دوست قدیمی سیاسی آمریکا و دشمن دیرینهٔ خلق ایران است چگونه می‌تواند دوست – آنهم دوست قدیمی – خلق چین و دولت چین باشد؟ آیا پرتکل سیاسی ایجاب می‌کرد که چنین لقبی به اشرف پهلوی داده شود؟ آیا بدون آن برقراری دیپلماتیک مابین او کشور به بن بست می‌رسید؟ بنظر ما شرایطی که دولت ایران را به نزدیکی با چین توده‌ای مجبور ساخته عمیق تر و استوارتر از این گونه ملاحظات است.

رفیق چوئن لای در سخرانی خود گفت: "اخیرا ایران برای حفظ حاکمیت و منابع ملی خویش به همراهی سایر اعضاء سازمان کشورهای صادر کننده نفت به مبارزه‌ای موثر و پیروزمند بر علیه کنسرسیوم‌های انحصاری نفتی امپریالیست‌های غربی دست زده است. ما از مبارزه محقانهٔ شما پشتیبانی می‌کنیم و پیروزی شما را با صمیمیت کامل تبریک می‌گوئیم". این سخن در خطاب به اشرف پهلوی و از طرف او به شاه و هئیت حاکمه ایران گفته شده است. یعنی کسانی که – طبق آنچه در صدر نامه باختصار بیان کردیم – واسطه بزرگ‌ترین غارت جهانی در ایران هستند. همان موقع ماهنامهٔ سازمان ما – توفان – خاطر نشان ساخت که شرکت دولت ایران در سازمان اوپک فقط بمنظور خرابکاری از داخل و اقدام بسود امپریالیست‌ها صورت می‌گیرد. قریب یکسال ونیم گذشت و در عرض این مدت و به ویژه در سوداگری‌های اخیر ایران، و انحصارهای امپریالیستی نفت، این پیش بینی درست در آمد و چنانکه نوشتیم محمدرضا شاه از پشت به سازمان اوپک خنجر زد. معذالک رفیق چوئن لای در موقع پذیرائی از فرح پهلوی همان مطلب پیشین را با عبارت خفیف‌تر تکرار کرده و گفته است: "اکنوئن دولت و ملت ایران تحت رهبری اعلیحضرت شاهنشاه در راه حفظ حق حاکمیت کشور و دفاع از منافع ملی، شکوفائی فرهنگ ملی و ساختمان کشور خود کوشش‌های مداومی بخرج داده و به موفقیت‌هائی نائل آمده اند". می‌توان مثال‌های دیگر نیز ذکر کرد ولی همین اندازه برای نشان دادن منظور ما کافی است.

اخیرا پذیرائی جمهوری توده‌ای چین از فرح پهلوی برای خلق ما لرزاننده بود. این پذیرائی به هیچ وجه به مراسم پرتکلی محدود نمی‌شد. صرف نظر از سخنان بسیار گرمی نظیر سخنان فوق که گفته شد در هر جا دهها یا هزارها از مردم انقلابی چین و از کودکان چینی با شور شوق باستقبال همسر جلاد خلق ایران شتافتند. و اگر نمی‌شتافتند و از فرح پهلوی فقط پذیرائی رسمی و محترمانه بعمل می‌آمد آیا مناسبات دولتین دچار تیرگی می‌شد؟ خلق ایران دوست خلق کبیر چین است و چنان می‌داند که با خلق چین دوستان و دشمنان مشترکی دارد. او درک می‌کند که مصالح جمهوری توده‌ای چین، این دژ تسخیر ناپذیر سوسیالیسم و دفاع از حقوق خلق‌ها، در بسط مناسبات همزیستی مسالمت آمیز با همهٔ دولت‌های غیر

سوسیالیستی و از آنجمله با دولت ایران است. ولی این امر را چگونه هضم کنند که تودهٔ مردم انترناسیونالیست چین از همسر دژخیم ایران از کسی که در عرض چند سال همسری شاه در اثر مکیدن خون خلق به میلیاردها ثروت رسیده است مانند عزیزترین کس پذیرائی کنند و اورا در آغوش خود بفشارند.

این امر ظاهرا ناشی از این ارزیابی است که حکومت محمدرضا شاه حکومتی ملی و ضدامپریالیستی و یا لااقل دارای گرایش‌های جدی ضدامپریالیستی است و باید هر چه بیش‌تر در جلب آن کوشید. درآن صورت رفتاری که با نمایندگان

این حکومت در جمهوری توده‌ای چین می‌شود می‌تواند درست باشد. اما آنطور که سازمان ما بر اساس عمل روزانهٔ این حکومت در طی سال‌ها تشخیص می‌دهد این حکومت آفریدهٔ امپریالیست‌های آمریکائی، فروشندهٔ ایران به امپریالیست‌ها و سوسیال امپریالیست‌ها، واسطه غارت و اسارت میهن ما، خفه کنندهٔ خلق ماست. این حکومت کشور ما را بصورت مظهر استعمار نوین، مظهر استعمار جمعی و همکاری با امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در آورده است.

این رفتار جمهوری توده‌ای چین با نمایندگان حکومت ارتجاعی و ضدخلقی ایران زمینهٔ تبلیغات فریبنده بدست رژیم ایران داده است تا به مردم چنین بنمایاند که اگر تا امروز از پشتیبانی امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی بر خوردار بوده است از فردا تکیه‌گاهی چون چین توده‌ای نیز خواهد داشت. رویزیونیست‌های ایران نیز بدست و پا افتاده اند و شادی می‌کنند که بر خورد جمهوری توده‌ای چین با حکومت ایران همان برخورد رویزیونیست‌های شوروی است، مارکسیست‌ها– لنینیست‌های ایران که در موقع خود بافشاء سیاسیت سوسیال امپریالیسم شوروی در مورد ایران پرداختند چپ‌روی و ماجراجوئی کرده‌اند. بدون تردید این جریانات در افکار عمومی خلق ایران اثر مثبت ندارد و به تفرقهٔ نیروهای انقلابی کمک خواهد کرد.

آیا ما در ارزیابی خود در اشتباهیم؟

هئیت مرکزی سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان بارها این مسائل را مورد بررسی قرار داده و وظیفه خود دانست که آنها را با کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در میان بگذارد تا طرفین پس از بحث به نظریات واحدی برسند و سازمان

مارکسیستی- لنینیستی توفان بر اساس نظریات مذکور بتواند وظیفهٔ انترناسیونالیستی خویش را در دفاع از حزب کمونیست چین و جمهوری توده‌ای چین انجام دهد. ما در نامهٔ مه ۱۹۷۱ چنین نوشتیم و اینک تکرار می‌کنیم:

"سازمان ما سازمان کوچکی است ولی با اتکاء بر مارکسیسم- لنینیسم و اندیشهٔ مائوتسه دون و انترناسیونالیسم پرولتری یقین دارد که کمیتهٔ مرکزی حزب بزرگ شما نظریه او را مورد بررسی دقیق قرار خواهد داد. ما منافع جمهوری توده‌ای چین را ار منافع خلق‌های جهان و از جمله خلق ایران جدا نمی‌کنیم. ما حفظ و اعتلاء نفوذ و اعتبار جمهوری توده‌ای چین را در سراسر جهان و از جمله در ایران وظیفهٔ مقدس خود می‌شماریم. نامهٔ حاضر نیز در اجرای این وظیفه نگاشته شده است".

تقاضای ما از شخص شما و از کمیته مرکزی حزب کمونیست چین اینست که از نمایندگان سازمان ما برای بحث در مورد مطالب این نامه و نیل به توافق نظر دعوت بعمل آید.

نیرومند باد جمهوری توده‌ای چین، دژ تسخیر ناپذیر سوسیالیسم، تکیه‌گاه انقلابی خلق‌های جهان

افراشته باد پرچم آموزش مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون

پیروز باد انترناسیونالیسم پرولتری

هئیت مرکزی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان اکتبر ۱۹۷۲"

این نامه و مقاله به اتفاق‌آراء مورد موافقت قرار گرفتند. مقاله در نشریه شماره ۴۵ توفان تحت عنوان زیر منتشر شد ("شاه و جمهوری توده‌ای چین" شماره ۴۵ اردیبهشت ۱۳۵۰ مه ۱۹۷۱)."

در گزارش روابط خارجی مورخ ۱۹۷۱/۰۷/۱۳ در مورد رابطه با احزاب برادر از جمله حزب کمونیست چین می‌آید:

"حادثه مهمی که در روابط بین سازمان ما و حزب کمونیست چین باید یادآوری شود نامه‌ایست که سازمان ما با توجه به وظیفه انترناسیونالیستی خویش در مورد تدارکات

ایجاد روابط بین دولت ایران و جمهوری توده‌ای چین و دعوت اشرف پهلوی و افراد دیگر از خاندان پهلوی به چین به حزب کمونیست نوشت و نظریات خود را در این باره به اطلاع رسانید. رفقا از متن آن مستحضراند.".

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۱/۰۸/۰۲ مجددا در باره سیاست خارجی چین بحث شد."

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۱/۰۸/۲۶ بحث مجدد در مورد سیاست خارجی اخیر چین."

این اسناد نشان می‌دهد که سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان تا به چه حد با احساس مسئولیت و دقت به سیر رویدادها در این زمینه برخورد می‌کرده است.
برای دانائی به نظریات توفان و افشاء اکاذیب دشمنان مارکسیسم لنینیسم در مورد مواضع سازمان ما به مستخرجی از گزارش هیات نمایندگی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان به کشور سوسیالیستی آلبانی اشاره می‌کنیم:
سند شماره ۱۰ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم
گزارش سفر به آلبانی مورخ ۶ مه ۱۹۷۱

"گزارش سفر به آلبانی مورخ ۶ مه ۱۹۷۱

هیئت نمایندگی ما روز ۹ آوریل وارد آلبانی شد و روز دوشنبه ۳ ماه مه، خاک آن کشور را ترک گفت. مطابق دعوت‌نامه قبلی، ما می‌بایست دو هفته در آلبانی می‌ماندیم ولی رفقای آلبانی از ما خواستند که جشن اول ماه مه را نیز در آلبانی بگذرانیم و ما پذیرفتیم.

پذیرائی رفقای آلبانی از ما به عنوان نمایندگان سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان سرشار از محبت و توجه رفیقانه بود به طوری که مشکل بتوان کلماتی را در تشکر از آن رفقا یافت. این بود خلاصه مذاکرات آن جلسه که در واقع در سخنان ما خلاصه می‌شد، سخنانی که قریب چهار ساعت به طول انجامید.

در جلسه‌ای‌که بعدها با حضور رفیق بهار تشکیل گردید نخست وی به نام کمیته مرکزی حزب کار آلبانی از اینکه دعوت آنها را پذیرفته‌ایم تشکر کرد و ورود ما را از طرف کمیته مرکزی با گرمی بسیار تهنیت گفت. به طور کلی برخورد رفیق بهار برخوردی آمیخته به محبت و توجه فراوان بود. متاسفانه بر ما میسر نشد که خلاصه کلیه سخنان او را یادداشت کنیم. از این جهت در اینجا به ناچار به ذکر چند نکته از سخنان او باید اکتفا کرد:

رفیق بهار گفت: شرحی که شما در جلسه قبل اظهار داشتیه بودید در کمیته مرکزی مورد مطالعه قرار گرفت. تجزیه و تحلیل شما مارکسیستی لنینستی است.

رفیق بهار گفت: اگر آلبانی به رهائی و سپس به ساختمان سوسیالیسم نائل آمد از آن جهت نبود که ما چیزهائی از خود اختراع کردیم. نه. ما در کشور خودمان حزبی ساختیم آنطور که لنین و استالین گفته‌اند، حزبی که درهایش به روی همه‌کس باز نیست و شرایط عضویتش همان سه شرطی است که لنین در "یک گام به پیش دو گام به پس" گفته و بر سر آنها با مارتف مشاجره کرده است رفیق بهار گفت سازمان شما دو نقض دارد: یکی آنکه اکثریتش از دانشجویان تشکیل می‌شود و دیگر اینکه اکثریتش در خارج است.

رفیق بهار گفت: شما هم اکنون از انقلاب دموکراتیک توده‌ای صحبت می‌کنید در صورتی‌که ممکن است در کشور شما حکومتی برقرار شود مانند حکومت مصدق که ضدامپریالیستی و مترقی باشد. ضمنا چون ما در ضمن صحبت با مسئول قسمت خارجی روزنامه زری‌ای‌پوپولیت از گفتار رادیو تیرانا در باره مبارزات اوپک که در آنجا ایران را در ردیف کشورهای ضدانحصارهای نفتی ذکر کرده و حتی از وزیر دارائی ایران (آموزگار) به نقل‌قول پرداخته بود، انتقاد کرده بودیم، رفیق بهار به این انتقاد پرداخته گفت: باید دید عمده در اینجا چیست؟ باید عمده را گرفت که مبارزه بر ضد امپریالیسم است. وقتی که ایران بر ضد امپریالیسم آمریکا عملی انجام می‌دهد ما از آن پشتیبانی می‌کنیم ولی هیچگاه ماهیت ارتجاعی این حکومت را از یاد نمی‌بریم و همیشه پشتیبان مبارزات خلق ایران علیه رژیم ایران هستیم. ضمنا رفیق بهار در این صحبت خود و یا در صحبت‌هائی که در لحظات بعد ایراد کرد دعوت جمهوری توده‌ای چین را از اشرف پهلوی درست دانست و گفت که قدرت جمهوری توده‌ای

چین باعث شده است که دولت‌ها یکی پس از دیگری به شناخت رسمی او روی آورند و این امر به انفراد امپریالیسم آمریکا و به توسعه نفوذ جمهوری توده‌ای چین خواهد انجامید. ما باید از عمل این دولت‌ها پشتیبانی کنیم و باعث تشویق آنها در این راه شویم. عمده این است که شاه ایران به سوی شناسائی جمهوری توده‌ای چین می‌رود حالا چه فرق می‌کند که به وسیله اشرف پهلوی و یا وزیر خارجه باشد. آنها همه از یک کثافت‌اند. شاید هم شاه به وزیر خارجه خود اعتماد ندارد.

در این موقع چون ساعت ۲ بعد از ظهر بود به ناچار بر سر میز غذا رفتیم و متاسفانه توضیحات ما در جواب رفیق بهار بر سر میز غذا و به طور نامرتب انجام گرفت. خلاصه توضیحات مذکور چنین بود: سازمان ما پیوسته کوشیده است که موازین لنینی و استالینی را در امر سازمانی عملی گرداند.

... باید به تلفات عظیمی که ارتجاع و امپریالیسم به ویژه در اثر ترور و رویزیونیست‌های شوروی و ایرانی در اثر سیاست اپورتونیستی خود به نهضت کمونیستی ایران و کادرهای قدیمی وارد آورده‌اند توجه کرد. باید توجه کرد به اینکه شکاف جبهه کمونیستی جهانی وقتی حاصل شد که ما (اعضاء کمیته مرکزی) در چنگال رویزیونیست‌های شوروی بودیم و فقط کادرهای حزبی مقیم اروپا کم و بیش در جریان امر قرار داشتند. باید توجه کرد که اگر ایران مظهر استعمار جمعی و مظهر سازش امپریالیسم آمریکا و رویزیونیسم شوروی است ترور پلیسی در ایران نیز نتیجه کوشش‌های ضدانقلابی همه این نیروهاست و یکی از شدیدترین ترورهاست.

(رفیق بهار این اشکالات را تصدیق کرد). در هر صورت تمام کوشش ما مصروف به غلبه بر مشکلات و تشکیل حزب در عرصه ایران است. اما در انقلاب دموکراتیک نوین و حکومت احتمالی نظیر حکومت مصدق، باید گفت که ما در سند برنامه‌ای خودمان مرحله انقلاب ایران را معین کرده‌ایم و مرحله انقلاب از روی تضادهای موجود اجتماعی معین می‌شود نه از روی عوامل ذهنی. تضاد خلق ایران با فئودالیسم و با امپریالیسم ایجاب می‌کند که انقلاب ایران انقلابی ملی، ضدامپریالیستی و دموکراتیک باشد چنین انقلابی در عصر ما فقط، به رهبری طبقه کارگر می‌تواند به پیروزی بیانجامد، و این همان انقلاب دموکراتیک توده‌ای است. اما این به آن معنی نیست که روی کار آمدن حکومت‌هائی با نشئه ضدامپریالیستی و

دموکراتیک منتفی است. بدیهی است که ما از چنین حکومت‌ها تا حد معین پشتیبانی می‌کنیم. اما در مورد مبارزات اوپک، ما جریان امر را چنین می‌بینیم... (و در اینجا مضمون اساسی مقاله "خیانتی دیگر در مسئله نفت" که در شماره ۴۴ توفان (سند توفان در زیر ارائه می‌شود– توفان) درج شده است بیان شد. پس مبارزه ضدامپریالیستی اقتضاء دارد که نقش خیانت‌آمیز شاه افشاء شود نه اینکه او را در شمار مقاومت کنندگان در برابر امپریالیسم در آورند. اما در مورد به رسمیت شناختن جمهوری توده‌ای چین و دعوت اشرف، ما کاملا موافقیم و آرزو داریم که جمهوری توده‌ای چین هرچه بیش‌تر از طرف دولت‌ها به رسمیت شناخته شود ولی عامل اصلی واقعیت کنونی همانا قدرت و نفوذ جمهوری چین توده‌ای چین است و جمهوری مذکور می‌تواند و باید مناسب‌ترین راه‌ها را به دولت‌های دیگر تحمیل کند. به نظر ما بین اشرف و مثلا وزیر خارجه ایران تفاوت بسیار است. زیرا که اولا اشرف هیچ مقام رسمی در دولت ایران ندارد و ثانیا از لحاظ سیاسی آدمی است بسیار بدنام (همکار دالس در تدارک کودتای ۲۸ مرداد) و از لحاظ اخلاقی آدمی است فاسد. مذاکره با او نه فقط به مبارزات خلق ایران صدمه می‌زند بلکه به حیثیت و اعتبار جمهوری توده‌ای چین زیان می‌رساند. اما درباره این نکته که: شاید شاه به وزیر امور خارجه خود اعتماد ندارد، باید گفت که به هیچ‌وجه صحیح نیست زیرا که وزیر خارجه نوکر شاه است و هر دو آنها نوکر امپریالیسم آمریکا هستند.

بیش از این در این زمینه امکان توضیح پیدا نشد ولی بعدا در مذاکراتی که با رفیق مسئول ستون خارجی زری‌ای‌پوپولیت صورت گرفت به تفصیل در این باره سخن گفتیم و به نظر می‌رسید که آن رفیق استدلالات ما را می‌پذیرفت"

توفان شماره ۴۴ دوره سوم فروردین ماه ۱۳۵۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران(توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML044.pdf

"خیانتی دیگر در مسئله نفت

وقتی که مبارزه بعضی از دول دارنده نفت بر ضد انحصارهای امپریالیستی حاد شد و مجموعه اوپک را فرا گرفت امپریالیست‌ها در جستجوی کسی بر آمدند که بتواند این مبارزه را از داخل اوپک به بن‌بست بکشاند و شخص محمدرضا شاه را بنا بر سابقه برگزیدند. او همان است که در حکومت ملی دکتر مصدق و مبارزه بر ضد شرکت نفت انگلیس و ایران نقش خائنانه بازی کرد و بالاخره با وجود قانون ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور قرارداد کنسرسیوم و چندین قرارداد راهزنانه‌ی دیگر را در مورد واگذاری نفت به امضاء رسانید و امپریالیست‌ها را در میهن ما صاحب اختیار ساخت. چنین شخصی ماموریت یافت که لباس پهلوانان بپوشد و در سنگر اوپک موضع بگیرد و آنی از رجز خوانی باز نایستد تا بتواند مزورانه به امپریالیست‌ها خدمت کند.

جریان واقعه چنین بود: پس از آن که سلطنت لیبی سرنگون شد دولت جدید به استیفاء برخی ازحقوق خلق لیبی دست زد و در اثر پافشاری در برابر کمپانی‌های نفتی توانست (در سال ۱۹۷۰) بهای هر بشکه نفت را از ۲/۲۳ دلار به ۲/۵۳ دلار برساند. تعهد بگیرد که تا سالیانه مدت پنج سال ۲ سنت بر بهای هر بشکه افزوده شود، حتی از هر بشکه نفت که در گذشته از ۱۹۶۵ ببعد در لیبی تولید شده است ۵ سنت مالیات بستاند (مجموعاً ۵۰۰ میلیون دلار)، نرخ مالیات کشور لیبی را بر صادرات نفت از ۵۴٪ به ۵۸٪ ترقی دهد... و غیره. دولت لیبی و برخی از دولت‌های دیگر مانند الجزیره، ونزوئلا و غیره به این اندازه هم قانع نیستند و مطالبات بیش‌تری را طلب می‌کنند و کنفرانس اوپک در ونزوئلا (۱۸ – ۲۱ آذر ۱۳۴۹) در این زمینه تحت تاثیر آنها به اتخاذ یک سلسله تصمیمات دست زد. از آن جمله مقرر شد که چون نوع نفت و موقعیت جغرافیائی ابوظبی، ایران، عراق، کویت، قطر و عربستان سعودی شبیه است کمیته‌ای از این کشورها برای مذاکره با کمپانی‌های نفتی تشکیل شود و نتایج مذاکرات خود را به اطلاع اوپک به منظور اقدامات بعدی برساند. در این کمیته بود که محمدرضاشاه می‌توانست و می‌بایست وظیفه‌ی خدمت‌گزاری خویش را نسبت به امپریالیست‌ها ایفاء کند. کسی که قرارداد

راهزنانه‌ی کنسرسیوم را بر خلق ایران تحمیل کرده و بارها در "اعتبار" بین‌المللی آن داد سخن داده بود، کسی که در همین سال ۱۳۴۹ آشکارا با افزایش بهای نفت به مخالفت برخاسته و بیشرمانه "استدلال" امپریالیست‌ها را تکرار کرده بود که: "اگر ما در صدد آن برآئیم که قیمت نفت را بالا ببریم هزینه تولید در کشورهای صنعتی بیش‌تر خواهد شد و آنگاه ما بنوبه خود مجبور خواهیم شد که مبلغ بیش‌تری برای خرید نیازمندی‌های خود بپردازیم" (اطلاعات ۶ تیر۱۳۴۹)، چنین شخصی ناگهان به هئیت قهرمان مبارزه با کنسرسیوم در آمده و با سینه‌ی سپر کرده خط و نشان کشید که اگر کمپانی‌ها بهای نفت را بالا نبرند با آنها چنین و چنان خواهیم کرد. روزنامه‌های مزدوران ایران عکس و تفصیلات منتشر کردند که چه نشسته‌اید که محمدرضاشاه "لیدر" اوپک شده و نمایندگان کمپانی‌های نفتی از بیم او زیر میزها پناه برده‌اند. اما این لیدر وقاحت و خیانت چه می‌گفت؟ – همان چیزی که امپریالیست‌ها می‌خواستند، همان حداقلی که امپریالیست به آن راضی بودند: یعنی تثبیت نرخ مالیات ایران در مورد نفت صادراتی به ۵۵٪ و افزایش بهای هر بشکه از نفت ایران تا ۲/۱۷ دلار و افزایش سالیانه‌ی ۲/۵۰ درصد تا مدت پنج سال. در عوض دولت ایران متعهد می‌شد که در این مدت تقاضای دیگری در مورد افزایش قیمت نفت نداشته باشد.

برای این که به خوبی روشن شود که در لفافه "پیروزی" محمدرضا شاه چه شکستی بر منافع ایران وارد آمده است باید به چند نکته‌ی مهم توجه کرد:

یکی اینکه امپریالیست‌ها در عرض ۱۲ سال اخیر بهای نفت ایران را تنزل داده‌اند و نرخ جدید (هر بشکه ۲/۱۷ دلار) که پیروزی محمدرضاشاه تلقی می‌شود چیز دیگری نیست جز نرخ سال ۱۹۵۹ (روزنامه لوموند ۹ مارس ۱۹۷۱). خود محمدرضاشاه هم به این مطلب در سخنرانی خویش در سازمان برنامه اعتراف کرد و گفت: "...هم قیمت کم‌تری به ما می‌دهند و هم جنس‌هائی که ما باید با همین پول بخریم در حدود ۳۷ درصد گران‌تر باید بخریم" (کیهان ۱۲ دی ۱۳۴۹). پس به خوبی دیده می‌شود که دولت ایران با تثبیت نرخ ۲/۱۷ دلار باندازه یک نوک ناخن هم از منافع امپریالیست‌ها نچیده است، صرف نظر از این که امپریالیست‌ها – چنان که خواهیم دید – همین مبلغ ناچیز را نیز از محل‌های دیگر جبران خواهند کرد. ولی

در عوض محمدرضاشاه با قبول این سازش که به نام کمیته‌ی نفتی ابوظبی، ایران، عراق، کویت، قطر و عربستان سعودی صورت گرفته سنگ بزرگی در راه مطالبات دولت لیبی و ونزوئلا و امثال آنها انداخته و سابقه‌ی خائنانه‌ای بوجود آورده است. پس از پایان کنفرانس تهران روزنامه‌ی تایمز مالی (۱۵ فوریه) نفس راحتی کشید که اولا ثبات قیمت نفت برای پنج سال تضمین شده است و ثانیاً موافقت‌نامه‌ی تهران "امید می‌دهد که بتوان از سرسختی لیبی تا حدودی جلوگیری کرد". محمدرضاشاه در این حد نایستاد و در مصاحبه با خبرگزاری آسوشیتد پرس – به قول روزنامه کیهان ۱ اسفند ۱۳۴۹ – "به لیبی توصیه کردند که در مذاکراتی که با شرکت‌های نفتی بین‌المللی در باره قیمت‌ها در پیش دارد معقول و منطقی رفتار کند، و اعلام کردند که هرگاه خواست‌های آنها از آنچه ما در خلیج فارس به دست‌آورده‌ایم بیش‌تر باشد ما ملزم به پشتیانی از آنها نیستیم ... شاهنشاه ... به لیبی توصیه کردند که توقعات خود را زیاد بالا نبرد". و روزنامه‌ی درباری کیهان در تائید نظریه‌ی مخدوم خود نوشت: "به موجب قرارداد تهران هرگاه مذاکرات لیبی برای اخذ امتیازاتی بیش از امتیازات تهران به شکست منجر شود تولید کنندگان خلیج فارس مشکلی برای افزایش تولید اتخاذ نخواهند کرد" (۴ اسفند ۱۳۴۹). این خنجری بود که محمدرضا شاه بر پشت لیبی، ونزوئلا و کشورهائی نظیر آنها می‌نواخت. رویزیونیست‌های شوروی نیز با اعلام این که صدور نفت خویش را به اروپای غربی افزایش خواهند داد همان نقش محمدرضا شاه را بازی کردند.

نکته مهم دیگری که باید بدان توجه کرد اینست که لیبی مالیات بر صادرات نفت را تا ۵۸٪ رسانده است، کشورهائی مانند ونزوئلا در راه همین مطالبه گام برمی‌دارند (بگذریم از الجزیره که اصولا صنعت کمپانی‌های فرانسوی نفت را ملی کرده است) و آنگاه محمدرضا شاه رقم مذکور را برای کشورهای خلیج فارس در ۵۵٪ تثبیت می‌کند. این امر خدمت بزرگی به انحصارهای نفتی است.

آنچه دولت ایران از انحصارهای نفتی دریافت می‌دارد به علت فقر بی‌حساب خلق ایران نسبتاً بزرگ جلوه می‌کند ولی در برابر سودی که امپریالیست‌ها از همین محل برمی‌دارند مبلغ ناچیزی است. کافی است گفته شود که نفت ایران در بازارهای اروپا بشکه‌ای ۱۰/۷۴ دلار بفروش می‌رسد و از این مبلغ فقط ۰/۸۵ دلار (کم‌تر از ۸

درصد) به ایران عاید می‌گردد زیرا که همه چیز در دست امپریالیست‌هاست، استخراج، حمل و نقل، دلالی، انبارداری، فروش و غیره وسیله‌ی افزایش منفعت آنهاست (اطلاعات ۱۸ آذر ۱۳۴۹). مجله تهران اکونومیست می‌نویسد: "سود شرکت بریتیش پترولیم در سه ماهه سوم سال ۱۹۷۰ نسبت به مدت مشابه سال پیش ۳۲ درصد افزایش یافته و تازه شرکت‌های نفتی آمریکائی دارای درآمد بهتری هستند" (۱۲ دی ۱۳۴۹).

از آنجا که اقتصاد ایران به طور عمده در دست امپریالیست‌هاست آنها همین مبلغ ناچیز را هم که ظاهراً بوسیله‌ی کمپانی‌های نفتی به ایران می‌رسد با انواع حیله‌های اقتصادی از او می‌ربایند. برای نمونه می‌توان حمل و نقل دریائی را مثال آورد که در خط خلیج فارس – خاور دور فقط در عرض یک سال سه بار و در خط خلیج فارس – اروپا در آبان ماه گذشته ناگهان ۴۰ درصد افزایش یافت و مبالغ عظیمی ارز ایران را ربوده و می‌رباید. برای نمونه می‌توان یاد آور شد که امروزه دلار نسبت به سال ۱۹۶۰ تنزل کرده است و فقط باندازه ۷۳ سنت ارزش دارد و باین طریق مبلغی که انحصارهای نفتی به دلار به ایران می‌پردازند بی سروصدا و بخودی خود ۲۷ درصد کم‌تر از سابق است. برای نمونه می‌توان یادآور شد که آنچه ایران از کمپانی‌های نفتی می‌ستاند به مصرف خرید کالا از کشورهای امپریالیستی می‌رساند و امپریالیست‌ها با افزایش دائمی بهای کالاهای خویش هرگونه افزایش گاه بگاه بهای نفت را خنثی می‌کنند. دبیر کل اوپک در مصاحبه‌ای صریحاً اظهار داشت که: "در حال حاضر به طور متوسط ۸۰٪ در آمد نفتی حاصله‌ی کشورهای عضو اوپک برای پرداخت واردات دوباره به کشورهای صنعتی بر می‌گردد". (تهران اکونومیست ۴ مهر ۱۳۴۹).

به خوبی دیده می‌شود که جنجال پرلاف و گزلف رژیم در مسئله نفت به منظور پوشانیدن واقعیت وحشتناک استثمار ایران غارت بیکران ثروت‌های ملی ما و خیانت محمدرضا شاه در فروش میهن ما و خرابکاری وی در مبارزات ضدامپریالیستی خلق‌ها و دولت‌های دیگر صورت گرفته و می‌گیرد.

تا وقتی که ریشه‌ی امپریالیست‌ها و محمدرضاشاه از ایران کنده نشود هیچ یک از مجاهدات خلق ایران در استیفاء حقوق ملی خویش به ثمر نخواهد رسید."

توفان شماره ۴۵ دوره سوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ مه ۱۹۷۱

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران(توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML045.pdf

"شاه و جمهوری توده‌ای چین

سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین در اساس خود بر انترناسیونالیسم پرولتری استوار است یعنی دفاع از آرمان‌های پرولتاریای جهان و پشتیبانی بی‌دریغ از خلق‌هائی که علیه امپریالیسم و ارتجاع به خاطر آزادی ملی و اجتماعی می‌رزمند. دولت چین و حزب کمونیست چین در تمام طول حیات خود به این اصل که اصل اساسی سیاست خارجی کشور سوسیالیستی است وفادار مانده‌اند.

سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین همچنین مبتنی است بر استقرار روابط عادی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی با کشورهائی که دارای نظام سیاسی و اجتماعی متفاوت‌اند. "ما باید تمام نیروی خود را بکار اندازیم تا با کشورهائی که مایل‌اند با ما در صلح بسر برند بر اساس احترام متقابل به تمامیت ارضی و حاکمیت ملی و همچنین بر اساس تساوی حقوق و امتیازات متقابل، روابط دیپلماتیک عادی بر قرار کنیم (مائوتسه دون)

جمهوری توده‌ای چین از همان آغاز تاسیس خود کوشیده است و می‌کوشد بر اساس اصول پنجگانه همزیستی مسالمت آمیز که خود مبتکر و پایه گذار آنست یا بر اساس اصول ده‌گانه کنفرانس باندونگ (۱۹۵۵) که بسط و گسترش همان اصول است با کلیه کشورها روابط عادی برقرار کند و با بسیاری از کشورها نیز چنین روابطی برقرار نموده است.

استقرار روابط سیاسی و اقتصادی میان کشور سوسیالیستی و کشورهای دیگر هر چه باشد نظام اقتصادی و اجتماعی آنها، امری ناگزیر است. امپریالیسم و ارتجاع می‌توانند در برابر آن سرسختی نشان دهند و آنرا به تاخیر اندازند ولی سرانجام دیر یا زود شرایط جهانی آنها را به این امر وادار می‌سازد. کوشش دولت جمهوری توده‌ای

چین برای هموار ساختن راه استقرار چنین روابطی در واقع مبارزه با سیاست امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا است که هدف آن منفرد ساختن جمهوری توده‌ای چین است.

اما امپریالیسم آمریکا نه‌تنها از سیاست صحیح دولت جمهوری چین استقبال نکرد بلکه کوشید با عدم شناسائی جمهوری توده‌ای چین توسط متحدین و دست‌نشاندگان خود از استقرار روابط سیاسی و اقتصادی کشورها با جمهوری توده‌ای چین جلوگیرد و این کشور را در حالت انزوا و انفراد نگاه دارد. هم اکنون قریب بیست و دو سال از تاسیس جمهوری توده‌ای چین می‌گذرد و این کشور پهناور که یک چهارم سکنه کره ارض را در بر می‌گیرد بر اثر تحریکات و دسائس امپریالیسم آمریکا نتوانسته مقامی را که در سازمان ملل متحد حقا به وی تعلق می‌گیرد اشغال و نقشی را که شا یسته چنین کشور بزرگی است ایفا کند.

اما اکنون قدرت و عظمت چین توده‌ای بجائی رسیده است که دیگر امپریالیسم و ارتجاع جهانی و در راس آنها امپریالیسم آمریکا نمی‌توانند آن را از هیچ جنبه‌ای نادیده انگارند، امروز هیچ مسئله مهم بین‌المللی بدون شرکت دولت توده‌ای چین قابل حل نیست، امروز برای امپریالیسم آمریکا امکان ندارد بتواند درهای سازمان ملل متحد را به روی کشورهشتصد ملیونی چین ببندد و دولت پوشالی چای کان شک را نماینده خلق قهرمان چین بشناسد. موجی که در سراسر جهان برای شناسائی چین توده‌ای برخاسته و پیوسته دامنه و وسعت بیش‌تری می‌یابد از همین جا سرچشمه می‌گیرد. ظرف همین چند ماه گذشته عده‌ای از کشورها به ایجاد روابط دیپلماتیک با دولت توده‌ای چین مبادرت ورزیده‌اند. حتی امپریالیسم آمریکا نیز اکنون خود ناگزیر می‌بیند در برخورد به جمهوری توده‌ای چین از در تازه‌ای درآید. بدیهی است سیاست اصولی و در عین حال انعطاف پذیر دولت توده‌ای چین در این امر نقش مهمی بازی می‌کند.

بدنبال امپریالیسم آمریکا، شاه و دولت وی که سال‌های دراز پا پای دولت آمریکا از استقرار مناسبات سیاسی و اقتصادی از پذیرش جمهوری توده‌ای چین به سازمان ملل متحد سر باز می‌زد به یکبار مسئله شناسائی چین توده‌ای را آنهم در چارچوب سیاست "دو چین " در برابر خود گذاشت.

اگر صحیح است که سیاست خارجی هر دولت، ادامه سیاست داخلی و در توافق کامل با آنست، شاه ایران که در سیاست داخلی بخاطر تامین مقاصد امپریالیسم به ویژه امپریالیسم آمریکا فاشیسم و استبداد را شیوه خود ساخته و نیروهای انقلابی میهن ما را که بخاطر آزادی و استقلال می‌رزمند به وحشیانه ترین وجهی سرکوب می‌نماید، در سیاست خارجی خود نمی‌تواند جز دشمنی و خصومت با کشورهای سوسیالیستی، جز دشمنی و خصومت با خلق‌های انقلابی جهان و با اندیشه های انقلابی سیاست دیگری در پیش گیرد.

شناسائی جمهوری توده‌ای چین که دولت ایران بالاخره مطالعه آنرا در دستور کار خود قرار داده در چهار چوب چنین سیاستی آغاز گردیده است.

پا درمیانی اشرف پهلوی – زنی که فساد و بد نامی‌اش در ایران و حتی در محافل بین‌المللی زبانزد خاص و عام است، زنی که در تدارک کودتای ۲۸ مردا د همدست آلن دالس بوده است، زنی که بعنوان قاچاقچی هروئین شهرت جهانی دارد، زنی که دل‌های مردم ایران برای او آکنده از کین و نفرت است – آری پا در میانی اشرف پهلوی در کار تدارک استقرار مناسبات میان دو کشور ایران و جمهوری توده‌ای چین نمی‌تواند تعجب و تاسف مردم میهن ما را بر نیانگیزد. به ویژه که این زن بدنام و توطئه کر در دولت ایران دارای هیچگونه سمت رسمی نیست.

روش مزورانه شاه در قبال شناسائی به حق جمهوری توده‌ای چین درست بخاطر آنست که از یکسو جمهوری توده‌ای چین و افکار و اعمال انقلابی آنرا در نزد خلق ایران از اعتبار بیاندازد و توده‌های مردم میهن ما را که چین توده‌ای در میان آنها از حیثیت و دوستی فراوانی برخوردار است در این زمینه گرفتار شبهه و تردید کند و از سوی دیگر در میان نیروهای انقلابی ایران که مبارزه آنها علیه رژیم بیدادگر شاه هر روز دامنه وسیع‌تری بخود می‌گیرد و رویای شاه را در باره "آرامش و ثبات" کشور درهم میریزد تخم نفاق بپراکند و بالاخره آتش مبارزه‌ای را که هم اکنون علیه رژیم جنایت کار، خیانت پیشه و فاسد شاه زبانه می‌کشد فرو نشاند.

سازمان ما ایمان راسخ دارد که نیات پلید شاه هرگز به تحقق نخواهد پیوست و خلق‌های ایران نبرد خود را با عزمی جزم و اراده ای آهنین تا سرنگونی رژیم شاه همچنان ادامه خواهند داد."

توفان شماره ۵۱ دوره سوم آبان ۱۳۵۰ توامبر ۱۹۷۱

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران(توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML051.pdf

"پیروزی بزرگ خلق چین

"سالیان دراز، امپریالیسم آمریکا و متحدینی که کورکورانه بدنبال وی می‌رفتند با انواع دسائس و حیل جمهوری توده‌ای چین را از اشغال مقامی که در سازمان ملل حقا بدو تعلق می‌گرفت باز می‌داشتند و دارودسته شکست خورده چانکای شک را که در پناه نیروی نظامی آمریکا در تایوان استقرار یافته بود به مثابه نماینده خلق کبیر چین به سازمان ملل متحد تحمیل می‌کردند. بدین ترتیب کشور عظیم و پهناوری که یک چهارم جمعیت کره زمین را در برمی‌گیرد و حل هیچ یک از مسائل مهم جهانی بدون شرکت آن امکان پذیر نیست مدت بیست و دو سال از جرگه ملت‌های جهان بر کنار ماند.

۲۶ اکتبر امسال سرانجام این وضع نابهنجار پایان پذیرفت. مانور تازه امپریالیسم و متحدینش در هم شکست و مسئله عضویت دولت توده‌ای چین، مسئله‌ای که مدت ۲۲ سال هر سال در دستور کار مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرار می‌گرفت آنطور که سزاوار بود حل شد و جمهوری توده‌ای چین، مقامی را که در سازمان ملل بحق شایسته اوست اشغال کرد.

ورود جمهوری توده‌ای چین به سازمان ملل پیروزی بزرگ خلق چین، پیروزی بزرگ سوسیالیسم است، پیروزی کلیه خلق‌هائی است که علیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم مبارزه می‌کنند، پیروزی بزرگ کشورهائی است که از فرمانفرمائی دو قدرت غول آسای آمریکا و شوروی در سازمان ملل بجان آمده و در پی آنند که خود را از نفوذ اسارت‌آور این دو قدرت رهائی بخشند. این پیروزی مدیون قدرت مادی و معنوی چین توده‌ی مدیون حیثیت و اعتبار روز افزون آن در صحنه بین‌المللی است.

واقعیت چین توده‌ای، واقعیتی عظیم و چشم‌گیر که دیگر امکان نداشت آنرا نادیده گرفت دولت آمریکا را وادار کرد که برای دور نگاهداشتن این کشور از سازمان ملل متحد امسال به مانور جدیدی دست بزند. مانور تازه مبتنی بود بر سیاست "دو چین" و یا سیاست چین و تایوان. آمریکا با این سیاست ظاهراً خود را موافق با ورود جمهوری توده‌ای چین به سازمان ملل و حتی موافق با عضویت آن در شورای امنیت می‌نمایاند، ولی در واقع با مخالفت خود با اخراج دارودسته چانکاشک، از ورود دولت چین توده‌ای به سازمان ملل جلو می‌گرفت. همه کس می‌داند که دولت چین به حق تایوان را جزء لاینفک چین می‌داند و پیوسته اعلام داشته است که در هیچ سازمانی که در آن سیاست دو چین اعمال شود شرکت نخواهد جست. با این ترتیب چنانچه مانور آمریکا با موفقیت روبرو می‌گردید و دولت پوشالی تایپه همچنان به عضویت خود در سازمان ملل ادامه می‌داد چین توده‌ای بازهم از این سازمان بر کنار می‌ماند.

اما مانور تازه آمریکا با شکست مفتضحانه‌ای روبرو گردید، پیشنهاد آمریکا دائر بر این که مسئله اخراج تایوان "مسئله مهم" است و بنابراین اتخاذ تصمیم در باره آن نیازمند دو سوم آراء نمایندگان مجمع عمومی است رد شد. رد این پیشنهاد به معنی آن بود که سازمان ملل در مورد پذیرش جمهوری توده‌ای چین اکثریت آراء را کافی می‌شمرد و در چنین حالتی موفقیت قطعنامه هئیت نمایندگی آلبانی دائر بر پذیرش عضویت چین توده‌ای و اخراج تایوان حتمی و مسلم بود. در اینجا است که تعدادی از نمایندگان، حتی آن نمایندگانی که به پیشنهاد آمریکا رای موافق داده و یا نسبت به آن ممتنع باقی مانده بودند مانند اسرائیل، پرتقال، اطریش، بلژیک... به یکباره سمت خود را تغییر دادند و به قطعنامه آلبانی پیوستند تا وجهه‌ای برای خود کسب کرده باشند. هئیت نمایندگی ایران در زمره آنان بود. در نتیجه تعداد آرائی که به سود آلبانی داده شد از دوسوم نیز فراتر رفت.

سیاست شاه در مورد شناسائی جمهوری توده‌ای چین از مزورانه‌ترین و فریب‌کارانه‌ترین سیاست‌هائی بود که در داخل سازمان ملل و در خارج از آن اعمال گردید.

در اردیبهشت ماه امسال شاه در مصاحبه خود با مخبر روزنامه ژاپنی مینی شی پس از تذکر این واقعیت که "نمی‌توان یک کشور هشتصد و شصت میلیونی را

نادیده گرفت" و بدون شرکت آن "سازمان ملل متحد معنی حقیقی خود را نخواهد داشت" به سخنان خود چنین پایان می‌دهد: "البته در صورت ایجاد رابطه با چین ما نمی‌خواهیم حقوق تایوان و دولت و مردم آنجا را نفی کنیم، آنها هم حق دارند راجع به سرنوشت خودشان کاملا آزادانه اظهار عقیده بکنند، ولی فکر می‌کنم رویه کنونی تایوان که در صورت ایجاد رابطه از طرف یک کشور با چین روابط خود را با آن کشور قطع می‌کند رویه سختی است... و مالا به مصلحت خود آنها نیز نخواهد بود" (کیهان اول اردیبهشت ۱۳۵۰). از این بیانات روشن است که، اولا شاه ازهمان موقع که مسئله شناسائی دولت چین توده‌ای را به پیش کشید تایوان را به مثابه کشوری جداگانه در نظر می‌گرفت که نمی‌توان "حقوق دولت و مردم" آن را نفی کرد، وقتی شاه و دولت ایران از دولت چین به مثابه یگانه نماینده خلق چین سخن می‌راند، وقتی مزورانه اظهار می‌دارد که با سیاست "دو چین" آمریکا موافقت ندارد و به آن رای نخواهد داد، در واقع جزیره تایوان و دولت پوشالی چان کای شک را به مثابه کشور، دولت و خلق مستقلی تلقی می‌کند که گویا بخش لاینفک جمهوری توده‌ای چین نیست و "حق دارند راجع به سرنوشت خودشان کاملا آزادانه اظهار نظر کنند".

ایده قبول تایوان به مثابه کشوری مستقل به طور مداوم در اخبار وزارت خارجه ایران و مطبوعات ایران آمده است. حتی هنگام انتشار اطلاعیه در مورد استقرار روابط سیاسی میان دو کشور فراموش نشد که برروی این موضوع با صراحت تمام انگشت گذاشته شود. اکنون نیز علی‌رغم رای موافقی که ایران به قطعنامه هئیت نمایندگی آلبانی دائر به پذیرش جمهوری توده‌ای چین به سازمان ملل و اخراج دارودسته چانکای شک از این سازمان داده است هنوز قرینه‌ای در دست نیست که نظر دولت ایران در مورد تایوان تغییر یافته باشد. قطع ارتباط تایوان با ایران به ابتکار تایوان صورت گرفت و شاه چنان که در مصاحبه فوق آمده آن را "رویه‌ای سخت" می‌شمرد و "مآلا به مصلحت" خود تایوان نمی‌داند.

ثانیا شاه و دولت ایران تعلق تایوان را به جمهوری توده‌ای چین در زیر علامت سئوال می‌گذارند. وضع تایوان کاملا روشن است و در قراردادهائی که در جریان جنگ و یا پس از آن، میان کشورهای متفق منعقد شده مسجل گردیده است. در این قرار دادها، تایوان بدون هیچگونه ابهامی بخش لاینفک چین اعلام شده است. اما

شاه بر آنست که تایوان و دولت و مردم آن "حق دارند راجع به سرنوشت خودشان کاملا آزادانه اظهار نظر کنند" و معنی این "اظهار نظر آزادانه" در نطق هویدا، برادر نخست وزیر، هنگام تقدیم اعتبارنامه خود به دبیر کل سازمان ملل به تفصیل آمده است. هویدا در این نطق، تایوان و بحرین را با یکدیگر مقایسه می‌کند و توضیح می‌دهد که دولت ایران چگونه این معضل را از طریق "اظهار نظر آزادانه" مردم بحرین حل کرد، چگونه بحرین را که استان چهاردهم‌اش نامیدند با مداخله سازمان ملل به دست نفتخواران آمریکائی سپرد. هویدا به دولت چین توده‌ای و به سازمان ملل "الهام" می‌دهد که برای حل معضل تایوان از این راه بروند و به اشغال تایوان توسط امپریالیسم آمریکا صورت قانونی بدهند. همین شاه که در درون کشور خود به خلق‌های ایران امکان تکلم به زبان مادری خویش را نمی‌دهد تا چه رسد به "اظهار نظر آزادانه" در سرنوشت خود، یکباره به پیشواز حل مسئله تایوان می‌شتابد و با دلسوزی برای خلق تایوان راه "رفراندم تحت کنترل سازمان ملل" را نشان می‌دهد. علی‌رغم تمام این حقایق دولت ایران مزورانه اعلام می‌دارد که با سیاست "دو چین" که از طرف آمریکا دنبال می‌شود مخالف است و به آن رای نخواهد داد. کم‌تر دولت و رئیس دولتی را می‌توان یافت که تا این پایه در امور داخلی و بین‌المللی به تزویر و فریب و دروغ متوسل گردد.

هئیت نمایندگی ایران پس از آن که پیشنهاد آمریکا دائر به اتخاذ تصمیم با دو سوم آراء با شکست مواجه شد و مسلم گردید که پذیرش عضویت جمهوری توده‌ای چین و طرد دولت پوشالی تایوان حتمی است آنگاه به قطعنامه آلبانی پیوست در حالی که هنوز هم تایوان را جزء لاینفک چین توده‌ای نمی‌شناسد.

ورود جمهوری توده‌ای چین به سازمان ملل شکست بزرگی برای امپریالیسم آمریکا است، شکستی که دست‌نشاندگان آمریکا و از آن جمله ایران نیز از آن بی‌نصیب نخواهد ماند."

این اسناد درونی و بیرونی سازمان م– ل توفان و به ویژه ارگان‌های علنی آن که در این جا به آنها استناد می‌شود، گواهی می‌دهند که ادعاهای سازمان توفان، ادعاهای واهی و فرصت‌طلبانه و بر اساس مصالح روز بعد از چهل سال گذشت زمان نیستند. سازمان م– ل توفان از همان بدو امر به انتقاد و

مبارزه با این انحراف چه در جنبش کمونیستی و چه در جنبش دموکراتیک به منزله سازمان صدیق کمونیستی پرداخت. نشریات منتشر شده توفان گواه این واقعیات هستند.

سایر سازمان‌های درون کنفدراسیون که ادعای کمونیستی می‌کردند جسارت ندارند مواضع درونی خویش را منتشر کرده و به عرصه نظرخواهی توده مردم بگذارند. آنها حتی حاضر نیستند از مواضع گذشته خود رسما به دفاع برخیزند. و معذالک خود را "کمونیست‌های صدیق و انقلابی" جا می‌زنند.

همزمان با انتشار مقاله توفان در مورد سفر اشرف به چین در اردیبهشت سال ۱۳۵۰، کنفدراسیون جهانی نیز در ماه مه ۱۹۷۱ به انتشار یک نامه سرگشاده خطاب به دولت جمهوری خلق چین نسبت به دعوت و دیدار رسمی خواهر شاه، اشرف پهلوی به پکن دست زده و اعتراض کرد. (۱۶ام آذر شماره ۲ مه ۱۹۷۱).

این روشِ کنفدراسیون در برخورد به جمهوری توده‌ای چین علی‌رغم این که متن آن تکرار مضمون مقاله انتقادی توفان بود، مورد تائید سازمان ما نبود، زیرا این روش را چراغ سبزی می‌دانستیم که از آن برای حملات بعدی به چین توده‌ای با استناد به این سنت استفاده خواهند کرد. دبیران وقت کنفدراسیون جهانی از جمله مرکب از "سازمان انقلابی" و گروه "کادر"ها حتی لازم ندیدند در این زمینه با سازمان م- ل توفان که تنها سازمان منتقد کمونیستی بود مشاوره به عمل آورند. "سازمان انقلابی" که در پس پرده با این سیاست نادرست رفقای چینی موافق بود در جلوی پرده به عوام‌فریبی مشغول بود و خود را فرصت‌طلبانه و در مواردی که راه فرار نداشت "منتقد" جا می‌زد. این روشی که رهبران وقت کنفدراسیون جهانی در تحت فشار جبهه ملی ایران و گروه "کادر"ها بدون در نظر گرفتن پیش‌زمینه‌های قبلی در پیش گرفتند، در یک سازمان توده‌ای، علنی و گسترده به تقویت نیروهای نهفته ضدکمونیست و ضدچین منجر می‌شد که با تکیه به این اشتباه در واحدهای کنفدراسیون هانی به جنجال ضدکمونیستی دامن زنند و بر این اساس سربازگیری نمایند و محبوبیت و حیثیت جمهوری توده‌ای چین را خدشه‌دار کنند. مقاله کنفدراسیون جهانی و ارسال آن به چین می‌توانست در عین حال این توهم را برای رفقای چینی ایجاد کند که گویا این امر "محصول تحریکات توفانی‌ها" در کنفدراسیون جهانی است در حالیکه خلاف آن بود و مهدی خانبابا تهرانی پدرخوانده گروه "کادر"ها نقش مهمی در تدوین آن داشت. در این دوره آقای مجید زربخش از گروه "کادر"ها، هوشنگ امیرپور و منوچهر اوحدی از "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در هیئت دبیران کنفدراسیون جهانی شرکت داشتند و به انتشار این نامه رای مثبت دادند.

مراجعه کنید به شانزدهم آذر شماره ۲ سال هفتم، اردیبهشت ۵۰ – مه ۱۹۷۱

مراجعه کنید به شانزدهم آذر ارگان کنفدراسیون جهانی در تارنمای کنفدراسیون جهانی
www.cisnu.org
سند شماره ۱۱ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم
نامه سرگشاده کنفدراسیون جهانی به دولت جمهوری توده‌ای چین

"نامه سرگشاده کنفدراسیون جهانی به دولت جمهوری توده‌ای چین

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی با کمال تعجب و تاسف اطلاع یافت که اشرف پهلوی از طرف جمهوری توده‌ای چین برای مدت ده روز به آن کشور دعوت شده است. چنین دعوتی از جانب دولتی که مدافع و پشتیبان مبارزه خلق‌های جهان علیه امپریالیسم و ارتجاع است، دولتی که معتقد و پشتیبان مبارزه آشتی ناپذیر علیه امپریالیسم و سگ‌های زنجیری آن در سراسر جهان است، به هیچ‌وجه برای جنبش جوانان و نیروهای مترقی و ضدامپریالیست ایران قابل توجیه نیست. دولت شما از اشرف، از کسی که پس از برادر جلادش منفورترین و مرتجع‌ترین عنصر دربار پهلوی است از عنصری که در کودتای سیاه ۱۹۵۳ شرکت مستقیم و تعیین کننده داشته و به عنوان مامور سازمان جاسوسی آمریکا بزرگ‌ترین خدمت را به امپریالیست‌های آمریکائی، انگلیسی و ارتجاع ایران کرده است، از عنصری که همراه برادر دیکتاتور و جلادش در راه خیانت به منافع خلق ما و کشتار انقلابیون و آزادی‌خواهان ایران همواره نقش عمده‌ای را داشته است، از عنصری که در راس کمیسیون به اصطلاح حقوق بشر و زیر پرچم "دفاع از حقوق بشر" بزرگ‌ترین جنایت‌ها را نسبت به خلق و حقوق بشر اعمال کرده است و بالاخره از عنصری که حتی طبق قانون اساسی ایران دارای هیچگونه مسئولیت سیاسی نیست، دعوت به عمل آورده است و از این مهم‌تر این دعوت در شرایطی انجام می‌گیرد که: جنبش ضدامپریالیستی و ضددیکتاتوری مردم ما در حال اوجگیری نوینی است. در شرایطی که این جنبش بشدت مورد هجوم وحشیانه رژیم فاشیستی شاه قرار دارد. در شرایطی که بهترین رزمندگان انقلابی میهن ما گروه گروه در دادگاه‌های در بسته نظامی "محاکمه" و سپس اعدام می‌شوند و یا در شکنجه گاه‌ها بقتل می‌رسند. در شرایطی که جنبش ضدامپریالیستی جوانان و خلق ما بیش از هر زمان دیگر به

همبستگی و پشتیبانی خلق‌ها و نیروهای انقلابی و ضدامپریالیست جهان نیازمند است. در زمانی که سیاست امپریالیستی "دو چین" در آستانه ورشکستگی نهائی است و امپریالیست‌ها و نیروهای ارتجاعی به حکم جبر ناچارند به این واقعیت تن در دهند که در جهان نه "دو چین" بلکه تنها یک چین وجود دارد و تنها جمهوری توده‌ای نماینده منافع و مصالح خلق چین است. دربار پهلوی نیز در نتیجه ناگزیری اجتناب ناپذیر گردن نهادن به این حکم تاریخ و برای فریب افکار عمومی و به خاطر این که سیاست خارجی کاملا وابسته خود را سیاستی مستقل نشان دهد و بالاخره برای بهره برداری سیاسی به منظور مقابله با جنبش انقلابی خلق ما، با صلاح‌دید اربابان امپریالیست خود تصمیم گرفته است در راه شناسائی جمهوری توده‌ای چین قدم بردارد.

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی بنام جنبش دمکراتیک و ضدامپریالیستی دانشجویان ایران و به نام دانشجویان و جوانان ضدامپریالیست میهن ما، با توجه به مراتب بالا نسبت به اقدام دولت جمهوری توده‌ای چین مبنی بر دعوت عنصر منفوری نظیر اشرف اعتراض کرده و این اقدام را نه در جهت مصالح خلق ما، بلکه در جهت بهره برداری رژیم دست‌نشانده‌ای می‌داند که هم اکنون با کمک امپریالیست‌ها و نیروهای ارتجاعی جهان، برگزاری دو هزار و پانصدمین سال به اصطلاح "شاهنشاهی" ایران را به منظور سرپوش گذاردن بر روی مشکلات و بن‌بست‌های عظیم اقتصادی و سیاسی و به منظور فریب افکار عمومی ایران و جهان تدارک می‌بینند، و برای این تدارک و نشان دادن این که ایران "جزیره‌ای آرام و مستقل" است، به یورش فاشیستی بی‌سابقه‌ای علیه خلق ما و عناصر انقلابی آن دست زده است.

خلق ما که همواره به حق خواهان شناسائی جمهوری توده‌ای چین در سطح جهانی و پشتیبان واقعی و پی‌گیر دوستی میان خلق‌های ایران و چین بوده است هم چنان با روحیه‌ای قاطع و خستگی ناپذیرعلیه امپریالیسم و عمال سیاه آن در ایران، علیه دیکتاتوری فاشیستی شاه و به منظورایجاد پایه‌های واقعی این دوستی به مبارزه خود ادامه خواهد داد.

پیروز باد مبارزه خلق‌های جهان علیه امپریالیسم و سگ های زنجیری آن

زنده باد پیوند رزمنده میان خلق‌های ایران و چین
هیئت دبیران کنفدراسیون جهانی"

آقای افشین متین در صفحه ۳۱۸ کتاب خود به نادرستی نوشته‌اند:

"حتی گروه‌های مائوئیست نیز این دیدار را محکوم کردند و در همان حال جناح‌های دیگر، سیاست خارجی چین را مستقیما به باد حمله گرفتند." (تکیه از توفان)

در پاورقی مربوط به این ادعا تنها از سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان و مقاله این سازمان در انتقاد به دعوت اشرف به چین یاد کرده‌اند. در این ادعا که به نیت خاصی مبهم نوشته شده است چندین تحریف وجود دارد.

۱ - سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان، یک سازمان مارکسیستی لنینیستی است و نه آن طور که جبهه ملی ایران و حزب توده ایران تبلیغ می‌کردند و می‌کنند یک سازمان "مائوئیستی". دادن چنین نسبتی به توفان یک اتهام، اتخاذ یک موضع ایدئولوژیک است که درخور یک تاریخ‌نگار مدعی امانت‌داری نمی‌باشد. مگر این که مدعی شویم آقای متین میرزابنویس جبهه ملی ایران و حزب توده ایران است.

۲ - ادعای این که "در همان حال جناح‌های دیگر" ظاهرا گروه‌های "مائوئیستی" منظور است این دیدار را محکوم کردند، کذب محض است و اگر غیر از این بود آقای افشین متین حتما مدارکش را برای تقویت استدلالات خویش منتشر می‌کردند و از این گروه‌ها نام می‌بردند. همه گروهائی که ایشان آنها را "مائوئیست" می‌دانند، نظیر "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیستها)، گروه "کادر"ها[۲۲] از این دعوت پشتیبانی کرده و مخالف نظر توفان بودند. حتی سازمان انقلابیون کمونیست این نظر توفان را به باد انتقاد گرفت که در جای خود ما به آن برخورد

[۲۲] - گروه "کادر"ها سردرگم بود. مهدی خانباباتهرانی به طور روشن مواضع ضدچینی داشت و آنرا تبلیغ می‌کرد و به رویزیونیست‌ها نزدیک بود. سایر رهبران آنها از اعلام موضع روشن فرار می‌کردند و دودوزه بازی می‌نمودند. مجید زربخش راه فرار فرصت‌طلبانه‌اش این بود به جای انتقاد به خط‌مشی رفقای چینی به متحدان جمهوری توده‌ای چین حمله کند.

خواهیم کرد. جا داشت آقای افشین متین به نزاع ایدئولوژیک که در کنفدراسیون جهانی بازتاب داشت، اشاره می‌کردند. این گونه تاریخ نویسی بر اساس واقعیات نیست بر اساس پرهیز از دلخوری "دوستان و رفقا" بعد از ۳۰ الی ۴۰ سال است که طبیعتا در تاریخ ایران ماندگار نخواهد بود.

۳ – ایشان از "جناح‌های دیگر" صحبت می‌کنند که معلوم نیست چه کسانی را مورد نظر دارند. برای درک بهتر خواننده اشاره می‌کنیم که این "جناح‌های دیگر" که مورد نظر آقای افشین متین هستند، همه از ابواب جمعی جبهه ملی ایران و حواریون آنها بودند و نه آنطور که القاء می‌شود جناح‌های "مائوئیست‌ها".

در زمینه سیاست سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان در برخورد به جمهوری توده‌ای چین و تئوری "سه دنیا" توجه خوانندگان را به فصل چهاردهم "افشاء تئوری رویزیونیستی "سه دنیا" توسط سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان" جلب می‌کنیم تا از اطاله کلام پرهیز کرده باشیم.

دعوت از اشرف پهلوی برای سفر به جمهوری توده‌ای چین بحث‌های درونی فراوانی را در آستانه کنگره سیزدهم کنفدراسیون فراهم ساخت. جبهه ملی ایران بر اساس همان ماهیت ضدکمونیستی خویش این رویداد را به فال نیک گرفت و فورا هوادار محکومیت جمهوری توده‌ای چین در کنگره کنفدراسیون جهانی شد و می‌دانست که از این سبک کار می‌تواند در میان افراد معمولی سربازگیری کند و زمینه مناسب نزدیکی خود را با رویزیونیست‌های حزب توده ایران فراهم آورد.

گروه "کارگر" نیز که خود را جبهه ملیِ مارکسیست معرفی می‌کرد از همین سیاست ضدچینی به دفاع پرداخت. یکی دیگر از سردمداران این سیاست مهدی خانباباتهرانی پدرخوانده گردئه "کادر"ها بود که نان و نمک چینی‌ها را خورده بود و با آنها هنوز در تماس قرار داشت.

سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان مخالف دعوت اشرف به چین و گردش ناسالم در سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین بود، ولی حاضر نبود چین کمونیست را تا زمانی که ماهیت کمونیستی دارد، به علت این خطا در کنگره کنفدراسیون جهانی مطابق میل ضدکمونیست‌های جبهه ملی و دارو دسته‌های دنباله‌روان "مرجع تقلیدی" به نام مهدی خانبابا تهرانی و رضایت توده‌ای‌های نقابدار و بی‌نقاب درون کنفدراسیون جهانی محکوم کند. تا زمانی که ماهیت انقلابی چین تغییر نکرده است سازمان توفان بر این نظر بود که جمهوری توده‌ای چین کشوری سوسیالیستی و دوست خلق‌های جهان و ایران است. برخورد به اختلافات در میان متحدان و دوستان باید ماهیتا با برخورد با دشمنان خلق فرق داشته باشد. نمی‌شود مرز این دو نوع برخورد ماهیتا متفاوت را به بهانه یک اشتباه مخدوش کرد. جمهوری توده‌ای

چین ازهمان بدو پیروزی انقلاب چین از مبارزات مردم ایران دفاع کرده و در کنار خلق ایران قرار داشت. تمام سیر حوادث صحت نظریات سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان را ثابت کرد.

"سازمان انقلابی" حزب توده ایران، سازمان انقلابیون کمونیست و افرادی از گروه سردرگم "کادر"ها از سیاست خارجی حزب کمونیست چین حمایت کردند و دعوت اشرف را برای سفر به چین مورد تائید قرار دادند. ولی با توجه به تحولات درون حزب کمونیست چین، موضعشان در مورد روابط خارجی و سیاست دیپلماتیک چین مخدوش بود. ولی صرفنظر از این اختلاف، تشکل‌های سازمان انقلابیون کمونیست و گروه "کادر"ها در مورد سیاست‌های ضدملی و ارتجاعی شاه با سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان همخوانی داشتند. در مورد "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در برخورد به رژیم ایران دوگانگی ناسالم و مبهمی به چشم می‌خورد. این دوگانگی ناشی از آن بود که آنها در عمل تضاد عمده را در جهان با سوسیال‌امپریالیسم شوروی می‌دانستند، ولی در حرف از ترس منفرد شدن در میان ایرانیان، به مبهم‌گوئی و همرنگ جماعت شدن روی می‌آوردند و بر عمده بودن نقش امپریالیسم آمریکا در ایران اشاره داشتند. سیر حوادث نشان داد که آنها پشتیبان پروپاقرص تئوری "سه دنیا" هستند که بعدا با گروه "کادر"ها که معجزه‌وار "سه دنیائی" از کار درآمدند، کارشان را به همکاری با رژیم جمهوری اسلامی کشانید. معلوم نبود اگر انقلابی در ایران صورت نمی‌گرفت، "کادر"ها و رهبران این سازمان کدام مقامات پر نان و آب را در رژیم پهلوی با حمایت از "سیاست مستقل و ملی شاه" به دست می‌آوردند.

سند زیر بحثی است که در نشست ۱۹۷۱/۱۲/۰۹ هیات مرکزی سازمان توفان انجام شده است. این بحث تحت عنوان "طرح‌ها و مسائلی چند برای کنگره امسال" (منظور کنگره ۱۳ کنفدراسیون جهانی است – توفان) تنظیم شده است که نظریات توفان را در مورد مسایل مطروحه در کنفدراسیون جهانی بیان می‌دارد. ما در این سند با ارزیابی از وضعیت کنگره آتی سیاست و موضع‌گیری‌های ضرور و لازم را به عنوان رهنمود در اختیار رفقای سازمانی قرار دادیم و بر این اساس نیز در کنگره عمل نمودیم. هرگونه ادعای دیگری که توسط سایر منابع می‌شوند یا جعلی بوده و یا این که آنها به عمد در مورد سیاست‌های منطقی توفان سکوت کرده‌اند:

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

"طرح‌ها و مسائلی چند برای کنگره امسال

فعالیت سال گذشته دبیران نشان داد که بعضی از مسائل گذشته یا تقریباً حل شده و یا حدّت خود را از دست داده‌اند، در عین حال برخی مسائل دیگر پدید آمده‌اند که عموماً تازگی دارند. و مرکز ثقل این مسائل امر چین، رابطه آن با ایران و مسائل دیگری که بهر حال مستقیم یا غیر مستقیم با مارکسیسم- لنینیسم در ارتباط‌اند قرار گرفته‌اند. به خوبی می‌توان دید که ضدکمونیسم و ضدچینی در سال گذشته رشد یافته است. در برخی حالات عکس‌العمل عده‌ای از دانشجویان و فعالین در قبال سیاست خارجی چین با ایران، عکس‌العملی طبیعی - و یا حداقل برای فردی غیرکمونیست و ملی طبیعی - بوده است که متاسفانه در این جا و آن جا تحت تاثیر عکس‌العمل‌های ضدکمونیستی قرار گرفته‌اند و مجموعاً در یک موضع قرار گرفته‌اند. شرایط کنونی برای جدا کردن دانشجویان میهن پرست ملی از ضدکمونیست‌ها بسیار دشوار است. آن چه روشن است آنست که کنگره آینده تا حدود زیادی تحت تاثیر صف آرائی ضدچینی‌ها و بقیه قرار خواهد داشت.

در زیر به طرح چند مسئله مهم و پیشنهاداتی در این زمینه می‌پردازم:

۱ - رفقای ما و اکثر هواداران چین توده‌ای با درج اطلاعیه دبیران در باره سفر اشرف به چین توده‌ای در ۱۶ آذر مخالف‌اند. نظر آنان بر اینست که این اطلاعیه و این موضع‌گیری در کنگره آینده از طرف نمایندگان رد شود. اما طرح این مسئله در کنگره با چند مشکل روبرو خواهد شد.

اولاً به احتمال قوی رد اطلاعیه، رای اکثریت را نخواهد آورد و این به صلاح ما و چین توده‌ای نخواهد بود. ثانیاً مخالفت با اطلاعیه بدون استدلال قوی باعث تقویت جبهه‌ی ضدکمونیست‌ها و نزدیکی بیش‌تر جناح‌های ضدچینی خواهد گشت که این نیز زیان آور است. پیشنهاد می‌شود که ما طرح‌کننده مسئله اطلاعیه نباشیم و حتی کوشش کنیم - غیر مستقیم - که این مسئله در کنگره مطرح نگردد.

لیکن ما باید آماده باشیم که با طرح هرگونه پیشنهادی در زمینه چین و سیاست خارجی آن با ایران که حمله به چین توده‌ای را هدف خود دارد بشدت مخالفت ورزیم.

۲ - کوشش کنیم به جای طرح مجدد اطلاعیه دبیران و مخالفت با آن - که از هر لحاظ مشکل خواهد بود - با هرگونه صدای ضدکمونیستی و پیشنهاد ضدچینی

در این کنگره مبارزه کنیم. برای رد اطلاعیه‌ای که دبیران – و تنها دبیران – ماه‌ها قبل با زیرکی خاصی و استدلالات گاهی درست در ۱۶ آذر به چاپ رسانده‌اند ما ناتوانیم و جبهه قوی‌ای نمی‌توانیم به دنبال خود بکشیم در حالی که رد انتقاد و حمله به چین از طرف کنگره به مراتب سهل‌تر است.

۳ – سند دیگر که شاید در این کنگره بررسی شود، طرح مجدد منشور کنفدراسیون می‌باشد. از آن جا که در سال گذشته نسبت به این منشور، محتوی آن و یا برخی نکات آن بین رفقای سازمان نظرات گوناگون وجود داشت، لازم است که این جلسه نظر خود را نسبت به آن ابراز دارد، تا در کنگره جمله‌ی رفقا موضع یکسان داشته باشند. بر این نظرم که منشور در اساس خود صحیح و قابل پذیرش است. چند ایراد کوچک در این جا و آن جا وجود دارد. طرح مجدد منشور به خاطر رفع این ایرادات کوچک نیز درست نیست. چه تجربه نشان داده است که عموماً طرح مجدد برای رفع ایرادات غیرمهم تبدیل به مخدوش کردن مجموعه و نارسائی بیش‌تر آن می‌گردد. چنانچه دیگران منشور را مطرح کردند ما نیز می‌توانیم به تصحیح آن بپردازیم. اما اگر رفقا نظر دارند که منشور اساساً باید تغییر کند که باید فکر دیگری کرد و آن را در کنگره مطرح ساخت.

۴ – پیشنهاد می‌شود که طبق تصویب هئیات مرکزی اکنون رفقا نظر موافق بدهند که ما دو نفر کاندید برای دبیری کنفدراسیون بدهیم کوشش ما در این جهت باشد که با سه نفر از جبهه ملی همکاری شود چنانچه موفق نگشتیم، طرح مصوبه هیات مرکزی مبنی بر انتخابات غیر لیستی و شرکت در هیات دبیران حتی با وجود افراد دیگر غیررویزیونیست عملی گردد.

برای دبیران فدراسیون و کنفدراسیون پیشنهاد می‌شود: رفیق گودرز، رفیق آرش."

در این گزارش ارزیابی سازمان توفان هم در مورد جمهوری توده‌ای چین و هم در مورد منشور کنفدراسیون جهانی بحث شده است و رفقای توفان را برای حمایت از خط‌مشی صحیح در کنفدراسیون جهانی با سیاست مسئولانه آماده کرده است که نشانگر حمایت سازمان توفان از کنفدراسیون جهانی و خصلت‌های انقلابی آن است.

در گزارش یک سال فعالیت روزنامه ارگان (ژوئیه ۱۹۷۱ تا ژوئیه ۱۹۷۲) به مسئله جمهوری توده‌ای چین نیز برخورد شده و سیاست ارگان را در این زمینه توضیح داده است:

سند شماره ۱۳ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

گزارش یک سال فعالیت روزنامه ارگان (از ژوئیه ۱۹۷۱ تا ژوئیه ۱۹۷۲)

در این سند نظر توفان در مورد برقراری روابط دیپلماتیک با چین توده‌ای مجددا تکرار شده است که بخشی از فعالیت‌های توفان در سال گذشته بوده است. مراجعه به متن این گزارش مجددا صحت نظریات توفان و ارزیابی‌های مسئولانه سازمان توفان را نشان می‌دهد. در این سند اشاره می‌شود که سایر سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون در خارج از کشور قادر نشده‌اند موضعی چنین انقلابی اتخاذ کنند وعملا با ایجاد سردرگمی و دوپهلوگوئی هم موجبات سردرگمی توده دانشجو را فراهم آورده‌اند وهم به تبلیغات ضدکمونیستی خوراک مناسب رسانده‌اند:

"گزارش یک سال فعالیت روزنامه‌ی ارگان (از ژوئیه ۱۹۷۱ تا ژوئیه ۱۹۷۲)

این گزارش در سه بخش به هئیت مرکزی تقدیم می‌شود: بخش اول شامل مسائل عمده ایدئولوژیک و سیاسی که در طی یک سال با رهنمودهای هئیت مرکزی در ماه‌نامه‌ی توفان مطرح و تحلیل شده است. بخش دوم مربوط به مضمون و لحن مقالات توفان به طور کلی و بخش سوم در باره‌ی نویسندگان مقالات توفان...."

..."

۵ – مسائلی که در ارتباط با استقرار روابط سیاسی میان جمهوری توده‌ای چین و ایران پیش آمد. در این مسائل روش توفان طبق رهنمودهای هئیت مرکزی مبتنی بر مراعات اکید اصل انترناسیونالیستی پرولتری بود. از یک سو توفان در مواضع خود که به صحّت آنها ایمان کامل دارد پافشاری کرد و از سوی دیگر به تحریکات ضدکمونیست‌ها و عناصری که نادانسته تحت تاثیر تبلیغات آنها قرار داشتند و نیز بدسائس رویزیونیست‌ها تسلیم نشد و از هرگونه نوشته‌ای و تبلیغی که به حیثیت انقلابی جمهوری توده‌ای چین لطمه وارد سازد و واقعیت وجود او را به مثابه دژ نیرومند سوسیالیسم خدشه‌دار گرداند خودداری ورزید. باید گفت که هیچ‌یک از

مطبوعات خارج از کشور که خود را مارکسیست- لنینیست می‌نامند نتوانستند چنین روش اصولی را تعقیب کنند و از این یا از آن جهت گرفتار تردید و تزلزل نشوند...."

در گزارش شعبه خارجی سازمان توفان به سند زیر در مورد سیاست‌های رفقای چینی که مورد انتقاد توفان است برخورد می‌کنیم:

در گزارش یک ساله فعالیت شعبه روابط خارجی (ژوئیه ۱۹۷۱ - ژوئیه ۱۹۷۲) سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان به سیاست خارجی جمهوری چین توده‌ای و احساس مسئولیت سازمان توفان در قبال سوءاستفاده ضدکمونیست‌ها از آن برای صدمه زدن به حزب کمونیست چین اشاره شده است. این گزارش نشان می‌دهد که توفان در عین حفظ مواضع اصولی خویش، همواره در پی آن بوده است که رفقای چینی را از این سیاست نادرست در ایران برحذر دارد و روشن کند که این سبکِ کارِ در پیش گرفته شده، به حیثیت رفقای چینی صدمه می‌زند. توفان در این زمینه به وظیفه انترناسیونالیستی خود عمل می‌کرد. در سند زیر به جزئیات این مسئله برخورد شده است. حتی پروسدور ملاقات با رفقای چینی در ژنو در کشور سوئیس با جزئیات آن بازتاب یافته است:

سند شماره ۱۴ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

گزارش یک ساله فعالیت شعبه روابط خارجی

"گزارش یک ساله فعالیت شعبه‌ی روابط خارجی (ژوئیه ۱۹۷۱ - ژوئیه ۱۹۷۲)

در فاصله‌ی یک سال اخیر روابط سازمان ما با احزاب برادر بسط زیادی نیافت ولی عمیق‌تر شد. سازمان ما از لحاظ توضیح و تشریح نظریات و موضع‌گیری‌های خویش با احزاب برادر و شناساندن ماهیت مبارزات خلق ایران به مرحله‌ی ثمربخش‌تری قدم گذاشت.

۱ - رابطه با احزاب برادر را باید از حزب کمونیست چین شروع کرد، نه فقط به علت عظمت حزب کمونیست چین بلکه همچنین به علت اهمیت مسائلی که بین سازمان ما و آن حزب مطرح شده است. رفقا به خاطر دارند که هئیت مرکزی ما پس از مسائلی که به مناسبت برقراری روابط سیاسی میان چین و دولت ایران پیش آمد وظیفه‌ی انترناسیونالیستی خویش دانست که در عین دفاع از جمهوری توده‌ای چین در برابر آنتی‌کمونیست‌ها و دیگران، نظریات خویش را صریحاً و رفیقانه با حزب

کمونیست چین در میان بگذارد و این کار را با ارسال نامه‌ای مورخ ۱۵مه ۱۹۷۱ انجام داد. ولی متاسفانه از جانب رفقای چینی جوابی دریافت نشد و در این فاصله کسانی که می‌خواستند از آب گل آلود ماهی گرفته اذهان عمومی را برعلیه جمهوری توده‌ای چین آشفته سازند به کار خود شدت می‌دادند. پس لازم بوده است که این مسائل با حزب کمونیست چین به طور جدی بحث شود و نتیجه‌گیری واحدی به دست آید. از این جهت تصمیم گرفته شد که نمایندگان سازمان ما سالگرد تاسیس حزب کمونیست چین را فرصت مغتنمی شمرده تهنیت نامه‌ی سازمان توفان را مستقیماً به سفارت چین برسانند و ضمناً بحث نامه‌ی ۱۵ مه ۱۹۷۱ را از سر گیرند. این ملاقات روز ۲۹ ژوئن با نماینده‌ی فرهنگی انجام گرفت. از آنجا که پُرُسِدور این ملاقات حائز اهمیت است اجازه بدهید قسمتی از گزارش نمایندگان سازمان را در این مورد عیناً برای تذکر نقل کنیم، اگرچه ورود در جزئیات در شیوه‌ی گزارش حاضر نیست. اینک قسمت مذکور: "رفیق چینی ما کلیه‌ی مطالب را بدقت یادداشت کرد. مطالب مورد استناد ما را از مجله پکن انفرماسیون مطالعه کرد. شماره‌های مجله را برداشت و پرسید که آیا تاکنون در این باره با رفقای چینی صحبت کرده‌ایم یا نه. توضیح دادیم که یکسال پیش نامه‌ای در این زمینه نگاشته‌ایم. اظهار بی‌اطلاعی کرد. گفتیم که همین رفیق سنجر آن را آورده است ولی درهمان دمِ در از او گرفته‌اند، بدون آن که از او پذیرائی کنند و حتی اول پنداشته‌اند که روزنامه است نه نامه. او تعجب کرد و تکرار کرد که از وجود چنین نامه‌ای بی‌خبر است و افزود که چون اعضاء سفارت عوض می‌شوند اتفاق می‌افتد که مراجعه کنندگان را نمی‌شناسند و به مناسبت رفتار با رفیق سنجر معذرت خواست. ما گفتیم که باید در مورد مطالبی که بر شمردیم بحثی جدی با رفقای چینی در گیر شود. یا نماینده‌ای صلاحیت‌دار از طرف حزب کمونیست چین پیش ما بیآید و یا هئیتی از ما به پکن دعوت کنید. آن رفیق از نامه‌ی تبریک و از حضور ما تشکر کرد. گفت که نامه به پکن ارسال خواهد شد و چون مسئول سفارت‌خانه عجالتاً حضور ندارد عین مطالب را به اطلاع او خواهد رسانید". امیدواریم که ملاقات ما با رفقای چینی و حل مسائلی که برای مبارزات ما و خلق ایران و برای سیاست جمهوری توده‌ای چین در کشور ما حائز اهمیت است هر چه زودتر صورت پذیرد.

اما ارتباط ما با رفقای چینی از لحاظ مبادله و دریافت مطبوعات کاملاً رضایت بخش است. رفقای چینی علاوه بر مجلاتی که برای ما می‌فرستند سال گذشته ۲۱۵۰ جلد از آثار رفیق مائو تسه دون به زبان فارسی به مبلغ ۱۷۳۵ مارک[۲۳] برای ما ارسال داشته‌اند که خود کمک انترناسیونالیستی ارزنده ای است.

۲ – در مورد رابطه با حزب کار آلبانی نخست باید گفت که از موقع مذاکرات هئیت نمایندگی ما با نمایندگان کمیته مرکزی آن حزب در آوریل سال گذشته تاکنون مطبوعات و رادیوی آلبانی در تفسیرهای مربوط به نفت شیوه‌ای داشته‌اند که کاملاً می‌تواند مورد تائید سازمان ما باشد. در آنها هیچ نکته‌ای که کم‌ترین ابهامی در باره‌ی ماهیت حکومت ایران ایجاد کند موجود نبوده است. رفقای آلبانی همچنان که تعهد کرده بودند سه رساله‌ی سازمان ما را از هر کدام سه هزار نسخه چاپ کردند و در دسترس ما قرار داده‌اند. مجله‌ی "آلبانی امروز" و آژانس تلگرافیک آلبانی مرتباً برای ما ارسال می‌گردد. همین آژانس در ۸ اکتبر ۱۹۷۱ مقاله‌ی توفان را تحت عنوان "خلق فلسطین پیروز است" نقل کرد که به طور خلاصه از رادیوی تیرانا قرائت شد. نامه‌ی تبریک سازمان ما به کنگره ششم حزب کار آلبانی نیز در جلسه‌ی رسمی کنگره خوانده شد و این امر در برخی از مطبوعات مارکسیستی–لنینیستی انعکاس یافت. به نظر شعبه‌ی روابط خارجی اگر ما بتوانیم رساله‌ی "جهان نوین در آلبانی" را به فرانسه ترجمه کنیم و بوسیله‌ای و از آن جمله بوسیله‌ی بنگاه‌های رسمی چاپ به طبع برسانیم وظیفه‌ای انترناسیونالیستی انجام داده‌ایم. شعبه‌ی روابط خارجی از آنجا که در موافقت هئیت مرکزی در این امر تردید ندارد مقدمات ترجمه را فراهم ساخته است.

[۲۳] – توضیح این که این مبلغ به توفان به صورت نقدی پرداخت نشد زیرا سازمان م– ل توفان برخلاف "سازمان انقلابی" که موجودیتش به دلارهای رفقای چینی گره خورده بود، سازمانی متکی بر نیروی خود بود. رفقای چینی این کتب را برای توزیع و فروش در غرب ارسال کرده بودند. جالب این است که سازمان توفان به منبع پخش چهار اثر منتخبات رفیق مائوتسه دون در غرب بدل شد و اعضاء "سازمان انقلابی" این کتب را در کنگره‌های کنفدراسیون جهانی که میز کتاب برای فروش گذاشته می‌شد از میز توفان تهیه می‌کردند. توفان بسیاری از این آثار را به رایگان در اختیار علاقمندان و یا به بهای نازل در اختیار آنها می‌گذاشت.

۳ – سازمان ما در ۱۹۷۱/۷/۱۰ نامه‌ی مشترکی به روزنامه‌های "هومانیته سرخ"، "کلارته"، "نووآ اونیتا" در افشاء جشن‌های ۲۵۰۰ ساله نوشت و خواستار شد که آنان در مبارزه با تبلیغات محمدرضاشاه به خلق ایران یاری برسانند. در تعقیب این نامه روزنامه‌ی "هومانیته سرخ" در شماره ۱۵ ژوئیه تا ۳۰ اوت خود مقاله‌ی توفان تحت عنوان "پوسیده دو هزار و پانصد ساله" را نقل کرد و خود نیز مقاله پرشوری در این موضوع نگاشت. روزنامه کلارته نیز مقاله‌ای در شماره ۱ – ۱۵ نوامبر ۱۹۷۱ خویش با استفاده از نوشته‌های توفان در همین موضوع درج کرد. ولی متاسفانه نووا اونیتا، اگر چه در شماره ۸ ژوئیه ۱۹۷۱ خود سر مقاله‌ی توفان تحت عنوان "مبارزه مسلحانه بر ضد رژیم" را نقل کرده بود در مورد جشن‌های دو هزار و پانصد ساله چیزی ننوشت.

۴ – در روز ۱ آوریل ۱۹۷۲ به منظور تبادل انفرماسیون با حزب کمونیست بلژیک تماس گرفته شد. دونفر از اعضاء هئیت سیاسی حزب کمونیست مارکسیست– لنینیست بلژیک در مذاکرات شرکت داشتند. رفقای بلژیکی خواستند که ما در باره‌ی نقش محمدرضاشاه در اوپک و استقرار روابط با چین توده‌ای توضیحاتی بدهیم. آنها علی‌الاصول و حتی پیش از توضیحات کامل ما با مواضع سازمان ما موافق بودند. رفیق لوفور سردبیر روزنامه‌ی کلارته توضیح داد که چندی پیش ماندل، ترتسکیست و پرووکاتور معروف به اینجا آمد و خبر گذاشت. از من دعوت شد که در جلسات او حضور بهم برسانم و نظریات خودمان را بیان کنم. ماندل در پایان یکی از سخنرانی‌ها گفت: در حالتی که شاه ایران ده‌ها نفر از انقلابیون ایران را اعدام می‌کند چینی‌ها نمایندگان محمدرضا شاه را دعوت و احترام می‌کنند و از وی پشتیبانی می‌کنند. رفیق لوفور گفت من در جواب او فقط گفتم که ما رفقای چینی را از روی سیاست عمومی آنها در عرصه‌ی جهان، در پشتیبانی بی قید و شرط آنها از جنگ ویتنام، از نهضت فلسطین، از کلیه نهضت‌های ضدامپریالیستی، از مواضع ایدئولوژیک و سیاسی آنها ارزیابی می‌کنیم نه از روی اپیزودها. بهر حال رفقای بلژیکی، اگر چه لزوم استفاده از تضاد در اردوی دشمن را تا کید می‌کردند (که ماد نیز تاکید می‌کنیم) با نظریات سازمان ما موافقت داشتند.

۵ – نظیر همین برخورد در ۳۱ ماه مارس با نماینده حزب کمونیست مارکسیست– لنینیست فرانسه به عمل آمد. رفیق فرانسوی که از موضع رفقای چینی مستحضر بود نخست موضع آنها را با تکیه بر لزوم متحد ساختن کلیه نیروها بر علیه امپریالیسم تائید می‌کرد. ما بدون آن که موضع رفقای چینی را مستقیماً مطرح سازیم موضع سازمان توفان را تشریح کردیم. به نظر می‌رسید که رفیق فرانسوی در پایان بحث به نظر ما پیوست. سپس او ما را در جریان مبارزات و تحولات درونی رهبری حزب کمونیست مارکسیست– لنینیست فرانسه گذاشت. رفیق فرانسوی از کمکی که از جانب رفقای ما در استراسبورگ به تشکیل شعبه‌ی حزب کمونیست فرانسه درآن شهر به عمل آمده است تشکر کرد.

به طور کلی برخورد سازمان ما با حزب کمونیست مارکسیست– لنینیست فرانسه و بلژیک به ویژه از آن جهت که مواضع اصولی سازمان ما را در مسائل مربوط به مبارزه با رژیم محمدرضاشاه بر آنها روشن ساخت برخورد مفید و لازمی بود...."

این سند بیان می‌کند که سازمان توفان در روابط خارجی خویش با تمام احزاب مهم م– ل اروپا تماس گرفته و نقش شاه را افشاء نموده است. این فعالیت‌های توفان بعد از اهمیت فعالیت‌های کنفدراسیون جهانی به عنوان رساترین صدای اپوزیسیون در بسیج افکار عمومی نقش مهمی ایفاء می‌نمود. توفان توانسته بود با فعالیت‌های گسترده خود با نگارش مقالاتی افشاءگرانه، با روشنگری بسیاری از کمونیست‌های واقعی و نیروهای دموکرات چپ را بسیج کند. ارزش این کار زمانی مشهود است که بدانیم در آن دوران کنفدراسیون جهانی کارزار تبلیغاتی وسیعی در مورد برگذاری جشن‌های مسخره شاهنشاهی دوهزار و پانصدساله ایران راه انداخته بود تا مانع شود سران کشورها به دعوت شاه دراین مراسم شرکت کنند. اقدامات توفان در عین حال در پشتیبانی از این کارزار کنفدراسیون جهانی نیز صورت می‌گرفت.

عملیات مسلحانه سیاهکل، پیدایش خط مشی چریکی و روحیه چریکی در میان قشر خرده بورژوائی روشنفکران

در فاصله بین کنگره ۱۲ و ۱۳ عملیات چریکی در ایران آغاز شد. جوانانی انقلابی، از جان‌گذشته با آرمان‌پرستی و فداکاری در حالیکه خود را از توده‌ها و خلق جدا ساخته و در خانه‌های تیمی پنهان شده بودند، نام فدائیان و یا مجاهدین خلق را به روی خود گذارده و در عین قهرمانی به یکباره بر تئوری و شعور پشت پا زده، هوادار مبارزه مسلحانه بدون رهبری سیاسی شدند. تفکرشان این بود که تنها مبارزه مسلحانه است که باید بر اندیشه حکومت کند. مبارزه‌ای که مضمون سیاسی‌اش سیال بود. این حرکتِ ماهیتا خرده‌بورژوائی در شرایطی بروز می‌کرد که شوروی و آمریکا در پی سازش و رقابت با هم بودند. رویزیونیست‌های شوروی قهرانقلابی را تقبیح می‌کردند و پرچم همزیستی مسالمت‌آمیز را افراشته بودند. عنصر قهری که در این مبارزه وجود داشت خط بطلانی بر تئوری‌های خروشچف می‌کشید. در عین حال این حرکت نشان می‌داد که جامعه روشنفکری ایران سرِ آشتی با رژیم محمدرضا شاه ندارد و تنها فرجام سرنگونی رژیم این جنبش را تسکین می‌دهد. دوران سیاه خفقان و سرکوب و نقض کلیه آزادی‌های دموکراتیک در ایران بروز چنین حرکتی را در شرایط آن روز جهانی طبیعی جلوه می‌داد.

در پایان کنگره دوازده و در آستانه تشکیل کنگره سیزدهم کنفدراسیون، درتاریخ ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۲ عده‌ای روشنفکران به منطقه سیاهکل در شمال ایران رفتند و برضد رژیم محمدرضا شاه اعلام "جنگ مسلحانه" کردند. چریک‌های سیاهکل که بدون تدارک و با ذهنی‌گری و گرفتار در فضائی از شور و شوق به این منطقه رفتند، منطقه‌ای که نه کارگران و نه دهقانان و نه حتی مردم عادی به حمایت از آنها برخاستند و در نتیجه در حین فرار در یک نبرد نامساوی و در انزوای کامل گرفتار نظامیان رژیم گشته به خاک افتاده و یا بعدا دستگیر، محاکمه و تیرباران شدند. ولی این مقاومت مسلحانه تاثیرات عمیقی در جامعه روشنفکری و بخشی از طبقه متوسط ایران باقی گذارد. موجی از احساس همدردی و خشم نسبت به رژیم شاه، جامعه روشنفکری ایران و از جمله کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی را در برگرفت. تجربه تاریخ نشان داده است که سرکوب روشنفکران به علت ارتباطات وسیع طبقاتی غیرپرولتری که دارند احساسات همگانی را سریع‌تر جریجه‌دار می‌گرداند تا سرکوب کارگران و دهقانان. سرکوب روشنفکران قابل لمس‌تر و مشخص‌تر برای احساسات بورژوائی و دستگاه‌های تبلیغاتی است تا سرکوب کارگران و دهقانان که به علت ماهیت طبقاتی مناسبات حاکم، سرکوبی مبهم

بوده و تنها با یک ابراز همدردی مستمعان تمام می‌شود. خانواده روشنفکران دارای نفوذ تبلیغاتی، مالی، خانوادگی و نظایر آنها هستند، و فضای شهر و دانشگاه را اشغال می‌کنند. توان مالی تبلیغاتی و نگارش دارند، این در حالی است که کارگران و به ویژه دهقانان از همه این امکانات محرومند. روشنفکران همه دارای چهره‌اند، ولی کارگران و دهقانان در قعر جامعه "بی‌چهره" باقی می‌مانند. سراسر تاریخ مبارزات مردم ایران گواه این واقعیت است. همه جانباختگان کارگران و دهقانان گمنامند و این در حالی است که نام جانباختگان روشنفکر بر سر زبان‌هاست. به ندرت می‌توان در آمار و تصاویر مبارزان گذشته چهره برجستگان واقعی مبارزه طبقاتی یعنی نام‌آوران کارگر و دهقان را یافت. یک دلیل آن حتما این است که نیروی آنها جمعی است و قدرت خویش را در وحدت و همبستگی خود می‌دانند. این در حالی است که نیروی روشنفکران فردی است و منش فردی آنها برجسته می‌شود. این واقعیت در روان و فرهنگ جامعه نیز اثر خود را می‌گذارد. حمله به دانشگاه بیش‌تر احساسات عمومی را برمی‌انگیزد تا سرکوب یک اعتصاب کارگری. و این خود دلیل دیگری است که طبقه کارگر باید سازمان سیاسی مستقل خود از سایر طبقات را مجددا احیاء کند.

عده‌ای روشنفکران خرده‌بورژوا و ضدحزبی در خارج از کشور که خود را با چنین حرکتی روبرو دیدند، آنرا به فال نیک گرفتند و با عجله و شتاب از ترس عقب ماندن از "جنبش" درون کشور، و برای جا زدن خود به عنوان "نمایندگان واقعی انقلابی درون کشور"، به تبلیغ نظریات چریکی پرداخته، خواستار پخش جزوات تئوریک- سیاسی سازمان‌های انقلابی درون کشور از جانب کنفدراسیون جهانی شدند و برای تائید "صحت آن نظرات" و تحریک بر ضد حزبیت به طور وسیع و جنجالی، آغاز به تبلیغ کردند. در این زمینه بود که تئوری "خواست سرنگونی رژیم شاه" در درون و از طریق کنفدراسیون جهانی نیز جان تازه‌ای گرفت و استدلالات جدیدی به هوادران این تز عرضه کرد.

جریان‌های چریکی که هم ضدحزب بودند و هم ضد تئوری، طبیعتا خوراک‌های خوبی برای تناول رویزیونیست‌ها محسوب می‌شدند که هم ضدحزب طبقه کارگر بوده و از حزب "تمام خلق" دفاع می‌کردند و هم از زیر بار مبارزه عظیم ایدئولوژیک که صورت گرفته بود فرار می‌نمودند. همه جریان‌های غیرپرولتری در کنفدراسیون جهانی از نظر شَمِ طبقاتی به حمایت از این نظریات "قهرمانانه" و تبلیغ نظر آنها بسیج شدند. "خویشاوندی روشنفکری" گل کرد، دشمنی با حزبیت، در واقع دشمنی با رهبری طبقه کارگر و مالا مخالفت با سوسیالیسم، دولت سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا بود. تبلیغات ضدحزبی میدان را برای تفکرات رویزیونیستی فراهم آورد و اراده فردی و

شخصیت‌پرستی خرده‌بورژوائی، بی‌انضباتی، اغتشاش فکری و سازمانی را جایگزین اراده جمعی، انضباط سازمانی و وحدت اندیشه و عمل کرد. "قهرمان" کسی بود که خوب جنگ و گریز می‌کرد، تیراندازی بلد بود، با روش‌های خرابکاری و بمب‌گذاری آشنائی داشت، خوب موتور سواری می‌کرد و می‌توانست از کوه بالا رود و یا روی زمین بخوابد و چند روزی گرسنگی در جنگل را تحمل کند و ترازنامه فعالیتی مملو از ترور و گریز از دست پلیس داشته باشد. این "تئوری‌هائی" بودند که هواداران مشی چریکی تبلیغ می‌کردند. کتب چریک‌های آمریکای لاتین به فارسی ترجمه شده تبلیغ و توزیع می‌شدند و حرکتی انقلابی که می‌توانست در کنار طبقه کارگر قرار گیرد تا جائی رفت که حتی به مبارزات دموکراتیک کنفدراسیون جهانی صدمات فراوان زد. زیرا سازمان‌های چریکی درکی از مبارزه دموکراتیک، که آن فعالیت را اپورتونیستی می‌پنداشتند، نداشتند.

گروه "کادر"ها فورا فرصت‌طلبانه دست بکار شد و مانند غریقی که به هر خس و خاشاکی متوسل می‌شوند تا به ساحل نجات برسند مبارزه انقلابیون چریک را ابزاری کرد تا در کنفدراسیون جهانی عرضه وجودی کند. گروه "کادر"ها هنوز کفاره همکاری خویش با فیروز فولادی مامور امنیتی را می‌داد. کسانی که خود را مارکسیست لنینیست جا می‌زدند، در حمایت از چریک‌ها به انتشار نشریه "نبرد"، به تبلیغ عملیات مسلحانه انفرادی و تقویت روحیه قهرمان‌پروری و انتشار اطلاعات و اخبار مبارزات چریکی دست زدند و از خط‌مشی چریکی به دفاع برخاستند. این خط‌مشی در اساس خود مخالف شرکت توده‌ها در مبارزه، مخالف حزبیت، مخالف آموزش تئوریک بود. آنها هوادار خانه‌های مخفی تیمی و ترور عوامل رژیم و فرار از دید توده‌ها بودند و تنها از "عمل انقلابی" هواداری می‌کردند. برای آنها تیراندازی، موتور سواریِ ماهرانه از خواندن آثار کلاسیکرهای مارکسیسم بیش‌تر ارزش داشت. آنها مبارزه طبقاتی را به جنگ تن به تن با عناصر رژیم بدل ساخته بودند و به زعم آنها با این عملیات قهرمانانه موتور کوچک، موتور بزرگ را به حرکت در می‌آورد و در اثر این معجزه "انقلاب اجتماعی" صورت می‌گیرد. آنها مبارزه طبقاتی را که موتور حرکت اجتماع است، به دور انداخته و به دنبال اختراع موتور کوچک رفتند. حتی فرهنگ مسلط تغییر کرد. مفاهیم ترور به یکباره به "اعدام انقلابی" بدل شد. خشونت فردی جای قهر طبقاتی را گرفت. و همین خشونت‌های فردی مسلط بر تفکر خرده‌بورژوائی بودند که به "اعدام‌های انقلابی" درون سازمانی منجر شدند و فاجعه ایجاد کردند.

در کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، برخوردهای گوناگونی نسبت به این پدیده به وجود آمد. همه نیروهای درون کنفدراسیون جهانی از مضمون مبارزات دموکراتیک و هسته قهرآمیز مبارزات این روشنفکران بر ضد رژیم شاه و امپریالیسم دفاع می‌کردند. همه نیروهای درون کنفدراسیون

از حقوق دموکراتیک آنها در دادگاه‌های رژیم شاه دفاع می‌کردند، همه نیروهای درون کنفدراسیون جهانی در آکسیون‌های دفاعی خویش با تکیه بر مبارزات این روشنفکران – فدائی و مجاهد و سایر گروه‌های کم‌تر شناخته شده – به افشاء رژیم شاه پرداخته و مضمون قهرانقلابی این مبارزات را مورد تائید قرار می‌دادند. ولی بر سر تحلیل از ماهیت مبارزات آنها و چگونگی پیش‌بردن مبارزات دموکراتیک در خارج از کشور اتفاق نظر نبود. سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان مبارزه این روشنفکران را کاستریستی، ضدحزبی، ضد آموزش تئوری و ماهیتا خرده‌بورژوائی، شتابزده، بدون تعمق و تاثیراتش در کنفدراسیون جهانی را بیش‌تر نمایشی ارزیابی می‌کرد. سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان نمی‌توانست، نیروئی را که ضدحزب است و هنوز در مورد مضمون مبارزه ایدئولوژیک در میان احزاب برادر تصمیمی نگرفته و شناختش نازل و درکش از ماهیت رویزیونیسم، صفر است و اطلاعات "کمونیستی"اش سطحی و شعاری است به عنوان نیروئی مارکسیستی– لنینیستی به رسمیت بشناسد. این نیروی چریکی حتی درک روشنی نیز از مبارزات دموکراتیک نداشت و هر آنچه را که با هدف سرنگونی رژیم شاه صورت نمی‌گرفت "راست" و ضدانقلابی می‌دانست. تفکر آنها با دیالکتیک مارکسیستی سنخیتی نداشت.

گروه "کادر"ها در همان نشریه "نبرد" پیدایش یک **نیروی کمونیستی!!** را بشارت دادند که همه باید به دنباله‌روان آنها بدل شوند. پیدایش چریک‌ها برای گروه سردرگم "کادر"ها اکسیر حیات بود و بقاء مضّر آنها را موقتا تامین می‌کرد. از آن روز به بعد که "کادر"های انحلال‌طلب "مرجع تقلید" نوینی یافته بودند، به ناشر افکار و مدافعان انتشار آثار چریک‌ها در کنفدراسیون جهانی بدل گشتند و نظریات چریکی را در کنفدراسیون علی‌رغم تناقضش با منشور آن به کنفدراسیون جهانی تحمیل کردند. ضدیت آنها با حزبیت با روحیه انحلال‌طلبیِ "کادر"ها همخوانی داشت. "کادر"ها خواستار شدند که جزوات تئوریک سازمان‌های انقلابی درون کشور، از طرف کنفدراسیون جهانی منتشر شود و برای آن تبلیغ گردد. آنان این اقدام را دفاع از مبارزات درون کشور قلمداد نمودند.

حتی سازمان دانشجوئی!! برلین که برای مدتی تحت تاثیر گروه "کادر"ها قرار داشت، اقدام به چاپ جزوه‌ای بنام اسناد جنبش کرد که در آن چگونگی ساختن بمب و ریختن شکر در باک بنزین عوامل رژیم را تشریح می‌کرد و تروریسم را تبلیغ می‌نمود. آنان این اقدامات ماجراجویانه و ضدکنفدراسیونی را دفاع از مبارزات درون کشور جا می‌زدند. مقاومت در برابر این نظریات انحرافی و خرابکارانه به آنجا منجر شد که مدافعین این تئوری‌های خرده‌بورژوائی مجبور شدند مشترکا به توجیه اشتباهات خود

بپردازند و عملا از یک اشتباه به اشتباه دیگری دچار شوند. آنها در قبال انتقادات سازمان مارکسیستی–لنینیستی توفان و بعد از ناامید شدن از اینکه چریک‌ها گوشه چشمی به آنان نشان دهند، ابراز داشتند که قصدشان از طرح چنین مسائلی آن بود که کمیسیون‌های فرهنگی و جلسات سازمان با این تئوری‌ها برخورد کرده و انحرافی بودن آنرا روشن کنند!!؟؟. تصورش را بکنید عده‌ای "انقلابی" پیدا شوند که با تبلیغ نظریات ناصحیح و به بیراهه کشاندن جنبش و به کشتن دادن جوانان میهن ما، مدعی شوند که تبلیغ نظریات نادرست، نیرو گذاردن برای تبلیغ و تحقق آنها، چاپ آنها، توزیع آنها همه و همه در خدمت این امر بوده که این افکار بیش‌تر افشاء شوند. آیا این عوام‌فریبی قابل پذیرش و قابل دفاع است؟ مسلما چنین نیست. آیا منطقی‌تر نیست که این گروه‌ها به طور مستقل نظریات صحیح را تبلیغ کنند و راه را به مردم نشان دهند تا چاه را؟ چنین روشی بیان فقدان صمیمیت، مسئولیت و فقدان اصولیت در مبارزه سیاسی است. واقعیت این شد که گروه "کادر"ها در سیر رویدادها جای خود را اجبارا به جبهه ملی ایران دادند که در این مرحله توانسته بود از طریق سکونت در عراق و همکاری با استخبارات عراق، رهبری سازمان چریک‌های فدائی خلق را تحت تاثیر و نفوذ خود قرار دهد و برای جلب نظر آنها همان پیشنهادات گروه "کادر"ها را، ولی به نام جبهه ملی ایران عملی کند و به کنفدراسیون جهانی تحمیل نماید. ندامت بعدی گروه "کادر"ها و انتقاد از خود کاذب آنها، محصول باخت در قمار سیاسی با جبهه ملی ایران بود.

در اینجا مجددا مسئله بندبازی و اپورتونیسم سیاسی، پریدن از یک قطب به قطب دیگر، بدون ذره‌ای احساس مسئولیت کمونیستی، به طور بارزی معلوم می‌شد. گروه "کادر"ها زمانی موافق و مُبلغ نظریات چریکی و زمانی بعد مخالف و بر علیه آن نظرات بودند و ادامه این انحرافات در طرح مسائلی از جمله:

> "راه ما تطبیق برنامه‌ها و فعالیت‌های کنفدراسیون با شرایط نوینِ مبارزه و مبارزه پی‌گیرتر و قاطعانه‌تر علیه استبداد فاشیستی محمدرضا شاه، علیه سلطه امپریالیسم در جامعه ماست"

نمایان شد، که باید در دفاع از شکل مبارزه جدید و شرکت در "کمیته‌ی مبارزه با استبداد سلطنتی" که اختراع آنها بود، بیان گردد.

در مقابلِ سونامی چریکی که بر سر کنفدراسیون جهانی آوار شد، سازمان‌های سیاسی بر اساس ماهیت طبقاتی و حساب‌گری‌های سیاسی خود در درون کنفدارسیون جهانی مواضع گوناگون اتخاذ کردند. به

این معنا که سازمان‌های سیاسی ایران نیز در قبال این حرکت چریکی از نقطه نظرات تئوریک و اعتقادات ایدئولوژیک خویش در مقابل آن واکنش نشان دادند. جبهه ملی ایران، گروه "کادر"ها در مجموع خود و اتحادیه کمونیست‌های ایران از هواداران تائید خط‌مشی فعالیت چریک‌ها در کنفدراسیون جهانی بودند و اعتقاد داشتند که باید از نظریات آنها و چاپ نظریاتشان به هزینه کنفدراسیون جهانی دانشجوئی یعنی به خرج همه دانشجویان و حتی مخالفان به دفاع برخاست و برایشان کمک مالی جمع‌آوری کرد. یعنی کنفدراسیون جهانی باید به دست دراز شده سازمان‌های چریکی در خارج از کشور بدل شود و تمام نیروی خود را در جهت تقویت آنها به کار گیرد. روشن بود که این تفکر ضد خصلت توده‌ای و دموکراتیک کنفدراسیون جهانی بوده و در واقع فرمان نابودی کنفدراسیون جهانی مشترک و توده‌ای را مطرح می‌ساخت.

سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان و در این عرصه "سازمان انقلابی" حزب توده ایران هر کدام بر اساس اعتقادات ایدئولوژیک و تحلیل‌های سیاسی خویش، مخالف تحمیل خط‌مشی چریکی به کنفدراسیون جهانی بودند. حزب توده ایران از منظر راست و مخالفت با قهر انقلابی و دفاع از تئوری مسالمت‌آمیزهای خروشچف و اعتقادات رویزیونیستی مخالف نظریه چریکی بود. گروه "کارگر" (جبهه ملی‌های مارکسیست شده – توفان) که از نظر تئوریک مخالفتش را بر روی کاغذ با خط‌مشی چریکی اعلام می‌کرد، در عرصه سیاسی به خاطر وابستگی‌های عاطفی و تشکیلاتی به جبهه ملی ایران و مخالفت با مارکسیسم- لنینیسم، از آنها حمایت کرد و در تمام دوران مبارزات درونی جنبش دانشجوئی بر سر خط‌مشی آن و برای حفظ وحدت کنفدراسیون جهانی در جانب انشعاب‌گران چریک‌شده قرار گرفت. این نظریات چون برای برخی فقط حساب‌گرانه و اپورتونیستی بود، زمینه ماندگار نداشت. در این زمینه می‌شود به سرنوشت غم‌انگیز گروه "کادر"ها نگاه کرد که ناچار شد از آن "نبرد" آغازین برای چریکی کردن کنفدراسیون جهانی عقب بنشینند.

عقب نشینی گروه "کادر"ها ناشی از شکستشان از جانب جبهه ملی ایران بود که در حال حاضر چریک‌ها را به دنبال خویش می‌کشیدند و رهبری آنها را به دست گرفته بودند. آنچه از نظر گروه "کادر"ها تا دیروز انقلابی بود، به یکباره به نظریات انحرافی بدل شد.

جبهه ملی ایران در ضمن به علت دشمنی با کمونیسم و دشمنی با حزبیت به بهترین شیوه‌ای می‌توانست از پدیده چریک‌ها برای مقاصد بورژوازی ملی ایران سوءاستفاده کند، زیرا آنها هم ضد حزب بودند، هم اطلاعات تاریخی و تئوریک ناچیزی داشتند و هم می‌توانستند با "رنگ سرخ" خویش برای

جبهه ملی ایران که دیگر بعد از درگذشت مصدق حرفی برای گفتن نداشت و "بی‌رنگ" شده بود، فرجی حاصل کنند. این سیاست، این امکان را به آنها می‌داد تا بتوانند به قیمت جانبازی و فداکاری دیگران، ادعای "کمونیستی" و "چپی" و "سرخ" بودن بنمایند. چریک‌ها صورت جبهه ملی ایران را "سرخ" نگاه می‌داشتند.

سیاست گروه "کادر"ها در کنفدراسیون با همان روحیه انحلال‌طلبی عبارت بود: تبدیل نشست‌های سازمان‌های دانشجوئی به کلوپ بحث‌های روشنفکرانه و ایدئولوژیک، دفاع از چریک‌ها، برهم زدن خصوصیت سازمان‌های توده‌ای، تفویض وظایف احزاب سیاسی به کنفدراسیون جهانی، تلاش برای مخفی کردن کنفدراسیون جهانی، آوردن معیارهای سیاسی- ایدئولوژیک به جای معیارهای سیاسی- تشکیلاتی در ارزیابی اعتبارنامه نمایندگان و غیره که مسلما ضربات هولناکی به کنفدراسیون جهانی می‌زد و تا حدودی نیز زد.

گروه "کادر"ها چنان تحت تاثیر مبارزات چریکی قرار گرفته و از آن سوءاستفاده می‌کردند که وقتی در مصادره مبارزه چریک‌های فدائی خلق به نام خودشان با شکست مفتضحانه روبرو شدند، با یک گردش ماهرانه در پی مصادره سازمان مجاهدین خلق مارکسیست لنینیست برآمدند. ناآموختگان از تاریخ محکوم‌اند که مجددا سقوط کنند و این نفرینی بود که دامن گروه "کادر"ها را گرفت.

در زمان انشعاب در سازمان مجاهدین خلق ایران و پیدایش گروه "مارکسیستی" در آن که به تصفیه خونین درونی دست زده و نام سازمان مجاهدین خلق را برای خود مصادره نمود، گروه "کادر"ها به یکباره هوادار دو آتشه "تغییر مواضع ایدئولوژیک" این سازمان شده و فرصت‌طلبانه از تصفیه‌های خونین درون آن دفاع کرده و به توزیع و تبلیغ نظریات مجاهدین مارکسیست برخاستند. در راس این گروه پرویز نعمان قرار داشت. آنها این سیاست را تا زمانی که این سازمان نام گروه "سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر" را برای خود به یدک می‌کشید و آنها را به درون خود راه نداد، ادامه دادند. در زمانی که هنوز امید داشتند به آنها بپیوندند و در مرکزشان جای بگیرند، به مجیزگوئی فرصت‌طلبانه دست زدند و چندین صفحه در تائید و تعریف و تمجید این سازمان نوشتند از جمله:

سند شماره ۱۵ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

یک پیروزی بزرگ جنبش مارکسیستی- لنینیستی ایران

"یک پیروزی بزرگ جنبش مارکسیستی- لنینیستی ایران

تحولات نوید بخشی جنبش مارکسیستی ایران را فراگرفته و افق‌های گسترده و تابناکی در برابر آن گشوده است. "بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران" به مثابه نتیجه و انعکاس این تحول و پیروزی بزرگ مارکسیسم- لنینیسم در صحنه پیکار انقلابی میهن ما، پیام آور این افق روشن است. دگرگونی عمیق در جهان‌بینی، تفکر و سیاست سازمان مجاهدین خلق رویداد تاریخی مهمی است که با تاثیرات تعیین کننده‌ی خود بر مجموع جنبش کمونیستی و انقلابی ایران، راه‌های اعتلاء و تکامل آتی آن را روشنی می‌بخشد. پیروزی سازمان مجاهدین خلق ایران در یافتن ریشه‌های اساسی نارسائی‌ها، در شناخت منشاء ایدئولوژیک ضعف‌ها، در طرد معیارهای کهنه و در درک ضرورت‌های نوین تاریخی و سیاسی که بر اساس تجربه و پراتیک ده سال مبارزه‌ی انقلابی، چهار سال مبارزه‌ی مسلحانه و دو سال مبارزه‌ی پیروزمند ایدئولوژیک و در دشوارترین شرائط داخلی و خارجی و در جریان پرشورترین پیکارهای انقلابی بدست آمده است، نه‌تنها پیروزی سازمان و رزمندگان آگاه، مصمم و وفادار آن، بلکه همچنین یک پیروزی بزرگ مارکسیسم- لنینیسم، یک پیروزی خلق زحمت‌کش ما و ضربه‌ی سهمگینی است بر پیکر مزدور شاه. این پیروزی بزرگ که قلوب همه‌ی مارکسیست- لنینیست‌های واقعی و انقلابیون راستین را گرمی می‌بخشد، نیروی محرکه‌ی قدرت‌مندی است در تسریع حرکت و تحول آتی و انسداد ناپذیر جنبش انقلابی خلق ما و ایجاد امکانات عملی و تضمین‌های واقعی پیشروی ظفرمند آن

گروه "اتحاد، مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر"

فوریه‌ی ۱۹۷۶- بهمن ماه ۱۳۵۴فوریه‌ی ۱۹۷۶- بهمن ماه ۱۳۵۴"

چهار سال بعد از آغاز جنبش چریکی، جنبشی که نمی‌خواست و درک نمی‌کرد که باید به مبارزه ایدئولوژیک بر ضد رویزیونیسم دست زند، هنوز بند دل این حرکت‌ها به "شوروی سوسیالیستی" بند بود در عین این که کشور چین را نیز سوسیالیستی و انقلابی ارزیابی می‌کردند، مدافع شوروی سوسیال‌امپریالیستی بودند. جنبش چریکی نمی‌فهمید که مبارزه ایدئولوژیک در کنار مبارزه اقتصادی و سیاسی یکی از عرصه‌های مبارزه طبقه کارگر با دشمنان خودش است. این جریان‌هایِ به ظاهر

مارکسیست لنینیست، در مقابل نبرد عظیم ایدئولوژیک جهانی میان اردوی مارکسیسم- لنینیسم و اردوی رویزیونیسم، سکوت اختیار کرده بودند که عملا در عرصه مبارزه به نفع رویزیونیسم تمام می‌شد که شد. چریک‌های فدائی خلق با تغییر شکل‌هائی گوناگون، در زمان انقلاب ایران به علت همین نابینائی سیاسی و تئوریک به زائده حزب رویزیونیستی توده ایران بدل شدند و نقش چماق نورالدین کیانوری را بازی کردند و مدافع سیاست خارجی سوسیال‌امپریالیسم شوروی بودند و در زمان هجوم رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی به آنها به طور عمده به دامان روس‌ها تا فروپاشی شوروی گریختند و بعدا نیز اشکال گوناگون تروتسکیسم، لیبرالیسم و سایر صور غیرپرولتری را به خود گرفتند.

رشد جنبش چریکی در ایران و نفوذش در میان روشنفکران بعد از کنگره ۱۲ آن ایده طرد شده کنگره ۱۲ مبنی بر اینکه باید به نحوی "تغییر بنیادی جامعه ایران" را در منشور کنفدراسیون جهانی بازتاب داد، دوباره زنده کرد، زیرا با خط‌مشی چریکی که اعتقادی به سازمان‌ها و مبارزه توده‌ای و نیروی قاطع خلق نداشتند و تصور می‌کرد با زور اسلحه و ترور و بسیج روشنفکران برای پیوستن به صفوف آنها، کار شاه را می‌سازد، زمینه‌ای فراهم شد که هم جبهه ملی ایران و هم گروه "کادر"ها دست در دست هم و متفقا خط‌مشی چریکی را در کنفدراسیون جهانی تبلیغ کنند و روح چریکی را در کنفدراسیون جهانی برای بسیج دانشجویان بدمند. این امر بعدا مورد حمایت اتحادیه کمونیست‌های ایران نیز قرار گرفت.

بعد از کنگره ۱۲ آنها این سیاست تبدیل یک سازمان صنفی دانشجوئی به یک حزب سیاسی را به قول آقای مهدی خانباباتهرانی متذکر در خاطرات و مصاحبه‌هایش، با ایجاد سیاست "هیستری ضدشاه" به شدت به پیش راندند. در تحت تاثیر این نظریات تفرقه‌افکنانه و سازمان‌برافکن، گروه "کادر"ها در مقاله‌ای در پیش‌کنگره سیزدهم آوردند:

مراجعه کنید به دفتر اسناد ضمیمه فصل دوم سند شماره ۱۲

گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان – گوتینگن۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ در تارنمای کنفدراسیون جهانی (صفحات ۵۵) www.cisnu.org

> "همانطور که گفته شد در فاصله بین دو کنگره حوادث مهمی اتفاق افتاد. در تحت تاثیر چنین حوادثی نظریه تفرقه‌افکن در مقاله‌ای‌که در سمینار پیش کنگره سیزدهم ارائه داد اعلام کرد که: کنفدراسیون در مبارزات خود به یک تغییر کیفی احتیاج دارد که در یک کلام به معنی همپا شدن با جنبش دموکراتیک خلق است.

"راه ما راهی است که جنبش دموکراتیک خلق علیه استبداد فاشیستی محمدرضا شاه و سلطه امپریالیسم در کشور ما پیش گرفته است. راه ما پیوند هر چه بیش‌تر با این جنبش و تبلیغ مبارزات آن می‌باشد". و سپس می‌نویسد: "راه ما تطبیق برنامه‌ها و فعالیت‌های کنفدراسیون با شرایط نوین مبارزه و مبارزه پی‌گیرتر و قاطعانه‌تر علیه استبداد فاشیستی محمدرضا شاه، و علیه سلطه امپریالیسم در جامعه ماست"". (ص ۵۵)

هواداران نظریه فوق به کنفدراسیون به مثابه سازمانی پیش‌آهنگ برخورد می‌کردند و می‌خواستند آنرا مُبلغ مبارزات درون کشور که چیزی جز مبارزات چریکی نبود بنمایند. حتی در این مقاله هنوز پیشنهاد آوردن خواست سرنگونی رژیم در میان نیست و از ایرانی آزاد و آباد و مستقل صحبت می‌گردد. در این مقاله حتی نویسند ه مدعی است که باید با استبداد محمدرضا شاهی، با استبداد سلطنتی مبارزه نمود. مبارزه کنفدراسیون جهانی با شکل اعمال دیکتاتوری است و نه با ماهیت آن.
کسانی که ابتدا با این شعار به میدان آمدند، سپس مدعی شدند که به علت سرمایه‌داری شدن جامعه ایران و جلب روشنفکران از جانب شاه باید مبارزه با رژیم را با آوردن فرمول‌های "دل خوش کن" در منشور تشدید نمود. و این آخرین استدلال آنها بود. آوردن خواست سرنگونی در منشور برای تشدید کینه ضدرژیمی!" (نقل از صفحه ۵۵)

عبارت "تشدید کینه ضدرژیمی" دقیقا همان رهنمود مهدی خانباباتهرانی بود که در خاطراتش بعد از نشان دادن ضعف گروه "کادر"ها در مقابل استدلالات فیروز فولادی به صورت تبلیغ "هیستری ضدشاه" در مقاله برلن بازتاب یافته بود. این فرمول "دل خوش کنک" بود، زیرا دل هواداران گروه "کادر"ها را که برای رفع "بی‌سوادی" جنبش "مبارزه" کرده، خواهان تعطیل مبارزات کنفدراسیون جهانی بوده و از فیروز فولادی تجلیل می‌کرده و الهام می‌گرفتند، خنک می‌کرد. آنها در این جا در مقابل نظریه فیروز فولادی واکنش نشان می‌دادند و یا کفاره دنباله‌روی خود را از وی می‌پرداختند که از ایجاد "هیستری ضدشاه" در کنفدراسیون جهانی به انتقاد دست زده بود. حال منطق این استدلال برای باقیمانده گروه "کادر"ها این بود که برای برائت از فیروز فولادی به همان سیاست دامن زدن به "هیستری ضدشاه" متوسل شوند که شکل تحقق "کنفدراسیونی" آن وارد کردن خواست سرنگونی

رژیم شاه در منشور کنفدراسیون جهانی بود که وظایف و استراتژی جدیدی برای کنفدراسیون جهانی تعیین می‌کرد.

گروه "کادر"ها از جانب محفل منفعلی که در شهر گرونوبل در کشور فرانسه تحت نفوذ خود از طریق حضور آقای کاظم کردوانی داشتند و این محفل از خودش در تمام طول زندگیش، حرکت فعالانه ضدرژیمی‌ای نشان نداده بود، اعلام کردند:

سند شماره ۷ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

مواضع سازمان دانشجویان و محصلین ایرانی در گرونوبل

> "۲ – دفاع بی قید و شرط از مبارزات خلق – سازمان ما که سازمانی دموکراتیک و توده‌ای است بعنوان بخشی از جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی خلق ما موظف است از کلیه مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی طبقات و اقشار مختلف کارگران، دهقانان، روشنفکران و روحانیون مترقی، کسبه و سایر اقشار خلقی و سازمان‌های رزمنده انقلابی خلق ما از جمله "سازمان چریک‌های فدائی خلق" و "سازمان مجاهدین خلق ایران" بدون هیچگونه قید و شرطی دفاع نماید.
>
> سازمان دانشجویان و محصلین ایرانی در گرونوبل"

روشن است که کنفدراسیون به علت ماهیت توده‌ای و جنبه غیرحزبی و غیرایدئولوژیک خود نمی‌تواند و نباید بی قید و شرط به دفاع از هر پدیده و رخدادی بپردازد، چه برسد به اینکه بی قید و شرط از سازمان‌های چریکی که از نظر ایدئولوژیک منحرف هستند به دفاع برخیزد و وحدت کنفدراسیون جهانی را که وحدتی غیرایدئولوژیک است برهم زند. نظریه "دفاع بی قید و شرط"، بازگذاشتن در به روی ورود و پیدایش هر انحراف خطرناک و صدمه به موجودیت کنفدراسیون جهانی محسوب می‌شد.

حال این اختلافات جدید بر سر مسئله چگونگی دفاع از چریک‌ها به اختلافات گذشته در کنفدراسیون جهانی افزوده شد. این عوامل در مجموع، آن شرایطی را موجب شدند که قبل از تشکیل کنگره سیزدهم کنفدراسیون پدید آمدند.

حال ترکیب نیروها در کنفدراسیون جهانی از جنبه نظری و انگیزه‌ای تفاوت می‌کرد. سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان، "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و گروه "کارگر" (منشعب از جبهه ملی ایران یعنی گروه مارکسیست‌های جبهه‌ای – توفان) تنها در بدو امر، در یک طرف این مبارزه قرار

داشتند و با تبدیل کنفدراسیون جهانی به حزب سیاسی و پشت جبهه مبارزات مسلحانه چریکی مخالف بودند. جبهه مقابل آنها شامل گروه "کادر"ها، جبهه ملی ایران و سازمان انقلابیون کمونیست می‌شد، که این آخری‌ها نمی‌توانستند تکلیف خودشان را با تحمیل خط‌مشی چریکی به کنفدراسیون جهانی روشن کنند و مجددا همان موضع معروف "میانه" را در پیش گرفتند.

هواداران نظریه فوق به کنفدراسیون جهانی به مثابه سازمانی پیش‌آهنگ برخورد می‌کردند و می‌خواستند آنرا به بلندگوی مبارزات درون کشور بدل کنند.

در حالی که گروه "کادر"ها از انحلال کنفدراسیون جهانی و مبارزه با "بی‌سوادی" و برائت از فیروز فولادی به امر کسب قدرت سیاسی و سرنگونی شاه در درون کنفدراسیون جهانی رسیدند، "سازمان انقلابی" حزب توده ایران به راست گرائید و به برائت از "چپ"روی‌های خود در گذشته پرداخت. یکی از این گروه‌ها (گروه "کادر"ها) با این برداشت از تزهای سمینار آگسبورگ به لزوم سرنگونی رژیم حاکم رسیده بود و دیگری ("سازمان انقلابی") با برداشت دیگری از این تزها به این نتیجه رسید که "برای پیوند با کارگران و دهقانان" باید به ایران رفت و فعالیت در کنفدراسیون جهانی را به عنوان کار جنبی و غیرعمده به حداقل رسانید و در واقع آن را منحل کرد. آنچه را که "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در بدو امر با "چپ"روی طلب می‌کرد، سپس به راست‌روی این سازمان بدل شد. و آنچه را که گروه "کادر"ها بعد از جدائی از "سازمان انقلابی" با انحلال‌طلبی و راست‌روی طلب می‌کردند، به ناگهان با پیدایش چریک‌ها به "چپ"روی آنها بدل شد.

در حالیکه گروه "کادر"ها و برخی "چپ"ها، چریک‌ها را مارکسیست لنینیست جا می‌زدند، توفان تحلیل دیگری داشت و آن را در سند دیگری به نام گزارش یک سال فعالیت روزنامه ارگان (از ژوئیه ۱۹۷۱ تا ژوئیه ۱۹۷۲) در ۴ ژوئیه ۱۹۷۲ ارائه داد:

سند شماره ۱۳ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

گزارش یک سال فعالیت روزنامه ارگان (از ژوئیه ۱۹۷۱ تا ژوئیه ۱۹۷۲)

"گزارش یک سال فعالیت روزنامه‌ی ارگان (از ژوئیه ۱۹۷۱ تا ژوئیه ۱۹۷۲)

این گزارش در سه بخش به هئیت مرکزی تقدیم می‌شود: بخش اول شامل مسائل عمده ایدئولوژیک و سیاسی که در طی یک سال با رهنمودهای هئیت مرکزی در

ماه‌نامه‌ی توفان مطرح و تحلیل شده است. بخش دوم مربوط به مضمون و لحن مقالات توفان به طور کلی و بخش سوم در باره‌ی نویسندگان مقالات توفان.

بخش اول – مسائل عمده‌ای که در طی یک سال اخیر در ماه‌نامه‌ی توفان مطرح شده و چگونگی تحلیل آنها از این قرار است:

۱ – مسئله مبارزات مسلحانه در ایران: برخورد توفان به این مسئله مبتنی بر اصول زیرین بوده است. ارزیابی مقاومت مسلح به عنوان پدیده‌ای جدید در مبارزات سال‌های اخیر خلق ایران، ستایش قهرمانی جوانانی که نشانه‌ای از سرسختی خلق ماست و دفاع از آنها در برابر رژیم، انتقاد از راه نادرست مبارزه آنان که در جدائی ازخلق و بدون رهبری طبقه‌ی کارگر انجام می‌گیرد. توفان در این مسئله به مبارزه با رویزیونیست‌های حزب توده‌ی ایران برخاست که می‌خواهند اشتباهات مبارزان جوان را دلیل نادرستی اصولی راه قهرآمیز مبارزه جلوه دهند و از آن به سود نفی این راه استدلال کنند. همچنین روش توفان با روش سازمان‌هائی که دید انتقادی به این مبارزه مسلحانه نداشتند متفاوت بود..."

در این زمان توفان نظریات خویش را در عرصه‌های گوناگون تدوین کرده بود که به عنوان گزارش پنجساله فعالیت خویش در درون توفان انتشار داد.

مستخرجی از ترازبندی فعالیت پنج سال کار و کوشش سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان که در بند ۵ تا ۱۱، در گزارش به هیئت مرکزی سازمان، در مورد کنفدراسیون جهانی اظهار نظر شده است. در این بخش نظریات توفان در مورد "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، گذشته حزب توده ایران، دفاع از جنبش‌های آزادی‌بخش، وظایف انترناسیونالیستی و حمایت از کنفدراسیون جهانی دانشجویان بازتاب یافته تا اصول اساسی حرکت و ارزیابی توفان در درون کنفدراسیون جهانی بر اساس مصوبات داخلی این سازمان برای اعضاء سازمان و خوانندگان روشن گردد:

این نشریه مورخ ۱۹۷۲/۰۵/۱۸ بوده و در نشست هیات مرکزی در تاریخ ۱۹۷۲/۰۵/۲۷ تصویب شد.

نشریه داخلی: "برای وحدت اندیشه و عمل" – نشریه‌ی شماره ۸، سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان

سند شماره ۱۶ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

"ترازبندی فعالیت پنج سال کار و کوشش

...

۵ – سازمان توفان یگانه سازمانی است که درباره‌ی راه قهرآمیز انقلاب ایران از یک سو با رویزیونیست‌های حزب توده‌ی ایران که بنا بر خصلت ضدانقلابی خود اصولا منکر این راه‌اند و از هر خطای انقلابیون ایران دست آویزی برای نفی این راه می‌سازند، مبارزه کرده و از سوی دیگر نادرستی نظریات آن عده از انقلابیونی را که عمل "قهرمانان" را بجای اقدام توده‌ها و تروریسم را بجای جنگ توده‌ای می‌نشانند، با تکیه بر مواضع مارکسیسم لنینیسم و اندیشه‌ی مائو تسه دون، نشان داده است. به ویژه در شرایط کنونی ایران که خلق ما هرروز بیش‌تر به قهر انقلابی می‌گراید، اهمیت اساسی مبارزه‌ی مذکور پوشیده نیست.

۶ – در طی پنج سال سازمان توفان به مبارزه‌های آشتی‌ناپذیر بر علیه "سازمان انقلابی حزب توده‌ی ایران در خارج از کشور" که به نام مارکسیسم لنینیسم و اندیشه‌ی مائوتسه دون بر علیه مارکسیسم– لنینیسم و اندیشه‌ی مائو تسه دون برخاسته و مروج کاستریسم و گواریسم و نفی کننده‌ی لزوم حزب طبقه‌ی کارگر و اصول سازمانی حزب طبقه‌ی کارگر و گرفتار اپورتونیسم در مسائل سیاسی و تشکیلاتی بود، دست زده و بدون تردید نقش مهم در کوبیدن نظریات و مواضع ضدمارکسیستی این سازمان و متلاشی ساختن آن داشته است.

۷ – سازمان توفان توانسته است از گذشته‌ی حزب توده‌ی ایران به مثابه‌ی حزب طبقه‌ی کارگر ایران (پیش از غلطیدن در اپورتونیسم و رویزیونیسم) تحلیلی اگرچه مختصر و در خطوط کلی به دست دهد. قبلا ارزیابی حزب توده‌ی ایران یا از دیدگاه رویزیونیستی و یا از دیدگاه جریانات انحرافی دیگر صورت گرفته بود. ارزیابی سازمان توفان ارزیابی مارکسیستی لنینیستی است که تا حدودی بر گذشته‌ی حزب طبقه‌ی کارگر ایران پرتو می‌افکند و می‌تواند کمکی به رهنمائی آینده باشد.

۸ – سازمان توفان در همه حال دفاع از مبارزات خلق‌های جهان و به ویژه خلق‌های قهرمان هندوچین، خلق‌های دلیر فلسطین و ظفار را از وظائف مهم انترناسیونالیستی خویش شمرده و پیوسته در اجرای آن گام برداشته و در این مورد نه

فقط در زمینه‌ی تبلیغات، بلکه در زمینه‌های دیگر نیز از کلیه‌ی امکانات – اگرچه ناچیز – استفاده کرده است. سازمان توفان برای برقراری ارتباط و همکاری با نهضت‌های انقلابی خاورمیانه به کلیه‌ی وسائلی که در امکان اوست توسل جسته و امیدوار است که مساعی او در آینده به نتایج مطلوب برسد.

۹ – سازمان توفان در همه حال به انترناسیونالیسم پرولتری وفادار بوده است. سازمان توفان در دفاع از مواضع مارکسیستی لنینیستی حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی و از جمهوری توده‌ای چین و جمهوری توده‌ای آلبانی با تمام قوا مبارزه کرده است. حملات امپریالیسم و دشمنان خلق، دسایس آنها، تبلیغات دروغین و گمراه کننده‌ی آنها و همچنین سرزنش دوستان اشتباه کار، هرگز نتوانسته است سازمان توفان را از تعقیب سیاست اصولی انترناسیونالیستی خویش، از روشن نگه‌داشتن کامل مرز میان دوست و دشمن باز دارد. سازمان توفان در اجرای همین وظیفه‌ی انترناسیونالیستی پیوسته بر نیروی خود اتکاء جسته و استقلال فکر و عمل خود را بر اساس مارکسیسم لنینیسم و اندیشه‌ی مائو تسه دون در همه حال نگه داشته است.

۱۰ – سازمان توفان در اثر فعالیت خود هم اکنون با عده‌ای از احزاب مارکسیستی لنینیستی در ارتباط است و بین سازمان توفان و آن احزاب کمک انترناسیونالیستی متقابل برقرار می‌باشد. این موفقیت بزرگی است که امیدواریم در آینده تحکیم و توسعه یابد.

۱۱ – سازمان توفان پیوسته در تقویت و تحکیم و توسعه‌ی کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی که یگانه سازمان مبارز و ضدامپریالیستی دانشجویان و محصلین ایرانی است و مبارزات افتخار آمیزی برعلیه رژیم کودتا و هرگونه استعمار انجام داده، کوشیده است و بدون تردید راهنمائی‌های سازمان توفان و فعالیت اعضاء و هواداران وی در تأمین صحت خط مشی کنفدراسیون و شیوه‌های عملی آن و تحصیل کامیابی‌های آن تاثیر بسزائی داشته است. بررسی مسائل عمده‌ای از کنفدراسیون که در پیرامون آنها مبارزات طولانی درگیر شده و می‌شود، مانند جنبه‌ی صنفی و سیاسی کنفدراسیون، جنبه‌ی ملی و دموکراتیک کنفدراسیون، تفاوت کنفدراسیون با حزب سیاسی، رابطه‌ی میان کنفدراسیون با احزاب سیاسی، لزوم حفظ

> کنفدراسیون و مبارزه بر علیه انحلال آن، اهمیت کمّیت در کنفدراسیون و غیره برای نشان دادن نقش مثبت و مؤثر سازمان توفان در تقویت و تحکیم و توسعه‌ی کنفدراسیون جهانی است...."

در اینجا ما برای فهم مطلب به اسناد دیگری نیز استناد می‌کنیم و این مبحث مربوط به تاریخچه نوسانات و دلایل بروز آن را در برخورد به حرکت‌های چریکی می‌بندیم.
در کنار این انحرافات، انحراف دیگری نیز وجود داشت که در مضمون زیر تبلور می‌یافت:
شعار انحرافی "پیوند جنبش دانشجوئی با جنبش کارگران و دهقانان" که در "تزهای فشرده" سمینار آگسبورگ مطرح شده و آمده بود، در اردوی تابستانی سال ۱۹۷۴ در ایتالیا مجددا در مقاله‌ای از هامبورگ که از هواداران "سازمان انقلابی" بود تئوریزه گردید. این نظریات متعلق به "سازمان انقلابی" حزب توده ایران بودند که خودش حالا به راست گرویده بود.
در مقاله هامبورگ بیان می‌شد:

> "اساسی‌ترین و بزرگ‌ترین وظیفه کنفدراسیون بالا بردن سطح آگاهی سیاسی دانشجویان و درگیر نمودن آنها در فعالیت‌های دسته‌جمعی و اجتماعی به نوعی که بتوانند در برگشت به میهن به مردم کشورمان بالاخص به زحمت‌کشان مملکت در مبارزه خدمت کنند".

در آنجا باز هم پرونده خاک خورده سمینار آگسبورگ باز شد با این تفاوت که این بار روی دوم سکه رو می‌شد. در آگسبورگ "چپ"روی مبنای کوشش برای تبدیل کنفدراسیون جهانی به "حزبی سیاسی" بود که گروه "کادر"ها ادامه دهنده آن شدند و در ایتالیا راست‌روی مبنای دست کشیدن از مبارزات ضدرژیمی و فرار از زیر بار بسیج افکار عمومی بر علیه رژیم شاه در خارج و تعطیل مبارزه دانشجویان گردید که "سازمان انقلابی" حزب توده ایران به مبلغ آن تبدیل گشت.
هر دو حرکت‌ها در زیر یک شعار و تحت یک برداشت غلط از خصلت‌های کنفدراسیون جهانی صورت می‌گرفتند، ولی در هر دو حالت، موجودیت کنفدراسیون را به مثابه یک سازمان توده‌ای زیر پرسش می‌بردند. در این مقاله با وضوح آمده بود که:

"بهترین دفاعی که روشنفکران خارج از کشور می‌توانند از مبارزات کشورمان بعمل آورند رفتن به ایران و گرفتن گوشه‌ای از مبارزات در هر سطح و مکانی. این در واقع زنده‌ترین و با ارزش‌ترین نوع دفاع است. از این پس در کار دفاعی کنفدراسیون باید به این مسئله توجه عمیق‌تری شود.".

و سپس برای این مهم‌ترین وظیفه و این با ارزش‌ترین دفاع چه پیشنهادی را می‌دادند؟:

"نباید اول به کارهائی دست زد که جلوی این مهم‌ترین دفاع را بگیرد و ثانیاً نباید به نشستن در خارج و دفاع از خارج قناعت کرد".

در این جا این سؤال پیش می‌آید که مگر مفهوم دفاعی که ما امروز از مبارزات مردم ایران می‌کنیم، تنها قناعت به دفاع از آنها در خارج از کشور است. دفاع از مبارزات تا زمانی که این رژیم موجود است و امپریالیسم در ایران مستقر است ادامه دارد و این امر از وظایف تخطی ناپذیر کنفدراسیون جهانی محسوب می‌شود، ولی این بدان معنی نیست که اعضاء کنفدراسیون همیشه در خارج‌اند و باید در خارج بمانند. کنفدراسیون جهانی حزب نیست و اعضاء آن دانشجویانی هستند که بعد از خاتمه تحصیل به ایران می‌روند. حساب اعضاء و کادرهای شناخته شده سازمان‌های سیاسی را باید از اعضاء کنفدراسیون جدا ساخت. بدیهی است که هر مبارز ضدامپریالیست، ضدارتجاع نیز چه در زمانی که در خارج است و چه در زمانی که در ایران است، در مبارزه مردم شرکت می‌کند. شرکت در مبارزات کنفدراسیون جهانی در تضاد با شرکت در مبارزات مردم نیست، بلکه این یکی دیگری را در سطح دیگر تکمیل می‌کند و خطاست اگر گفته شود در این جا کنفدراسیون جهانی نباید از مبارزات مردم دفاع کند و تنها با رفتن به ایران در روند پیوند با کارگران و دهقانان این دفاع از مبارزه مردم عملی است. آنچه را که مقاله با این مسئله می‌خواست جا بیندازد، دوری گزیدن از وارد شدن کنفدراسیون جهانی در مبارزه، ضدرژیمی بود و آن هم با این نقاب "انقلابی" که ما باید به ایران برویم و در "مبارزات توده زحمت‌کشان" شرکت کنیم، و به این ترتیب فاتحه کار دفاعی کنفدراسیون جهانی در خارج از کشور خوانده شده بود.

این مقاله با ارزیابی از شرایط خارج کشور نظریه مبهم **"دفاع فعال"** را برای کنفدراسیون به ارمغان می‌آورد و وظیفه اساسی کنفدراسیون جهانی را در مسئله دفاعی، بدان معنا می‌دانست که باید از فعالیت

بر علیه رژیم و امپریالیسم پرهیز کند تا شناخته نشده بتواند با رفتن به ایران به مثابه فرد شناخته نشده، در ایران "انقلاب" کند. البته باز هم همه این "چپ"روی‌ها و راست‌روی‌ها تحت عنوان عوام‌فریب **"پیوند با جنبش کارگران و دهقانان"** صورت می‌گرفت که در اساس خود وظیفه حزب طبقه کارگر بود و نه کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی. از نظر کمونیست‌ها مسئله پیوند با طبقات باید به صورت جمعی و نه فردی صورت گیرد. جمع است که با طبقه پیوند برقرار می‌کند که در قالب حزب طبقه کارگر موجودیت می‌یابد. افراد قادر نیستند تماس‌های شخصی خویش را پیوند با طبقات جا بزنند. عدم درک این مفهوم مارکسیستی نفی حزب و قراردادن قهرمانانی در مقابل حزب است که شخصا با تماس‌های خصوصی می‌توانند وظیفه حزب و بسیج طبقات را انجام دهند. در واقع این پرچم **"پیوند با جنبش کارگران و دهقانان"** برای پیوند با کارگران و دهقانان نبود بلکه برای تعطیل مبارزه ضدرژیمی با محمدرضا شاه و تعطیل فعالیت‌های کنفدراسیون جهانی بود.

سازمان توفان در نشریه داخلی شماره ۹ در گزارش یک ساله خود که در زیر درج شده است به این انحراف "سازمان انقلابی" که مبارزه داخل و خارج از کشور را به عنوان دو تضاد آشتی‌ناپذیر در مقابل هم قرار داده و یکی را به "نفع" دیگری قربانی می‌کند پاسخ داده و رفقای سازمانی را با افکار صحیح برای مبارزه با این انحرافات به ظاهر "چپ" و "انقلابی" مجهز کرده است.

در قسمت‌های قبل انحرافات سیاسی مختلفی که در جنبش دانشجوئی ظهور کرد و مقاومتی که در برابر آن به عمل آمده بود، نشان داده شد. آورندگان مسائل انحرافی به درون کنفدراسیون جهانی اگر برخورد اصولی می‌داشته و منافع جنبش دانشجوئی و خلق را ارجح بر منافع گروهی خود می‌شمردند، مسلماً جنبش دانشجوئی دچار تفرقه و چند دستگی کنونی نبود. لیکن آوردن نظریات انحرافی در درون کنفدراسیون جهانی و اصرار بر روی آنها، آنهم در شرایط عدم قبول این انحرافات از طرف توده دانشجو، شرایط ناگواری را ببار آورد که ما شاهد آن بودیم. در واقع رشد تضادهای موجود در کنفدراسیون جهانی در طی این مراحل و شدت هرچه بیش‌تر آن و عدم مبارزه اصولی این منحرفان با این تضادها، برخوردی که برای حل صحیح تضادهای درون خلق ضروری می‌بود، انشعاب را در درون کنفدراسیون جهانی اجتناب ناپذیر ساخت.

در طی سال‌های طولانی مبارزه مشترک در درون کنفدراسیون جهانی خطوط انحرافی گوناگون سعی کردند کنفدراسیون را به دنبال اهداف گروهی خود بکشند، و این سازمان را به ابزار مناسبی برای تحقق نظرات سیاسی خود تبدیل کرده و بدین ترتیب کمبودهای خود را در مبارزات اجتماعی از طریق مصادره

کنفدراسیون جهانی جبران کنند. لیکن از آن جا که کنفدراسیون جهانی ناهمگون و متشکل از توده‌ی دانشجویان با نظرات مختلف بود، نمی‌توانست به چنین وسیله‌ای تبدیل گردد و در نتیجه هر بار تضاد شدیدتری را به دنبال می‌آورد.

چنانکه تاریخ کنفدراسیون جهانی شهادت می‌دهد از کنگره ۸ام کنفدراسیون بتدریج خط راست سنتی (جبهه ملی ایران) سرکردگی خود را در جنبش دانشجوئی از دست داد و به راست‌گرائی توسل جست و دچار بحران هویت گردید. توسل به تبلیغ نظرات چریکی نیز او را از این ضعف و شکست نجات نداد و برای جبران این ضعف، راه خطرناکی را در پیش گرفت که نزدیکی به دولت ضدخلقی شوروی و سازش با "کمیته مرکزی" حزب توده ایران این عاملان بومی آنها، نتیجه منطقی آن بود. آنها کوشیدند این جبهه مطرود ضدانقلابی را به درون کنفدراسیون جهانی به عنوان متحد خود بازگردانند و به صفوف مبارزه ضدرژیمی، ضدامپریالیستی بچسبانند. طیف‌های مختلف "چپ"رو که درصدد تبدیل کنفدراسیون جهانی به حزب سیاسی بودند، در تمام این موارد به عصاکش خط راست سنتی تبدیل شده و علی‌رغم ماهیت "چپ"روانه خود به این امید واهی که بوسیله نیروی خط راست سنتی به خواست نهانی خود برای حزب کردن کنفدراسیون جهانی نایل آیند عملاً راه را بر خط راست سنتی هموار کردند. **بنام نرمش با نیروهای دمکرات**، انشعاب‌گران را قوت بخشیدند و خط راست سنتی را در سمت‌گیری جدید تشویق کردند. از آن جا که تبدیل کنفدراسیون جهانی به سازمان مُبلغ جنگ چریکی شهری با استراتژی تغییر ماهیت کنفدراسیون جهانی آنها مطابقت داشت، آنها در تبلیغ جنگ چریکی بوسیله ارگان‌های کنفدراسیون جهانی، خط راست سنتی را تایید کردند. تعقیب سیر تاریخی وقایع، حداقل در امروز واقعیت این امر را به اثبات می‌رساند.

پیدایش جنبش روشنفکری چریکی که فاقد درک کمونیستی، ولی با تابلوی کمونیستی بود، وسیله‌ای شد که جبهه ملی ایران با آویزان کردن خود به آن، هویت جدیدی برای خویش ولی با ماهیت ضدکمونیستی دست و پا کند.

کنفدراسیون جهانی به مثابه سازمانی توده‌ای و دمکراتیک، به مثابه سازمانی ضدرژیمی و ضدامپریالیسم، همواره موظف بود از تمام کسانی که بخاطر آزادی و استقلال و برای کسب حقوق حقه خود می‌رزمند به دفاع برخاسته و صرف نظر از این که این عناصر، گروه‌ها و یا سازمان‌ها، کدام مشی، کدام ایدئولوژی را دارا هستند.

وقتی که سخن از مسئله دفاع از مبارزین و حقانیت مبارزات آنها در درون کشور به میان می‌آید، منظور آن نیست که مشی و نظریات این سازمان‌ها و یا گروه‌های سیاسی خاصی را تبلیغ کنیم. روشن است

که دخالت ایدئولوژیک در عرصه دفاعی وضعیتی ایجاد خواهد کرد که هر نظریه‌ای سیاسی در درون کنفدراسیون جهانی از ایدئولوژی خود برای این دفاع سیاسی الهام بگیرد و سیاست مشترک دفاعی کنفدراسیون جهانی دستخوش نابودی گردد. آغاز و جا افتادن این سنت در درون کنفدراسیون جهانی به مسئله وحدت بر پایه مبارزه ضدرژیمی و ضدامپریالیستی ضربه زده و کنفدراسیون را شقه شقه می‌کند که کرد.

مستخرجی از نظریات سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان در گزارش فعالیت یکساله سازمان در سال ۱۳۴۶ برابر ۱۹۷۲ را منتشر می‌کنیم که در آن نظریات سازمان توفان را در مورد این تناقضات توضیح داده است.

در این بخش نظر سازمان در مورد مبارزه چریک‌ها، برخورد به جمهوری توده‌ای چین و نقش مخرب رویزیونیست‌ها مطرح شده است. رفقای توفان موظف شده‌اند علی‌رغم همه تبلیغاتی ضدانقلابی و "انقلابی" که فعالیت سیاسی و یا دانشجوئی در خارج از کشور را بی‌بها و یا کم‌بها جلوه می‌دهند، به پشتیبانی از کنفدراسیون جهانی بپردازند. حال به نظریات توفان نظری اندازیم:

نشریه داخلی: **"برای وحدت اندیشه و عمل" نشریه‌ی شماره ۹، سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان**
سند شماره ۱۷ دفتر اسناد ضمیمه فصل هفتم

"گزارش فعالیت یک ساله[۲۴]

... طی دو سال گذشته در مبارزه با رژیم شاه تاکتیک جنگی چریکی شهری به میان آمد. چریک‌های قهرمان در اکثریت قریب به اتفاق خود از جوانان روشنفکر بوده و هستند که تحمل وضع موجود تاب و توان از آنها ربوده و آنها را به توسل به مبارزه‌ی مسلح کشانیده است. به دو خصوصیت مهم این جنبش باید توجه کرد. نخست این که آنها پس از سال‌های دراز دو باره مبارزه‌ی مسلحانه را در ایران احیاء کرده‌اند و این نام به یقین در تاریخ برای آنها باقی خواهد ماند. دوم این که جوانانی هستند که از دل و جان صمیمانه برای آزادی و استقلال ایران اسلحه گرفته و از ریختن خون خویش در این مبارزه نیز باکی ندارند. بعلت این دو خصوصیت سازمان

[۲۴] – به تاریخ ژوئیه ۱۹۷۱ – ژوئیه ۱۹۷۲

ما به این جوانان بدیده‌ی تحسین و احترام می‌نگرد و صمیمانه از شهادت آنان چه در نبردهای خیابانی و چه در میدان‌های اعدام، عمیقا متاثر است. متاسفانه راهی که این جوانان دلیر برای مبارزه برگزیده‌اند راهی است که پایان آن نمی‌تواند ظفربخش باشد، راهی است که دیگران سال‌ها آن را آزموده‌اند و آزمودن آزموده تکرار اشتباه و خطاست. زندگی‌هائی که می‌تواند منشاء اثرات انقلابی فراوان باشد با دست جلادان رژیم خاموش می‌شود. سازمان ما طی سال گذشته ضمن مقالاتی در ماه‌نامه توفان در عین اینکه جهات مثبت این مبارزه را ستود، قهرمانی و بی‌باکی رزمندگان را تجلیل کرد، آنها را از پیمودن این راه بر حذر داشت و کوشید مبارز، آنها را در مسیر صحیح بیندازد.

در مبارزه‌ی سیاسی سازمان ما، افشاء امپریالیسم شوروی جای خاصی دارد. دلیل آن هم روشن است. اگر امپریالیسم آمریکا امروز در نظر مردم جهان به مثابه‌ی مرکز ارتجاع و ضدانقلاب شناخته شده است، که البته به معنی نفی مبارزه برای آن نیست، سوسیال امپریالیسم شوروی با نقاب سوسیالیسم و شعارهای به ظاهر سوسیالیستی عمل می‌کند. به همین جهت بسیاری از خلق‌ها و دولت‌ها هنوز به وی چشم بسته‌اند و "کمک" همه جانبه‌ی وی را خواهانند و نا آگاهانه زنجیر اسارت تازه‌ای را به گردن می‌گیرند. در بعضی موارد، آنها برای آزادی از امپریالیسم غرب به شوروی پناه می‌برند. شاید هنوز مُشَعر بر این نیستند که به این طریق خود را به اسارت تازه‌ای در می‌آورند. از این لحاظ کشورهائی مانند، مصر، سودان و عراق و به ویژه جمهوری توده‌ای یمن و نهضت‌های ظفار و فلسطین آموزنده است. دریدن هرچه بیش‌تر نقاب سوسیالیستی سوسیال امپریالیسم شوروی وظیفه‌ی کلیه‌ی احزاب و سازمان‌های مارکسیستی- لنینیستی، از آن جمله سازمان ماست. به ویژه که رویزیونیست‌های حزب توده‌ی ایران می‌کوشند، نفوذ شوروی را در زیر پرده‌ی سوسیالیسم بپوشانند. در سال گذشته جنگ هند و پاکستان که با اشاره و با اسلحه‌ی شوروی روی داد و به تجزیه‌ی پاکستان منجرگردید - پدیده‌ای که درتاریخ بعد از جنگ دوم جهانی بی‌سابقه است - بار دیگر به سازمان ما امکان داد که چهره‌ی سوسیال امپریالیسم شوروی را نشان دهد. توفان با نظر رویزیونیست‌ها که می‌خواستند تجاوز امپریالیسم شوروی را که به وسیله‌ی دولت هند عملی شد، در زیر پوشش مسئله‌ی ملی و حق

ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش بپوشانند، مبارزه کرد. اینک که پس از مسئله‌ی بنگلادش مسئله‌ی بلوچستان مطرح می‌گردد و رویزیونیست‌های حزب توده‌ی ایران و همزادانشان یعنی نویسندگان "راه اتحاد"[۲۵] ناگهان به دفاع از حق حاکمیت خلق بلوچ در پاکستان برخاسته‌اند و قصد تجزیه‌ی مجدد پاکستان را دارند، صحت تحلیل سازمان ما در مسئله‌ی بنگلادش بیش از پیش آشکار می‌گردد.

در سال گذشته مسائلی که در ارتباط با استقرار رابطه‌ی سیاسی میان جمهوری توده‌ای چین و ایران پیش آمد، مطرح بود. در این مسائل روش سازمان ما مبتنی بر مراعات اکیدا اصل انترناسیونالیستی پرولتری بود. از یک سو سازمان توفان در مواضع خود که به صحت آنها ایمان کامل دارد، پافشاری کرد و از سوی دیگر به تحریکات ضدکمونیست‌ها و یا عناصری که نادانسته تحت تاثیرتبلیغات آنها قرار داشتند و نیز به دسایس رویزیونیست‌ها تسلیم نشد و از هر تبلیغی که به حیثیت انقلابی جمهوری توده‌ای چین لطمه وارد سازد و واقعیت وجود او را به مثابه‌ی دژ نیرومند سوسیالیسم خدشه‌دارگرداند، خودداری ورزید.

بالاخره رژیم شاه درسال گذشته جشن‌های دو هزار و پانصد ساله را تدارک دید. سیاست سازمان ما در این زمینه نیز روشن بود. افشاء و محکوم ساختن هدفِ جشن‌ها، که جز تائید دیکتاتوری محمدرضا شاه چیز دیگری نبود.

این نکته را باید اضافه کرد که مبارزه‌ی سیاسی سازمان ما تا کنون گسترش کافی نیافته است. سازمان ما باید بکوشد برای تماس با سازمان‌های دیگر (سازمان‌های ضد رژیم واقعی) از فرصت‌های مساعدی که پیش می‌آید استفاده کند. این سازمان ماست که باید در این راه، در راه همکاری همه‌ی نیروها علیه رژیم، پیش‌قدم و پی‌گیر باشد، از ناکامی‌ها دلسرد نشود. برخی ازسازمان‌های ضدرژیم تا آنجا که تجربه نشان داده، تمایلی به تجمع نیروها برای مبارزه نشان نمی‌دهند. تجمعی که مبارزه را بدون شک ثمربخش‌تر خواهد کرد و چه بسا با تبادل نظر دورنمای وسیع‌تری برای مبارزه در برابر نیروهای انقلابی ممکن است گشوده شود. سازمان با

[۲۵] – نشریه‌ای که توسط ژنرال پناهیان عامل سوسیال‌امپریالیسم شوروی و همدست حزب توده ایران در عراق برای تخریب در جنبش ضدامپریالیستی مردم ایران و ایجاد آشفتگی و رخنه به درون ایران منتشر می‌شد.

ثبات و پایداری در این امر و دعوت نیروها به همکاری در مبارزه، باید وظیفه‌ی خود را به مثابه‌ی سازمان پیشرو انجام دهد، ولو آنکه کوشش‌های او در این زمینه بی‌حاصل از آب در آید.

درباره‌ی زبان ماه‌نامه‌ی توفان گاهی انتقاداتی بعمل می‌آید. ماه‌نامه‌ی توفان به مثابه‌ی ارگان سازمان ما از همان آغاز بر اثر شرایط خاص آن زمان، که رویزیونیسم به حمله‌ی وسیعی علیه مارکسیسم- لنینیسم دست زده بود، به ویژه بخاطر اشاعه‌ی مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه‌ی مائوتسه دون، بخاطر مبارزه با هرگونه انحرافی از مارکسیسم- لنینیسم، چه در تئوری و چه در عمل و همچنین به خاطر تحلیل جامعه‌ی ایران به مثابه‌ی جامعه‌ای نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودال به وجود آمد. ماه‌نامه‌ی توفان ناچار است که تحلیل علمی مسائل را که برای مناظره با دشمنان و پرورش کادرها لازم است بدست بدهد. بدون ایفاء چنین وظیفه‌ای در شرایط سرگشتگی تئوریک و سیاسی کنونی نمی‌توان حقانیت مواضع مارکسیستی- لنینیستی سازمان توفان را بر کرسی نشانید. زبان ماه‌نامه نیز در تناسب با این وظیفه نمی‌تواند جز این باشد، که هست. البته در آغاز خوانندگان ماه‌نامه برای درک پاره‌ای مطالب و پاره‌ای از لغات با مشکلاتی مواجه می‌شدند ولی به تدریج با گذشت زمان، اکنون زبان ماه‌نامه برای خوانندگان تا حدود بسیاری، جا افتاده است.

ماه‌نامه‌ی ما در دوران کنونی نشریه‌ای برای توده‌های مردم، توده‌های کارگر و دهقان و دیگر زحمت‌کشان نیست. سازمان هنوز در چنین مرحله‌ای هم نیست. البته برای توده‌های زحمت‌کش باید نشریه‌ای داشت بزبان ساده که در آن دردها و خواست‌ها و مطالبات توده‌ها انعکاس یابد و به مبارزات روزمره‌ی آنها بپردازد، با زبانی ساده فشار رژیم و گوشه‌های سیاه آن را توضیح دهد و شیوه‌های مبارزه را بیاموزد. سازمان ما مسلما به موقع خود، هر وقت که زمان آن فرا رسد، به انتشار چنین نشریه‌ای دست خواهد زد.

در زمینه‌ی تشکیلاتی آنچه که مربوط به سازمان در خارج از کشور است، سازمان برای گسترش خود تلاش بیش‌تری به خرج داده و در راه بهبود سازمان از لحاظ تشکیلاتی، قدم‌هائی برداشته شده است. افزایش کمّی سازمان ما در سال گذشته،

قابل توجه است. با وجودی که چند نفر از سازمان کنار گذاشته شده و یا خود کناره گرفته‌اند.

سازمان ما در میان جوانان دانشجوی خارج از کشور نفوذ بسیاری دارد و گسترش سازمان می‌توانست و می‌تواند بیش از این باشد که هست. منتها پاره‌ای از رفقا به هر علت که باشد، مبالغه در پنهان‌کاری، گذاشتن شروط خاص برای پذیرش اعضای جدید، گسترش سازمان را مشکل می‌گردانند. در اینجا به هیچ وجه قصد این نیست که در کار پذیرش اعضاء احتیاط لازم و پنهان‌کاری در نظر گرفته نشود ولی چیزی که هست، این است که کار را نباید بدان اندازه مشکل گرفت که درِ سازمان را، حتی به روی علاقه‌مندانی که می‌خواهند به سازمان بپیوندند بست. افزایش اعضاء و گسترش سازمان، در بهبود کار سازمان در مجموع، تاثیر زیاد باقی خواهد گذاشت و جا دارد رفقا به این امر توجه مبذول دارند. خطاب ما در اینجا به ویژه به آن رفقائی است که اساسا به گسترش سازمان نمی‌اندیشند و تصور می‌کنند که همین که خود آنها به عضویت سازمان در آمده‌اند، کار تمام است.

سیاست سازمان ما در قبال کنفدراسیون روشن است و هیئت مرکزی طی قطعنامه‌ای در سال گذشته آن را توضیح داده است. سیاست سازمان عبارت است از دفاع و پشتیبانی بی‌دریغ از کنفدراسیون، کوشش خستگی‌ناپذیر به خاطر حفظ و حراست آن، مبارزه با هرگونه انحرافی که کنفدراسیون را یا به انحلال بکشاند و یا از صورت سازمان توده‌ای خارج کند. دلیل این سیاست سازمان نیز روشن است. کنفدراسیون در حال حاضر یگانه صدای توده‌ای رسائی است که جنایت‌ها و خیانت‌های رژیم را به گوش جهانیان می‌رساند. هیچ فرد یا سازمان مبارزی نمی‌تواند نسبت به سرنوشت کنفدراسیون به مثابه‌ی سازمان توده‌ای بی‌علاقه باشد. طی سال گذشته سازمان ما با صمیمیت و دلسوزی سیاست خود را در قبال کنفدراسیون دنبال کرده است. متاسفانه به نظر ما، همه اهمیت کنفدراسیون را به درستی در نمی‌یابند یا آن را وسیله‌ی اجرای مقاصد گروهی خود قرار می‌دهند، یا هنوز هم بخاطر دگرگون ساختن آن از یک سازمان توده‌ای وسیع، به یک سازمان سیاسی محدود، تلاش می‌کنند. در کلیه‌ی این حالات، کنفدراسیون زیان می‌بیند. مضافا به این که

سازمان‌ها یا گروه‌هائی هستند که به بهانه‌های مختلف در انحلال آن می‌کوشند. در این میان رویزیونیست‌های حزب توده‌ی ایران آگاهانه این هدف را در برابر خود قرار داده‌اند. اما کسان دیگری نیز دانسته یا نادانسته به جای تهییج دانشجویان به مبارزه و تشویق آنان به شرکت در کنفدراسیون، روحیه‌ی آنها را تضعیف می‌کنند و به بهانه‌ی بررسی قبلی نتایج کار کنفدراسیون و پرداختن به مسائل تئوریک، جوانان را ازکنفدراسیون دور می‌سازند. بدیهی است که غیر قانونی اعلام کردن کنفدراسیون، فعالیت سازمان امنیت چه در ایران و چه در خارج و فشار نیروهای امپریالیستی بر کنفدراسیون، که بر دامنه‌ی آن روز به روز می‌افزایند، در تضعیف کنفدراسیون و دور کردن جوانان از آن نیز تاثیر دارد.

سازمان ما به مثابه‌ی پیشروترین سازمان سیاسی باید با قاطعیت فعالیت خود را برای اجرای سیاست صحیح، سیاستی که طی قطعنامه‌ی هیئت مرکزی تعیین شده، دنبال کند، با نیروهای دیگر انقلابی، آن نیروهائی که حفظ و حراست کنفدراسیون و گسترش و تقویت آن را به سود مبارزات خلق‌های ایران، به سود افشاء رژیم شاه می‌دانند، تماس برقرار نماید و با تبادل نظر با آنها شاید بتوان سیاست مشترکی در پیش گرفت و با همکاری یکدیگر به مورد اجرا گذاشت. ممکن است تمام کوشش‌های سازمان بی‌ثمر بماند، ولی وظیفه‌ی ماست که تمام مساعی خود را به کار بریم و تا آنجا که در توانائی ماست، در این راه تلاش کنیم. البته در این جا نیز مانند فعالیت‌های دیگر سازمان، هرگز نباید اصل پنهان‌کاری را از نظر فرو گذارد و حَزم و احتیاط را به دست فراموشی سپرد.

کسانی به سازمان ما این نسبت ناروا را می‌دهند که گویا در فعالیت خارج از کشور و به ویژه کنفدراسیون، آن چنان غرق شده‌ایم که وظیفه‌ی عمده و اساسی خود که احیای حزب در عرصه‌ی ایران است، فراموش کرده‌ایم و در نتیجه فعالیت در کنفدراسیون، کلیه‌ی اعضای خود را، اعضائی که می‌توانند در ایران منشا اثری باشند، شناسانده‌ایم، این نسبت از ریشه بی‌پایه است. سازمان ما حتی یک لحظه هم در طول فعالیت پنج ساله‌ی خود از کوشش در انجام وظیفه‌ی عمده‌ی خود، باز نایستاده است ولی در عین حال در کنار این وظیفه‌ی عمده به فعالیت در خارج و به ویژه به کار در کنفدراسیون اَرج گذاشته است. این کسان نه مشکلات کار احیای حزب را

می‌بینند و نه اهمیت کنفدراسیون را درک می‌کنند. آنها از مبارزه‌ی سازمان ما، از اشکال این مبارزه تصوراتی دارند که نتیجه‌ی عملی آنها درست بر خلاف آن چیزی است که در مخیله‌ی آنها خطور می‌کند.

رفقای سازمان با فعالیت خود در کنفدراسیون نه‌تنها وظیفه‌ی خود را در قبال مبارزات خلق‌های ایران انجام می‌دهند، بلکه شیوه مبارزه را نیز در شرایط مخفی می‌آموزند. کنفدراسیون مکتب مبارزه‌ی عملی است، مکتب آموختن نهان‌کاری است. کار در کنفدراسیون به رفقای ما می‌آموزد، چگونه باید فعالیت خود را با محیطی که در آن کار می‌کنند، تطبیق داد تا از دستبرد دشمن مصون ماند. آنهائی که فکر می‌کنند، بدون این مبارزه‌ی عملی و یا فراگرفتن معلوماتی کتابی می‌توان در ایران کار کرد، عمیقا در اشتباه‌اند. البته کار در کنفدراسیون بخصوص تا زمانی که تجربه‌ی کافی بدست نیامده، تا موقعی که رفقای سازمانی فرانگرفته‌اند که در محیط کنفدراسیون باید مانند عضو کنفدراسیون تحت برنامه و شعارهای آن و با شیوه‌ی بیان خاص کنفدراسیون کار کرد، معایبی بروز می‌کند ولی این معایب با طول زمان برطرف می‌گردد. خود رفقای سازمانی با مقایسه‌ی فعالیت خود در کنفدراسیون در حال و در گذشته به حقیقت این مطلب می‌توانند پی‌ببرند.

این معایب در برخی موارد معلول انتقال مبارزه‌ی گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی خارج از کشور به درون کنفدراسیون است. این عملی زیانمند است. زیانمند به حال پاره‌ای از سازمان‌های سیاسی و به ویژه سازمان ما. سازمان ما در بسیاری از مسائل دارای نظریات و دیدهائی است که به هیچ وجه شباهتی با نظریات دیگران ندارد. طرح چنین مسائلی در کنفدراسیون ناگریز به زیان سازمان ماست. بخاطر بیاوریم مباحثاتی را که در درون کنفدراسیون درباره‌ی ماهیت گذشته‌ی حزب توده‌ی ایران به راه انداختند و هم اکنون با لجاجت عجیبی موضوع سیاست جمهوری توده‌ای چین را در صحنه‌ی جهانی و به ویژه در قبال دولت ایران و شاه در کنفدراسیون مطرح ساخته‌اند."

فصل هشتم

تاریخچه تحولات خطمشی و منشور کنفدراسیون جهانی

نظرات "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، جبهه ملی ایران، حزب رویزیونیستی توده ایران، گروه "کادر"ها، خط میانه و سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان

سند شماره ۱ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"فدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در ایتالیا "عضو کنفدراسیون جهانی"

انشعاب ارتجاعی و محکوم به شکست است

...

۳ – منشور:

منشور به معنای خط مشی و برنامه سیاسی جنبش دانشجوئی ماست. در سال‌های قبل از کنگره ۱۲ پیشنهاد خط مشی‌های مختلفی هر ساله در کنفدراسیون آورده می‌شد و بالاخره با تصویب منشور کنگره ۱۲ با اکثریت قاطع آراء این برنامه تا کنگره‌ی ۱۶ خط مشی جنبش دانشجوئی بود. لازم به توضیح است که در رای گیری چند عنصری از کمیته مرکزی به علت مخالفت با عدم مبارزه کنفدراسیون در چهارچوب قانون اساسی رای منفی داده و تعدادی از نمایندگان سازمان آمریکا (از نظریات مختلف) به علت اینکه این منشور در واحدهایشان به بحث گذاشته نشده بود به این منشور رای نداده‌اند. در آن زمان بحثی در باره سرنگونی و دیگر مسایل مطروحه‌ی کنونی در جریان نبود. مبارزات به حق و رزمنده کنفدراسیون بعد از کنگره ۱۲ تا کنگره‌ی ۱۵ در پرتو چنین خط مشی‌ای انجام گرفت.

به عقیده ما این منشور اگر چه دارای کمبودهائی بوده و لزوم دقیق‌تر شدن آن به چشم می‌خورد به هیچ وجه منشوری سازشکارانه و به زعم این رمانتیست‌های انقلابی "رفرمیستی" نبوده است و اما در مورد این فرمول بندی سرنگونی و گنجاندن آن در منشور اختلاف نظر ما با انشعابیون جدید بر سر مضمون و برداشت از سرنگونی و چگونگی جوابگوئی جنبش متشکل دانشجوئی به آن می‌باشد.

ما معتقدیم که کنفدراسیون نه‌تنها به تبلیغ سرنگونی آن هم نه بدون مضمون، بلکه با مضمون روشنش در رابطه با این مرحله از انقلاب یعنی (برقراری حکومت دمکراتیک خلق که بدون سرنگونی طبقات ارتجاعی حاکم به سرکردگی رژیم مزدور شاه و قطع کامل نفوذ کلیه‌ی امپریالیست‌ها غیرممکن است) می‌بایستی بپردازد بلکه از طریق سمت گیری سیاسی صحیح این جنبش با کارگران و دهقانان به خدمت امر انقلاب نیز همت گمارد. (تکیه از توفان)

بنابراین به طور فرموله موضع ما، تبلیغ و خدمت به امر انقلاب یعنی سرنگونی طبقات ارتجاعی حاکم به سرکردگی رژیم مزدور پهلوی، و قطع کامل نفوذ کلیه‌ی امپریالیست‌ها و برقراری جمهور دموکراتیک خلق می‌باشد.

و حال ببینیم که مواضع این رمانتیست‌های انقلابی چگونه می‌باشد.

یکی از بیماری‌های جنبش ما قافیه‌بافی "چپ" می‌باشد که ماهیتا حرکتی است به سوی راست. اینان به عبث می‌کوشند که مسئله‌ی سرنگونی را به عنوان وظیفه‌ی

سرنگونی تبلیغ نموده و حرکت بعدی آنها تربیت "انقلابی" می‌باشد. حال بگذریم از اینکه شناخت اینان از سازمان توده‌ای، سازمان جبهه واحدی و سازمان حزبی، بسیار پائین و به علت عدم توانائی در مبارزه‌ی ایدئولوژیک، دائما مرزبندی به این سه گونه سازمان را مخلوط می‌نمایند، امروز با گرایش به بیماری انقلاب گرائی کودکانه‌ی خویش می‌خواهند کنفدراسیون را محملی برای جواب‌گوئی به تمام معضلات و مسایل جنبش طبقاتی میهن ما نمایند.

بنابراین فرموله‌ی نظریات اینان "تربیت انقلابی" و "وظیفه سرنگونی" در مقابل موضع تبلیغ و خدمت به امر انقلاب ما می‌باشد. در مورد منشور مصوبه‌ی کنگره ۱۶ام، ما بارها و بارها رسما اعلام نموده‌ایم که این منشور را به عنوان یک پلاتفرم ضدرژیمی قبول داشته و فعالیت مشترک و حفظ وحدت درون کنفدراسیون را در چهارچوب چنین منشور ممکن می‌بینیم، علی‌رغم اینکه انتقادات و کمبودهائی به این منشور وارد می‌بینیم از قبیل عدم موضع‌گیری در مقابل دولت ضدخلقی شوروی و چوبدست وطنی آن دارو دسته‌ی مرتجع "کمیته مرکزی" و یا سرکرده بودن امپریالیسم آمریکا در سطح جهانی (گویا شوروی در تحت سرکرده‌گی آمریکا به استثمار خلق‌ها دست می‌زند) و با تبعیت از بخشی از جنبش درون، بالاخره عدم سمت‌گیری جنبش دانشجوئی با کارگران و دهقانان و ... که معتقدیم در پروسه یک مبارزه‌ی سیاسی مشترک و ایجاد آتمسفر دموکراتیک قادر به دقیق‌تر کردن این نقاط خواهیم بود."

"سازمان انقلابی" حزب توده ایران برای مبارزه با "چپ"روها و از ترس اینکه اتهام "راست‌روی" به آنها بچسبد، برای تعیین خط‌مشی کنفدراسیون جهانی و رویگردانی از منشور کنگره ۱۲ کنفدراسیون، دست پیش را می‌گیرد و منشوری "چپ"تر از جریان‌های "خواهان سرنگونی رژیم محمدرضا شاه توسط کنفدراسیون" مطرح می‌کند تا بتواند مخالفین خود را راست جلوه دهد. گرچه اتخاذ چنین تاکتیکی برای رو کردن دست این "چپی‌ها" تا نشان دهد، مضمون خواست آنها صرفا بورژوائی بوده و نه کمونیستی، مناسب است، ولی اگر بخواهد این تاکتیک افشاءگرانه، خود به خط‌مشی سیاسی بدل

شود مضّر به حال کنفدراسیون جهانی خواهد بود. "سازمان انقلابی" حزب توده ایران به جای آنکه به همان ماهیت و خصلت‌های کنفدراسیون جهانی سنتی وفادار بماند و از دستآوردهای یک سازمان توده‌ای در مقابل هجوم این "چپ"نماها دفاع کند و به مقابله‌ی آنها برخیزد، نه‌تنها خط‌مشی سرنگونی رژیم شاه را می‌پذیرد، بلکه حتی مضمون آن را که گویا به اندازه کافی "چپ" نیست، مورد انتقاد قرار می‌دهد. به نظر این سازمان خواست سرنگونی رژیم شاه یک خواست بورژوائی است، و برای این که انقلابی و پرولتری شود، باید کمونیست‌ها این خواست را با شرط رهبری پرولتری جنبش ملی دموکراتیک تکمیل کرده و خواهان سرنگونی رژیم شاه و انجام انقلاب ملی و دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر باشند. آنها این امر را چنین فرموله کرده‌اند:

> "ما معتقدیم که کنفدراسیون نه‌تنها به تبلیغ سرنگونی، آن هم نه بدون مضمون، بلکه با مضمون روشنش در رابطه با این مرحله از انقلاب یعنی (برقراری حکومت دمکراتیک خلق که بدون سرنگونی طبقات ارتجاعی حاکم بسرکردگی رژیم مزدور شاه و قطع کامل نفوذ کلیه‌ی امپریالیست‌ها غیرممکن است) می‌بایستی بپردازد، بلکه از طریق سمت‌گیری سیاسی صحیح این جنبش با کارگران و دهقانان به خدمت امر انقلاب نیز همت گمارد.
>
> بنابراین به طور فرموله موضع ما، تبلیغ و خدمت به امر انقلاب یعنی سرنگونی طبقات ارتجاعی حاکم به سرکردگی رژیم پهلوی، قطع کامل نفوذ کلیه‌ی امپریالیست‌ها و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق می‌باشد".

این سیاست متزلزل و نوسانی "سازمان انقلابی" حزب توده ایران گویای آن است که آنها از خصلت و وظایف یک سازمان توده‌ای درک ناروشن و مبهمی دارند. برای آنها پشتیبانی از خصلت‌های کنفدراسیون جهانی مطرح نیست بلکه مترصدند پاسخ رقیب سیاسی خود را بدهند و خویش را از زیربار حملات آنها نجات دهند. گیریم رقبای "چپ"روی "سازمان انقلابی" قانع می‌شدند که شعار سرنگونی رژیم شاه چنانچه با دورنمای انقلاب دموکراتیک نوین به سرگردگی طبقه کارگر همراه نگردد یک نظریه راست‌روانه است و می‌پذیرفتند که اصلاح این شعار ایجاب می‌کند به "خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه"، عبارت "و استقرار حکومت دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر" نیز اضافه می‌شد. آیا در این صورت اختلافات درون کنفدراسیون جهانی حل شده بود؟ و یا اینکه برعکس اختلافات

جدیدی نیز به اختلافات قبلی افزوده می‌شد. این تاکتیک "سازمان انقلابی" ممکن است از دامنه مانور گروه "کادر"ها و یا اتحادیه کمونیست‌های ایران می‌کاست ولی نه جبهه ملی ایران از این خواست دفاع می‌کرد و نه سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان. و این عملا به مفهوم انحلال کنفدراسیون جهانی بود.

در اینجا بحث بر سر این نیست که سازمان توفان و یا "سازمان انقلابی" هوادار سرنگونی رژیم محمدرضا شاه و حل ریشه‌ای تضادهای جامعه ایران به رهبری پرولتری هستند یا نیستند، بلکه ماهیت بحث در اینجا بر سر این است که آیا یک سازمان توده‌ای صنف دانشجو می‌تواند و مجاز است که امر کسب قدرت سیاسی را با رهبری و یا بدون رهبری طبقه کارگر در دستور کار خود قرار دهد یا خیر؟. روشن است که در عرصه سیاسی و در کادر سازمانی، همه این سازمان‌های سیاسی از سرنگونی رژیم شاه دفاع کرده و خواهان قطع کامل نفوذ امپریالیسم در ایران هستند و نیازی به اثبات این امر ندارند. تنها جریانی که نیاز دارد در این عرصه صداقت و حقانیت خود را ثابت کند گروه "کادر"ها هستند که سازمان سیاسی منسجمی نداشته، ارگان سیاسی منتشر نمی‌کنند و کسی نمی‌داند امروز تا به فردا چه خواهند گفت و چند تا معلق می‌زنند. در مورد سایر سازمان‌های سیاسی ایران نظریاتشان در مورد شاه و امپریالیسم در ارگان‌های سیاسی ماهانه آنها درج شده و قابل استناد است.

سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان با این سیاست "سازمان انقلابی" حزب توده ایران فقط به صورت مشروط موافق بود تا آن جا که به کل بحث روشنفکرانه و تئوریک مربوط می‌شد، بیان این مسایل برای افشاء "چپ"روها در مقابل توده دانشجو لازم بود. ولی شرکت در این بحث‌ها و افشاءگری‌ها باید به این نتیجه منطقی منجر می‌شد که کنفدراسیون جهانی نباید بر اساس دارا بودن خصلت‌های خویش اساسا مسئله کسب قدرت سیاسی را در دستور کار خود قرار دهد و نه آن که این خواست را هر چه "چرب‌تر" در منشور کنفدراسیون جهانی برای کم کردن روی رقبا وارد کند. در این گفتگوها در درون سمینارها می‌شد افشاء کرد که نتیجه منطقی "چپ"روی تا آن جا پیش خواهد رفت که خواست دیکتاتوری پرولتاریا در منشور کنفدراسیون جهانی قرار گیرد و این امر به مفهوم نابودی کنفدراسیون جهانی است.

ولی "سازمان انقلابی" که از "چپ" به راست آمده بود حال مجدد نگاهی به "چپ" داشت. این منطقِ استیصال، موضوع بحث را اساسا منحرف می‌کرد و تکیه را بر دفاع از خط‌مشی سنتی کنفدراسیون جهانی نمی‌گذاشت. این سیاست عملا در خدمت تقویت سیاست "چپ"روها تمام می‌شد زیرا آنها

عوام‌فریبانه بر مصداق "کاچی به از هیچی" به "سازمان انقلابی" می‌گفتند که شما اکنون "خواست سرنگونی رژیم شاه" در منشور را بپذیرید و سایر پیشنهادات تکمیلی را در کنگره‌های بعدی ارائه خواهیم داد.

بحث مربوط به تحقق خواست "تغییر بنیادی جامعه" ایران از طریق کنفدراسیون جهانی

نظر آقای حمید شوکت در مورد منشور کنفدراسیون جهانی و مسئله خواست "تغییر بنیادی جامعه" که در کنگره ۱۲ام در منشور حذف شد و در کنگره سیزدهم کنفدراسیون از جانب "چپ"روها در شکل "خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه" مطرح گردید، چنین است:

> "با پایان کنگره دوازدهم کنفدراسیون و تصویب منشوری برای آن سازمان، خط مشی کنفدراسیون که موضوع ضرورت تغییر بنیادی **رژیم** در آن منعکس بود، جای خود را به منشور جدیدی داده بود. منشوری که ضرورت مبارزه برای جامعه‌ای آزاد، آباد و شکوفان را جایگزین عبارت ضرورت تغییر بنیادی **رژیم** و کوشش کنفدراسیون در جهت آن ساخته بود. حذف این عبارت از خط‌مشی کنفدراسیون توجیهی بود که مدافعان آن به عنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از دستآویز قانونی رژیم در ممنوعیت کنفدراسیون عنوان کرده بودند.
>
> روشن بود سازمانی که خواهان تغییر **بنیادی رژیم** یا **سرنگونی** آن بود نمی‌توانست ادعا کند که درچارچوب قانون اساسی ایران فعالیت و مبارزه می‌کند.
>
> به این جهت موضوع حذف عبارت **تغییر بنیادی رژیم** از خط مشی یا جلوگیری از طرح ضرورت سرنگونی رژیم در منشور، تا آنجا که به موضوع تلاشی کنفدراسیون مربوط می‌شد منتفی شده بود. آنچه باقی می‌ماند پاسخ به این مطلب بود که آیا طرح چنین درخواستی و تصریح آن در منشور آن سازمان با اصول و موازین دانشجوئی مطابقت دارد یا نه و طرح آن چه نتایجی را برای کنفدراسیون ببار خواهد آورد؟" (همه جا تکیه از توفان) (نقل از کتاب آقای شوکت تاریخ بیست ساله... صفحات ۳۳۳ تا ۳۳۴).

در این مختصر مسایلی طرح شده است که شکافتن آن برای شفاف‌سازی تاریخ معاصر ایران به دور از هرگونه ریاکاری و سند سازی اهمیت دارد.

نخست اینکه در تاریخ کنفدراسیون جهانی تا به آن روز خواستی به شکل "تغییر بنیادی **رژیم**" وجود نداشت تا از خط‌مشی حذف شود. این خواست اختراعی آقای حمید شوکت برای مقاصدی آمده است که ما به آن خواهیم پرداخت. خواستی که از نظر تاریخی در اسناد گذشته کنفدراسیون جهانی از جمله در اسناد سمینار دوسلدورف موجود است و همواره مورد بروز اختلافات و بحث‌ها بود خواست "تغییر بنیادی **جامعه**" ایران است. پس این ادعای آقای حمید شوکت بکلی ساختگی است.

دوم اینکه بحث بر سر خط‌مشی کنفدراسیون جهانی و خواست "**تغییر بنیادی جامعه**" ایران برخلاف ادعای آقای شوکت مربوط به کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی و ممنوعیت کنفدراسیون نیست. این خواست از زمان سمینار دوسلدورف و کنگره چهارم کنفدراسیون در شهر کلن در آلمان غربی در خط‌مشی کنفدراسیون جهانی بازتاب یافت و از همان بدو امر مورد مخالفت سازمان مارکسیستی–لنینیستی توفان و حتی در مراحلی طولانی مورد مخالفت بخشی از جبهه ملی ایران بود. تنها "سازمان انقلابی" حزب توده ایران بر این نظریه کاستریستی پافشاری می‌کرد. این نظریه که در بدو امر هواداران زیادی داشت، بتدریج پایگاه خویش را در توده دانشجو از دست داد و بجز "سازمان انقلابی" حزب توده ایران که آنها نیز آن را بعدا پس گرفتند، دیگر کسی هوادار این نظریه نادرست نبود. گروه "کادر"ها بعد از جدائی از "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و ارائه نظریات انحلال‌طلبانه برای نابودی کنفدراسیون جهانی و بعد از اینکه معلوم شد یکی از گردانندگان آنها فیروز فولادی مامور امنیتی است که با ساواک برای نابودی کنفدراسیون جهانی در هماهنگی با پرویز نیکخواه و پرویز ثابتی مامور امنیتی برنامه‌ریزی کرده است، برای استخلاص از مخمصه‌ای که در آن افتاده بودند، برای "انقلابی" نشان دادن خود، بر این عبارت "تغییر بنیادی جامعه" تکیه کرده و به این واژه‌های "تغییر بنیادی جامعه" دو دستی چسبیده بودند. آنها در کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی طرح خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه برای درج در منشور کنفدراسیون جهانی را برخلاف ادعاهای بی‌سند امروزی، هرگز ارائه ندادند و این بحث اساسا موضوعیت نداشت، بلکه آنها بر سر همین عبارت "تغییر بنیادی جامعه" پافشاری کردند. به اعتراف مهدی خانباباتهرانی آنها یعنی گروه "کادر"ها مصمم شدند – بعد از فضاحت همکاری فیروز فولادی با ساواک – به "هیستری ضدشاه" دامن بزنند و طرح این سیاست همان

پیشنهاد سرنگونی رژیم شاه به دست کنفدراسیون جهانی در کنگره سیزدهم کنفدراسیون جهانی بود. پس ادعای آقای حمید شوکت مبنی بر این که:

> "حذف این عبارت از خط‌مشی کنفدراسیون توجیهی بود که مدافعان آن به عنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از دستآویز قانونی رژیم در ممنوعیت کنفدراسیون عنوان کرده بودند".

صحت ندارد، زیرا مخالفت با این نظریه "چپ"روانه از چندین سال پیش در واحدها، سمینارها و کنگره‌های کنفدراسیون جهانی مطرح بود و ربطی به کنگره ۱۲ و ممنوعیت کنفدراسیون جهانی نداشت. تمام اسنادِ سمینارها و جمع‌بندی‌های کنفدراسیون بر سر تعیین خط‌مشی کنفدراسیون جهانی در گذشته به ویژه سمینار دوسلدورف گویای این واقعیت است.

در کنگره ۱۲ در اثر مبارزه پی‌گیر توده دانشجو دیگر هواداران "تغییر بنیادی جامعه" ایران به اقلیت بسیار ناچیزی بدل شده بودند که تعداد آنها به انگشتان دست هم نمی‌رسید. حذف این خواست "چپ"روانه در منشور جدید کنفدراسیون جهانی که از این به بعد به جای خط‌مشی قبلی آن ارائه می‌شد، گامی به جلو در خدمت تفسیر صحیح از ماهیت یک سازمان توده‌ای دانشجوئی بود. این یک دستآورد بزرگی برای کنفدراسیون جهانی محسوب می‌شد و نه عقب‌نشینی در مورد مبارزه با رژیم شاه. مسئله خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه و درجاش در منشور کنفدراسیون جهانی برای نخستین بار از کنگره سیزدهم کنفدراسیون جهانی با آغاز جنبش چریکی در ایران بتدریج شکل گرفت و نه زودتر. در کنگره دوازدهم کنفدراسیون این خواست اساسا مطرح نبود و موضوعیت نداشت، خواستی که مطرح بود مخالفت با حذف عبارت "تغییر بنیادی جامعه" در منشور بود. از این گذشته اقلیت ناچیز "چپ"روها بر خلاف نظر آقای حمید شوکت مدعی نبودند که باید برای "ضرورت سرنگونی رژیم شاه" تبلیغ کرد و آن را در منشور کنفدراسیون جهانی قرار داد. ناگفته نماند که این عبارت قابل تفسیر هنوز می‌توانست برای یک سازمان توده‌ای دانشجوئی قابل تحمل باشد. هواداران مشی "چپ"روانه در کنفدراسیون جهانی خواهان قرار دادن "خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه" در منشور کنفدراسیون جهانی بودند و نه ضرورت تبلیغ آن در کنفدراسیون جهانی که آن خواست از زمین تا آسمان با فرمول‌بندی "تبلیغ ضرورت سرنگونی" یک رژیم استبدادی که مانع تحول جامعه ایران در همه زمینه‌هاست، فرق داشت. البته آنها می‌توانند شکست نظریه انحرافی "تغییر بنیادی جامعه" را که توده دانشجو به رهبری سازمان

مارکسیستی- لنینیستی توفان و جبهه ملی ایران به دور افکند و در کنگره نیز رد شد، در بحث و جدل با پاسداران سنن انقلابی کنفدراسیون جهانی به گردن "ترس از رژیم" برای توجیه "حقانیت" سیاست‌های "چپ"روانه و خانمان‌برافکن خود قرار دهند، ولی این جنجال‌ها تغییری در سیر تحولات تاریخی کنفدراسیون جهانی به نحوی که وقوع یافته است، نمی‌دهد.

نکته دیگر اینکه حزب توده ایران و جبهه ملی ایران خواهان آن بودند که کنفدراسیون جهانی در چارچوب قانون اساسی ایران فعالیت کند. آنها برای تبلیغ نظریات خویش هم قانون اساسی را چاپ کرده و به کنگره ۱۲ام آورده و توزیع کردند و هم در طی مقالاتی در همکاری با جبهه ملی در شهر گراتس در اتریش به توجیهات تئوریک و سیاسی برای اتخاذ چنین سیاستی در آستانه کنگره ۱۲ام دست زدند. ولی نه کمیسیون دبیران کنفدراسیون جهانی برای تنظیم منشور[۲۶] و نه کنگره کنفدراسیون جهانی این نظریات را نپذیرفت. پس این ادعا که عده‌ای می‌خواستند کنفدراسیون جهانی را به همکاری با رژیم شاه بکشانند و این نظریه را در منشور کنگره ۱۲ام بازتاب دادند، صحت ندارد و کذب محض است. آنچه در طرح منشور کنفدراسیون جهانی به درستی بازتاب یافت و سازمان مارکسیستی-

---

[۲۶] - طرح اصلی این منشور را هیئت اجرائیه جبهه ملی از طریق آقای محمود راسخ افشار بعهده گرفت. اقای منوچهر صالحی که هم رهبر جبهه ملی ایران به عنوان نماینده بورژوازی ملی ایران و از رهروان راه مصدق و هم از رهبران گروه "کارگر" به عنوان "نماینده پرولتاریای" ایران بود، نگارش و تنظیم آنرا تقبل کرد. به اعتراف ایشان طرح نخست که در آن مسئله کار در چارچوب قانون اساسی منطبق بر نظر جبهه ملی ایران و حزب توده ایران، بازتاب یافته بود، در کمیسیون منشور دبیران کنفدراسیون رد و سپس طرح اصلاحی به کنگره دوازدهم کنفدراسیون ارائه شد. منشور ارائه شده به کنگره دوازدهم فاقد عبارت "کار در چارچوب قانون اساسی" بود. آقای منوچهر صالحی که یکی از مرشدان راست جبهه ملی ایران بود، در تارنمای خود آورده است:

> "در هیئت اجرائیه جبهه ملی تصمیم گرفتیم برای کنفدراسیون منشوری تهیه کنیم. هدف آن بود که در این منشور اهداف و خواست‌های مبارزاتی کنفدراسیون را برجسته سازیم. طرح اولیه منشور کنفدراسیون را در آپارتمان یک اتاقه محمود در فرانکفورت نوشتم و سپس در آشپزخانه کوچکش آن را خواندیم و تکمیل کردیم و به کنگره کنفدراسیون بردیم و در کمیسیونی به بحث گذاشتیم. سرانجام آن طرح با تغییراتی تصویب شد. در آن زمان «منشور کنفدراسیون» توانست در شکست پروژه کنفدراسیون‌هراسی رژیم شاه نقشی تعیین کننده بازی کند."

لنینیستی توفان نیز با آن توافق داشت، بیان این حقیقت بود که مبارزات کنفدراسیون جهانی تا کنون با قانون اساسی انقلاب مشروطیت در تناقض قرار ندارد و ادعاهای شاه با استناد به مغایرت داشتن خط‌مشی جنبش دانشجوئی با قانون اساسی ایران کاذبانه است. "چپ"روها که بیش‌تر به هوچی‌بازی خو گرفته‌اند، نه‌تنها به عمد بیان دو نظریه گوناگون را از جانب دو سازمان سیاسی گوناگون باهم مخلوط می‌کنند، بلکه فعالیت در "چارچوب قانون اساسی ایران" را مساوی عبارت "فعالیت کنفدراسیون مغایرتی با قانون اساسی مشروطیت ایران" ندارد، قرار می‌دهند و همه این گردوخاک‌ها برای آن است که اصل مسئله اختلافات بر سر "تغییر بنیادی جامعه" ایران مخدوش شود.

ما در این جا نظریات منتشر شده سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان را در این زمینه بازتاب می‌دهیم که اسناد غیرقابل انکارند. ما از اسناد سایر سازمان‌های سیاسی ایران در این زمینه اطلاعی نداریم. ادعاهای شفاهی امروز آنها بی‌اساس، غیرقابل استناد و تنها برای توجیه سیاست‌های نادرست و فاجعه‌آمیز خود آنها در گذشته اختراع شده تا تحت عنوان‌های "مصاحبه"، "تاریخ شفاهی"، "گفتگو در باره تاریخ کنفدراسیون" سند سازی و تاریخ‌سازی نمایند. هیچکدام از آنها قادر نیستند سندی در تائید ادعاهای امروزی خویش ارائه دهند. چون ادعاهای امروزی ساختگی، جعلی است و سندیت تاریخی ندارد. ما نظر خوانندگان را به بخش مربوط به: "برخورد سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان به قانون اساسی ایران و دفاع از روح دستآوردهای انقلاب مشروطیت ایران" جلب می‌کنیم.

البته جای شُکرش باقی است که آقای حمید شوکت که خودش از خطیبان خط "چپ"رو و از کادرهای رتبه عالی خط میانه بود، منصفانه نوشته‌اند:

"آنچه باقی می‌ماند پاسخ به این مطلب بود که آیا طرح چنین درخواستی و تصریح آن در منشور آن سازمان با اصول و موازین دانشجوئی مطابقت دارد یا نه و طرح آن چه نتایجی را برای کنفدراسیون ببار خواهد آورد؟".

ولی پرسش آقای حمید شوکت نباید بی‌پاسخ بماند. روشن است که طرح چنین درخواستی و تصریح آن در منشور آن سازمان با اصول و موازین دانشجوئی مطابقت ندارد و این عدم مطابقت را سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان در بدو امر همراه با جبهه ملی ایران مرتبا به سمع آقای حمید شوکت و دوستانشان رساندند و متاسفانه با بی‌اعتنائی آنها روبرو شدند. اگر جبهه ملی ایران چریک‌زده نمی‌شد و به سمت آقای حمید شوکت و دوستانشان نمی‌غلتید، امکان نداشت خط‌مشی کنفدراسیون جهانی تغییر

کند و سازمان دانشجوئی کنفدراسیون جهانی به حزب سیاسی بدل شود. جای اعجاب فقط این اظهار تاسف و نیمه انتقاد آقای حمید شوکت است که با این عبارت خود را از همه این آلودگی‌ها رها کرده است.

تجربه مبارزه و فعالیت کنفدراسیون جهانی نشان داد که این خواست چپروها که می‌خواستند از یک سازمان توده‌ای دانشجوئی، حزب سیاسی بسازند، فاجعه به بار آورد و کنفدراسیون جهانی را مضمحل کرد. این چپروها شهامت آنرا ندارند که مسئولیت این سیاست انحلال‌طلبانه و چپ‌روانه خود را حتی بعد از گذشت بیش از چهل سال به عهده بگیرند.

البته ترکیب این چپروها همواره یکسان نبوده است. سیر تحول آنها نخست از "سازمان انقلابی" حزب توده ایران شروع شد. بعد از انتقاد از خود این سازمان نسبت به چپ‌روی‌هایش در گذشته، این بیماری به گروه "کادر"های منشعب از این سازمان سرایت کرد و بعدا به این مجموعه، خط میانه نیز افزوده شد. جبهه ملی ایران که سال‌ها در مواضع صحیح دانشجوئی قرار داشت، به ناگهان چریک‌زده شد و به خیل این "چپ"روها پیوست. سرنوشت این جبهه‌ی "چپ"روها که هر کس با زدن اتهام راست‌روی به دیگری سرانجام متلاشی شدند، پایان کار کنفدراسیون جهانی مشترک دانشجوئی بود.

در سند زیر از طرف فدراسیون فرانسه که در زیر نفوذ گروه "کادر"ها قرار داشت مطالبی منتشر شده که برخورد به آنها برای بازتاب حقیقت مفید است. در این سند ادعا می‌شود که در طرح منشور به کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی "خواست مبارزه در چارچوب قانون اساسی" مندرج بوده است که در اثر مبارزه "چپ"روها با این خواست پس گرفته شده است. طبیعتا این اتهامات مانند اکثر سخنان گروه "کادر"ها بی‌پایه و اساس است. مراجعه به اسناد همین کتاب نشان می‌دهد کسانی که مدافع تغییر ماهیت کنفدراسیون جهانی بودند تا بتوانند در چارچوب قانون اساسی ایران به "ادامه حیات" در ایران بپردازند، در درجه نخست حزب توده ایران و جبهه ملی ایران بوده‌اند که در کنفدراسیون جهانی فعالیت می‌کردند. سند همکاری این دو تشکل برای کار در چارچوب قانون اساسی، در قبل از کنگره دهم کنفدراسیون جهانی کتبا و رسما در طرح پیشنهادی منشور آنها از شهر گراتس در اتریش منتشر شده بود و قابل کتمان نیست و نبود. ولی طرح منشور پیشنهادی به کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی فاقد این عبارت بود. "چپ"روها دقیقا این واقعیت تاریخی را با انگیزه ناسالم امروزی – زیرا جبهه ملی ایران متحد آنها شده است– نادیده می‌گیرند و طوری به بحث و جدل می‌پردازند که گویا مدافعان مشی سنتی و انقلابی کنفدراسیون جهانی از جمله سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان از این نظریه دفاع می‌کرده است. این ایجاد سردرگمی و کتمان واقعیت برای خود آنها و کلیه خط خودخوانده "رزمنده" روشن

است. آنها کوچک‌ترین احساس حقارتی از بیان این همه دروغ و دغلکاری نسبت به مردم ایران و جعل تاریخ کنفدراسیون جهانی نمی‌کنند. خلاصه کنیم پیشنهاد طرح کار در چارچوب قانون اساسی نظریه مشترک جبهه ملی ایران و حزب توده ایران بود که از زمان کنگره دهم کنفدراسیون جهانی طرح کرده بودند و با آن برخورد شده بود. ولی طرح ارائه شده کمیسیون انتخابی و مشترک هیئت دبیران برای تنظیم منشور به کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی فاقد این عبارت بود.

حال به ادعای آنها توجه کنید:

سند شماره ۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"فراخوان فدراسیون دانشجویان ایرانی در فرانسه به کلیه اعضاء و هواداران کنفدراسیون جهانی

برای دفاع از موجودیت کنفدراسیون جهانی مبارزه کنیم

قریب چهار سال پیش دادستان ارتش شاه با دادن یک فرصت یکماهه به کلیه اعضاء و هواداران کنفدراسیون جهانی آنرا شامل قانون سیاه ۱۳۱۰ اعلام نمود. در برابر این توطئه و گسترش ترور و اختناق به خارج از کشور توده دانشجو صفوف خود را هرچه فشرده‌تر کرد و در کنگره دوازدهم ضمن یک شرکت فعال و بی‌سابقه در کنگره، یک بار دیگر تصمیم خود را به ادامه و تشدید مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم وابسته به آن اعلام نمود. گرچه این واکنش و اعلام تصمیم به ادامه مبارزه با شرکت و تائید مجموعه کنفدراسیون اعضاء و هواداران آن انجام گرفت معهذا واکنش نظرگاه‌های مختلف در چگونگی مبارزه متفاوت بود: عده‌ای بر اساس مواضع و بینش نادرست خود و با ارزیابی ناصحیح از شرایط به وجود آمده پیشنهادی مبنی بر تصویب یک خط مشی در چارچوب قانون اساسی و ادامه مبارزه در این چارچوب به کنگره ارائه دادند، گرچه این پیشنهاد در ابتداء از تائید قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود معهذا در نتیجه کار وسیع و افشاءگرانه و مبارزه و مقاومت‌جوی بخش دیگری و پافشاری بر روی سنن افتخارآمیز مبارزات دانشجویان ایرانی این گرایش به عقب نشینی درهم شکسته شد. و با پس گرفته شدن طرح پیشنهاد مبارزه در چارچوب قانون اساسی و حذف آن از منشور بر این انحراف عمده مطرح شده در کنگره غلبه شد."

در این دروغ‌نامه می‌بینیم که فدراسیون فرانسه فراخوانی برای جعل واقعیت منتشر کرده است. ما در سطور قبل نشان دادیم که آنچه در منشور کنگره دوازدهم کنفدراسیون درج شده بود و با پافشاری "چپ"روها و تلاش برای بیان یکپارچگی کنفدراسیون جهانی حذف شد، این واقعیت بود که فعالیت‌های کنفدراسیون جهانی ناقض قانون اساسی مشروطیت نبوده و در کادر حقوق بشر صورت می‌گیرد. گروه "کادر"ها و سازمان انقلابیون کمونیست با این تفسیر مخالف بودند و روشن است که این بیان، ماهیتا با این خواست که کنفدراسیون جهانی باید در چارچوب قانون اساسی که خواست حزب توده ایران و جبهه ملی ایران بود، فعالیت کند، زمین تا آسمان فرق دارد.

این مبارزه بر سر تعیین منشور جدید در کنفدراسیون جهانی از زمان کنگره ۱۲ام کنفدراسیون تا کنگره ۱۶ام کنفدراسیون ادامه داشت. منشور کنگره ۱۶ام کنفدراسیون را جبهه ملی ایران، اتحادیه کمونیست‌های ایران معروف به خط میانه و گروه "کادر"ها (کمیسیون مشترک منشور) مشترکا تدوین و تنظیم نمودند و حال فدراسیون فرانسه به اظهار نظر در مورد این منشور جدید پرداخته است.

در ادامه سند بالا ما با اعتراف گروهِ "کادر"ها، در سند زیر روبرو هستیم که بیان می‌کند، حتی همه "چپ"روها که در تشکیل یک "کمیسیون مشترک منشور" بین خودشان شرکت داشتند با منشور پیشنهادی به کنگره ۱۶ کنفدراسیون جهانی توافق کامل نداشته‌اند. آنها از **مشکلات** این کمیسیون صحبت می‌کنند که می‌شود آنها را به صورت زیر تنظیم کرد:

پاره‌ای از این "چپ"روها تلاش داشتند که کنفدراسیون جهانی را به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی بدل کنند (نظیر جبهه ملی ایران– توفان) و برخی دیگر کنفدراسیون جهانی را برای جایگزینی حزب سیاسی خویش نیاز داشتند که رهنمودهای کمونیستی به دانشجویان بدهند و همه را "کمونیست" کنند (نظیر سازمان انقلابیون کمونیست و بعدا اتحادیه کمونیست‌های ایران و از جمله خود گروه "کادر"ها – توفان). در این سند اعتراف می‌شود که همه نیروها به منشور کنگره ۱۶ رای موافق داده‌اند و در عین حال منشور دیگری هم مطرح کردند که به عنوان بدیل منشور کنگره ۱۶ طرح و رد شده است. این منشور، منشور پیشنهادی فدراسیون آلمان بود.

سند شماره ۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"خروج از این وضعیت و فراهم ساختن شرایط ادامه فعالیت کنفدراسیون برمحور یک مشی رزمنده مستلزم ادامه مبارزه درونی در مسیر درست آن و دست

زدن به کوشش‌های جدیدی در این راه بود. یکی از موارد این کوشش که به اتکاء نتایج و دست‌آوردهای مبارزه سه‌ساله انجام گرفت، تشکیل کمیسیون مشترک منشور بود. کمیسیون مزبور علی‌رغم همه مشکلات (که تنها از جانب خط راست مطرح نمی‌شد بلکه به بخشی از طرفداران منشور رزمنده نیز مربوط می گردید) موفق شد طرح یک منشور مشترک را جهت ارائه به کنگره شانزدهم تنظیم نماید. خط راست گرچه تحت فشار مبارزه درونی و زمینه وسیع فعالیت سه‌ساله دانشجویان آگاه و مبارز در ابتداء موافقت خود را با طرح منشور اعلام کرد، معهذا پس از انتشار آن، نه‌تنها با آن به مخالفت پرداخت بلکه منشور دیگری را در مقابل آن قرار داد." (تکیه از توفان)

اهمیت تکیه بر عبارتی از اظهارات دبیران فدراسیون فرانسه در این است که در آن جا از وجود منشور دیگری که در مقابل منشور کنگره ۱۶ام طرح شده ولی مورد موافقت قرار نگرفته بوده است صحبت شده است. این اعتراف برای بحث‌های آتی ما حائز اهمیت است که در آینده به آن خواهیم پرداخت.
ولی آنچه در این سند کتمان شده است این است که آن "منشور دیگر"، منشور پیشنهادی دبیران فدراسیون آلمان بود که تفاوت مهمی با منشور مصوب کنگره ۱۶ کنفدراسیون جهانی داشت. در منشور فدراسیون آلمان "خواست سرنگونی رژیم شاه" به طور منطقی و برای ممانعت از سوءاستفاده و در عین حال حفظ جنبه افشاءگرانه در جای مناسب پیشنهاد شده بود. این منشور به دو بخش تقسیم می‌شد. در این منشورِ دبیران فدراسیون آلمان، بخش تحلیل‌های مقدماتی در منشور پیشنهادی از اوضاع ایران و جهان را، از بخش وظایف کنفدراسیون جهانی جدا کرده بودند به طوریکه مشخص باشد که این کنفدراسیون جهانی نیست که وظیفه سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را به عهده دارد. وظیفه کنفدراسیون جهانی سرنگونی رژیم شاه نیست، بلکه کار دموکراتیک، افشاءگرانه، آگاهی‌بخش، جلب توده دانشجو و دفاع از عام‌ترین حقوق دموکراتیک مجموعه خلق‌های ایران است. وظیفه کنفدراسیون جهانی مبارزه برای تحقق حقوق بشر و مبارزه با نقض حقوق دموکراتیک، مبارزه با امپریالیسم و عمال داخلی آن است. کنفدراسیون جهانی به عنوان یک سازمان دانشجوئی طبیعتا از منافع ملی مردم ایران دفاع می‌کند. این خواست‌ها معمولا در بخش وظایف کنفدراسیون جهانی در عرصه کار انتشاراتی و فرهنگی همواره مشخص می‌شدند. کنگره ساختگی و غیر دموکراتیک ۱۶ام کنفدراسیون جهانی به این سند افشاءگرانه که میان وظایف کنفدراسیون جهانی و تحلیل عمومی از اوضاع ایران و جهان مرز روشنی

قایل بود رای مثبت نداد و ماهیت خط "رزمنده" را که می‌خواست از کنفدراسیون جهانی حزب سیاسی بسازد، آشکار کرد. حزبی که آنها می‌خواستند باید مسئله کسب قدرت سیاسی را از وظایف کنفدراسیون تلقی می‌کرد و نه یک ارزیابی تحلیلی از اوضاع جهان و منطقه..

تقابل منشورِ "مخالفان با کسب قدرت سیاسی توسط کنفدراسیون جهانی"، با منشور "چپ"روها و جبهه ملی ایران به عنوان موافقان "با کسب قدرت سیاسی توسط کنفدراسیون جهانی" در کنگره ۱۶ام کنفدراسیون

به اعتراف هیئت دبیران فدراسیون فرانسه در ۱۱ آوریل ۱۹۷۵ یعنی سه ماه بعد از کنگره انشعاب (کنگره ۱۶ام – توفان)، در همان مبارزات مربوط به تعیین خط‌مشی کنفدراسیون، منشوری نیز از طرف نیروهای وحدت‌خواه بر محور سیاست‌های آزموده، موفقِ سنتی کنفدراسیون جهانی یعنی نیروهای سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران ارائه شد. تفاوت این دو منشور ارائه شده در اساس فقط در آن بود که ریاکاری "چپ"روها را که مدعی بودند، طرح "مسئله سرنگونی رژیم شاه" در منشور نه برای سرنگونی این رژیم توسط کنفدراسیون جهانی، بلکه بیان آرزوی عمومی دموکراتیک مردم ایران است، نشان می‌داد. پاسداران سنت‌های انقلابی کنفدراسیون جهانی یعنی سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان منشوری تدوین کرده بودند که از دو بخش تشکیل می‌شد، بخش مقدمه که به اوضاع عمومی و آرمانی توجه داشت و بخش موخره که بخش وظایف کنفدراسیون جهانی را تعیین می‌کرد.

در بخش مقدمه توضیحات و تحلیل‌هائی عمومی برای درج در منشورِ ارائه شده، تمام مضمون آنچه را که "چپ"روها به عنوان نظر خلق ایران خواهان بیان آن بودند، از جمله مسئله سرنگونی رژیم شاه به مثابه خواست عمومی جنبش دموکراتیک مردم ایران در نظر گرفته شده بود. در این منشور اشاره می‌شد که با اتکاء به این مقدمه، کنفدراسیون جهانی وظایفی دارد که باید برای تحقق آن مبارزه کند. در بخش مربوط به وظایف کنفدراسیون جهانی مسئله "سرنگونی رژیم" و "کسب قدرت سیاسی" توسط کنفدراسیون جهانی حذف شده بود و به جای آن آمده بود که کنفدراسیون جهانی موظف است در چهارچوب کارفرهنگی **لزوم** سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را تبلیغ کرده و توضیح دهد و به منزله یک ضرورت برای تحولات آتی ایران به سمت جلو مطرح ساخته به بحث دانشجویان بگذارد. این خط کشی روشن که وظایف کنفدراسیون را از یک تحلیل عمومی جدا می‌ساخت تا شفافیت کافی میان نیات شوم و نظر نیروها و افراد صمیمی در درون کنفدراسیون جهانی ایجاد شود، طبیعتا باب طبع "چپ"روها و جبهه ملی ایران نبود، زیرا آنها دقیقا همین محول‌نمودن وظیفه سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را به کنفدراسیون جهانی در نظر داشتند. منشور پاسداران سنت‌های انقلابی کنفدراسیون جهانی که در

نقل‌قول زیر به وجود آن بدون اشاره به مضمون آن اعتراف می‌شود، ماهیت "چپ"روانه و سیاست‌های ریاکارانه "چپ"روها را برملا ساخت که دیگر جای حاشا و چپ اندر قیچی رفتن باقی نمی‌گذاشت. آنها در فراخوان خود که از طرف گروه "کادر"ها منتشر شده است، صرفنظر از دروغ‌هائی که سرهم کرده‌اند و ما در جای خود به آن خواهیم پرداخت، اعتراف کرده‌اند که:

"معهذا پس از انتشار آن، نه تنها با آن به مخالفت پرداخت، بلکه منشور دیگری را در مقابل آن قرار داد".

دبیر تشکیلات کنفدراسیون جهانی نیز به ارائه این منشور به مراجع مسئول در کنفدراسیون جهانی اشاره کرده و وجود آن را تائید می‌کند:
سند شماره ۳ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"دبیرخانه تشکیلات کنفدراسیون جهانی
بخشنامه به کلیه واحدهای کنفدراسیون
برای قرائت در مجمع عمومی فرانکفورت–۱۹۷۳/۱۱/۲۹

رفقای عزیز
پیشنهاداتی برای تغییر موادی از اساسنامه و منشور کنفدراسیون جهانی به دبیرخانه تشکیلات کنفدراسیون رسیده است که برای بحث به کلیه واحدهای کنفدراسیون جهانی ارسال می‌گردد تا بتواند در کنگره آینده کنفدراسیون مورد طرح قرار گیرد. در این رابطه مسئولین واحدها موظفند مفاد این بخشنامه و پیشنهادات ضمیمه را در در مجمع عمومی واحد خود به بحث بگذارند.
با سلامهای گرم– دبیر تشکیلات و امور مالی
کورش افطسی"

حال به عبارت دیگری از سند دبیران فدراسیون فرانسه مراجعه کنیم. در این عبارات تلاش ناموفقی صورت گرفته است تا به خواننده چنین القاء نماید که کسانی که منشور دیگری در مقابل منشور مصوبه کنگره ۱۶ام ارائه دادند از تصویب منشور کنگره ۱۶ خودداری نموده و به آن رای مخالف داده‌اند. آنها نوشته‌اند:

سند شماره ۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"خط راست گرچه تحت فشار مبارزه درونی و زمینه وسیع فعالیت سه‌ساله دانشجویان آگاه و مبارزه در ابتداء موافقت خود را با طرح منشور اعلام کرد، معهذا پس از انتشار آن، نه تنها با آن به مخالفت پرداخت بلکه منشور دیگری را در مقابل آن قرار داد.

هیئت دبیران فدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در فرانسه
۱۱ آوریل ۱۹۷۵"

این ادعای هیات دبیران فدراسیون فرانسه متاسفانه قلب تاریخ است و چقدر جای تاسف دارد کسانی که خود را دموکرات و صادق دانسته و علیه رژیم شاه به افشاءگری اشتغال دارند به همان روش‌هائی متوسل شوند که مدعی مبارزه با آنها هستند. برای تصویب منشور کنفدراسیون جهانی به دو سوم آراء در کنگره رسمی نیاز هست. زیرا اهمیت منشور کنفدراسیون جهانی هم‌تراز سایر مصوبه‌های کنگره کنفدراسیون جهانی که به اکثریت آراء تصویب می‌شوند، نیست. و این حقیقت نیز همه دانسته است که منشور کنگره ۱۶ام کنفدراسیون توسط کنگره ۱۶ام به تصویب رسیده است.

در گزارش و مصوبات پانزدهمین کنگره کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی – فرانکفورت ۲ – ۱۱ ژانویه ۱۹۷۴ در صفحه ۲۹ تحت عنوان "مواد واحده" چنین می‌آید:

مراجعه کنید به مصوبات کنگره پانزدهم کنفدراسیون جهانی در تارنمای کنفدراسیون جهانی
www.cisnu.org

"۱ – اضافه کردن، حذف نمودن، یا ترمیمِ بندی از اساسنامه یا بخشی از منشور و یا تصویب اساسنامه و منشور جدید علاوه بر رعایت مقررات مندرجه در اساسنامه محتاج به دو سوم آراء نمایندگان حاضر در جلسه است".

مالا روشن است که بدون رای موافق "اقلیت"، یا حداقل رای ممتنع و یا عدم شرکت در رای‌گیری و حتی شرکت قِسمی آنها در رای‌گیری، به طوریکه اکثریت دوسوم آراء نمایندگان در کنگره تامین شود، امکان تصویب منشور کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی بر اساس اساسنامه کنفدراسیون مقدور نبود. پس ادعای اینکه گویا در کنگره ۱۶ام با منشور "مخالفت" شده است، کذب محض است، زیرا در آن صورت امکان کسب دو سوم آراء هرگز وجود نداشت. خوانندگان توجه دارند که واعظین خط "رزمنده" حتی اساسنامه کنفدراسیون جهانی را نمی‌شناسند و مغزشان از انبوه شعارهای چریکی آن چنان لبریز شده است که قدرت تعقل خود را از دست داده‌اند. واقعیت ولی این است که سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان هرگز پنهان نکرد که مخالف تبدیل کنفدراسیون جهانی به حزب سیاسی و کسب قدرت سیاسی توسط کنفدراسیون جهانی بوده و بر این مبنا با منشور کنگره ۱۶ام که با فرمول‌بندی‌های مبهم در مورد "سرنگونی رژیم شاه" تدوین شده است، مخالف است. سازمان توفان سال‌ها بحث در این زمینه کرد و مقاله نوشت. مخالفت توفان با این نظریات "چپ"روانه جدید نیست و نبود. اینکه توفان منشوری جایگزین با این هدف پیشنهاد کرد تا معلوم شود هدف "چپ"روها از طرح منشور کنگره ۱۶ام تبدیل کنفدراسیون جهانی به حزب سیاسی است، ادعای درستی است. در منشور توفان همانگونه که گفته شد بخش کلی و مقدماتی منشور در مورد تحلیل اوضاع جهان و ایران و نقش امپریالیسم و ماهیت رژیم شاه و لزوم سرنگونی آن از بخش وظایف کنفدراسیون جهانی که این وظیفه را به عهده خلق ایران و سازمان‌های سیاسی می‌گذاشت جدا شده بود. این منشور مورد تائید "چپ"روها که نیات شومی داشتند قرار نگرفت و رد شد. آنچه باقی ماند منشور کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی بود که با رای ممتنع توفان به تصویب رسید. رای مخالف توفان مانع از تصویب منشور می‌شد. این است که پرگوئی دبیران فدراسیون فرانسه مخدوش و جعلی است. ولی توفان علی‌رغم مواضع اصولی خود منشور کنگره ۱۶ام را که مصوبه کنگره بود مبنای فعالیت‌های دانشجوئی خویش در آینده برای حفظ وحدت کنفدراسیون جهانی قرار داد. این موضع‌گیری توفان باب طبع انشعاب‌گران نبود زیرا حالا مجبور بودند نیات پنهان و واقعی خویش را که می‌خواستند از کنفدراسیون جهانی حزب سیاسی بسازند برملا کنند. دیگر جائی برای تحمیل بحث "خواست سرنگونی رژیم شاه" در منشور باقی نمانده بود.

حال به اصل سند طرح پیشنهادی فدراسیون آلمان مراجعه کنیم که وظایف کنفدراسیون جهانی را از تحلیل اوضاع سیاسی جدا کرده است:
سند شماره ۴ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"منشور پیشنهادی دبیران فدراسیون آلمان

امپریالیسم با تجاوز و دخالت خود در کلیه شئون اجتماعی ایران، نه‌تنها شرایط مبارزه متحد کلیه طبقات و اقشار ملی را به خاطر پایان دادن به سلطه و حاکمیت خود در میهن ما ایجاد نمود، بلکه پروسه نابودی طبقات ارتجاعی متحدش را نیز در میهن ما تسریع کرد. در مقابل تجاوز و غارت امپریالیسم، تدریجا خلق‌های کشور ما بیدار شده و برای رهائی خود از یوغ امپریالیسم و مرتجعین داخلی، بیش از پیش دست به مبارزه‌ای بی‌امان زدند.

با رشد جنبش دموکراتیک وضدامپریالیستی در میهن ما، با ورود طبقه کارگر در صحنه مبارزات سیاسی کشور ما و اعلام موجودیت خویش به عنوان یک نیروی کیفی تعیین کننده در سرنوشت جامعه ما، با پیروزی دوران ساز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تزاری و رسوخ افکار انقلابی توسط روشنفکران مترقی در ایران، روشنفکران میهن ما باز هم بیش‌تر به سوی عقاید مترقی و انقلابی روی آوردند و بیش از پیش به مبارزات خلق و جنبش‌های توده‌ای گرویدند. گردان پیشرو متشکل زحمت‌کشان در کشور ما به جمع‌بندی عمیق‌تر از علل شکست انقلاب مشروطیت پرداخته و راه اساسی نجات ملی و رهائی توده‌های ملیونی را در برانداختن رژیم ارتجاعی، بیرون راندن امپریالیست از ایران و استقرار حکومت دموکراتیک خلق ارزیابی کرد.

در دوران دیکتاتوری حکومت رضاخان که سرکوب وحشیانه مبارزات طبقات و اقشار خلقی را به همراه داشت، روشنفکران آزادیخواه و مترقی یک دم از مبارزه در راه آرمان‌های خلق باز نایستادند و در برابر حکومت استبدادی رضاخان سرفرود نیاورند.

بعد از شهریور ۱۳۲۰، متاثر از پیروزی بزرگ خلق‌های جهان علیه فاشیسم و برچیده شدن بساط دیکتاتوری رضاخان و تضعیف ارتجاع ایران که موجب

آزادی‌های نسبی برای مردم ما گردید، علی‌رغم حاکمیت امپریالیسم و طبقات مرتجع به نمایندگی دربار منفور پهلوی جنبش‌های توده‌ای کارگران و دهقانان و سایر طبقات و اقشار خلق گسترش یافت. جنبش‌های دموکراتیک آذربایجان و کردستان به وقوع پیوستند و مبارزات ضدامپریالیستی با جنبش ملی شدن صنایع نفت در سراسر ایران به اوج خود رسید. جنبش دانشجوئی در این دوره در مفهوم وسیع خود شکل گرفت و دانشجویان مبارز در جنبش‌های ضدامپریالیستی و دموکراتیک سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ فعالیت و جانبازی بسیاری نمودند.

پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که منجر به استقرار دیکتاتوری سیاه طبقات مرتجع حاکم و امپریالیسم به نمایندگی محمدرضا شاه گردید، علی‌رغم شکست موقتی جنبش ضدامپریالیستی و دموکراتیک، جنبش روشنفکران و دانشجویان میهن ما با قاطعیت و رزمندگی، همگام با مبارزات خلق ادامه یافت و سرکوب وحشیانه جنبش از جانب رژیم کودتا نتوانست آتش مقدس خواست برای رهائی، آزادی، رفاه و ترقی خلق را در قلوب روشنفکران و دانشجویان مبارز ایران خاموش سازد. جنبش دانشجوئی در این دوران سیاه با عرضه داشتن ده‌ها شهید، همسوئی، همسرنوشتی، همبستگی و پیوستگی خود را با مبارزات خلق نشان داده و درفش آشتی ناپذیری و ستیزه جوئی را با رژیم ددمنش محمدرضا شاه همچنان برافراشته نگه داشت.

با توجه به تاریخ صد ساله اخیر میهن ما و اوضاع کنونی کلیه طبقات و اقشار خلق و از جمله روشنفکران و دانشجویان در تضادی آشتی ناپذیر با طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم قرار دارند و به خاطر پایان دادن به سلطه امپریالیسم و نابودی طبقات ارتجاعی و نماینده آنها حکومت ضدملی و ضددموکراتیک محمدرضا شاه و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق مبارزه می‌کند.

جنبش دانشجویان ایران در جریان مبارزاتش علیه حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم و پشتیبانی و دفاعش از مبارزات خلق این حقیقت را آشکار ساخته است که:

اولا بدون پایان دادن به حاکمیت طبقات ارتجاعی و استقرارجمهوری دموکراتیک خلق، بدون تامین حقوق اجتماعی و سیاسی توده‌های مردم و بدون رهائی میلیون‌ها توده زحمت‌کش میهن ما از یوغ ستم و استثمار و ارتجاع و امپریالیسم تحقق هیچ‌یک از خواست‌های اساسی دانشجویان ممکن نیست.

ثانیا تحقق خواست‌ها و منافع اساسی خلق و از جمله روشنفکران و دانشجویان تنها به دست توده‌های مردم به ویژه کارگران و دهقانان امکان پذیر است.

بنابراین جنبش مترقی، روشنفکران و دانشجویان، در جریان مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی خود به مثابه بخشی از جنبش مردم، تنها با سمت گیری سیاسی پیوند با جنبش کارگران و دهقانان می تواند و باید به بهترین وجه به مبارزات خلق خدمت نماید.

بدنبال گسترش مبارزه توده‌های مردم در داخل کشور و در ادامه سنن مبارزاتی قشر دانشجو به خاطر همگامی و پشتیبانی از مبارزات مردم، کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی به عنوان تنها سازمان مترقی و علنی در خارج از کشور و بنا بر یک ضرورت تاریخی در سال‌های ۴۰ – ۱۳۳۹ پایه گذاری شد.

کنفدراسیون سازمانی ضدامپریایستی، دموکراتیک، توده‌ای و علنی است که از استقلال کامل برخوردار بوده و به هیچ حزب و دسته سیاسی وابسته نبوده و فعالیت‌های خود را بر اساس اتکاء به نیروی توده‌های متشکل در خود به پیش می‌برد. کلیه روابط آن با سازمان‌ها و نیروهای دیگر بر اساس حفظ مواضع خود و عدم مداخله در امور دیگران استوار است. وحدت توده‌های متشکل در کنفدراسیون بر اساس مبارزه علیه امپریالیسم جهانی و رژیم ارتجاعی وابسته به آن است، ولی از آنجا که در کنفدراسیون دانشجویان با ایدئولوژی های مختلف و مواضع سیاسی متفاوت شرکت دارند، بنابراین کنفدراسیون نمی تواند ایدئولوژی مشخصی را بپذیرد. اما برخورد عقاید و نقطه نظرهای گوناگون در آن امری طبیعی می‌باشد و لازم است که در خدمت پیشبرد بهتر مبارزات ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی کنفدراسیون، به مسئله وحدت درونی، حفظ و تحکیم رزمنده آن توجه کافی داشت. لذا در عین حفظ محیط دموکراتیک جهت برخورد آراء و نظرات مختلف درون سازمان، با تاکید بر

روی وحدت که ضامن پیشبرد فعالیت کنفدراسیون است، مبارزه درونی را که ذاتی هر سازمان مبارزی می‌باشد، به پیش برد.

شرط اساسی و ضامن پایداری کنفدراسیون، پیشرفت و کامیابی مبارزات آن، محتوی مترقی و مشی سیاسی و مواضع صحیحی که در مصوبات و منشور آن انعکاس یافته و بر این اساس برانگیختن وسیع‌ترین توده ها به مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع و متشکل کردن هرچه بیش‌تر آنان در صفوف خود می‌باشد.

کنفدراسیون جهانی با الهام از سنت های میهن پرستانه و ضدامپریالیستی روشنفکران و دانشجویان ایرانی و تنفر عمیق توده‌های خلق نسبت به رژیم ضددموکراتیک و ضدملی محمدرضا شاه طی سال‌ها مبارزه پرشور و پی‌گیر خود موفق گشت در مبارزه قاطع علیه رژیم شاه و امپریالیسم به بسیج و تشکل و ارتقاء آگاهی سیاسی قشر وسیعی از دانشجویان ایرانی مقیم خارج و رهبری مبارزات آنان پرداخته و به سهم خود توانسته است در سطح بین‌المللی حقانیت جنبش ضدامپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران را نشان داده، همبستگی نیروهای مترقی بین‌المللی رابرای این مبارزه جلب نموده، رژیم فاشیستی محمدرضاشاه را افشاء کرده، همبستگی فعال و رزمنده با مبارزات ضدامپریالیستی خلق‌های جهان را تبلیغ و اجراء نماید. کنفدراسیون در جریان مبارزه قاطع خود علیه امپریالیسم و ارتجاع موفق شده است تا درک خود را از ماهیت دولت شوروی بالا برده و مرزبندی دقیقی با سیاست ضدخلقی، توسعه طلبانه و سیادت طلبی جهانی آن در سطح جهان بنماید و همچنین ماهیت سازشکارانه، ضد انقلابی و ضدخلقی کمیته مرکزی حزب توده را شناخته و مشی آنرا در جنبش دانشجوئی افشاء و طرد نماید.

بنا بر آنچه در بالا آمد، مهم‌ترین وظایف کنفدراسیون عبارتند از:

الف – پشتیبانی و دفاع بی قید و شرط از منافع خلق و مبارزات ضدامپریالیستی و دموکراتیک کلیه طبقات و اقشار خلقی در میهن ما به ویژه مبارزات کارگران و دهقانان و دفاع و پشتیبانی از کلیه مبارزان در بند.

ب – افشاء همه جانبه ماهیت رژیم ضدخلقی و ضددموکراتیک وابسته به امپریالیسم محمدرضا شاه، توضیح علل تجاوز آن به حقوق مردم، اجحافات، ستمگری ها و جنایات وحشیانه آن در میان دانشجویان و دیگر ایرانیان.

ج – افشاء همه جانبه ماهیت و عملکرد رژیم حاکم و امپریالیسم– به ویژه امپریالیسم آمریکا– در ایران و جهان در میان افکار عمومی جهان و جلب پشتیبانی بین‌المللی از مبارزات مردم ایران.

د – افشاء سیاست ضدخلقی شوروی در ایران و جهان و مبارزه علیه سیاست ضدخلقی و ضدانقلابی کمیته مرکزی حزب توده ایران به مثابه خرابکار و تفرقه افکن که کوشش در ایجاد جدائی بین جنبش دانشجوئی و جنبش خلق، تضعیف مبارزات ضدامپریالیستی کنفدراسیون و از هم‌پاشیدن و یا به زیر نفوذ خود کشیدن آن می‌نماید.

ه – از آنجا که مبارزه مردم ما حلقه‌ای از مبارزات خلق‌های جهان به ویژه خلق‌های ستمدیده آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین علیه امپریالیسم است، پشتیبانی از کلیه مبارزات آزادی بخش و ضدامپریالیستی خلق‌ها و کلیه نیروهای مترقی، برقراری روابط متقابل دوستانه و رزمنده از وظایف کنفدراسیون است.

و – ارتقاء آگاهی سیاسی، بسیج و متشکل ساختن توده‌های وسیع دانشجویان ایرانی در جریان پیشبرد وظایف فوق و به ویژه از طریق برانگیختن آنها به مبارزه علیه رژیم محمدرضا شاه و امپریالیسم و تربیت سیاسی توده‌های وسیع دانشجوئی با روحیه آشتی ناپذیری نسبت به رژیم منفور طبقات ارتجاعی حاکم در ایران و امپریالیسم جهانی."

سازمان توفان تلاش فراوان می‌کرد تا مسئله کسب قدرت سیاسی در منشور کنفدراسیون جهانی که منجر به نابودی کنفدراسیون می‌شد، مطرح نگردد. برای چنین منظوری حتی به تاکتیک زیر متوسل شد:

در گزارش شعبه دانشجوئی به هیات مرکزی سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان، صرفنظر از تحلیل از آرایش کنونی نیروهای سیاسی در کنفدراسیون جهانی، پیشنهاد شعبه دانشجوئی که باید شعار سرنگونی را طوری طرح کنیم که به جدائی خط میانه از جبهه ملی و "کادر"های منجر شود، بدون آن

که اصول سیاست ما جریحه‌دار گردد، نیز مطرح است. تاکتیک فوق مورد تائید هیات مرکزی قرار گرفته بود:

گزارش مسئول شعبه دانشجوئی به هیات مرکزی در نشست ۱۹۷۴/۱۰/۲۸

پیشنهاد جدائی وظایف کنفدراسیون جهانی از بحث مربوط به تحلیل عمومی از جنبش مردم ایران و ضرورت سرنگونی رژیم محمدرضا شاه

سند شماره ۵ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

گزارش شعبه‌ی دانشجوئی به هیات مرکزی سازمان

"رفقای گرامی هیات مرکزی:

گزارش زیر دردر سه بخش مختلف و مرتبط ارائه داده می‌شود: ۱ – گزارش عمومی و مختصر کار سازمان در کنفدراسیون در عرض سال گذشته. ۲ – وضعیت کنونی، مشکلات و دورنمای کنفدراسیون. ۳ – وضعیت کنونی و مشکلات شعبه‌ی دانشجوئی.

۱ – گزارش عمومی و مختصر کار سازمان در کنفدراسیون

پس از آنکه هیات مرکزی و سازمان تصمیم گرفت که در سطح کنفدراسیون در جهت همکاری و توافق با سازمان انقلابی و گروه‌های دیگر چپ برود و بحق خود را مقید به همکاری و در واقع تبعیت از تنها یک نیرو و آنهم جبهه‌ی ملی نسازد، توانستیم در فدراسیون آلمان با توافق سازمان انقلابی رهبری را در دست خود بگیریم. این زمان مصادف بود با نزول جبهه‌ی ملی چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، مصادف بود با گرایش جبهه‌ی ملی به راست و ضدیت علنی با جمهوری توده‌ای چین و جناح کمونیست در کنفدراسیون، طبیعی بود که کنگره کنفدراسیون نیز.چنین تقسیم بندی نیروها را در خود انعکاس خواهد داد. جبهه‌ی ملی و اپورتونیست‌های کادری در یکسو، و چپ ها در سوی دیگر. مسئله انقلابیون کمونیست که در کدام سوی قرار خواهد گرفت برای ما نامعلوم بود. آنان بسوی جبهه‌ی ملی.و عمدتاً تحت شعار سرنکونی رژیم فریب جناح راست و جبهه‌ی ملی را

خوردند و در صفی قرار گرفتند که عملاً به ضدیت با کمونیسم، مارکسیسم-لنینیسم، جمهوری توده‌ای چین و.رویزیونیست‌های شوروی و ایرانی مشغول بوده و هست.

بنظر می‌رسد که انقلابیون کمونیست آگاهانه به صف ما نپیوستند و مسائل بیشماری آنان را از همکاری با ما حداقل در سطح کنفدراسیون باز داشته است لیکن یک انتقاد بر ما وارد است، انتقادی که در سطح عمومی آن بارها به رفقای سازمانی و به کار ما وارد بوده است. در هر مبارزه سیاسی باید کوشید که جناح مخالف را از هم شکافت، میانه ها را یا بسوی خود کشید و یا از الحاق آنان به صف مخالف جلو گرفت. برای انجام این عمل باید از لاک خود برون آمد با مخالفین، میانه‌ها و بخصوص میانه روها (یعنی آنان که هر لحظه امکان دارد بسوی خود کشیدشان) تماس گرفت، به میان آنان رفت.

رفقا! بپذیریم که ما در مجامع دانشجوئی کوشش زیادی نکرده ایم که با نیروهای دیگر و در این حالت خاص با انقلابیون کمونیست نزدیکی بیش‌تر داشته باشیم تا اولاً آنها ما را آنطور که هستیم بشناسند و نه از زبان دیگران و ثانیاً ما آنان را بهتر بشناسیم و شرایط نزدیکی آنان را بخود فراهم سازیم. خوشبختانه این امر در راه بهبودی است. در زمانی که تناسب نیروها اجازه می‌دهد کارما با تاکتیک بیش‌تر، نرمش کافی و تفاهم آگاهانه‌تری است.

کنگره ۱۵ کنفدراسیون به بن‌بست انجامید. جبهه‌ی ملی که به ورشکستگی سیاسی نزدیک شده است تحت لوای قلابی طرح شعار سرنگونی رژیم در کنفدراسیون که از طرف کادرها مطرح شده بود، نه‌تنها کادرها، بلکه انقلابیون کمونیست را نیز به زیر بال خویش کشیدند. ما و سازمان انقلابی در یکسو در اقلیت اصولی ماندیم. نتیجه روشن است: اقلیت طبیعتاً نمی‌تواند نماینده دهد و اکثریت نیز آنچنان ناهمگون است که رهبری را نمی‌تواند بدست گیرد.

از سوی دیگر سازش ریاکارانه جبهه‌ی ملی با رویزیونیست‌های حزب توده نه‌تنها برای کار کنفدراسیون و آینده‌ی آن خطری را بوجود آورده است، بلکه تکیه گاه مطمئنی است برای همکاری ما با انقلابیون کمونیست، برای درهم شکستن

اکثریت موجود و بالنتیجه برای نابود کردن توطئه و نقشه های رویزیونیست‌ها در کنفدراسیون و حتی تا حدودی در جنبش کمونیستی. به منظور استفاده از این موقعیت و به دست‌آوردن این تکیه گاه ناچاریم که با انقلابیون کمونیست بر سر مسئله طرح سرنگونی رژیم در کنفدراسیون و مسئله‌ای که به غلط ولی به هرحال برای آنان مسئله مهم و اساسی برای همکاری در کنفدراسیون است به توافق دست زنیم. این توافق باید آنچنان باشد که از یکطرف موافقت آنان را در بر گیرد و از طرف دیگر مخالف سیاست اصولی ما در کنفدراسیون نباشد. شاید بتوان لغت "سرنگونی رژیم" را نه در بخش اهداف و خواست‌های کنفدراسیون نوشته شده در منشور کنونی کنفدراسیون، بلکه در بخش اول در جزء منافع خلق و توده‌ی دانشجو وارد کرد. "

طرح منشور کنفدراسیون جهانی از جانب فدراسیون آلمان همان تاکتیکی بود که در رهنمود شعبه دانشجوئی طرح شده بود و ما بدرستی از آن استفاده کردیم. در بخش نخست منشور به مسایل عمومی پرداختیم که حتی در آن از استقرار جمهوری دموکراتیک خلق سخن می‌رفت، ولی در بخش دوم که مربوط به وظایف کنفدراسیون جهانی بود سرنگونی رژیم شاه را در دستور کار کنفدراسیون جهانی قرار ندادیم. ما امیدوار بودیم که با این روشن خط میانه را از جبهه گروه "کادر"ها و جبهه ملی ایران جدا کنیم. در عمل شاهد بودیم که نیت خط میانه قراردادن کسب قدرت سیاسی در برنامه فعالیت کنفدراسیون جهانی و منشور آن است و نه این که بر اساس ادعاهای شفاهیشان در مذاکرات با توفان گویا این تلاش با نیت زدن چاشنی "انقلابی" به منشور صورت می‌گیرد تا از "راست‌روی" "سازمان انقلابی" حزب توده ایران ممانعت به عمل آید.

معجونی از اتهام، بی‌خردی و سردرگمی

در اسناد دیگری در مورد تاریخچه و مضمون منشور کنفدراسیون جهانی به تناقض‌گوئی‌های فدراسیون فرانسه و عوامل "کادر"ها در میان آنها توجه کنید:

در کارزار تبلیغاتی که "چپ"روها برای منحرف کردن کنفدراسیون جهانی و تبدیل آن به یک حزب سیاسی براه انداختند، مریدان خویش را با انواع و اقسام اتهامات و اکاذیب بسیج نموده و به میدان فرستادند. خوب است که سیاه روی سفید به ادعای سازمان گرونوبل که سازمانی موقتی و گذرا بوده و تنها در حوالی برگزاری کنگره‌ها و آنهم تنها در سال‌های آخر زندگی کنفدراسیون جهانی فعال شده بود، نظری بیافکنیم و ببینیم که آنها چه اکاذیبی را در مورد نظر سازمان م- ل توفان پیرامون اظهار نظر در باره منشور کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی شایع ساخته‌اند. آنها در طی اطلاعیه‌ای که در سال ۱۹۷۵ و احتمالا در ماه ژوئن منتشر کردند، در بخش مربوط به بحث در مورد نشریه "اومانیته روژ" ترهات زیر را سرهم بندی نموده که محصول دروغپردازی و کینه‌جوئی طبقاتی است و ربطی به یک تحلیل علمی با انگیزه حفظ وحدت و تداوم مبارزه کنفدراسیون جهانی حتی بر اساس منشور کنگره ۱۶ام کنفدراسیون را نیز ندارد:

سند شماره ۶ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"۱/ مسئله مواضع ارتجاعی سازمان "اومانیته روژ"

در حقیقت کنگره ۱۶ کنگره‌ای بود که به خاطر حدت تضادهای درونی و بن‌بست موجود کنگره انشعاب بود و فقط به خاطر افشاگری شدید سیاسی بود که نیروهای انشعاب‌گر نتوانستند دست به انشعاب بزنند (ما قبل از کنگره ۱۶ در اینجا و آنجا با انشعاب سیاسی و تشکیلاتی روبرو بودیم. این انشعاب پس از کنگره سیر تحول و تکامل خود را با سرعت بیش‌تری ادامه داد) و اگر چه به خاطر همین افشاءگری سیاسی خط راست خود را در موضع دفاعی می دید و بلافاصله پس از کنگره ۱۶ صریحا صحبتی از عدم قبول سرنگونی نمی‌کرد پس از به بن‌بست کشانیدن کنفدراسیون و تکمیل انشعاب سیاسی و تشکیلاتیشان (که در این کار تنها نبودند و بخش انشعاب‌گر دیگری از موضع راست‌روانه و سازشکارانه دیگری آنها را

در این انشعاب سیاسی و تشکیلاتی همراهی کرد) در حال حاضر در گوشه و کنار صریحا صحبت از عدم قبول سرنگونی می‌کند.

ما فکر می‌کنیم در زمانی که رژیم فاشیستی/ ضدخلقی و وابسته محمدرضا شاه هر روز خلق زحمت‌کش ما را زیر ضربات وحشی خود می‌کوبد/ در زمانی که مبارزات به حق طبقات و اقشار خلقی از کارگر و دهقان گرفته تا روشنفکران از جنبش خلق ما و در خدمت دفاع از مبارزان و مبارزات داخل کشور نمی‌تواند خواستار سرنگونی این رژیم نباشد.

ما فکر می‌کنیم که دیگر زمان بحث‌های فلج کننده‌ای از قبیل اینکه آیا ما خواستار سرنگونی هستیم یا نه به پایان رسیده و جنبش دانشجوئی نمی‌تواند توده دانشجو را به دور محوری غیر از سرنگونی رژیم بسیج کند/ ما نمی‌توانیم و نباید فعالیت خود را به دور محور کارهای صنفی برای دانشجویان قرار داده و در پی ایجاد "اکیپ‌های امدادی" و یا حتی "اکیپ تعمیر ماشین" (چیزی که در سازمان استراسبورگ انجام می‌گیرد) بود، برویم.

زمان، زمان تعیین تکلیف و روشن نمودن مواضع است و ما غیر از این حرفی نداریم.

و برپایه این خواست بود که برای بهتر شناساندن خطوط رزمنده و راست ما پیشنهادی را شامل هفت نکته/ که نیستند مگر مصوبات کنگره‌های کنفدراسیون و منشور آن (و همه آنها را در حرف قبول دارند) مطرح نمودیم و نمایندگان خط راست/ همانگونه که حتی چنین طرح چنین پیشنهادی در سازمان برلن جلوگیری کرده بود/ در جلسه سازمان گرونوبل در روز یکشنبه ۲۳ نوامبر ۱۹۷۵ / پس از سعی در جلوگیری از مطرح شدن پیشنهاد و عدم موفقیت در این امر و پس از چندین بار متشنج کردن جلسه سازمان سرانجام از شرکت در رای گیری خودداری کردند/ تو گوئی که با این جریانات می‌تواند محتوای سازشکار خط راست خود را از نظر توده دانشجو مخفی نگاه دارد.

ما فکر می‌کنیم که حاملین و نمایندگان خط راست با تحت سئوال قرار دادن و زیر پا گذاشتن اساسی‌ترین اصول کنفدراسیون جهانی که نتیجه سال‌ها مبارزه قاطع و پی‌گیر با رژیم ضدخلقی وابسته به امپریالیسم شاه می‌باشد/ عملا از لحاظ سیاسی

و تشکیلاتی از جنبش دانشجوئی که بخشی از جنبش خلق می‌باشد انشعاب نموده‌اند.

خط راست با این مواضع سازشکار و انحرافی خود هیچ‌گونه جائی برای خویش در جنبش مترقی دانشجویان ایرانی و سازمان متشکل و رزمنده آنها کنفدراسیون جهانی باقی نگذاشته است.

ما از تمام دانشجویان مترقی که معتقد به مبارزه قاطع و بی چون و چرا علیه رژیم فاشیستی محمدرضا شاه و امپریالیسم بر اساس کلیه مصوبات و منشور کنفدراسیون جهانی می‌باشند دعوت می‌کنیم در درون سازمان رزمنده گرونوبل به این مبارزه ادامه دهند. باشد که بدین وسیله گوشه‌ای از وظیفه خود را در قبال خلق مبارز زحمت‌کش به نحو احسن انجام دهیم.

با مبارزه قاطع علیه رژیم ضدخلقی و وابسته به امپریالیسم شاه و طرد خطوط سازشکار و انحرافی دستآوردهای مترقی کنفدراسیون جهانی – نتیجه پانزده سال مبارزه درخشان جنبش دانشجوئی خارج از کشور – را حفظ نموده و قوام بخشیم!

سرنگون باد رژیم منفور پهلوی!

سازمان دانشجویان و محصلین ایرانی در گرونوبل"

حال حرّافی‌ها و شعاردهی‌های سازمان گرونوبل را کنار بگذاریم و به کنه گفتار آنها توجه کنیم. انشعاب سیاسی در کنفدراسیون جهانی در فاصله بین دو کنگره ۱۵ تا ۱۶ کنفدراسیون جهانی به این دلیل انجام شده بود که جبهه ملی ایران نظریاتش را در مورد ماهیت اتحاد شوروی به عنوان یک ابرقدرت استعمارگر تغییر داده و حزب توده ایران را یک حزب خرده بورژوازی انقلابی جا می‌زد که رهبرانش فرزندان خلق ایران‌اند. این تغییر نظر مغایر مصوبات چندین کنگره کنفدراسیون جهانی و فدراسیون‌های جنبش دانشجوئی بود. در زمینه این تغییر، سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان که متوجه این تحول شده بود، مقالات متعددی نوشت که سیاه روی سفید موجودند و در بخش مربوط به تحلیل جبهه ملی ایران بازتاب یافته‌اند. تحول دوم تحمیل خط‌مشی چریکی به کنفدراسیون جهانی بود که می‌خواستند از کنفدراسیون پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی بسازند و توفان و "سازمان انقلابی" با آن مخالف بودند. برخورد به مسئله تحمیل خواست سرنگونی رژیم شاه به سازمان صنفی دانشجوئی، در خدمت تبدیل کنفدراسیون جهانی به سازمان سیاسی انجام می‌گرفت که بهتر بتواند به پشت جبهه

مبارزات چریکی بدل شود. آنها در قبل از کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی با شیوه بوروکراتیک تلاش کردند که از اکثریت شدن منتقدان جلوگیری نمایند که در این امر با توجه به تجربه و کارآزمودگی بورژوازی ملی ایران تا حدودی موفقیت داشتند. انشعاب از مشی سنتی و انقلابی در کنفدراسیون جهانی به دست جبهه ملی ایران، گروه "کادر"ها، اتحادیه کمونیست‌های ایران و عوامل آشکار و پنهان حزب توده ایران به انجام رسید. بعد از انشعاب نوبت تسویه حساب‌های بعدی میان خودشان یعنی جبهه ملی ایران با گروه "کادر"ها و اتحادیه کمونیست‌های ایران و بعد از آن میان گروه "کادر"ها با اتحادیه کمونیست‌های ایران و سرانجام تسویه حساب همه آنها با همدیگر فرارسید و منجر به فروپاشی خط خودخوانده رزمنده شد.

تجربه بعد از انشعاب سیاسی جبهه ملی ایران از کنفدراسیون جهانی که با حمایت بی‌دریغ گروه "کادر"ها و خط میانه صورت گرفت، نشان داد که جبهه ملی ایران دیگر نقاب‌ها را به دور انداخته و دست خود را رو کرده است. آنها در برخورد به سیاست شوروی تجدید نظر آشکار کردند، به همکاری با حزب توده ایران پرداختند و از کنفدراسیون جهانی یک سازمان سیاسی برای حمایت از جنبش چریکی ساختند. گروه "کادر"ها و خط میانه که آلت دست جبهه ملی ایران شده بودند و این خط‌مشی ضدانقلابی را تا روز آخر تحت عنوان کاذب "خط رزمنده" مورد حمایت قرار دادند، خودشان ناچار شدند با تکرار و عاریه گرفتن استدلالات سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان از جبهه ملی ایران جدا شوند و یا اینکه توسط جبهه ملی ایران بعد از مورد استفاده قرارگرفتن کامل از وجود آنها، طرد گردند. آن نیروئی که هشیاری سیاسی داشت و سیر حوادث را به صورت مارکسیستی- لنینیستی بررسی کرد، سازمان م- ل توفان بود که سرنوشت این گروه‌های اپورتونیست و فاقد اصولیت را پیش‌بینی کرد. گروه "کادر"ها و خط میانه از اشاره به این واقعیات طفره رفتند و از کنار این مسائل مهم در زمان انشعاب فرار کردند، زیرا بیان این واقعیات تناقض گفتار و نقش مخرب آنها را در امر انشعاب در کنفدراسیون جهانی برملا می‌کرد. حال مضمون این تحلیل را که منطبق بر سیر رویدادها و واقعیت است با اطلاعیه واحد موقتی گرونوبل که سخنگوی گروه "کادر"ها است مقایسه کنید.

ما در مورد بحث مربوط به سرنگونی رژیم شاه و برخورد سازمان توفان به آن در جای خود اشاره کرده‌ایم، ولی چاپ این سند که نوع تبلیغات عوام‌فریبانه منشعبان از کنفدراسیون جهانی را نشان می‌دهد، خود بهترین گواه برای تائید نظریات ماست.

درک آنها از سرنگونی رژیم شاه توسط سازمان صنفی دانشجوئی همانگونه که در سند بالا آورده‌اند اینگونه است:

"ما فکر می‌کنیم که دیگر زمان بحث‌های فلج کننده‌ای از قبیل اینکه آیا ما خواستار سرنگونی هستیم یا نه به پایان رسیده و جنبش دانشجوئی نمی‌تواند توده دانشجو را به دور محوری غیر از سرنگونی رژیم بسیج کند". (تکیه از توفان).

یعنی شرط عضویت در یک اتحادیه صنفی و سازمان توده‌ای دانشجوئی این است که باید برای تغییر و کسب قدرت سیاسی مبارزه کند.

در این بیانیه گروه "کادر"ها، کار مساعدت به دانشجویان و رسیدگی به مشکلا صنفی آنها را تحقیر کرده و عملا تفنگ را به جای کتاب قرار می‌دهند.

و سپس مرزها و عرصه‌های گوناگون مبارزه طبقاتی، صنفی، سیاسی، انقلابی و مسلحانه مخلوط می‌شوند و همه این سطوح با یک فرمول معجزه آسا بنام "سرنگونی رژیم شاه" جایگزین شده و به آن اکتفاء می‌گردد و مالا در همه عرصه‌ها کار مبارزه اجتماعی به ابتذال کشیده می‌شود.

سرانجام با متهم کردن منتقدان که گویا حتی ضدامپریالیست هم نیستند، راه را برای همکاری جبهه ملی ایران با حزب توده ایران و پس گرفتن مصوبات کنگره‌های کنفدراسیون جهانی در افشاء ابرقدرت شوروی هموار می‌کنند. در اعلامیه سازمان گرونوبل کوچک‌ترین اشاره‌ای به انحراف جبهه ملی ایران در نزدیکی به ابرقدرت شوروی و اقمارش در میان نیست و حتی مخالفتی با تبدیل کنفدراسیون جهانی به پشت جبهه مبارزات مسلحانه چریکی نیز به چشم نمی‌خورد. حتی وقتی جبهه ملی ایران به دفاع علنی از ابرقدرت شوروی و حزب توده ایران پرداخت و خط‌مشی چریکی را به کنفدراسیون جهانی تحمیل کرد و عملا به صحت انتقادات سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان صحه گذارد، باز این عده واقعیت را مسکوت گذاردند و حاضر نشدند به خود انتقاد بنمایند.

این سکوت از فقدان مسئولیت انقلابی و علاقه به سرنوشت کنفدراسیون جهانی ناشی می‌شود. گروه "کادر"ها همواره خواهان انحلال کنفدراسیون جهانی بودند و حال با این وسیله به امیال خود تحقق می‌بخشیدند.

دروغگوهای کم‌حافظه

در این مبحث می‌بینیم که حتی در مورد برخورد به منتقدان منشور کنگره ۱۶ام یعنی برخورد به سازمان م- ل توفان و "سازمان انقلابی" نیز تلاش از جانب گروه "کادر"ها برای مخدوش کردن تاریخ کنفدراسیون جهانی منتفی نیست. در زیر به این نمونه برخورد می‌کنیم.

ادعای سازمان دانشجوئی گرونوبل و همچنین آقای کاظم کردوانی سخنگو و عضو همان واحد دانشجوئی گرونوبل در مورد برخورد پاسداران سنت‌های انقلابی کنفدراسیون جهانی از جمله سازمان م- ل توفان به منشور کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی از بیخ و بن در تناقض قرار دارند. آنها هر اکاذیبی را بر اساس شرایط زیست خویش و فریب اطرافیان خود اشاعه می‌دهند. برای آنها حتی اسناد کتبی و سیاه روی سفید هم سندیت ندارد. غیض ضدکمونیستی آنچنان آنها را بر ضد سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان برانگیخته که بی‌محابا به قلب حقایق مشغولند و آن را توزیع می‌کنند. به هر دو این سندها در مورد برخورد به منشور کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی و به زعم آنها توسط "خط راست" توجه کنید. سازمان گرونوبل در آخر این سند یعنی سند شماره ۶ اسناد ضمیمه فصل هشتم مدعی شده است:

"در اینجا لازم به تذکر است که نمایندگان سازشکار خط راست به این منشور رای ندادند."

این ادعا با ادعای فراخوان فدراسیون فرانسه مبنی براینکه:

> "خط راست گرچه تحت فشار مبارزه درونی و زمینه وسیع فعالیت سه‌ساله دانشجویان آگاه و مبارز در ابتداء موافقت خود را با طرح منشور اعلام کرد، معهذا پس از انتشار آن..." (تکیه از توفان).

در تناقض کامل است. آنها در توصیف تاریخ ساختگی کنفدراسیون جهانی مطالب زیر را نیز نشر داده‌اند: سند شماره ۶ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"در خلال کنگره ۱۲ و پس از آن/ یکی از بحث های درونی کنفدراسیون جهانی این بود که آیا جنبش دانشجوئی خارج از کشور به عنوان بخشی از جنبش خلق خواستار سرنگونی رژیم ضدخلقی و وابسته ایران است یا نه؟
دلایل مختلفی در رد شعار سرنگونی آورده شد که در هیچ رابط منطقی و عقلانی با هم نبودند/ از قبیل توده دانشجو از این شعار می‌رمد/ ما ابزار سرنگونی رژیم را نداریم/ در ایران حزب طبقه کارگر وجود ندارد/ با قبول این ما زیر پرچم بورژوازی می‌رویم/ جنبش و توده‌های خلق هنوز به این خواست نرسیده‌اند/ ما خواستار استقرار جمهوری دموکراتیک خلق هستیم/ و غیره و غیره که هیچ نبودند مگر دلایلی ابن‌الوقت/ فرطت‌طلبانه و ماهیتا سازشکار و راست که گه‌گاه برای پوشاندن ماهیت راست خود/ در جامه "چپ" ظاهر می‌شدند و ما در جای دیگر به آنها جواب خواهیم داد. بالاخره پس از چهار سال مبارزه و افشاءگری سیاسی/ کنگره شانزدهم کنفدراسیون طرح منشوری را با خواست سرنگونی تصویب نمود. **در اینجا لازم به تذکر است که نمایندگان سازشکار خط راست به این منشور رای ندادند.**
سازمان دانشجویان و محصلین ایرانی در گرونوبل" (تکیه از توفان).

و جالب‌تر این است که فعالان سازمان گرونوبل که به تبع گروه "کادر"ها خود را خط "رزمنده" جا می‌زنند، حتی خودشان هم نمی‌دانند به چه چیز اعتقاد داشته و به چه چیز در منشور کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی رای داده‌اند.
این عده تاریخ کنفدراسیون جهانی را نه بر اساس اسناد و مدارک بلکه بر اساس جعلیات سرهمبندی می‌کنند.
بر اساس نوشته فوق:

"در خلال کنگره ۱۲ و پس از آن یکی از بحث‌های درونی کنفدراسیون جهانی این بود که آیا جنبش دانشجوئی خارج از کشور به عنوان بخشی از جنبش خلق خواستار سرنگونی رژیم ضدخلقی و وابسته ایران است و یا نه". (تکیه از توفان).

به این ترتیب بر اساس این ادعا بحث مربوط به قرار دادن "خواست سرنگونی رژیم ضدخلقی و وابسته ایران" در منشور کنفدراسیون جهانی که منجر به تبدیل کنفدراسیون جهانی به سازمان سیاسی می‌گردید، در خلال کنگره ۱۲ و بعد از ممنوعیت کنفدراسیون جهانی آغاز شده است که طبیعتا این ادعا همانطور که نشان دادیم دروغ محض است. در این زمینه خوانندگان می‌توانند به بحث مربوطه در فصل هفتم در مورد نظریات مطرح شده در سمینار دوسلدورف و خواست "تغییر بنیادی جامعه" ایران مراجعه کنند.

در همین فراخوان فدراسیون فرانسه مورخ ۱۱ آوریل ۱۹۷۵ که در بالا نقل شد، تاریخ آغاز مباحث و مشاجرات مربوط به سرنگونی رژیم شاه در منشور کنفدراسیون جهانی را به سه سال قبل از انتشار این بیانیه یعنی به سال ۱۹۷۲ ارجاع می‌دهند که به معنی همزمانی با کنگره سیزدهم کنفدراسیون جهانی می‌باشد و آورده‌اند:

> "مبارزه درونی و زمینه وسیع فعالیت سه‌ساله دانشجویان آگاه و مبارز در ابتداء موافقت خود را با طرح منشور اعلام کرد..." (تکیه از توفان)

پس با این اعتراف دبیران فدراسیون فرانسه در تاریخ ۱۱ آوریل ۱۹۷۵، بحث مربوط به خواست سرنگونی رژیم شاه نه در کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی بلکه در کنگره ۱۳ام کنفدراسیون جهانی مطرح بوده و آنچه به موضوع بحث کنگره ۱۲ام برمی‌گردد همان نظریه "تغییر بنیادی جامعه" ایران بوده است و نه سرنگونی رژیم محمدرضا شاه.

در اینجا تناقض میان ادعاهای واحد گرونوبل به رهبری آقای کاظم کردوانی که به نشر اکاذیب پرداخته است و دبیران فدراسیون فرانسه در زمینه تاریخ‌نویسی روشن می‌گردد. یکی بحث مربوط به سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را به کنگره ۱۳ و دیگری به کنگره ۱۲ ربط می‌دهد که طبیعتا اختلاف کوچکی نیست. زیرا در کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی که ممنوعیت کنفدراسیون جهانی از جانب دادستانی ارتش بر اساس قانون سیاه مطرح بود نمی‌توانسته بحثی به عنوان "خواست سرنگونی رژیم شاه" برای دادن سند به دادستانی ارتش شاه در دستور کار بوده باشد. و به این ترتیب تمام تاریخی که گروه "کادر"ها برای خود از کنگره ۱۲ام کنفدراسیون می‌بافد از پایه و بن بی‌اساس است. بر اساس این ادعایِ دروغ، پیشنهاد "خواست سرنگونی رژیم شاه" توسط کنفدراسیون جهانی به عنوان بخشی از

خواست جنبش خلق ایران که همراه و یا جدا از این جنبش خواستار سرنگونی رژیم شاه است، باید در همان کنگره ۱۲ام در منشور کنفدراسیون جهانی بازتاب می‌یافت.

اگر واقعا سازمان گرونوبل به گفته‌های خود مبنی بر اینکه **خواست سرنگونی رژیم شاه** از همان کنگره ۱۲ام مطرح بوده، اعتقاد دارد، حال باید توضیح دهد که چرا این خواست تعیین‌کننده و روشن را در کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی – در کنگره‌ای که امکان تصویب این خواست را با ماشین رای‌گیری که برای خویش فراهم کرده بودند، داشتند – در منشور کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی به همان صورت صریح و بدون ابهام نگنجاندند؟ پرسش‌ها فراوانند. آیا در ادعاهای خود تردید داشتند؟ آیا در طرح این مسایل دارای نیت ناپاکی بودند؟ آیا هدفشان تنها برهم زدن کنفدراسیون جهانی بود؟ و یا دلایل دیگری داشته‌اند که در تاریخ‌نویسی کنفدراسیون جهانی از بیان روشن آن برای آموزش نسل آینده طفره رفته‌اند.

اگر خوشبین باشیم باید بگوئیم خواست روشن **سرنگونی رژیم شاه** به آن جهت به صورت تعدیل یافته و مبهم در منشور کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی بیان شده است که در تقابل با مبارزه عملی و واقعی دانشجویان بر ضد "چپ"روها در درون کنفدراسیون جهانی روبرو گشته است.

در بحث منشور کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی که "خط رزمنده" برای خود اکثریتی خلق کرده بود، چنین می‌آید:

در اینجا با یک عبارات دو پهلو و مبهم، وظیفه سرنگونی رژیم شاه و کسب قدرت سیاسی از دوش کنفدراسیون جهانی برداشته شده و به عهده مبارزات مردم بر اساس واقعیت عینی و درجه سطح رشد آگاهی و مبارزه آنها گذارده شده و وظیفه کنفدراسیون تنها شرکت در این مبارزه مردم توصیف شده است. فرمول این عبارت را با فرمول سابق "چپ"روها که می‌خواستند "خواست سرنگونی رژیم شاه" را در منشور کنفدراسیون جهانی قرار دهند مقایسه نمائید. عقب‌نشینی تاکتیکی و نسبی‌کردن مفهوم سرنگونی رژیم شاه، در این عبارت جدید به روشنی به چشم می‌خورد. پرسش این است پس چرا این عده، آن کربلای حسینی را در مورد "خواست سرنگونی رژیم شاه" و وظیفه کنفدراسیون جهانی برای شرکت در این سرنگونی در داخل کنفدراسیون جهانی را به راه انداخته بودند؟

واحد گرونوبل به علت محدودیت فکری قادر نبود این تفاوت را بفهمد و لذا تلاش کرد این مفهوم مبهم و قابل تفسیر در منشور جدید کنفدراسیون جهانی را در بعد از کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی، پیروزی هوادارانِ درج خواست سرنگونی رژیم شاه در منشور کنفدراسیون جهانی جلوه دهد.

"خط رزمنده" حتی به آن اعتقادات لفظی خویش مبنی بر این که مسئله کسب قدرت سیاسی را در دستور کار کنفدراسیون جهانی قرار دهد نیز وفادار نماند و ترجیح داد که به همان عبارات دو پهلو و مبهم برای مقاصد آتی خویش بسنده کند.

وقی روند فروپاشی خط فرصت‌طلب رزمنده آغاز شد، در سند دیگری که آقای کاظم کردوانی عضو همان واحد گرونوبل در بیان اختلافاتش با سایر اعضاء گروهِ "خط رزمنده" و در اینجا منظور خط میانه است، منتشر کرده و ناگزیر بوده این نظریات را در عرصه جهانی و نه در محدوده مریدانش در گرونوبل توزیع کند می‌خوانیم:

سند شماره ۶ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

> "عدم تصویب پیشنهاد فوق زمینه لازم را برای انشعاب‌گران کنونی که در آنزمان علی‌رغم عدم موافقت با مضمون پیشنهاد ناگزیر از قبول آن بودند فراهم ساخت." (تکیه از توفان).

به این ترتیب گروه "کادر"ها که از جمله با گروه خط میانه مشترکا "خط رزمنده" را اختراع کرده بودند حال متحد سابق خود را به باد انتقاد گرفته است که آنها دیگر "خط رزمنده" نبوده بلکه انشعاب‌گران جدیدند که حتی پیشنهادات قبلی را از روی ناگزیری پذیرفته‌اند. خوانندگان شاهدند که چگونه سرنوشت یک سازمان انقلابی دانشجوئی و سراسری جهانی که نقش اساسی در افشاء رژیم محمدرضا شاه و امپریالیسم در میان دانشجویان ایرانی داشت ملعبه دست مشتی ناسازگار و بی‌مسئولیت و خودخوانده انقلابی قرار گرفته است.

سند شماره ۷ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

> "کنگره – که در آن به دلیل تصادمات درونی و تضعیف موازین سیاسی و تشکیلاتی به وسیله خط راست نه سرهم بندی و نادیده گرفتن اهمیت و عمق اختلافات اصولی ممکن بود و نه پیشبرد مبارزه موثر و یکپارچه کنفدراسیون علیه رژیم دست نشانده شاه – بدون تردید می توانست کنگره را به خروج از این شرایط و موفقیت کوشش‌های فوق نزدیک سازد. اما این پیشنهاد قبل از هر چیز به علت برخورد سطحی اکثریت هیئت نمایندگی آمریکا که آلترناتیو هیئت دبیران مشترک را (در

شرایط ادامه اقدامات انشعاب‌گرانه خط راست و عدم توافق بر روی یک پلاتفرم رزمنده) و به عبارت دیگر الترناتیو سرهم بندی اختلافات اصولی را در برابر آن قرار می داد به تصویب نرسید. عدم تصویب پیشنهاد فوق زمینه لازم را برای انشعاب‌گران کنونی که در آن زمان علی‌رغم عدم موافقت با مضمون پیشنهاد **ناگزیر از قبول آن بودند** فراهم ساخت". (نقل از سند "آخرین تلاش‌های رسوای کردانندگان انشعاب را به طور نهائی درهم شکنیم"). (تکیه از توفان)

سند شماره ۷ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

برای قرائت در مجمع عمومی اطلاعیه به کلیه واحدها ۱۵ اوت ۱۹۷۵

"آخرین تلاش‌های رسوای گردانندگان انشعاب را به طور نهائی درهم شکنیم

رفقای مبارز: در تاریخ ۳۰ ژوئیه ۷۵ اطلاعیه ای به امضای دوتن از مسئولان موقت انتشار یافته که از یکسو نمایشگر انفراد بیش از پیش آنان و از سوی دیگر گواه بارز این واقعیت است که انشعاب‌گران در دست و پا زدن های آخرین خود به همه چیز حتی به اخلال و کارشکنی آشکار در مبارزات کنفدراسیون جهانی علیه رژیم شاه متوسل می‌شوند. انشعاب‌گران که ماه‌هاست کلیه موازین کنفدراسیون را زیر پا گذارده، به مبارزات و سنن افتخار آمیز جنبش دانشجوئی پشت کرده و به جدائی سیاسی و سازمانی از کنفدراسیون جهانی دست زده اند، در ابتدا تصور می‌کردند که به صرف داشتن یک اکثریت در تعیین مسئولین موقت (آنهم اکثریتی که در نتیجه شرایط بحرانی کنگره شانزدهم و پیشگرانه برخورد سطحی و سیاست اشتباه آمیز اکثریت هئیت نمایندگی آمریکا نصیب آنان شده است) قادر خواهند بود بنام کنفدراسیون جهانی و مرکزیت آن، برنامه انشعاب و تلاشی کنفدراسیون را به عمل درآورند و سازمان ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی جنبش دانشجوئی ما را بیک وسیله اجرای سیاست‌های روزمره گروهی خود، به محل تجمع عناصر مطرود و حاشیه نشین و به لانه نفوذ و رخنه دارودسته ضدخلقی "کمیته مرکزی حزب توده" تبدیل نمایند. موج مبارزه و مقاومت علیه انشعاب‌گران و درعین حال ادامه مبارزه کنفدراسیون جهانی علیه رژیم دست نشانده شاه و بر اساس پلاتفرم، مواضع و

مصوبات کنگره شانزدهم کنفدراسیون، برخلاف پندار عبث گردانندگان انشعاب نشان داد که چنین اکثریتی زمانی که بجای انجام وظائف مبارزاتی، علیه مصالح جنبش اقدام می‌کند در همان گام‌های نخستین و مدت‌ها قبل از تحقق برنامه خود، از صفوف سازمان و جنبش دانشجوئی طرد می‌گردد. گردانندگان انشعاب پس از روبروشدن با این واقعیت، بجای کوشش برای بازگشت به صفوف جنبش با سراسیمگی خاصی، کوشیدند شکست مفتضحانه خود را از طریق سد کردن موج مبارزه و مقاومت علیه انشعاب، جبران کنند. در نتیجه دراین تکاپوی ارتجاعی، از یکسو به سرکوب این مقاومت و از سوی دیگر به اقدام آشکار علیه مبارزات و آکسیون‌های کنفدراسیون جهانی که به طور موفقیت آمیزی در واحدها و در کشورهای مختلف همچنان ادامه دار متوسل شدند. به طوری‌که امروز دوتن از مسئولین موقت در تنگنای انفراد، با صراحت از واحدهای کنفدراسیون (که از نظر این اکثریت مدت‌هاست دیگر وجود ندارند) دعوت می‌کند از شرکت در فعالیت‌های کنفدراسیون خودداری ورزند. و عجیب اینکه درست در زمانی‌که دوتن مسئولین موقت از واحدهای کنفدراسیون سخن می‌گویند، درست در همان زمان نمایندگان واحدهای کنفدراسیون و مسئولین فدراسیون‌ها را "عده‌ای افراد" می‌خوانند. (بخشنامه ۲ اوت دوتن مسئولین موقت)

گرچه اقدامات گردانندگان انشعاب و دوتن مسئولین موقت علیه کنفدراسیون جهانی و موازین آن از نظر هیچ‌یک از اعضای کنفدراسیون پوشیده نیست و بارها واحدها و اعضای کنفدراسیون از طریق قطعنامه ها، موضع گیری ها و بحث‌های سمینارها به طور همه جانبه ای افشاء شده است معهذا اشاره به این اقدامات و همچنین به مبارزه‌ای که علیه آن انجام گرفته ،برای روشن‌تر کردن مقاصد و برنامه انشعاب‌گران و درهم شکستن قطعی آخرین تلاش‌های آنان ضروریست:

آغاز یک حرکت جدید انشعاب‌گرانه پس از کنگره شانزدهم :

در آستانه کنگره شانزدهم کنفدراسیون، مبارزه درونی سازمان بیش از پیش حدت یافته و تا نفی موازین سازمانی و اقدام خط راست به فعالیت‌های انشعاب‌گرانه کشانده شده بود، به طوری‌که در کنگره هیچگونه زمینه هدایت مشترک فعالیت سازمان برروی یک پلاتفرم روشن مبارزه قاطع علیه رژیم محمدرضا شاه

نمی‌توانست وجود داشته باشد. این حدت مبارزه درونی در عین تاثیر موقت برروی فعالیت کنفدراسیون و محدود ساختن قابل ملاحظ امکان پیشبرد وظائف مبارزاتی آن، باافشای وسیع خط راست و انفراد بیش از پیش آن همراه بود و تاثیر مبارزه چند ساله علیه خط راست و نتایج مهم آنرا به صورت ایجاد شرایط قبول یک پلاتفرم رزمنده به نحو ملموسی نشان می‌داد. کنگره شا نزدهم با افشای همه جانبه خط راست و طرد اقدامات انشعاب‌گرانه آن، با تاکید برروی مبارزه قاطع علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده شاه و پشتیبانی همه جانبه از مبارزات خلق، با مرزبندی روشن در برابر کلیه دشمنان خلق (و از آنجمله دارودسته خائن "کمیته مرکزی" و دولت ضدخلقی شوروی) و بالاخره با تصویب منشور و مصوبات بر این اساس، گام بزرگی در راه انفراد خط راست، طرد انواع انحرافات و تحکیم رزمندگی سازمان برداشت. در کنگره به موازات کسب این موفقیت، کوشش های ارزنده ای در جهت تثبیت پیروزی‌های بدست آمده، خروج سازمان از بحران، کشاندن مجموع کنفدراسیون به مبارزه قاطع علیه رژیم دست نشانده شاه، ادامه مبارزه اصولی علیه خط راست و طرد هرگونه تزلزل در صفوف کنفدراسیون بعمل آمد. در ارتباط با همین کوشش، پیشنهادی مبنی بر انتخاب یک هئیت مسئولین موقت (بدون شرکت خط راست) جهت نمایندگی کنفدراسیون در خارج پیشبرد یک برنامه حداقل دفاعی و تشکیل کمیسیونی با شرکت کلیه نظرات درون سازمان بمنظور بررسی چگونگی خروج از وضعیبت موجود و تدارک سیاسی– سازمانی کنگره هفدهم به کنگره ارائه شد. این پیشنهاد با توجه به شرایط کنگره – که در آن به دلیل تشدید تصادمات درونی و تضعیف موازین سیاسی و تشکیلاتی بوسیله خط راست نه سرهم بندی و نادیده گرفتن اهمیت و عمق اختلافات اصولی ممکن بود و نه پیشبرد مبارزه موثر و یکپارچه کنفدراسیون علیه رژیم دست نشانده شاه – بدون تردید می‌توانست کنگره را به خروج از این شرایط و موفقیت کوشش‌های فوق نزدیک سازد. اما این پیشنهاد قبل از هر چیز بعلت برخورد سطحی اکثریت هئیت نمایندگی آمریکا که آلترناتیو هئیت دبیران مشترک را (در شرایط ادامه اقدامات انشعاب‌گرانه خط راست و عدم توافق برروی یک پلاتفرم رزمنده) و بعبارت دیگر آلترناتیو سرهم بندی اختلافات اصولی را در برابر آن قرار می‌داد به تصویب نرسید. عدم تصویب پیشنهاد فوق زمینه

لازم را برای انشعاب‌گران کنونی که در آن زمان علی‌رغم عدم موافقت با مضمون پیشنهاد ناگزیر از قبول آن بودند فراهم ساخت. اینان پس از کنگره شانزدهم از یکسو با برخورداری از یک اکثریت در هئیت مسئولین موقت و از سوی دیگر با استفاده از فرصتی که عدم شرکت خط راست در کمیسیون مشترک و ادامه اقدامات انشعاب‌گرانه آن بوجود آورده بود، بسوی تنظیم و اجرای یک برنامه وسیع انشعاب و تلاشی کنفدراسیون گام برداشتند. برنامه انشعاب‌گران که با طرح و تبلیغ صریح "باید خط راست را از کنفدراسیون بیرون ریخت" اعلام گردیده، در زمانی کوتاه بصورت انجام اقدامات و فعالیت‌های خرابکارانه در سطوح مختلف به اجرا در آمد و بسرعت گسترش یافت.

این حرکت انشعاب‌گرانه که با منافع گروهی گردانندگان انشعاب انطباق داشت انعکاسی است از تکامل سیاسی آنان و تاثیر مسائل متعددی که در تحولات سریع شرایط ملی و بین‌المللی و اوضاع خاص جنبش دمکراتیک خارج از کشور ریشه دارد. این تحولات سریع اوضاع ملی و بین‌المللی در شرایط فقدان رهبری واحد انقلابی در ایران که بتواند بخش‌های مختلف جنبش را براساس دید استراتژی صحیح به گرد یک محور واحد اساسی متحد سازد، در صفوف جبهه ضدامپریالیستی- ضدارتجاعی بعلت کثرت و تنوع منافع و بینش‌های سیاسی و ایدئولوژیک، در زمان‌های مختلف نوسانات و انحرافات مختلف ایجاد می‌کند و حتی در مواردی به تزلزل، سازش و تسلیم منتهی می‌گردد. همانطور که خط راست تظاهری از تاثیر این تحولات ملی، بین‌المللی و جنبش خارج از کشور است، انحراف جدید در میان صفوف انشعاب‌گران نیز نوعی دیگری از آن را نشان می‌دهد. انشعاب‌گران کنونی که بعلت پایه‌های سست ایدئولوژیک و بینش التقاطی خود در دوران‌های مختلف بارها دستخوش نوسان و چرخش‌های سریعی گشته اند و از مبارزه برای استقرار حکومت قانونی یکباره بدنبال شرایط رشد اندیشه های مترقی و گسترش مبارزات مسلحانه سازمان‌های انقلابی بصورت "پشتیبان" جنبش مسلحانه رزمندگان چریک در می‌آیند، اینبار در مدتی کوتاه تحت تاثیر حوادث جهانی و رشد تضادها در ایران و جهان و مشاهده راه حل‌های رفرمیستی که به کمک سوسیال دمکراسی اروپا و یا ابر قدرت شوروی در برخی کشورهای جهان انجام می‌گیرد، ناکهان به سوی این

جبهه ارتجاع و آرزوی انجام این تغییرات "سریع الوصول" در ایران گرایش می‌یابند. بهمین جهت گردانندگان انشعاب که در ابتداء اقدامات انشعاب‌گرانه خود را در زیر پرچم منحصر کردن فعالیت کنفدراسیون به دفاع از جنبش چریکی آغاز کردند، در مدتی کوتاه در نتیجه این گرایش جدید، به ایجاد ائتلاف جدید، اتحاد با عناصر راست و طرح مساله ضرورت تغییر در مواضع کنفدراسیون در قبال دولت ضدخلقی شوروی و همکاری با احزاب و سازمان‌های وابسته به آن، دست می‌زنند و در واقع به طور عینی در جهت تبلیغ سازش با ارتجاع حرکت می‌کنند. (ما در فرصت‌های بعدی به طور مفصل به این تکامل گردانندگان انشعاب و به "تئوری" تجزیه خرده بورژوازی آنان و تاثیر آن در تحکیم فعالیت‌های انشعاب‌گرانه خواهیم پرداخت).

مقاومت و مبارزه علیه حرکت انشعاب‌گرانه :

گردانندگان انشعاب قبل از اعلام اشکار این برنامه، سعی داشتند مقاصد خود را حتی‌المقدور با ظاهر "رزمنده" و به اتکاء اکثریت مسئولین موقت آغاز کنند و سپس با رفع تدریجی موانع، آنرا در سطوح مختلف تعمیم دهند. اساس سیاست فوق – که از همان ابتدا درهم شکسته شد – عبارت بود از ادامه حالت انشعاب در کنفدراسیون، (که قبل از کنگره شانزدهم در نتیجه اقدامات خط راست ایجاد شده بود) پیشبرد صوری و نمایشی برخی فعالیت‌ها در عین ایجاد شرایط جلوگیری از شرکت خط راست در آن و تحریک علیه خط راست (بجای ادامه بمبارزه سیاسی و اصولی و جدی).

انجام و پیشبرد "فعالیت‌ها" بدون شرکت خط راست می‌بایستی به این هدف خدمت کند که نشان داده شود "برای پیشبرد فعالیت‌های کنفدراسیون نیازی به هواداران خط راست نیست". به نظر گردانندگان انشعاب نشان دادن این امر همراه با تحریک و تبلیغ مستقیم و غیر مستقیم مشکوک بودن خط راست اگر نتواند به خارج شدن از کنفدراسیون منتهی گردد حداقل خواهد توانست زمینه "بیرون ریختن" آنرا فراهم آورد.

پس از آگاهی از مقاصد انشعاب‌گران که در ابتداء به طور ضمنی و پوشیده مطرح می‌گردید، کوشش کردیم با توضیح عواقب این برنامه و سیاست زیان‌بخش آنان را از اجرای آن و حرکت در این سمت باز داریم. اما این کوشش در برابر تصمیم مبتنی

بر منافع و محاسبه ساده انشعاب‌گران هر روز با نتایج کم‌تری مواجه می‌گردید. در نیمه مارس ۷۵ بدنبال بحث های طولانی در این زمینه و بعنوان یک هشدار جدی طی نامه ای (نامه ضمیمه) ضمن توضیح مواضع و نظرات خود و اشاره به تفاوت میان یک مبارزه اصولی علیه خط راست با دامن زدن انشعاب و جدائی سازمانی با صراحت کامل اعلام کردیم که نه‌تنها در هیچ اقدامی که به انشعاب و تلاشی سازمان منتهی گردد شرکت نخواهیم کرد، بلکه علیه هرگونه فعالیت انشعاب‌گرانه نیز قاطعانه مبارزه می‌کنیم.

درزمینه پیشبرد فعالیت‌های کنفدراسیون نیز در برابر نظر انشعاب‌گرانه‌ی "ایجاد جلوگیری از شرکت خط راست" پیشنهاد کردیم که تنظیم و اجرای فعالیت‌های دفاعی با شرکت همه نظرات و به ویژه با اطلاع و همکاری کلیه فدراسیون‌ها انجام گیرد (امری که ضامن، بسیج وسیع توده دانشجو و موفقیت آکسیون‌ها و یکی از خواست‌های جدی کنگره شانزدهم کنفدراسیون است).

به موازات عدم توجه انشعاب‌گران به این هشدار و پیشنهاد، مسئله ضرورت حفظ کنفدراسیون و نشان دادن عواقب انشعاب را به میان توده دانشجو برده و کوشش کردیم از اینطریق و بر پایه یک بحث وسیع‌تر و مقاومت موثرتر، گردانندگان انشعاب را از ادامه سیاست زیان‌بخش خود باز داریم. اما گردانندگان انشعاب علی‌رغم تلاش‌های فوق، برنامه انشعاب و تلاشی کنفدراسیون را در انطباق با شرایط، هر روز کامل‌تر کرده و در سطوح مختلف به اجرا در آوردند. پاسخ گردانندگان انشعاب و دوتن مسئولین موقت به تلاش‌ها، به هشدارها و پیشنهادات صمیمانه فوق توسل به شانتاژ بمنظور درهم شکستن مقاومت ما بود. در مدتی کوتاه یک کارزار وسیع تحریک، شایعه پراکنی و دروغپردازی علیه ما بسرعت گسترش یافت. مخالفت ما با برنامه انشعاب و پیشنهاد ما برای پیشبرد فعالیت‌های دفاعی بعنوان مخالفت با فعالیت‌های دفاعی و "استعفای نیمه رسمی" مسئول موقت تبلیغ گردید. انشعاب‌گران در این تلاش ننگین خود، با زیر پا گذاردن همه ارزش‌ها و موازین سیاسی از رواج تهمت و افترا نیز ابا نکردند. و آنگاه زمانی که نتوانستند حتی با دامن زدن این کارزار تحریک آمیز مقاومت ما را درهم شکنند و از مبارزه ما علیه انشعاب و ایجاد یک موج وسیع علیه برنامه تلاشی کنفدراسیون جلوگیری کنند، در صدد

برآمدند که جبهه خود را از طریق یک اتحاد نامیمون تحکیم و تقویت کنند. انشعاب‌گران برای مقابله با موج فزاینده مبارزه با انشعاب، بجای بازگشت به صفوف کنفدراسیون و سنن جنبش دانشجوئی و خودداری از ادامه فعالیت زیان‌بخش خود، با بی‌اعتنائی به همه اصول مبارزاتی در پی متحدان جدیدی شتافتند و به اتفاق عده‌ای افراد خارج از سازمان – مشتی عناصر مطرود و حاشیه نشین و جمعی از کسانی که در چند سال اخیر با مواضع راست‌روانه خود همواره به خط راست یاری رسانده و آنرا تقویت کرده‌اند – حساب جدیدی بوجود آورده و فعالیت‌های انشعاب‌گرانه خود را در این چارچوب این اتحاد نامیمون سازماندهی و دنبال کردند. انشعاب‌گران با گسستن از متحدین رزمنده و قرار گرفتن در صف جدید، ناگزیر هر روز بیش‌تر بسوی منجلاب و بسوی جدائی از جنبش در غلطیدند. اتحاد با عناصری که از آغاز جنبش چریکی تاکنون پیکار دلاورانه رزمندگان چریک را "نبرد گلادیاتورها" می‌خوانند و نقش موثر این عناصر در جبهه انشعاب‌گران و وجود افراد متعددی از این نوع، در عین حال که نمایشگر سقوط عبرت‌انگیز گردانندگان انشعاب است. نشان می‌دهد که نظریه پیشین آنان در مورد منحصر شدن فعالیت دفاعی کنفدراسیون به دفاع از مبارزات چریکی نیز ناشی از یک اعتقاد و خواست صمیمانه نبوده، بلکه ناشی از یک سیاست اپورتونیستی و بنا بر ملاحظات ناشی از منافع گروهی بوده است.

بدین ترتیب گردانندگان انشعاب و دوتن مسئولین موقت کنفدراسیون پس از صادر کردن فرمان انشعاب در کنفدراسیون، پس از عقد ننگین اتحاد با حاشیه نشینان و بسیج عناصر غیر مسئول و خارج از کنفدراسیون علیه کنفدراسیون، واحدها و مشی آن، به طور مستقیم و غیر مستقیم به کارشکنی و خرابکاری در مبارزات کنفدراسیون، به علم کردن "سازمان دانشجوئی" در برابر واحدها دست زدند و برای این منظور و جلو گیری از فعالیت واحدهای کنفدراسیون از توسل به نیروهای ارتجاعی (نظیرسازمان دانشجویان دمکرات مسیحی و سازمان دانشجویان حزب "کمونیست" آلمان که بارها دشمنی آشکار خود را با مبارزات کنفدراسیون نشان داده‌اند) نیز خودداری نکردند.

انشعاب‌گران در نتیجه منافع و سمت گیری جدید خود و بحکم منطق تکامل ناگزیر ائتلاف نوین و ماهیت آن نمی‌توانستند در جهت به کمک طلبیدن عناصر وابسته به

"کمیته مرکزی" حزب توده گام برندارند. اگر رخنه و نفوذ عوامل وابسته به "کمیته مرکزی" در برخی از "سازمان" های علم شده بوسیله انشعاب‌گران بدون سر وصدا و در عمل انجام گرفت در پاریس با دعوت رسمی اقلیت ناچیز انشعاب‌گران از اینان همراه بود. اقلیت ناچیر انشعاب‌گران در پاریس از اعلام و تحقق جدائی با همه نظرات و دانشجویان درون کنفدراسیون، دعوت از مطرودین جنبش و عناصر وابسته به "کمیته مرکزی" و همکاری با آنان را در اعلامیه‌ای بعنوان دعوت از همه گرایش‌های گوناگون سیاسی"؟! برای شرکت در "سازمان" جدید انشعاب‌گران آغاز و به اجرا در آورد.

سقوط انشعاب‌گران و پشت پا زدن آنان به همه اصول، دستآوردها و سنن جنبش تا بدانجا کشیده شد که برای جلوگیری از ادامه فعالیت واحدهای کنفدراسیون و تعطیل آنها به دستگاه های قضائی امپریالیسم نیز متوسل شدند (به اطلاعیه های سازمان کارلسروهه در اینباره مراجعه شود).

حال گردانندگان انشعاب و دوتن مسئولین موقت که با این کارنامه ننگین خود را نه‌تنها از مرکزیت کنفدراسیون خارج کرده‌اند، بلکه کلیه پیوندهای سیاسی و سازمانی را با کنفدراسیون جهانی قطع نموده‌اند، کسانیکه اعتراض به کشتار رژیم شاه و مبارزه را در دفاع از رزمندگان انقلابی وسیله هدف‌های سودجویانه و تسویه حساب‌های تنگ نظرانه گروهی خود قرار می‌دهند و در همان زمان با صراحت فرمان بایکوت فعالیت‌ها و آکسیون‌های واحدهای آلمان را صادر می‌کنند، کسانیکه برای تخطئه فعالیت‌های درخشان فدراسیون فرانسه (در دفاع از رزمندگان انقلابی، در دفاع از انقلاب عمان، در فعالیت وسیع علیه مسافرت شاه به فرانسه) به توطئه سکوت متوسل می‌شوند، کسانیکه با تمام نیرو به تخطئه فعالیت ارزنده سازمان آمریکا دست می‌زنند و فرمان جلوگیری از ادامه و گسترش این فعالیت را برای اعزام یک هئیت بین‌المللی جهت بازدید از جنایات رژیم شاه را صادر می‌نمایند، تصور می‌کنند که صرف داشتن ۲ رای در هئیت مسئولین موقت می‌توانند دانشجویان آگاه و مبارز را به سکوت و حتی به اجرای "دستورات" آنان بعنوان مرکزیت کنفدراسیون وادار سازند !!

گردانندگان انشعاب و دوتن مسئولین موقت خود را به طور کامل از جنبش دانشجوئی و کنفدراسیون جهانی خارج کرده‌اند، بنابراین بازکشت مجدد آنان به صفوف جنبش نمی‌تواند بدون پس‌دادن حساب، بدون رسیدگی به اقدامات ضدکنفدراسیونی آنها انجام پذیرد. گردانندگان انشعاب و دوتن مسئولین موقت برای بازگشت مجدد به صفوف جنبش علاوه بر قبول کلیه موازین، مواضع و مشی سازمان که در مصوبات کنگره شانزدهم در همه زمینه ها به طور روشن، دقیق و کنکرت بیان شده و محصول پانزده سال مبارزه خستگی ناپذیر دانشجویان آگاه و مبارزه علیه رژیم شاه و سال‌ها مبارزه علیه انحرافات گوناگون و بخصوص علیه خط راست است (امری که به همین اندازه در مورد همه نظرات درون کنفدراسیون صادق است) باید همچنین: ۱ – به طور صریح و علنی در برابر توده دانشجو و نسبت به تمام اقدامات ضدکنفدراسیونی چند ماهه پس از کنگره شانزدهم از خود انتقاد کنند. ۲– انحلال کلیه محافلی را که بنام "سازمان دانشجوئی" در برابر واحد های کنفدراسیون در اروپا و آمریکا علم کرده‌اند، اعلام دارند. ۳ – جدائی نظری و عملی خود را از کلیه عناصر حاشیه نشین، غیر مسئول و خارج از سازمان که به اتکاء آنها علیه سازمان‌های دانشجوئی به کودتا دست زده اند، نشان دهند.

طبیعی است که همه اینها گرچه شرط ادامه فعالیت در کنفدراسیون است، اما هنوز برای اعاده مجدد اعتماد توده دانشجو نسبت به آنان کافی نخواهد بود. کسب مجدد چنین اعتمادی و پاک‌کردن این کارنامه سیاه تنها می‌تواند در جریان یک پراتیک مبارزاتی میسر گردد. هر چه گردانندگان انشعاب بیش‌تر در ادامه سیاست خود پافشاری کنند، به همان اندازه راه باز گشت مجدد به صفوف جنبش را دشوارتر و دورنمای آنرا تیره‌تر می‌سازند. گردانندگان انشعاب، همچنان که درس‌های ماه‌های گذشته نشان داده است، با هرکدام و با هر اقدامی در ادامه سیاست خود به طور اجتناب ناپذیر بیش‌تر در منجلاب فرورفته، کارنامه و بارخود را سیاه تر و سنگین تر می‌سازند. برای رهائی از این سرنوشت و خروج از این منجلاب، جز وفاداری به آرمان‌ها و سنن جنبش هیچ راهی وجود ندارد.

مسئول موقت کنفدراسیون جهانی – کاظم کردوانی"

بازهم بر اساس این ادعاهای ساختگی معلوم نشد که "خط راست" به منشور کنگره ۱۶ام بر اساس ادعای فراخوان فدراسیون فرانسه رای مثبت داده است و یا بر اساس ادعای واحد گرونوبل رای منفی یا در رای‌گیری شرکت نکرده و یا رای ممتنع داده است؟
از دروغ‌های گروه "کادر"ها بگذریم و نظر آقای حمید شوکت را به یاری بطلبیم:

> "مخالفان طرح این نظریه در منشور، یعنی مدافعان سیاست‌های سازمان انقلابی و توفان در کنفدراسیون، به هنگام رای‌گیری بر این مصوبه که تصویب آن به دو سوم آراء نیاز داشت رای ممتنع دادند. آنها با این اقدام راه را برای تصویب این بند در منشور به اتفاق آراء باز کردند. دیگر مبارزه‌ای طولانی که از کنگره دوازدهم کنفدراسیون در آن سازمان آغاز و چندین سال متوالی، به مهم‌ترین مساله جنبش دانشجوئی خارج از کشور تبدیل شده بود، با تصویب بند مربوط به طرح سرنگونی رژیم در منشور به پایان رسید.". (نقل از کتاب آقای حمید شوکت صفحه ۳۴۵) (تکیه از توفان).

سخنان آقای حمید شوکت در این حدود از آن جهت منطقی است که در صورت مخالفت نمایندگان هوادار توفان و "سازمان انقلابی" که علی‌رغم دسیسه‌های انجام شده برای شکستن تعداد رای آنها، در درون کنگره، "اقلیتی" شکننده بودند، امکان تغییر منشور کنفدراسیون جهانی وجود نداشت. گروه "کادر"ها در سازمان گرونوبل به رسم همیشگی به دروغ متوسل شده‌اند، زیرا می‌دانند که خوانندگانِ نظریاتِ آنها، به اساسنامه کنفدراسیون جهانی دسترسی ندارند تا به دروغ آنها پی ببرند.
توفان و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران با بسیاری نکات منشور که رونویسی از منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی محسوب می‌شد، موافق بودند، ولی در اساس با تبدیل کنفدراسیون جهانی به حزب سیاسی و پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی مخالفت داشتند. منشور پیشنهادی "خط رزمنده"، زدودن این مرزهای روشن یک سازمان صنفی دانشجوئی و "ترمیم" آن با طرح نظریاتی انحرافی در منشور کنگره ۱۲ام بود که منشور جدید را طبیعتا معیوب می‌کرد. در این منشور مرز میان احزاب سیاسی که باید مسئله سرنگونی رژیم شاه و کسب قدرت سیاسی و نوع حکومت آینده به جای رژیم شاه را در دستور کار خود قرار بدهند، از یک طرف، با وظایف یک سازمان صنفی دانشجوئی از طرف دیگر مخدوش شده بود. منشور جدید مصوب کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی که محصول سازشی

غیراصولی در میان خط "رزمنده" بود، ابهام‌گوئی را به جای صراحت گذاشته بود و به این ترتیب راه هرگونه تفسیر خودسرانه را باز می‌گذاشت.

در سند "گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان در شهر گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵" چنین می‌آید:

مراجعه کنید به گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان – گوتینگن۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ در تارنمای کنفدراسیون جهانی www.cisnu.org

سند شماره ۱۲ کتاب جلد اول دفتر اسناد ضمیمه فصل دوم

گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان – گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ (صفحه ۹۶)

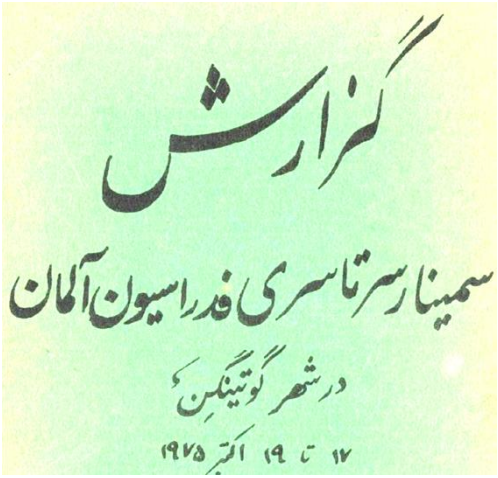

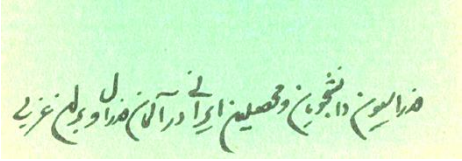

در این سند به روش‌های غیراصولی گروه "کادر"ها و جبهه ملی ایران برای کسب اکثریت به هر قیمت اشاره می‌شود و نشان می‌دهد که سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان علی‌رغم این زروگوئی‌ها تا به چه حد از خود نرمش بروز داده تا وحدت کنفدراسیون جهانی را حفظ کند.

"ذکر دو نمونه در این مورد کافی است: ۱- ما در مقابل رد کاملا غیراصولی اعتبارنامه بسیاری از واحدها از جمله هیئت نمایندگی برلن و قبول ("اعتبارنامه" کسانی که در مقابل جلسات سازمان، محافل مخفی در پستوها با شرکت اقلیت کوچکی تشکیل داده بودند، معلق کردن واحد مونیخ و ...) نرمش کردیم، ولی تاکید نمودیم که باوجود غیراصولی، غیرعادلانه و منافی با منافع جنبش بودنِ این اعمال، از آنجا که در شرایط فعلی چند رای بیش‌تر یا کم‌تر (که بعدا باعث تصویب یا عدم [تصویب] منشور ناقصی هم گردد) را اساسی ندانسته و نرمش و گذشت نشان می‌دهیم. در مقابل در هنگامیکه انشعاب‌گران کوشیدند با "معزول کردن" هیئت دبیران فدراسیون آلمان، تشکیلات و مرکزیت فدراسیون آلمان را (که در آن پایه توده‌ای ندارند) درهم ریخته و نابود کنند، قاطعانه در برابر آن ایستادیم و انشعاب‌گران را مجبور نمودیم به اصولی بودن موضع ما گردن نهند. ۲ – نمونه دیگر برخورد ما به طرح منشور بود. منشور پیشنهادی از طرف کمیسیون مسئولین موقت سال گذشته با داشتن کمبودهای زیاد و انحرافات جدی اش نمی توانست مورد قبول ما قرار گیرد. ما حاضر نبودیم به منشوری رای مثبت دهیم که در آن انحرافات اصولی می دیدیم ولی هنگامی‌که انشعاب‌گران با رد کردن اعتبارنامه هیئت نمایندگی واحدهای بزدگی چون برلن و مونیخ و غیره زمینه را برای داشتن رای دو سوم لازم برای منشور فراهم می کردند، نرمش نشان دادیم. گرچه خود حاضر به دادن رای مثبت به دان نبودیم، ولی در آن شرایط تصویب این یا آن منشور مسئله عمده جنبش دانشجوئی خارج را تشکیل نمی داد و آنچه که حیات سازمان ما را تهدید می کرد، این یا آن منشور (که به نوبه خود دارای اهمیت زیاد و اصولی بودند) نبود، بلکه حفظ وحدت جنبش، حفظ کل جنبشی که در طی بیش از چهارده سال رشد، قوام یافته و حفظ یگانگی و تشکیلات آن بود. در نتیجه منشور با این رای سرهم بندی شده به تصویب رسید. یگانه موضع صحیح در مقابل این منشور در آن

شرایط رای سفید بود، زیرا این منشور با وجود همه کمبودها و انحرافات به هر حال سندی ضدرژیمی بود که بر اساس آن امکان همکاری وجود داشت. این همان شیوه اصولی بود که ما قبلا در کمیسیون منشور نیز اتخاذ کرده بودیم، یعنی در حین اعتقاد عمیق به امر وحدت و کوشش در جهت تحقق و تحکیم آن، حاضر به وحدت غیراصولی نبودیم و به همان دلیل نیز کمیسیون بدون وجود ما مجبور به ادامه کار خود و ارائه طرح پیشنهادی گردیده بود. در عین حال ما اعلام نمودیم که این به معنای عدم امکان همکاری نیست. اگر منشور پیشنهادی رفقا با وجود کلیه کمبودها و انحرافات رای کافی بیاورد ما براساس آن بازهم حاضر به همکاری هستیم و در عین حال بحث در مورد آن را به طور جدی و اصولی به پیش خواهیم برد، تا زمانیکه قادر به اقناع اکثریت قریب به اتفاق توده‌های درون کنفدراسیون شده و منشور دقیق‌تر و کامل‌تری برای کنفدراسیون به تصویب رسانیم." (مراجعه کنید به گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان – گوتینگن۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ در تارنمای کنفدراسیون جهانی ص ۹۶)

در این سند به روشنی دیده می‌شود که توفانی‌ها و "سازمان انقلابی"ها به منشور تا آن حدی "رای سفید" داده‌اند که حد نصاب دوسوم تصویب منشور تامین شود. و سپس حتی اعلام کرده‌اند با وجودیکه تصویب این طرح پیشنهادی با اعتقادات آنها همخوانی ندارد ولی برای روشن کردن ماهیت انشعاب حاضر به ادامه همکاری هستند. ولی عوامل شوروی، "کمیته مرکزی" و همدستان "چپ" آنها کار کنفدراسیون جهانی را به انشعاب کشاندند.

برخورد خط میانه به منشور پیشنهادی کنگره دوازدهم کنفدراسیون جهانی

در سندی که خط میانه در ۱۲ تا ۱۳ ژوئن ۱۹۷۴ در سمینار شیکاگو در آمریکا منتشر کرد تا به اصطلاح ماهیت اختلافات خویش را با "خط راست" روشن کند به اظهار نظر زیر پرداخته است:
سند شماره ۸ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"توضیحات

توضیحات مقاله یکم، که بخشی از یکی از رسالات ارائه شده در سمینار شیکاگو (به تاریخ ۱۲ و ۱۳ ژوئن ۱۹۷۴) می‌باشد، مربوط به مبارزه دو خط مشی در طول زندگی سازمان ماست که به خاطر اهمیت آن در اسرع وقت تکثیر شده و در اختیار رفقا قرار می گیرد."

"آشکال بروز خط راست در درون کنفدراسیون

خط راست در درون کنفدراسیون که در سال‌های اخیر شاهد آن بوده‌ایم به دو گونه بروز نموده است:

یکم – ادامه همان گرایش به راست در داخل جنبش (ناخوانا ...) بصورت بروز شکل دانشجوئی اکونومیسم یعنی صنفی‌گری

زندگی سازمان ما شاهد فعالیت نادرست این گرایش راست‌روانه بوده است. و ما اگر خواسته باشیم تبلورات عملی آنرا در جنبش توضیح دهیم بسیار اوراق را سیاه می‌بایست نمود. لیکن در اینجا تنها به ذکر چند نمونه‌ای بسنده می‌کنیم.

هنگامیکه به کنگره ۱۲ کنفدراسیون تحت لوای حفظ وحدت، منشور پیشنهادی کمیسیون هیئت دبیران مطرح گردید، منشوری که در آن کار در چارچوب قانون اساسی، احقاق پایمال شده دانشجو مصرحه در قانون اساسی، حقوق بشر محور فعالیت کنفدراسیون قلمداد می‌شد، (تکیه از توفان) همان قانون اساسی که به موجبش مردم ایران از مبارزه برای برچیدن بساط سلطنت و شاهان محروم گشته و زنان در عداد محجوران و ورشکستگان بی‌تقصیر قلمداد شده و حقوق ملیت‌های ایران، حقوق دهقانان و کارگران ایران در آن گوئی اصولا چیزی بی‌ارزش و

مسخره‌ایست، و هنگامی‌که ما را دعوت می‌کنند در زیر لوای چنین منشوری مبارزه نمائیم این همانا گرایش به راست است.

هنگامی‌که در همین منشور کنونی کنفدراسیون، ما را از اظهار نظر درباره مسایل ریشه‌ای محروم می‌کنند و به ما می‌گویند که صرفا بسیج توده‌های دانشجو ضامن بقای کنفدراسیون است، از ما می‌خواهند از بحث ایدئولوژیک در واحدها خودداری کنیم و مبارزه خود را تنها متوجه افشاء آن جوانبی از رژیم می‌کنند که حقوق مردم را پایمال می‌کند، رفقا همانا گرایش به راست است و تمام کسانیکه به نوعی از این نکات در منشور دفاع می‌کنند گرایش به راست دارند.

هنگامی‌که به ما می‌گویند سرنگونی رژیم با روح منشور کنفدراسیون در تضاد است، که توده‌های دانشجو بر اثر سیاسی‌شدن سازمان‌های دانشجوئی خواهند رمید، که توده‌ها قابلیت آنرا ندارند و علی‌رغم واقعیت عینی که وجود دارد، گویا نمی‌خواهند تا سطح سرنگونی رژیم ترقی نمایند، که گویا در کار فرهنگی باید برخی سیاست‌های رژیم را افشاء کرد و نه ماهیت آن، که بحث و تحلیل در باره مبارزات مردم مجاز نبوده بلکه تنها باید به توضیح عام آن پرداخت. اینها همه عوامل بروز گرایش به راست است.

هنگامی‌که عده‌ای از رفقای ما در کار توده‌ای خویش در مقابل عقب‌افتاده‌ترین خواسته‌ها سر تعظیم فرود می‌آورند برای بسیج آنان کلاس‌های انگلیسی و گروه مددکار اجتماعی را ضروری می‌دانند، مبارزه دفاعی برای شهریه و حفظ خود کنفدراسیون را ضروری و مبرم می‌شمارند اینها همه نشانه‌های بروز گرایش به راست‌اند.

اینهاست اولین شکل بروز خطر راست در جنبش دانشجوئی."

خط میانه در مورد مشاجرات مربوط به منشور کنگره دوازدهم کنفدراسیون جهانی، فکر محدود خویش را به نمایش گذارده و به دشمنی با **حقوق بشر** و تحقق آن در ایران پرداخته و این نوع فعالیت را بیان تعریف "خط راست" جلوه داده است. خط میانه متاسفانه به دروغ مدعی شده که در منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون "کار در چارچوب قانون اساسی، احقاق پایمال شده دانشجو مصرحه در قانون اساسی، حقوق بشر محور فعالیت کنفدراسیون قلمداد می‌شد" و خط میانه با این نظریه‌ی راست مخالفت کرده و

خواستار حذف آن از منشور کنفدراسیون جهانی شده که این ادعا نیز کذب محض است و ما در جای خود به آن اشاره کرده‌ایم. آنها می‌نویسند بعد از اعلام ممنوعیت کنفدراسیون جهانی از جانب دادستان ارتش ایران:

سند شماره ۹ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم. **"سازمان دانشجویان ایرانی در شمال کالیفرنیا عضو کنفدراسیون جهانی"**

"....

"در جنبش دانشجوئی خارجه دو پاسخ متضاد به این یورش رژیم دادند. از این دو پاسخ یکی پاسخ راست‌روان موجود در کنفدراسیون بود. اینان تزلزل در مبارزه قاطع ضدرژیمی را با سرفرود آوردن، عقب نشینی در مقابل این یورش پاسخ گفته و منشوری به کنفدراسیون عرضه نمودند که در آن فعالیت و مبارزه کنفدراسیون در "چهار چوب قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر محدود" گشته بود. در توجیه عقب ماندگی و تزلزل خویش، در توجیه پائین کشانیدن سطح کنفدراسیون تا سطح کار در چهارچوب قانونی که رسمیت سلطنت محمدرضا شاهی را تائید می‌نماید اینان "حقایت مبارزه"، "خواست وسیع ترین توده ها"، "عقب نشینی منظم و فعال"، "عدم رشد کافی نیروهای مولده" و توجیهات دیگری را به جنبش دانشجوئی ما عرضه نمودند. در این "عقب نشینی فعال" نیروها و جریانات گوناگونی شرکت داشتند که گرچه توجیهات گوناگونی را نیز محمل خویش ساخته بودند. اما در غالب نمودن مشی رفرمیستی و راست‌روانه برجنبش دانشجوئی ما متحدالقول بودند که در منشور کذائی پیشنهادی به کنگره ۱۲ کنفدراسیون متبلور گشته بود. منشور فوق که به نام "منشور کمیسیون هیئت دبیران" مشهور است در تطابق کامل با منشوری بود که طرفداران کمیته مرکزی حزب توده ایران از سازمان گراتس بدین کنگره آورده بودند و از این لحاظ برنامه تمامی جریانات فوق در پاسخ به یورش رژیم یگانه و همگون بود."

هر کس که سیر رویدادها را در قبل، در زمان و یا بعد از کنگره ۱۲ام تعقیب کرده باشد می‌فهمد که این مطالب صحت ندارد و با واقعیات آن زمان تطبیق نمی‌کند. خط میانه برای فریب دانشجویان ایرانی

مقیم کالیفرنیای شمالی که از عرصه مبارزه دور بودند این اکاذیب را سرهم بندی کرده است. ما در قبل در مورد "منشور کمیسیون هیات دبیران" و اختلافات بر سر آن و طرح خواست "تغییر بنیادی جامعه" ایران و... صحبت کرده‌ایم و برای ممانعت از اطاله کلام خوانندگان را به فصول گذشته ارجاع می‌دهیم.
در اینجا خط میانه سیاه روی سفید درکش را از کنفدراسیونی جهانی که می‌خواهد داشته باشد، اگر خلاصه کنیم چنین بیان داشته است:

۱ – کنفدراسیون دانشجوئی حق ندارد از حقوق دانشجویان و به زبانی از حقوق صنف دانشجو دفاع کند. این دفاع انقلابی نیست، اکونومیستی است. به این ترتیب فاتحه همه سازمان‌های حرفه‌ای که مطالبات صنفی دارند، در طی تاریخ مدرن سرمایه‌داری خوانده شده است.

۲ – کنفدراسیون حق ندارد به دانشجویان تازه وارد در غربت از نظر راه افتادن کارشان و آموزش زبان و یا یاری در تحصیل کمک کند، زیرا این عمل سرتعظیم فرود آوردن در مقابل خواست عقب‌مانده‌ترین توده‌ها و جنبش خودبخودیست. (درک نادرست از اثر لنین به نام "چه باید کرد" که دقیقا اشاره می‌کند که نباید مثل خط میانه فکر و عمل کرد – توفان).

۳ – در کنفدراسیون جهانی باید بحث‌های ایدئولوژیک صورت گیرد و کمونیست‌ها بتوانند از ایدئولوژی کمونیست در واحدهای دانشجوئی و نشست‌های علنی دفاع کنند و از آن برای تعیین خط‌مشی کنفدراسیون مدد جویند. (آنها خواهان علنی‌گرائی، لو رفتن افراد و تاسیس سازمان سیاسی علنی کمونیستی هستند).

۴ – کنفدراسیون جهانی نباید با تاکتیک سنجیده به حقوق مترقی مصرحه در قانون اساسی انقلاب مشروطیت استناد کرده و مدعی شود که شاه همین حقوق را نیز زیرپا می‌گذارد و اساسا مخالف قانون اساسی مشروطه و هوادار استبداد است و در تمام دوران سلطنت پدر و پسر این قانون اساسی انقلاب مشروطیت نقض شده است. به نظر خط میانه نقض قانون اساسی به این علت که همه‌جانبه نبوده و دارای نقایص فراوان است، مترقی است و باید دستآورد انقلاب مشروطیت را به زباله‌دان تاریخ افکند و از این زوایه هرگز رژیم شاه را به انتقاد و افشاء نکشید. زیرا خود قانون اساسی ارتجاعی است. از این گذشته خط میانه تفاوتی میان این دو سیاست "فعالیت در چارچوب قانون اساسی" و این که "فعالیت کنفدراسیون که ناقض قانون اساسی نیست" قایل نمی‌باشد و مغزش گنجایش فهم این دو تفاوت اساسی را ندارد.

۵ – کنفدراسیون جهانی نباید دفاع از حقوق بشر را محور فعالیت و خواست دموکراتیک خود قرار دهد، زیرا این خواستی راست‌روانه است.

۶ – کنفدراسیون جهانی نباید توده دانشجو را برای حفظ بقای سازمان صنف دانشجو جلب کند.
۷ – کنفدراسیون جهانی نباید به افشاء جنبه‌های گوناگون فعالیت هیات حاکمه ایران بپردازد، بلکه باید تمامیت حاکمیت را به یکباره افشاء و حاکمیت را ساقط کند.
و بعد از بر شمردن اینکه کنفدراسیون جهانی چه کارهائی را نباید بکند، اشاره می‌نماید که کنفدراسیون جهانی چگونه باید باشد:
۱ – کنفدراسیون جهانی باید دانشجویان سیاسی و پیشرفته را در خود گرد آورد. به کیفیت توجه کند و نه به کمیت. بقاء کنفدراسیون جهانی در پذیرش سیاست انقلابی برای سرنگونی شاه نهفته است و نه در جلب توده دانشجویان.
۲ – کنفدراسیون جهانی باید کسب قدرت سیاسی را در دستور کار خود قرار دهد و خواست سرنگونی رژیم را در منشورش بگنجاند و برای تحققش مبارزه کند.
۳ – کنفدراسیون جهانی باید تائید کند که مخالف قانون اساسی ایران بوده و می‌خواهد این رژیم را سرنگون کند و لذا نقض قانون اساسی از طرف رژیم شاه برایش فاقد اهمیت است و موضوعیتی برای مبارزه دموکراتیک ندارد.
۴ – کنفدراسیون جهانی باید در واحدها به بحث‌های ایدئولوژیک دست زند که منظور همان بحث‌های کمونیستی است، تا سطح کیفی جنبش دانشجوئی ترقی کرده و زیر بار اکونومیسم نرود.
۵ – کنفدراسیون جهانی باید از حقوق دهقانان و کارگران و ملیت‌های ایران و آنهم نه حقوق صنفی و دمکراتیک آنها، بلکه حقوق سیاسی آنها دفاع کند.
۶ – و یک نتیجه منطقی که می‌شود از این ترهات گرفت این است که ما در ایران به هیچ حزب، گروه و یا دسته سیاسی و یا به اتحادیه‌های حرفه‌ای و مدنی مناسب که مبارزه را در سطوح متفاوت با توجه به علائق و درجه رشد آگاهی مردم به پیش می‌ببرند نیازی نداریم. همه آحاد ملت می‌توانند عضو کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران شوند که امر سرنگونی رژیم ایران را در دستور کار خود قرار داده و معتقد است که بدون سرنگونی رژیم شاه هیچ حقوق مدنی، صنفی، سیاسی، دموکراتیک، مطالباتی و... در ایران متحقق نمی‌شود.
خط میانه به علت محدویت‌های فکری خود، بی‌تجربگی، بیگانگی نسبت به احساسات مردم ایران، قادر نیست میان حزب سیاسی کمونیستی و سازمان حرفه‌ای قشر دانشجو و میان فعالیت‌های سیاسی و حرفه‌ای فرق بگذارد. آنها قادر نیستند میان برخورد تاکتیکی و مبارزه استراتژیک خط تمایزی بکشند. برای آنها همه چیز استراتژیک است و به همین جهت در تحلیل مشخص از شرایط مشخص همیشه

درمانده‌اند. البته در گفتار آنها اکاذیب و نسبت‌های ناروا و نادرست نیز برای ایجاد ارعاب و پوشش ضعف استدلال وجود دارد، ولی فقدان صداقت آنها در آنجا معلوم می‌شود که این عده وقتی عضو کنفدراسیون جهانی شده‌اند، پذیرفته‌اند که مضمون فعالیت کنفدراسیون جهانی مغایرتی با قانون اساسی ایران نداشته و این شاه است که قانون اساسی ایران را زیر پا می‌گذارد. آنها پذیرفته‌اند که باید برای تحقق حقوق بشر در ایران مبارزه کرد و نه اینکه چون شاه حقوق بشر را رعایت نمی‌کند و به خواست ما وقعی نمی‌گذارد، پس لازم است که ما نیز از خواست‌های تاکتیکی خویش دست بکشیم و به یکباره خواهان تغییر یکبارگی و بنیادی و سرنگونی رژیم شاه گردیم. این تفکر انحرافی و تروتسکیستی بر این تئوری متکی است که مبارزه دموکراتیک در چارچوب رژیم‌های ارتجاعی بی‌فایده است. چون در رژیم‌های ارتجاعی تحقق حقوق دموکراتیک و مبارزه برای رفع ستم ممکن نیست، پس بهتر است که ما از همه گونه مبارزات دموکراتیک و مطالباتی دست بکشیم و "انقلابی" شویم. این تئوری به آنجا منجر می‌شود که برای تعریف خصلت دموکراتیک کنفدراسیون جهانی و اقدامات عملی بر اساس آن، به تعریف جدیدی از خصلت دموکراتیک کنفدراسیون جهانی و مبارزه دموکراتیک دست بزنیم و این مبارزه را تنها به مبارزه بر ضد فئودالیسم محدود گردانده و گریبان خود را از این تضاد که در مخیله خط میانه پیش آمده است، رها نمائیم و از مبارزه برای تحقق حقوق و مطالبات دموکراتیک منصرف شویم.

ما سخنان لنین را مجددا تکرار می‌کنیم: لنین در اثر خود به نام "کاریکاتوری از مارکسیسم و در باره "اکونومیسم امپریالیستی" به نظرات پ. کیوسکی (ی- پیاتاکوف) که نظریات ارتجاعی و "چپ"روانه زیرین را تبلیغ می‌کرد و متحد نظری خط میانه بود، اشاره می‌کند. وی نخست به نقل این نظریات پرداخته و سپس به آنها پاسخ می‌دهد:

> "امپریالیسم، سرمایه‌داری فوق العاده تکامل یافته است، امپریالیسم مترقی است، امپریالیسم نفی دموکراسی است، "بنابر این"، دموکراسی در سرمایه‌داری "قابل تحقق نمی‌باشد". جنگ امپریالیستی به طور یکسان در پادشاهی‌های عقب‌افتاده و جمهوری‌های پیشرفته، تجاوز سربفلک کشیده به هرگونه دموکراسی است، پس "بنا بر این" سخن راندن در مورد "حقوق" (یعنی در مورد دموکراسی!) بیهوده است. در مقابل جنگ امپریالیستی "فقط" سوسیالیسم را می‌توان "قرار داد"، "راه حل" تنها در سوسیالیسم است،... "بنا بر این" به جنگ انداختن و غیره شعار انقلاب

سوسیالیستی، هرگاه در برنامه حداقل یعنی اکنون در سرمایه‌داری، شعارهای دموکراتیک آورده شوند، فریب‌کاری است یا پندار واهی و یا آلودن است."

لنین آنگاه به نقد این درک معیوب از مبارزه دموکراتیک و افشاء استدلالات "انقلابی" کیوسکی پرداخته می‌نویسد:

"اظهار چنین یاوه‌ای، یعنی نشان دادن اینکه رابطه بین سرمایه‌داری و دموکراسی، رابطه بین سوسیالیسم و دموکراسی درک نشده است. سرمایه‌داری به طور عام و امپریالیسم به طور خاص از دموکراسی یک تصور واهی ایجاد می‌کنند – و در عین حال سرمایه‌داری تمایلات دموکراتیک در توده‌ها بوجود می‌آورد، تاسیسات دموکراتیک بنا می‌نهد، آشتی ناپذیری بین امپریالیسم نافی دموکراسی و توده‌های متمایل به دموکراسی را تشدید می‌نماید. سرمایه‌داری و امپریالیسم را نمی‌توان به هیچ طریقی، حتی از طریق "ایده‌آل‌ترین" تحولات دموکراتیک از بین برد، بلکه تنها از طریق انقلاب اقتصادی می‌توانند نابود گردند، اما پرولتاریائی‌که در مبارزه به خاطر دموکراسی آموزش نبیند قادر نخواهد بود که به انقلاب اقتصادی جامعه عمل بپوشاند." (صفحات ۸ و ۹ از انتشارات حزب کار ایران توفان).

لنین در همان اثر در صفحه ۸۱ می آورد:

"سراسر "دموکراسی" عبارت از اعلام نمودن و به تحقق در آوردن "حقوقی" است که در سرمایه‌داری بسیار محدود و بسیار مشروط می‌توانند تحقق یابند، ولی بدون این اعلام و بدون مبارزه مستقیم و بلافاصله به خاطر این حقوق، بدون آموزش توده‌ها با روحیه چنین مبارزه‌ای سوسیالیسم امکان ناپذیر است".

این لُب مطلب مبارزه برای دموکراسی در کنفدراسیون جهانی است. تحقق خواست‌های دموکراتیک را به سرنگونی رژیم شاه محول کردن انصراف از آموزش توده‌ها و تربیت آنها برای تحقق خواست‌های دموکراتیک حتی با ارتجاع حاکم در قدرت در عرصه عمل است. هیچ‌کس یکشبه و با وِرد و جادو

انقلابی نمی‌شود. این کیفیت ذهنی محصول تجربه عملی و مبارزه گام به گام در عرصه کسب حقوق دموکراتیک در جامعه است. در چارچوب این آموزش است که شناخت از مرحله حسی به مرحله منطقی ارتقاء می‌یابد.

کنفدراسیون جهانی از آزادی دکتر مصدق و آیت‌الله خمینی دفاع می‌کرد، کنفدراسیون جهانی روش خودسرانه شاه در اداره امور مملکت را خلاف نص صریح قانون اساسی ایران و حق حاکمیت ملی ایران می‌دانست و آنرا محکوم می‌کرد. کنفدراسیون جهانی معتقد به احترام به حقوق اولیه بشری و آزادی مطبوعات و احزاب سیاسی و انحلال دستگاه سرکوب و جاسوسی سازمان امنیت و غیره بود. سند زیر بیان خواست‌های کنفدراسیون جهانی در کنگره چهارم خود است که مضمون دموکراتیک دارد، بدون اینکه امر سرنگونی رژیم شاه را در برنامه خود به صورت مشخص قرار داده باشد. آیا این خواست‌ها چون همراه با بیان شعار سرنگونی رژیم نبودند، رفرمیستی و اکونومیستی محسوب می‌شدند؟ تنها کسانی می‌توانند چنین ادعا کنند که می‌خواهند یکشبه بدون شرکت توده مردم انقلاب کرده و به پرورش توده‌ها در عرصه مبارزه دموکراتیک نمی‌اندیشند. آنها از سطوح متفاوت مبارزه در روند غامض مبارزه طبقاتی بی‌خبرند و نمی‌توانند مقام و جایگاه هر قشر و طبقه را در این راستا به درستی تعیین نمایند. آنها درک درستی از مبارزه دموکراتیک و لزوم استقرار آن برای پرورش توده‌ها و اتفاقا در چارچوب مناسبات حاکم ندارند. تصور آنها در مبارزه همان سیاست "همه چیز یا هیچ چیز است". "چپ"روی تروتسکیستی از سراپای این تئوری‌ها می‌ریزد که نتیجه آن ایجاد سازمانی سیاسی با دانشجویانی آوانگارد است که درک خود را درک توده مردم جا می‌زند و از سرنوشت محتوم شکست خود همواره می‌نالد و سرانجام به دامن ارتجاع پناه می‌برد.

در فصل سوم در بخش: "خط‌مشی مصوب در کنگره چهارم کنفدراسیون جهانی در شهر کلن" ما با قطعنامه سیاسی چهارمین کنگره کنفدراسیون جهانی روبرو هستیم. در این قطعنامه به مسایل میهنی و صنفی دانشجویان پرداخته شده است. خواننده می‌تواند به این سند مراجعه کند.

پذیرش این اصول سال‌ها شرط عضویت در کنفدراسیون جهانی بوده است و در اسناد کنفدراسیون جهانی تا قبل از تصویب منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی ثبت است. از این گذشته خط میانه فاقد درک ماتریالیستی تاریخی در برخورد به پدیده‌هاست. به زعم آنها باید همه تاریخ گذشته ایران را که "اپورتونیستی و رفرمیستی" است به دور ریخت و به بزرگان انقلاب مشروطیت توهین کرد، زیرا آنها در آن زمان نتوانسته‌اند قانون اساسی‌ای به تصویب برسانند که مورد علاقه چند دانشجوی ساکن

آمریکا و هوادار سازمان انقلابیون کمونیست و بعدا اتحادیه کمونیست‌های ایران در اوایل سال‌های ۵۰ شمسی باشد.

این قانون اساسی دستآورد و خون‌بهای انقلاب مشروطیت است و در تمام دوران از انقلاب مشروطه تا ملی شدن صنعت نفت و پیدایش کنفدراسیون جهانی، آماج حمله هیچ نیروی دموکرات و انقلابی در ایران نبوده است. برعکس فقط ضدانقلاب در ایران، قانون اساسی را به زیر پا می‌گذاشت و این مردم ایران بودند که از روح این قانون که برای ایجاد محدودیت برای استبداد بود، دفاع می‌کردند. خط میانه در اثر "چپ"روی به همدست ارتجاع سابقه‌دار ایران بدل شده است. خط میانه حتی نمی‌فهمد که ما باید از روح قانون اساسی دفاع کنیم که روح و انگیزه انقلاب ناموفق مشروطیت و ملهم از ماتریالیسم تاریخی است. باید همان روح انقلاب را در مردم ایران در شرایط روز دمید، تکامل داد و خواست‌هایش را به تحقق رسانید. در هیچ جامعه‌ای تاریخ را از صفر شروع نمی‌کنند، برعکس نیروهای انقلابی بر دستآوردهای گذشته برای تکامل و پیشرفت آن تکیه می‌نمایند، زیرا هر جامعه‌ای تاریخ مشخص خود را در گذشته داشته است و این مبنای کار آینده آنهاست. حتی دکتر تقی ارانی قهرمان ملی ایران نیز در بیدادگاه‌های رضا خان قلدر بر این نکته تکیه کرده است. خط میانه پیوند میان نسل‌ها را می‌گسلد.

ازاین گذشته تمام تاریخ درخشان مبارزات کنفدراسیون جهانی در گذشته بر این اعتقادات متکی بوده است. کنفدراسیون جهانی در عمل روزمره به افشاء رژیم شاه و ماهیت نیمه‌مستعمره بودن جامعه ایران دست زد و موفق شد توده دانشجو را در این زمینه بسیج کند. خط میانه در کره مریخ زندگی می‌کند و تصوری از این مبارزه کنفدراسیون جهانی در گذشته و حال ندارد.

برخورد سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان به قانون اساسی ایران و دفاع از روح دستآوردهای انقلاب مشروطیت ایران

رژیم شاه کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی را ممنوع کرد. سیاست و تاکتیک شاه بر این قرار بود که فعالیت‌های کنفدراسیون جهانی را مغایر قانون اساسی ایران جلوه داده و مدعی شود که یک سازمان ضد قانون اساسی ایران را ممنوع کرده است تا با این وسیله مطلوبیتی برای اقدام خویش در افکار عمومی در ایران و جهان و در میان افکار عمومی لیبرال غرب برای اقدامش بتراشد.
در برخورد به این تاکتیک حاکمیت ایران، نظریات گوناگونی در میان اپوزیسیون ایران ابراز و پیشنهاد شد.

نخست حزب توده ایران با بخشی از اعضاء جبهه ملی ایران همصدا شده و درخواست کردند که کنفدراسیون جهانی در چارچوب قانون اساسی ایران فعالیت نموده و تلاش کند که در ایران علنی شده و به فعالیت بپردازد. توگوئی ممنوعیت کنفدراسیون جهانی بر سر درج یا عدم درج عبارت "قانون اساسی" در خط‌مشی کنفدراسیون جهانی صورت گرفته است. توگوئی شاه مدافع قانون اساسی ایران است و برای تحقق آن تلاش کرده و می‌خواهد تمام "دشمنان" این قانون را از میان بردارد. طبیعی است که ما نمی‌توانیم و نمی‌توانستیم بر این تاکتیک شاه صحه گذارده و مدعی شویم که اتهامات سازمان امنیت صحیح بوده و ممنوعیت کنفدراسیون جهانی اقدامی قانونی و بر اساس مصالح کشور اتخاذ شده است. ما نمی‌توانستیم سینه سپر کرده و با نقاب "انقلابی" مدعی شویم که اقدام شاه ضدانقلابی است، زیرا اساس قانون اساسی ایران ضدانقلابی است.

نکته دیگر که نباید از نظر دور داشت این است که ما در عین حال نمی‌توانیم و نمی‌توانستیم نسبت به مواد ارتجاعی مندرج در قانون اساسی که در زمان تصویبش با فشار طبقات حاکمه ایران به آن تحمیل شده بود، بی‌تفاوت باشیم و "دفاع از قانون اساسی" را همچون حکم "الهی" به صورت وحی مُنزَل بپذیریم. ما نه با برخورد قانون اساسی کنونی به حقوق زنان و نه با اعطاء اختیارات به پنج مجتهد جامع‌الشرایط برای نظارت بر قوانین آن موافق بودیم. "چپ"روها ولی خواهان مخالفت با قانون اساسی، اعلام رسمی این مخالفت در منشور کنفدراسیون جهانی بودند. جالب آن که همه آن کسانی که با صدای "انقلابی" به مخالفت با اختیارات داده شده به پنج مجتهد جامع‌الشرایط برای نظارت بر قوانین

آن، مخالفت می‌کردند بعد از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ از موافقان مجتهدان جامع‌الشرایط زمان شدند و ریاکاری و توخالی بودن استدلالات خویش را به نمایش گذاردند.

توفان بر این نظر بود که کنفدراسیون جهانی نباید به صورت غیرتاریخی مخالفت خویش را با قانون اساسی اعلام کند، زیرا این اقدام در خدمت تبلیغات شاه و برای توجیه ممنوعیت کنفدراسیون جهانی از نظر قانونی محسوب می‌شد و کنفدراسیون جهانی را از بسیاری حامیان لیبرال و دموکرات بین‌المللی خویش دور ساخته و ابزار تبلیغاتی قدرت‌مندی به دست رژیم شاه می‌داد تا از نزدیکی توده دانشجو به کنفدراسیون جهانی جلوگیرد. در عین حال توفان مخالف آن بود که کنفدراسیون جهانی را به فعالیت در چارچوب قانون اساسی ایران بکشانیم که مجریان تحقق و مفسران آن دربار پهلوی و هیات حاکمه می‌باشند و تائید دربست آن به مفهوم پذیرش نظام پادشاهی و بسیاری تضییقاتی بود که در این قانون تاریخا برای نقض حقوق دموکراتیک نهفته بود.

دست راستی‌ها و "چپ"روها از بانیان این تفکرات منحرف بودند که ما به آن برخورد کردیم. به نظر توفان ما باید اساس تبلیغات خویش را بر این می‌گذاشتیم که از فعالیت در چارچوب قانون اساسی و قانونی شدن ظاهری در ایران که خواست رویزیونیست‌ها برای سازش با شاه بود پرهیز کنیم، ولی با حمله متقابل تبلیغاتی اعلام نمائیم که فعالیت‌های کنفدراسیون جهانی برای تحقق حقوق بشر در ایران و خواست تحقق مطالبات دموکراتیک مغایرتی با قانون اساسی انقلاب مشروطیت ایران ندارد و به این جهت ما از روح قانون اساسی انقلاب مشروطیت دفاع می‌کنیم. این درک برای "چپ"روها سخت بود، زیرا آنها به درک تاریخی عادت نداشته و ندارند. برای آنها مقوله ماتریالیسم تاریخی بیگانه است.

توفان از این نقطه نظر دکتر تقی ارانی الهام می‌گرفت که در دادگاه رضا خان چنین اعلام کرد:

"حالا به قانونی که در این جلسه مطرح شده است توجه نمائید. هرگاه اقتصاد که پایه جامعه است و قوانین اجتماعی به مرحله‌ای برسد که نتواند باقی بماند، بوسیله انقلاب تحول می‌یابد. محصولات انقلاب که جریان طبیعی تاریخ، آنها را ایجاد کرده حقانیت دارد. قانون اساسی فعلی ایران محصول یک انقلاب خونین این ملت است که برای تحصیل آن در هر گوشه از خون جوانان وطن لاله دمیده بود. هزاران نفوس جهت تحصیل این چند ماده قانون قربانی شد. این انقلاب برخلاف مشهور بدست اجانب صورت نگرفت، بلکه اجانب از آن استفاده نمودند.

هنوز آن انقلاب ناقص و محصول آن نیز از نظر عدالت ناقص بود، زیرا اصول آن قانون از نفوذ فکر "مونتسکیو"، "ولتر"، "روسو" به قوانین فرانسه و از آنجا به قوانین ملل دیگر و از جمله ایران بوجود آمده بود.

تازه ولتر راجع به این قوانین مشروطه می‌نویسد: "این قانون نظیر همان زنگی است که موش‌ها به گربه بستند، یعنی استبداد را از میان نبرده و فقط اقدام ظلم را قبلا اطلاع می‌دهد.".

واضح می‌شود که قانون اساسی هنوز از نظر عدالت خیلی ناقص و به همان تریب که تحصیل شده، باید کامل گردد. اما خدمت بزرگی که همین قانون ناقص به ایران نموده (و باید اقلا تا موقع رسیدن وسایل پیشرفت سیر قهقهرائی نکند) همان روح طرفداری از آزادی عقاید و تجزیه قوانین کشور به سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه است. قانون این حقوق و آزادی و حق ملی را گران‌بهاترین سرمایه ملت می‌داند که در حقیقت مشخص مقام و بزرگی یک ملت نیز می‌باشد.

ملت ایران اصل ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی را دائر به آزادی مطبوعات و انجمن‌ها و عقاید برای حفظ شئون خود با خون خریده است. مجلس شورا هیچوقت جرات نداشته است برخلاف وظایف و شرافت خود قانونی مخالف روح این اصل وضع نموده از حقوقی که به وی داده شده است، علی‌رغم اکثریت، بنام اقلیت سوء استفاده کند." (نقل از دفاعیات تاریخی دکتر تقی ارانی قهرمان ملی ایران و رهبر تاریخی زحمت‌کشان ایران).

جانباخته شکرالله پاکنژاد نیز در محکمه نظامی شاه به همین **مواد مترقی قانون اساسی** اشاره می‌کرد که از طرف هیات حاکمه ایران مستمرا نقض می‌شد. در این شرایط بود که بحث در مورد منشور کنفدراسیون طرح گردید. سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان بر اساس اسناد منتشر شده خود به داوری دست می‌زند. اسنادی که قابل مشاهده و ثبت شده در تاریخ است – ما بر این نکته که تنها اصالت اسناد تاریخی شرط است تاکید می‌کنیم وگرنه ادعاهای شفاهی و اکاذیب تاریخی را در هر دوران می‌توان "تاریخ" جلوه داد. از این جمله هستند "تاریخ شفاهی" فعالان سیاسی کنفدراسیون

جهانی و ادعاهای ۴۰ ساله بعدِ آنها که مملو از افسانه‌سرائی تماما بی‌اساس و فاقد حقانیت و اصالت تاریخی بوده و هستند؟. مصاحبه‌های آنها بدون ارائه سند کتبی فاقد هرگونه ارزش تاریخ‌نویسی است.

توفان شماره ۴۵ دوره سوم اردیبهشت ۱۳۵۰ مه ۱۹۷۱

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML045.pdf

"قانون اساسی و کنفدراسیون

پس از آنکه دادستان ارتش خودسرانه کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی را مشمول قانون سیاه ۱۳۱۰ اعلام کرد و اعضاء آنرا قابل تعقیب شمرد بار دیگر نواهائی برخاست که کنفدراسیون باید فعالیت خود را در چارچوب قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر محدود کند، تا گویا دولت ایران ناگزیر گردد به آن امکان فعالیت علنی بدهد. چنین می‌نماید که اگر با شاه و دولت ایران با زبان قانون اساسی سخن گفته شود آنها مجاب و تسلیم می‌شوند و اعتراف می‌کنند که آری "حق تشکیل جمعیت و اتحادیه برای هر فرد معتبر است"، دادستان نظامی بر طبق قانون اساسی حق ندارد کنفدراسیون را غیر قانونی اعلام کند، دادگاه‌های نظامی حق رسیدگی به اتهامات سیاسی را ندارند و غیره و غیره. و فورا هم بعلت قوت استدلال گویا دستور صادر می‌شود که تمام این اعمال و محاکم غیر قانونی است و باید بخاطر احترام به قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر آنها را بی اعتبار اعلام کرد.

قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر گویا آتوی برنده‌ای است که به محض آنکه در برابر مقامات دولتی و امنیتی ایران بر زمین زده شود آنها فورا جا می‌زنند و فی‌المثل اگر دانشجوئی در مقابل سئوال مامور سازمان امنیت که به چه علت در کنفدراسیون عضویت داشته به آن مواد از قانون اساسی که حاکی از آزادی عضویت در جمعیت‌هاست استناد جوید سئوال مامور سازمان امنیت بخود او بر می‌گردد که آیا دولت شما این مواد از قانون اساسی را قبول ندارد؟

این گونه استدلال گذشته از اینکه از لحاظ علمی غلط و واهی است به واقعیات و تجارب سال‌های گذشته کشور ما به طور شگفت انگیزی بی‌اعتنا است. از زمان اعلام انحلال حزب توده ایران و به ویژه از کودتای ننگین ۲۸ مرداد به اینطرف یعنی در دورانی که محاکم نظامی در مورد رسیدگی به اتهامات سیاسی به طور مستمر جای دادگستری را گرفته اند ما شاهد ده‌ها محاکمه فرزندان خلق بوده ایم و در تمام این محاکم برای اثبات عدم صلاحیت آنها بکرات و به وفور به مواد قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر استناد شده است و هنوز هم می‌شود، ولی اعضاء دادگاه‌ها به چیزی که توجه نداشته اند و ندارند به این استلالات قضائی است. در هیچ موردی دادگاه بر اساس آنها از خود سلب صلاحیت نکرده، محکمه را عمومی اعلام نداشته، هئیت منصفه را بدادگاه دعوت نه‌نموده است.

فرزند قهرمان ما پاک نژاد تمام مواد قانون اساسی را دائر بر اینکه دادگاه را نمی‌توان "محکمه" نامید برخ دادگاه و دادستان کشید ولی دادگاه مثل اینکه سخنان پاک نژاد درهوا ارتعاشاتی ایجاد نکرده یا این ارتعاشات در عصب سامعه اعضای دادگاه اثری نگذاشته همچنان بکار خود ادامه داد. پاک نژاد خوب می‌داند که استناد به قانون اساسی و اقامه دلیل و برهان برای فرمانروایان و مجریان رژیم نکبت بار ایران در حکم آب در هاون کوفتن است و به همین جهت پس از افشاء بی‌قانونی‌های رژیم در پایان ادعانامه خود علیه رژیم که به درستی ادعا نامه‌ای سیاسی است، بی‌آنکه ترس و بیمی از دژخیمان به دل راه دهد فریاد بر می‌آورد: "در چنین اوضاعی که دستگاه ساواک و رژیم دیکتاتوری فردی ابتدائی‌ترین آزادی‌های مردم را از بین برده و هیچ‌گونه خبری از قانون و حقوق بشر نیست مردم ایران برای حفظ حقوق خود هیچ راهی جز توسل بزور ندارند".

آیا ده‌ها سال تجربه کافی نیست برای آنکه به بی‌اثر بودن چنین ادله و براهینی در برابر اقلیت حاکمه ایران پی برد. البته این به آن معنی نیست که نمی‌توان و نباید در محاکم از قانون اساسی یا از قوانین دیگری که مقامات دولتی ایران خود وضع کرده و محترم نمی‌شمارند مدد گرفت. این خود یکی از شیوه‌های مبارزه با قانون‌شکنی‌های.رژیم شاه و افشاء آنها است.اما اینکه استناد به مواد قانون اساسی "

سئوال مامور سازمان امنیت را بخود او برمی‌گرداند" حاکی از نشناختن قوانین مبارزه اجتماعی، نادیده گرفتن واقعیات کشور است، کوششی است برای به اشتباه انداختن توده‌های مردم در مورد ماهیت مقامات دولتی و امنیتی ایران که روش آنها گویا بر اساس عدم اطلاع از قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر است.

در مبارزاتی که میان طبقه حاکمه از یکسو و توده‌های مردم از سوی دیگردر جریان است آنچه که اساسی است سیاست است و نه قوانین. برای طبقات حاکمه قوانین ولو آنکه خودشان واضع آنها باشند، تا آنجا محترم و مراعات آنها الزامی است که در خدمت پیشرفت مقاصد آنها و تحکیم موقعیت آنها باشد. آنجا که این قوانین با سیاست این طبقات در تناقض قرارگیرد یا آنها را با قوانین دیگری جا نشین می‌سازند و یا صاف و ساده آنها را نادیده می‌گیرند.

مسئله بر سر این نیست که فعالیت شما در کادر قانون اساسی است یا نیست، بلکه بر سر اینست که فعالیت شما دارای چه جهتی است. بسود کیست. علیه کیست. اگرجهت آن دفاع از منافع طبقات حاکمه و دربار سلطنتی است در این‌صورت فعالیت شما ولو آنکه در چهارچوب قانون اساسی هم نگنجد – در واقع دفاع از رژیم کنونی ایران در تناقض آشکار با قانون اساسی است – مجاز است. اما اگر این فعالیت به وجهی از وجوه کوچک‌ترین برخوردی با منافع شاه و اقلیت حاکمه داشته باشد، آنگاه همه اعمال شما ولو آنکه با نص صریح قانون اساسی مو بمو بخواند غیر قانونی است. شما را بعلت همین اعمال به محاکمه خواهند کشید و به کیفر خواهند رساند.

اساسا مگر فعالیت کنفدراسیون تاکنون با قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر مغایرت داشته است که اکنون باید آنرا در این چهارچوب گنجانید؟

نفس وجود کنفدراسیون که سازمانی است دانشجوئی، دموکراتیک و ضدامپریالیست به هیچ‌وجه با قانون اساسی در تناقض نیست. فعالیت کنفدراسیون که دفاع از منافع دانشجویان، دفاع از مبارزات خلق ایران علیه امپریالیسم و ارتجاع است در چارچوب قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر و در واقع بخاطر دفاع از قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر است که توسط شاه و مقامات دولتی و امنیتی وی با بی‌پروائی شگرفی پایمال می‌شود.

گفته می‌شود کنفدراسیون درطول حیات خود به چپ و به راست نوساناتی داشته است، فلان عبارت در ارگان کنفدراسیون در انطباق با مشی کنفدراسیون نیست، فلان مقاله‌ی نامه پارسی با اصول فعالیت کنفدراسیون نمی‌خواند و از این قبیل. اما این نوسانات که بدون شک وجود داشته وباید برای اصلاح آنها در درون کنفدر اسیون به مبارزه برخاست مبین خط مشی کنفدراسیون نیست. فعالیت کنفدراسیون در مجموع خود در انطباق کامل با خط مشی آنست و خط مشی کنفدراسیون در انطباق کامل با قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر است.

آیا نبرد شاه و مقامات دولتی و امنیتی ایران با کنفدراسیون بعلت اینست که این ایده نامناسب در ارگان آن درج شده است یا آن مقاله در این یا آن نشریه کنفدراسیون به غلط انتشار یافته است؟ بدیهی است که این طور نیست، کدام سازمانی را اعم از سیاسی یا صنفی می‌شناسید که در کنار خط مشی صحیح خود گرفتار این یا آن خطا یا انحراف نشده باشد؟ خطا یا انحراف در صورتی‌که مشی سازمانی در مجموع درست باشد ماهیت آن سازمان را تعیین نمی‌کند. اینجا است که از کنفدراسیون باید بمثابه سازمانی که بر اساس قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر تشکیل شده و فعالیت می‌نماید، به ویژه در این موقع حساس که ارتجاع سیاه با تمام نیروهای خود به آن یورش آورده است دفاع کرد و نه آنکه به این یا آن بهانه در تضعیف آن کوشید.

علاقه‌مندان به قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر اگر اندکی تامل کنند باید به این نتیجه رسند که در حال حاضر و به طور مشخص، دفاع از کنفدراسیون دفاع از قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر است. اگر از قانون اساسی حربه‌ای بسازیم و آن را برای کوبیدن کنفدراسیون بکاربریم درواقع به ضدیت با قانون اساسی برخاسته‌ایم اگرچه بظاهر خود را مدافع پابرجا و محکم آن بنمایانیم.

*****

توفان شماره ۵۲ دوره سوم آذر ۱۳۵۰ برابر دسامبر ۱۹۷۱

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML052.pdf

"همزبانی با سازمان امنیت علیه کنفدراسیون

انسان وقتی نوشته‌های رویزیونیست‌ها را درباره کنفدراسیون می‌خواند بی‌اختیار بیاد ادعانامه دادستان نظامی می‌افتد. سهل است این نوشته‌ها از ادعانامه دادستان نظامی و ادعای سازمان امنیت گامی هم فراتراست. این سخن به هیچ روی مبالغه نیست. عین واقعیت است. ببینیم این دست‌یاران رژیم از کنفدراسیون چگونه سازمانی می‌سازند.

در نظر آنها کنفدراسیون دانشجوئی را "گروه چپ رو و چپ نما بجای حزب و سازمان سیاسی گرفته‌اند" و آنرا "از راه صحیح و ثمربخش مبارزه منحرف کرده‌اند". "این گروه‌ها...عملا مشی سیاسی گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی معینی را به کنفدراسیون تحمیل کرده‌اند"، " این گروه‌ها کنفدراسیون را عملا بیان‌گر تمام مطالبات سیاسی و اجتماعی همه مردم ایران دانسته و هدف‌ها و شعارهای سیاسی و اجتماعی وسیعی (کدام) را که فقط یک حزب سیاسی می‌تواند مطرح سازد در برابر کنفدراسیون قرار داده‌اند". (صاف و پوست کنده یعنی کنفدراسیون را به حزب مبدل ساخته‌اند)، "راه‌ها و اشکال مبارزات احزاب و سازمان‌های صرفا سیاسی را به کنفدراسیون دانشجوئی...تحمیل کرده‌اند"، به پیروی "از ایدئولوژی خرده بورژوائی انقلابی نمایان و تاکتیک مبارزه آنها شیوه‌های افراطی و ماجراجویانه و چپ‌روانه مبارزه را در سازمان دانشجوئی رواج داده‌اند"، " برای به کرسی نشاندن نظریات خود روش‌های غیر اصولی و غیر دموکراتیک را در داخل کنفدراسیون جاری ساخته‌اند". (ماه‌نامه مردم، مهر ۱۳۵۰).

نویسندگان ماه‌نامه مردم در نشریات خود کار دروغ و پرونده‌سازی را به جائی رسانیدند که سیاه بر روی سفید نوشتند "عضو کنفدراسیون اول باید طرفدار یکی از سازمان‌های سیاسی موجود باشد تا بعد بتواند به عضویت کنفدراسیون درآید".

چنین است اتهاماتی‌که رویزیونیست‌ها به کنفدراسیون می‌بندند. اکنون اعلامیه دادستان را دائر بر اعلام غیر قانونی‌بودن کنفدراسیون یک‌بار دیگر از نظر بگذرانید

آنگاه خواهید دید که دادستان نظامی جز این نمی‌گوید و کم‌تر از این می‌گوید. در اینجاست که نویسنده ماه‌نامه مردم با دادستان نظامی ارتش در ماهیت و محتوای کنفدراسیون در توافق کامل می‌افتد. نه‌تنها در توافق می‌افتد، بلکه به دادستان نظامی و سازمان امنیت امکان می‌دهد که ادعاهای خود را با قوت بیش‌تری مطرح نمایند به ویژه که رویزیونیست‌ها سازمان‌های سیاسی موجود در کنفدراسیون را سازمان‌های ماجراجو می‌دانند. بدیهی است یک چنین تصویری از کنفدراسیون – تصویری غلط و مغرضانه بخاطر تضعیف و برچیدن آن و وسیله‌دادن به دست دولت‌های اروپائی است که با استناد باین نوشته‌های "دوستانه" فعالیت کنفدراسیون را در همه جا ممنوع سازند. ریختن آب به آسیاب رژیم است، رژیمی که در حال حاضر کنفدراسیون نقش مهمی در افشاء جنایات آن بازی می‌کند.

عجب آنکه نویسنده ماه‌نامه مردم نام این روش نکوهیده را "انتقادات دوستانه" هم می‌گذارد. اگر انتقاد دوستانه این است آنگاه باید چراغ برداشت و به سراغ فرسیوها رفت !!

این آقایان برای اثبات ادعاهای باطل خود و در واقع به منظور پرونده سازی برای کنفدراسیون از اینجا و آنجا جملات غیر موفقیت‌آمیزی را بیرون می‌کشند و آنها را بعنوان سند ارائه می‌دهند. البته این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که در گذشته و حتی در زمانی که رویزیونیست‌ها گرداننده آن بودند، در درون کنفدراسیون تمایلات ناسالمی بروز کرده است. در نشریات کنفدراسیون اینجا و آنجا کلمات و عبارات نارسائی دیده می‌شود ولی این اشتباهات که هیچ سازمانی آنهم در جهان پر آشوب کنونی، نمی‌تواند از آنها برکنار بماند، مبین خط مشی کنفدراسیون نبوده و نیست.

خط مشی کنفدراسیون، علاوه بر دفاع از منافع صنفی دانشجویان و جوانان، مبارزه با امپریالیسم، افشا جنایات و خیانت‌های شاه و دولت ایران و پشتیبانی از مبارزات بحق مردم ایران علیه رژیم بیدادگر کنونی است. کجای این خط مشی مخدوش و ناصواب است؟ کجای این خط مشی با روح قانون اساسی و اعلامیه

حقوق بشر نمی‌خواند ؟ چه موقع کنفدراسیون این خط مشی را با خط مشی دیگری جانشین کرده است؟

رویزیونیست‌ها که مدام بی‌جا و بی‌هوده پای قانون اساسی را به میان می‌کشند کدام قانون اساسی را در نظر دارند؟ آیا منظور آنها آن قانون اساسی است که سلطنت را در سلسله قاجاریه موروثی می‌داند؟ آیا آن قانون اساسی است که زنان را در عداد دیوانگان از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم می‌دارد؟ آیا آن قانون اساسی است که تصویب قوانین را منوط به رای پنج تن مجتهد جامع‌الشرایط می‌کند؟ آن قانون اساسی است که شیوه تدوین آن به ارتجاع اجازه می‌دهد که حتی از مواد مترقی و دموکراتیک آن علیه نیروهای مترقی و دمکراتیک استفاده نماید؟ این قانون اساسی مدت‌ها است بر اثر دستبردهائی که بدان زده شده، بر اثر اضافات و تغیراتی که در آن وارد گردیده محو و نابود شده است. فقط تکه پاره‌ای از آن باقی مانده که با انواع و اقسام قوانین ارتجاعی و ضدخلقی "تکمیل" گردیده است. با این وصف چه جای این همه تکیه و پرگوئی در باره قانون اساسی است.

اساسا صحبت بر سر قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر نیست. خود رویزیونیست‌ها سال‌هاست که تناقض آشکار اعمال و اعوان شاه ودولت ایران را با قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر، با لحنی درخور حزب اقلیت "مردم" و شاید ملایم‌تر متذکر می‌شوند ولی با این "حربه قانون" نه‌تنها شاه و مقامات دولتی و امنیتی را "خلع سلاح " نکرده‌اند، بلکه روز بروز بر گستاخی و وقاحت آنها افزوده شده است. این حقایق البته از نظر آنها پوشیده نیست. ولی آنها پیوسته قانون اساسی را علم می‌کنند برای آنکه کنفدراسیون را از خط مشی خویش منحرف سازند ودر کادر صنفی – که حتی آنهم چنانکه مبارزات دانشجویان مبارز دانشگاه‌های ایران نشان می‌دهد برای رژیم قابل قبول نیست – محدود سازند.

این دستیاران "مارکسیست" رژیم ایران، از این انتقاد که آنها می‌خواهند سازمان‌های دانشجوئی را به مبارزات صرفا صنفی محدود سازند برآشفته می‌شوند و آنرا اتهام نادرست می‌نامند. اما دم خروس را چگونه می‌توان ندید؟

یکی از نشریاتی که بقلم رویزیونیست‌ها بنام "واقعیت مبارزه چه می‌طلبد " انتشار یافته و بجرئت می‌توان آنرا ادعانامه سازمان امنیت علیه کنفدراسیون دانست، در پایان تحت عنوان چنین باید کرد "رهنمود" می‌دهد. :

"۱ – مبارزه وسیع بین‌المللی برای جلب افکار عمومی در مورد قانون ۱۳۱۰ "(معلوم نیست کنفدراسیون را با قانون ۱۳۱۰ که مربوط به غیر قانونی کردن حزب کمونیست و فعالیت کمونیستی است چه‌کار است و چرا باید کنفدراسیون برای آزادی حزب کمونیست و فعالیت کمونیستی تلاش کند. آیا این کار با خصلت توده‌ای کنفدراسیون که رویزیونیست‌ها مدام سنگ آنرا به سینه می‌کوبند مغایرت ندارد؟)

"۲ – مبارزه برای برسمیت شناختن کنفدراسیون در چهار چوب قانون اساسی و حفظ موازین قانونی درشرایط کنونی". (آیا حفظ موازین قانونی باین معنی نیست که مثلا محاکم نظامی که بر طبق "قانون" تاسیس شده و عمل می‌کند باید حفظ شود؟ یا سازمان امنیت که آنهم بر طبق "موازین قانونی" بوجود آمده و کار می‌کند باید حفظ شود؟).

"۳ – ایجاد امیدواری و دل‌گرمی در توده‌ها به حقانیت مبارزات بر حق آنها و طرح مسائل مطالباتی؟! و ضرورت تشکل در سازمان‌های دانشجوئی".

"۴ – ایجاد مبارزات وسیع توده‌ای و خواستاری حقوق دانشجوئی (صنفی و سیاسی) در سفارتخانه‌ها و مراکزی که نمایندگان دولت ایران حضور دارند". (یعنی توده‌های دانشجو از نمایندگان دولت بخواهند که به آنها اجازه داده شود فعالیت صنفی و سیاسی داشته باشند).

"۵ – طرح پیشنهاد مذاکره با دولت ایران مبنی بر رد تهمت‌های وارده از طرف سازمان امنیت به کنفدراسیون و خواستاری شرکت عناصر مترقی و دموکرات ایران و جهان در این نشست ". (آیا این "چه باید کرد؟ " بخودی خود مضحک نیست؟ اما بیش‌تر خنده آور است از این لحاظ که این نشریه تهمت‌های وارده از طرف سازمان امنیت را به کنفدراسیون با شدت و دامنه بیش‌تری تائید می‌کند و آنگاه از سازمان امنیت می‌خواهد که آنها را پس بگیرد).

"۶ – طرد شعارهای نادرست از کنفدراسیون " (کدام شعارها).

"۷ – واگذاری کار سازمان‌ها بدست توده‌های جوان سازمان". (مثل اینکه افرادی که در سازمان‌های دانشجوئی فعالیت دارند در عداد سال‌خوردگان‌اند. نویسنده نشریه مزورانه می‌کوشد میان جوانان دانشجو اختلاف بیندازد تا از آن بسود رویزیونیسم استفاده کند).

اینهاست آن "چه باید کرد؟" که "نویسنده" نشریه "لنین وار" برخ خوانندگان جوان می‌کشد. می‌بینید که در تمام این مواد هفت‌گانه اثری از مبارزه سیاسی نیست، اثری از مبارزه صنفی هم نیست. حداکثر اینکه کنفدراسیون از طرف رژیم برسمیت شناخته شود و سپس توده‌های دانشجو در سازمان‌های دانشجوئی متشکل شوند و با "مبارزات وسیع توده‌ای"خواستار حقوق دانشجوئی صنفی و سیاسی گردند. البته و صد البته چنانچه "شاهنشاه آریامهر" چنین حقوقی را به آنها "اعطا" کند، آنگاه می‌توانند به مبارزه صنفی و سیاسی بپردازند.

آیا بهتر از این می‌شود از مبارزه توده‌ها جلوگرفت، از رژیم شاه پشتیبانی کرد؟

هدف رویزیونیست‌ها از مبارزه با کنفدراسیون در درجه اول سوق‌دادن فعالیت آن در جهت مقاصد آنهاست و سپس در صورت عدم موفقیت در این راه، تلاشی کنفدراسیون (تلاش عبثی که از چندی پیش بدان دست زده‌اند). مقاصد رویزیونیست‌ها نیز روشن است. :۱ – مبارزه بخاطر آزادی‌های دموکراتیک باین معنی که آنها در ایران امکان فعالیت علنی پیدا کنند. شعار "تاکتیکی" آنها و ماده ۱ – "چه باید کرد؟" فوق دال بر این امر است، ۲ – مبارزه بخاطر بسط و گسترش نفوذ همه‌جانبه سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران.

جای بسی خوشوقتی است که جوانان بیداردل ما در خارج و مردم ایران در درون کشور به ماهیت کنونی کشور شوروی و گماشتگان ایرانی آن پی برده‌اند و هر روز بیش‌تر زشتی و کراهت چهره آنها را تشخیص می‌دهند. فرجام ضدانقلاب شکست و نابودی است بکوشیم تا کنفدراسیون را علی‌رغم تلاش دشمنان آن در خور مقام بلندی که با مبارزات درخشان خود به دست‌آورده نگاه داریم و بر حیثیت و اعتبار آن بیفزائیم."

*****

توفان شماره ۵۵ دوره سوم اسفند ۱۳۵۰ مارس ۱۹۷۲

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML055.pdf

"کنفدراسیون پیروز است

کنگره کنفدراسیون دانشجویان ایرانی بار دیگر با موفقیت پایان یافت. تعداد پیام‌های تبریکی که به کنگره واصل گردید، نشانه حیثیت و اعتبار فراوانی است که کنفدراسیون در صحنه بین‌المللی و در میان جوانان دانشجو از آن برخوردار است. این موفقیت مایه خشنودی همه نیروهائی است که واقعا به کنفدراسیون دل بسته‌اند و در حفظ و حراست آن، در افزایش نفوذ مادی و معنوی آن و در پیروزی‌های آن از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند.

شاه و سازمان امنیت‌اش که از اقدامات گوناگون خود بخاطر جلوگیری از فعالیت درخشان و ثمربخش کنفدراسیون نتیجه‌ای نگرفتند، بخیال خود به آخرین حربه متوسل شدند و کنفدراسیون را "غیر قانونی" اعلام داشتند و چنین پنداشتند که با این اقدام دانشجویان غیور و میهن پرست را مرعوب خواهند ساخت و کار کنفدراسیون را یکسره خواهند کرد. اما پندار شاه پوچ از آب در آمد و دانشجویان اقدام غیر قانونی دولت شاه را با استقبال پرشور از کنفدراسیون پاسخ گفتند. توسل شاه به "غیر قانونی" کردن کنفدراسیون نه‌تنها در علاقه دانشجویان به کنفدراسیون فتوری پدید نیآورد، بلکه دلبستگی آنها را به سازمان خود، به نگاهداری آن، به مراقبت از حیات پر افتخار آن دوچندان کرد.

در این میان خائنینی هم پیدا شدند که به دستیاری شاه برخاستند و ازهر سوی کنفدراسیون را مورد حمله و هجوم قرار دادند، انحلال آنرا خواستار شدند، در بی‌اعتبار ساختن آن کوشیدند، برای اقدام دادستان ارتش محمل‌هائی تراشیدند. رویزیونیست‌های حزب توده ایران در تائید ادعاهای دادستان ارتش صریحا نوشتند که "عملا مشی سیاسی گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی معینی را به کنفدراسیون

تحمیل کرده‌اند" و اظهار شادی کردند که کنفدراسیون "در گرداب بحران و پرتگاه ورشکستگی" است (مردم مهر ۱۳۵۰). ولی آنها جز اینکه مشت خود را بیش‌تر باز کنند و سرشت پلید خود را بیش‌تر بنمایانند نتیجه ای نگرفتند.

بهر تقدیر آخرین اقدام شاه نیز با شکست مفتضحانه‌ای روبروگردید و کنفدراسیون از این آزمایش پیروز و سربلند بیرون آمد.

اما نباید تصور کرد که این دشمنان سوگند خورده نهضت انقلابی ایران از این پس آرام خواهند نشست و به دسائس و تضییقات تازه‌ای متوسل نخواهند شد. آنچه که این مردمان را به ضدیت و دشمنی با کنفدراسیون بر می‌انگیزد همان خصلت مبارزه‌جویانه آنست. امروز صدای کنفدراسیون در افشاء جنایات و خیانت‌های رژیم شاه، در پشتیبانی از نهضت انقلابی ایران، در یاری رسانیدن به فرزندان قهرمان و از جان گذشته میهن ما که به مبارزه‌ی رویاروی با شاه و سازمان امنیت‌اش برخاسته اند، رساترین صدائی است که در سراسر جهان طنین می‌افکند و دژخیم خلق‌های ایران و رژیم اهریمنی‌اش را به مردم جهان می‌شناساند. هر جوان ایرانی میهن پرست و هر دانشجوئی که در اندیشه خلق است وظیفه دارد نه‌تنها به کنفدراسیون به پیوندد، بلکه با تمام نیروی خود آنرا از دستبرد دشمنان حفظ و حراست کند، با هرآنچه که به تضعیف آن می‌انجامد یا به موجودیت آن زیان می‌رساند جداً به مبارزه بر خیزد.

بنظر ما در دوره کنونی حیات کنفدراسیون آنچه که اهمیت ویژه‌ای کسب می‌کند، تشدید خصلت توده‌ای کنفدراسیون یا به عبارت دیگر اتخاذ تدابیر مناسب بخاطر جلب هرچه بیش‌تر دانشجویان به سازمان‌های دانشجوئی، ایجاد سازمان‌های دانشجوئی در نقاطی که چنین سازمان‌هائی وجود ندارند، رونق بخشیدن به سازمان‌های دانشجوئی موجود است.

کنفدراسیون یک سازمان توده‌ای است و باید بتواند اکثریت عظیم جوانان دانشجو را در بر گیرد. منشور کنفدراسیون نیز نه‌تنها به درستی خصلت توده‌ای آنرا خاطرنشان ساخته، بلکه به درستی لزوم اقدام بخاطر گسترش دامنه آن را در زمره‌ی وظائف رهبری قرار داده است. این وظیفه در حال حاضر آنچنان حیاتی است که جا دارد رهبری کنفدراسیون و حتی سازمان‌های دانشجوئی بنوبه خود بدان توجه زیادی

مبذول دارند.در مبارزه‌ای که اکنون میان جنبش دانشجوئی از یکسو و رژیم فاشیست ایران از سوی دیگر درگیر شده هراندازه توده بیش‌تری از دانشجویان بسیج شوند و در مبارزه شرکت جویند ضربات موثرتری بر رژیم وارد خواهد آمد و در عین حال کنفدراسیون تقویت و تحکیم خواهد شد و از دستبرد نیروهای مخالف مصون خواهد ماند. گام‌هائی که کنگره سیزدهم در زمینه تشکیل فدراسیون فرانسه و تحکیم و توسعه سازمان‌های دانشجوئی و فدراسیون‌های اتریش و ایتالیا در دستور رهبری کنفدراسیون گذارده به یقین با موفقیت برداشته خواهد شد. ما اطمینان داریم که دانشجویان بیداردل ما در هر کجا که هستند برای ایجاد سازمان‌های دانشجوئی ایران، از هیچ کوششی دریغ نخواهند ورزید.

گسترش و تقویت کنفدراسیون یا به سخن دیگر تشدید خصلت توده‌ای آن پیوندی جدائی ناپذیر با خط مشی آن و درجه آگاهی سیاسی و آمادگی توده دانشجو دارد. هر گونه تغییری در خط مشی که خصلت توده‌ای کنفدراسیون را دگرگون سازد بدون شک به ایجاد تفرقه و تشتت در درون آن و ابهام و سردرگمی در درون توده دانشجو، در نتیجه به تضعیف کنفدراسیون و جنبش دانشجوئی یاری خواهد رسانید. منشور کنفدراسیون که در کنگره پیشین به تصویب رسید بدرستی خصلت توده‌ای و ماهیت و خط حرکت کنفدراسیون را منعکس می‌سازد و دانشجویان بدان بدیده قبول می‌نگرند. این منشور می‌تواند اکثریت عظیم جوانان را به گرد کنفدراسیون گرد آورد. معذ لک هنوز مرکب منشور خشک نشده که پیشنهاد تازه‌ای برای تغییر آن داده می‌شود، آنهم آنچنان تغییری که بصلاح کنفدراسیون نیست، آنچنان تغییری که در واقع تکرار چپ‌روی‌های برخی از سازمان‌های سیاسی در گذشته است و هدف آن دانسته یا ندانسته تبدیل کنفدراسیون به یک حزب سیاسی است. شاه و سازمان امنیت پیوسته در پی آنند که کنفدراسیون را که سازمانی توده‌ای است یک حزب سیاسی وانمود کنند و اقدام فاشیستی و ضددموکراتیک خود را در غیرقانونی اعلام‌داشتن کنفدراسیون در نزد محافلی در صحنه بین‌المللی موجه جلوه دهند. با کمال تاسف باید اعتراف کرد که تغییرات پیشنهادی در منشور کنفدراسیون نشانه آنست که در درون کنفدراسیون هنوز کسانی یا گروه‌هائی یافت می‌شوند که از

تجارب گذشته پند نگرفته و برای تحقق افکار زیان‌بخش خود همچنان تلاش می‌کنند.

در این موقع باریک و دشوار که برای مبارزه با دشمنی خونخوار و بی‌پروا باید هرچه بیش‌تر نیروها را در کنفدراسیون گرد آورد، ارائه چنین پیشنهاداتی که در صفوف مبارزین شکاف می‌اندازد، نمی‌تواند مایه شگفتی نباشد. توده دانشجو که در گذشته به درستی هرگونه کج‌روی را در درون کنفدراسیون طرد کرده است، اکنون نیز زیر بار کج‌روی‌ها نخواهد رفت و با تمام قوا آنها را طرد خواهد کرد.

ما یقین داریم که توده دانشجو با آگاهی کامل کنفدراسیون، این وسیله نیرومند مبارزه با رژیم شاه و پشتیبان وفادار و عمیق مبارزات خلق‌های ایران را بخاطر آزادی و استقلال، حفظ و حراست خواهد کرد و آنرا از هرگونه دستبردی از هر سو که باشد در امان خواهد داشت.

زنده و کامیاب باد کنفدراسیون دانشجویان !"

*****

توفان دوره سوم شماره ۵۹ دوره سوم تیر ۱۳۵۱ برابر ژوئیه ۱۹۷۲

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML059.pdf

"در باره‌ی قانون اساسی

انقلاب مشروطیت ایران نخستین انقلاب در آسیا است که علیه استبداد مطلقه سلطنتی و بخاطراستقرار آزادی‌های دموکراتیک صورت گرفت. این انقلاب سرانجام با شکست روبرو گردید و طبقه حاکمه اشراف و فئودال‌ها به کمک امپریالیسم جریان را در دست گرفتند و آنرا بسود خویش گردانیدند. معذالک نمی‌توان گفت که این انقلاب هیچ ثمره‌ای برای مردم کشور ما به بار نیآورد، هیچ نشئه‌ی دموکراتیکی از آن نتراوید، در قانون اساسی و به ویژه در متمم آن که پس از بر افتادن استبداد صغیر نگارش یافت بدون شک نشانه‌هائی از آزادی‌های دموکراتیک مشهود است اگر

چه این آزادی‌ها همه با قید وبندی محدود شده است. برخی از این محدودیت ها نیز در آنزمان بخاطر مبارزه با نیروهای مخالف مشروطه بود که بعدا مورد استفاده ارتجاع علیه آزادی‌خواهان قرار گرفت.

آنچه که مردم می‌خواستند محدود کردن قدرت مطلقه شاه، بیرون کشیدن زمام امور از دست وی و سپردن آن به نمایندگی واقعی خلق بود، دهانه زدن به مطلق‌العنانی اشراف بود، که هرگونه دلخواهشان بود با مردم رفتار می‌کردند بدون آنکه هیچ مرجع شکایتی باشد، بدون آنکه هیچ قانونی از ظلم و اجحاف آنها جلوگیری یا لااقل آنرا محدود کند. آنچه که توده‌های مردم به خاطر آن جنگیدند مواد ارتجاعی – ارتجاعی حتی برای زمان تدوین آن – نبود، بلکه رهائی از ستم استبدادی، ایجاد آزادی‌های دموکراتیک و احترام به حقوق افراد بود و این خواست های مردم مهر ونشان خود را بر قانون اساسی گذاشت، به قسمی که حتی نمایندگان اشراف که تدوین قانون اساسی را در دست داشتند، نتوانستند آنها را در قانون اساسی منعکس نسازند.

همین‌که در قانون اساسی قید شده که قوای مملکت ناشی از ملت است، همین‌که وضع قوانین به قوه مقننه سپرده شده که مرکب از نمایندگان ملت است که با انتخابات نسبتا دموکراتیک توسط توده‌های مردم تعیین می‌شوند، همین‌که رسیدگی به شکایات، جلوگیری از ظلم و اجحاف بر طبق قوانین موضوعه به قوه قضائیه، قوه‌ای مستقل از قوه مجریه واگذار گردیده، همین‌که قوه مجریه موظف به اجرای قوانین و مصوباتی است که از تصویب نمایندگان مجلس می‌گذرد، اینها همه نشانه‌های روح دموکراتیک انقلاب مشروطیت ایران است که در قانون اساسی و متمم آن انعکاس یافته است.

بنا بر قانون اساسی جان و مال و ناموس مردم مصون از هرگونه تعرض است، هیچ‌کس را نمی‌توان توقیف کرد مگر بحکم قانون، آزادی‌های دموکراتیک مانند آزادی قلم، بیان، اجتماعات و جمعیت ها برای مردم شناخته شده است. البته هیچ‌یک از این مواد بدون محدود یت نیست و درست از همین محدود یت ها بود که ارتجاع برای محدود ساختن آزادی‌های دموکراتیک استفاده می‌کرد. دموکراتیک‌ترین قوانین

را برای اجراء بدست ارتجاع بسپارید خواهید دید چگونه آنها را بسود خویش تعبیرو تفسیر خواهد کرد، همین قانون اساسی را بدست نیروهای دموکراتیک بدهید آنگاه خواهید دید که چگونه از مواد مثبت و مترقی آن علیه ارتجاع و بسود مردم بهره برداری خواهد نمود. تنها جنبه دموکراتیک یا حتی قوانین دموکراتیک کافی نیست برای آنکه دموکراسی برقرار گردد، باید دید این قوانین را چه نیروهائی بمرحله اجرا در می‌آورند. مجریان قانون اساسی نیز از همان آغاز اشراف و فئودال‌ها و اربابان امپریالیست آنها بودند و طبیعتا از آن دموکراسی نمی‌توانست بزاید. ولی این امر از جنبه های دموکراتیک قانون اساسی چیزی نمی‌کاهد. روح قانون اساسی گذار از استبداد مطلق به رژیم دموکراتیک مشروطه بود که بر اثر تحولات کشور ما هیچ‌گاه جنبه واقعی نیافت، هیچ‌گاه قوای مملکت از ملت ناشی نشد. فقط در مجالس اول و دوم شورا ی نمایندگان مجلس در اکثر یت خود نمایندگان انتخابی مردم بودند، یا پس از شهریور ۲۰ طی چند سالی برخی مواد دموکراتیک قانون اساسی تا حدود ناچیزی از قید و بند پلیس رضا خانی آزاد شد.

روشن است که وقتی ما از روح دموکراتیک قانون اساسی صحبت می‌کنیم جنبه‌های دموکراتیک آنرا در نظر داریم، وقتی می‌نویسیم تشکیل و فعالیت کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در انطباق با روح قانون اساسی است منظوراینست که مشی کنفدراسیون و فعالیت آن در انطباق با مواد دموکراتیک مندرج در قانون اساسی است و اینهم در پاسخ به رویزیونیست‌های حزب توده ایران است که با اصرار و لجاجت عجیبی می‌خواهند فعالیت کنفدراسیون را مخالف با مواد قانون اساسی جلوه دهند.

قضاوت ما در [باره] قانون اساسی بر اساس شرایط و اوضاع و احوال دنیای حاضر نیست، بلکه در چهارچوب شرایط داخلی و خارجی آغاز قرن بیستم است. امروز محدودیت در چهارچوب قانون اساسی بازگشت به عقب است و هیچ نیروی انقلابی و حتی مترقی نمی‌تواند به چنین بازگشتی تن در دهد.

اکنون شصت و شش سال از انقلاب مشروطیت ایران و تدوین قانون اساسی می‌گذرد، طی این مدت در صحنه ایران و جهان حوادث تاریخی بسیار مهمی روی

داده است. شرایط کشور ما و اوضاع جهان به هیچ‌وجه قابل مقایسه با دوران انقلاب مشروطیت ایران نیست.

ازاین گذشته قانون اساسی ایران در دوران سلطنت دودمان پهلوی و به ویژه در زمان سلطنت شاه حاضر در جهت احیاء قدرت مطلقه شاه بارها مورد دستبرد قرار گرفته است، قوانینی که در دوران دودمان پهلوی به خلق‌های ایران تحمیل شده قانون اساسی را از هرگونه مضمونی تهی ساخته است.

بدیهی است که قانون اساسی پاسخ‌گوی مطالبات امروزی خلق‌های ایران نیست و باید قانون اساسی دیگری که در انطباق با شرایط کنونی ایران و مطالبات نیروهای انقلابی باشد جای آنرا بگیرد. نیروهای انقلابی پس از آنکه رژیم را سرنگون ساختند و قدرت سیاسی را به دست‌آوردند به یقین قانون اساسی جدیدی بجای قانون اساسی مشروطیت تدوین خواهند کرد و از تصویب نمایندگان واقعی خلق‌های ایران خواهند گذارانید.

*****

توفان شماره ۸۱ دوره سوم خرداد ۱۳۵۳ ژوئن ۱۹۷۴

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML081.pdf

"وظیفه خطیر حفظ کنفدراسیون

در زمانی که بحث پرشوری بازهم در زمینه‌ی "دقیق‌ترکردن" منشور کنفدراسیون و به طور مشخص بر سر شعار "سرنگونی رژیم شاه" درگرفته، ما لازم می‌دانیم بنابر سنت همیشگی خود باردیگر توجه را به بسیج توده دانشجو و متشکل‌ساختن آنها در کنفدراسیون جلب نمائیم. چون در درون کنفدراسیون آنچه بیش‌تر – اگر نگوئیم منحصرا– مورد توجه است. "خط حرکت سیاسی" و "دقیق‌ترکردن" این خط حرکت است، برعکس موجودیت و وحدت کنفدراسیون،

تجهیز و بسیج توده‌ی دانشجو برای نیرو بخشیدن به مبارزه کم‌تر مورد توجه قرار گرفته و می‌گیرد.

علی‌القاعده هر سازمان، یکبار هدف‌ها و مشی خود را طرح و پس از بحث تصویب می‌کند و آنگاه فعالیت خود را برای تحقق این هدف‌ها و خط مشی شروع و دنبال می‌نماید. کنفدراسیون سال‌ها است در تلاش "دقیق‌تر کردن" خط حرکت سیاسی خویش است و هنوز به نتیجه نهائی نرسیده است و معلوم نیست این "دقیق‌ترکردن" تا کی ادامه خواهد یافت و توده دانشجو کی از این سرگردانی بیرون خواهد آمد.

آنچه در وهله اول باید روشن ساخت اینست که آیا کنفدراسیون یک سازمان توده‌ای است یا یک سازمان سیاسی. تفاوت میان سازمان توده‌ای با سازمان سیاسی در این نیست که نخستین از مسائل سیاسی و مبارزه سیاسی بر کنار است و دومی فقط بکار مبارزه سیاسی می‌پردازد. البته میان مشی و شعارهای سیاسی سازمان توده‌ای و مشی و شعارهای سیاسی سازمان سیاسی تفاوت‌های اساسی وجود دارد در غیر اینصورت سخن از تمایز سازمان توده‌ای و سیاسی سخن بیهوده‌ای است. اما اساس اختلاف در اینست که سازمان توده‌ای آنچنان سازمانی است که می‌تواند تمام یا اکثریت قریب به اتفاق توده‌ای را که چنین سازمانی از آن او است در بر گیرد، چنانکه تمام طبقه کارگر می‌تواند و باید در اتحادیه‌های کارگری متشکل گردد و بخاطر دفاع از حقوق صنفی و اجتماعی خویش مبارزه کند. در حالی که در حزب طبقه کارگر فقط بخشی از این طبقه، آنهم بخش آگاه طبقه متشکل می‌گردد. حزب عالی‌ترین سازمان طبقه است درست به این علت که محل تجمع بخش آگاه طبقه است، بخشی که با تئوری انقلابی مجهز است و آنرا پیوسته در پراتیک انقلابی بکار می‌برد. چنین امری در توانائی تمام طبقه کارگر نیست نه‌تنها در جامعه طبقاتی، بلکه حتی پس از انقلاب پرلتاریائی.

سازمان توده‌ای فقط با معیار کمیت سنجیده نمی‌شود، بلکه خصوصیت توده‌ای که در آن شرکت می‌جوید نیز باید ملاک اعتبار قرار گیرد. در سازمان توده‌ای، طبقه، قشر یا توده‌ای شرکت می‌کند که دارای حقوق و منافع صنفی و اجتماعی مشترکی می‌باشد و بخاطر تامین این حقوق و منافع مبارزه می‌کند. چنان‌که کارگران در

اتحادیه‌های کارگری متشکل می‌شوند برای آنکه بخاطر حقوق صنفی و اجتماعی خود که برای کلیه افراد طبقه کارگر یکسان است مبارزه می‌کنند، یا آنکه زنان که به طبقات وقشرهای گوناگون تعلق دارند در سازمان زنان گرد می‌آیند تا بخاطر آزادی خود از قیود اجتماعی کهنه به مبارزه پردازند. در اتحادیه‌های کارگری، دهقانان جائی ندارند، در سازمان زنان مردان و در سازمان جوانان کهن‌سالان شرکت نمی‌جویند و غیره (۱). بدین ترتیب حزب سیاسی طبقه کارگر دارای صدها هزار یا شاید میلیون‌ها عضو است، به این مفهوم سازمان توده‌ای نیست، چون گذشته از خصائص حزب، اعضاء آن، که علی‌الاصول در اکثریت خود باید از کارگران تشکیل شود همه کارگر نیستند، افراد بیشمار دیگری از طبقات و قشرهای خلق، زن یا مرد، پیر یا جوان که نقش طبقه کارگر را و ایدئولوژی وی را دریافته و خود را درخد مت دفاع از منافع و آرمان‌های این طبقه گذاشته‌اند نیز می‌توانند، در حزب شرکت جویند. بدین ترتیب کنفدراسیون که حداکثر چند ده هزار دانشجوی ایرانی را می‌تواند در بر گیرد سازمانی توده‌ای است در حالی که حزب کمونیست ولو آنکه صدها هزار یا میلیون‌ها نفر در آن عضویت یابند سازمان توده‌ای نیست و این خود یکی از وجوه تمایز حزب از سازمان‌های توده‌ای است.

ما بارها متذکر شده ایم که کنفدراسیون بمثابه سازمان توده‌ای می‌تواند و باید همه دانشجویانی را که با لقوه در صف مبارزه خلق‌های ایران علیه امپریالیسم و ارتجاع قراردارند – و اینها اکثریت عظیم دانشجویان را تشکیل می‌دهند – در درون خود جای دهد. شرکت توده دانشجو در کنفدراسیون به مبارزه این سازمان نیروی بیش‌تری می‌بخشد. تاثیر مبارزه را بدرجات بالا می‌برد. بیهوده نیست که رژیم شاه این دشمن شماره یک کنفدراسیون دائم در تلاش است در میان دانشجویان تشتت ایجاد کند، تفرقه بیافکند، از مبارزه مشترک آنها جلو گیرد. وظیفه کنفدراسیون است که به توده دانشجو روی آورد دانشجویان را از تاثیر تبلیغات ناسالم بیرون بکشد و امکان ندهد که شاه و سازمان امنیت آن در نیات تفرقه‌افکنانه خود توفیق یابند. این مسئله مهمی است که رهبری و همه اعضا ی کنفدراسیون شایسته است بدان توجه بسیار مبذول دارند و برای تحقق عملی آن هرگز از پای ننشینند و با پی‌گیری آنرا

دنبال کنند. زمانی بود که اندیشه‌ی جلب توده‌ی دانشجو به کنفدراسیون در زمره‌ی سخنان ضاله بشمار می‌رفت و تبلیغ کنندگان آن به انواع انحرافات متهم می‌گردیدند. اما امروز این اندیشه جای خود را باز کرده است بقسمی که حتی کنگره ۱۲ کنفدراسیون نیز در یکی از قطعنامه‌های خود جلب توده‌ی دانشجو را به سازمان‌های دانشجوئی و گسترش کنفدراسیون را وظیفه‌ی سازمانی قرار داده است.

معذلک دوستانی پیوسته توجه خود را به "خط حرکت سیاسی" کنفدراسیون معطوف می‌دارند، آنها در کنفدراسیون به کیفیت چسبیده اند باین عنوان که جلب توده دانشجو کنفدراسیون را بسوی تنزل سطح کیفی آن سوق خواهد داد. برخی از این دوستان به درستی برآنند که نباید سطح کیفی کنفدراسیون را تا سطح قشر عقب مانده جوانان تنزل داد، بالعکس باید آگاهی این قشر را تا سطح کیفی کنفدراسیون بالا برد. اما واقعیت اینست که ظرف قریب پانزده سال که از حیات کنفدراسیون می‌گذرد، برای بالا کشیدن توده‌ی دانشجو تلاش کافی صورت نگرفته است. همین اعتقاد که جلب قشر عقب‌مانده کیفیت کنفدراسیون را تنزل خواهد داد دوستانی را برآن می‌دارد که به توده‌ی دانشجو بی‌اعتنا بمانند و آنها را به حال خود رها کنند، بدست تبلیغات و توطئه‌های دشمنان بسپارند. چنین برخوردی، کنفدراسیون را از توده دانشجو جدا می‌سازد و بصورت یک گروه محدودی از افراد زبده و آگاه در می‌آورد و طبیعتا با چنین وضعی کنفدراسیون خصلت توده‌ای خود را از دست می‌دهد. اگر چنین نیست آنگاه باید قبول کرد که توده دانشجوی ایرانی گویا قادربه درک این موضوع نیست که باید همراه با خلق، امپریالیسم غارتگر را از میهن بیرون راند یا رژیم ترور و اختناق را برانداخت. ما چنین اعتقادی منفی نسبت به توده‌ی دانشجو نداریم. بنظر ما منشور کنفدراسیون گویا است و مشی سیاسی کنفدراسیون را منعکس می‌سازد. با همین منشور می‌توان در میان توده دانشجو و بخاطر جلب آنان به مبارزه کار را آغاز کرد. صحبت بر سر این است که کسانی به جلب توده دانشجو اعتقاد ندارند و این عدم اعتقاد خود را در پشت "تنزل سطح کیفی کنفدراسیون" می‌پوشانند.

کنفدراسیون در کنگره ۱۲ مشی سیاسی خود را در منشور تعیین کرد. ولی هنوز مرکب آن خشک نشده تلاش‌هائی برای تغییر آن براه افتاد، مبارزه‌ای در گرفت.

عجیب‌تر آنکه تغییر یا تغییرات پیشنهادی در این جهت سیرمی‌کنند که از کنفدراسیون که سازمانی توده‌ای است، یک سازمان سیاسی، یک سازمان "آوانگارد" بسازند. کنفدراسیون در گذشته در معرض چنین تحولی قرا رداشت ولی زیر بار آن نرفت، اکنون نیز نباید بدان تن در دهد. سیرتکامل و رشد کنفدراسیون درا ین جهت متضمن خطراتی برای موجودیت این سازمان است. کنفدراسیون در حال حاضر در پشتیبانی از مبارزات خلق‌های ایران بخاطر آزادی و استقلال، در افشاء رژیم نکبت بار واسارت آور محمدرضا شاه نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند. خاموش شدن صدای کنفدراسیون در شرایط کنونی ضایعه بزرگی است و به زحمت می‌توان تصور کرد که چیزدیگری بتواند جای آنرا بگیرد و همین نقش برجسته را بازی کند. ما بعلت علاقه فراوان خود به کنفدراسیون که از علاقه به خلق ایران منشاء می‌گیرد، چنین سیر تکاملی را در گذشته مردود شمرده و اکنون نیز می‌شماریم. ما از همه دوستان انتظار داریم به عواقب چنین سیر تکاملی عمیقا بیندیشند.

---

(۱) این نکته را هم بیافزائیم که یک فرد بنا بر خصلت خود و منافع حقوقی که باید از آن دفاع کند، می‌تواند در دو سازمان توده‌ای شرکت کند. زن کارگر بمثابه کارگر در اتحادیه‌های کارگری عضویت می‌یابد و بعنوان زن، در سازمان زنان، جوان کارگر و جوان دهقان هر دو در سازمان جوانان وارد می‌شوند، اما جوان کارگر بمثابه کارگر عضو اتحادیه‌های کارگری است و بمثابه دهقان عضو سازمان دهقانی."

******

نقل از گزارش یک سال فعالیت روزنامه ارگان (از ژوئیه ۱۹۷۱ تا ژوئیه ۱۹۷۲) (گزارش مسئول ارگان سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان به نشست هیات مرکزی)

سند شماره ۱۰ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"گزارش یک سال فعالیت روزنامه‌ی ارگان (از ژوئیه ۱۹۷۱ تا ژوئیه ۱۹۷۲)

این گزارش در سه بخش به هئیت مرکزی تقدیم می‌شود: بخش اول شامل مسائل عمده ایدئولوژیک و سیاسی که در طی یک سال با رهنمودهای هئیت مرکزی در ماه‌نامه‌ی توفان مطرح و تحلیل شده است. بخش دوم مربوط به مضمون و لحن مقالات توفان به طور کلی و بخش سوم در باره‌ی نویسندگان مقالات توفان.

...

۷ – مسایل مربوط به کنفدراسیون دانشجویان – در سال گذشته دو مسئله از مسائل مذکور مورد توجه بیش‌تر توفان قرار گرفت: یکی مبارزه با رویزیونیست‌ها که می‌خواستند فعالیت کنفدراسیون را مخالف قانون اساسی جلوه دهند و در واقع سازمان امنیت را در سرکوب کنفدراسیون در موضع قانون اساسی بگذارند و دیگری دفاع از خصلت توده‌ای کنفدراسیون.

اینهاست به طور کلی مسائل عمده‌ای که در طی یک سال اخیر در ماه‌نامه توفان طرح و تحصیل شده است.

خوبست در همین جا اضافه کنم که اعلامیه هیئت مرکزی سازمان توفان در باره‌ی سپاهیان دانش و ترویج و غیره نیز ضمیمه شماره ۴۹ توفان انتشار یافته است".

افسانه مخالفت با سرنگونی رژیم شاه

یکی از شگردهائی که جریان‌های "چپ"رو در برخورد به نیروهای مخالف خویش در مورد بحث مربوط به سرنگونی رژیم محمدرضا شاه داشتند، مخلوط و مخدوش کردن بحث‌ها بود.

سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان از بدو پیدایش خویش مسئله تسخیر قدرت سیاسی و سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را در دستور کار خود قرار داده بود. از نظر سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان جامعه ایران به علت خصلت نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودال خویش در مرحله انقلاب ملی دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر و یا انقلاب دموکراتیک نوین قرار داشت. بر اساس این تحلیل باید رژیم حاکم کنونی سرنگون شده و به جای آن یک دیکتاتوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر بر سر کار می‌آمد. تمام این نظریات در برنامه و اساسنامه سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان درج شده و غیرقابل انکار است. از این گذشته سازمان توفان یک سازمان مخفی بود که در ایران و خارج برای تحقق این خواست‌ها مبارزه می‌کرد. این بدان مفهوم بود که این خواست‌ها در حد حرف نبوده بلکه از طریق ایجاد تشکل و سازماندهی در جهت تحقق این خواست‌ها گام برداشته می‌شد. رهبران محکوم به اعدام سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان رفقا احمد قاسمی و غلامحسین فروتن با حضور در رهبری حزب توده ایران قبل از سقوط این حزب به دامن رویزیونیسم، سال‌های متمادی برای خواست سرنگونی رژیم مبارزه کرده و سابقه روشن آنها به برنامه توفان اعتبار می‌داد. این در حالی بود که گروه "کادر"ها فاقد تشکیلات سیاسی بودند. وحدت نظر آنها تنها بر سر اختلاف نظر و دشمنی با توفان بود و هر کس از آنها حرف خودش را می‌زند. آنها در دشمنی با سایر سازمان‌های سیاسی به علت روحیه انحلال‌طلبانه خویش وحدت نظر داشتند. خرابکاری وجه مشخصه آنها بود. طبیعتا جمعی با این خصوصیات که نه نظریات خویش را تدوین کرده، فاقد برنامه و اساسنامه بوده و مشی انحلال‌طلبانه‌ای را اشاعه می‌دهد، قادر نیست برنامه‌ای برای سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه داشته باشد. ادعاهای این جماعت در مورد سرنگونی رژیم محمدرضا شاه آنهم فقط در چارچوب کنفدراسیون جهانی، حکم باد هوا را داشت. آنها با این ویژگی می‌توانستند بی‌مسئولیت به "انقلاب جهانی" دست زنند و در عرصه تخیل دن‌کیشوت‌وار به فتح جهان نایل آیند.

این مطالب در مورد شناخت خواننده از این جریان مخرب لازم است.

ولی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان که خودش به عنوان یک سازمان کمونیستی برنامه سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را داشت نمی‌توانست و نمی‌خواست همین شعار را به یک سازمان دانشجوئی صنفی تحمیل کند و آنرا به حزب سیاسی برای کسب قدرت سیاسی بدل نماید. مخالفت سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان با طرح خواست سرنگونی رژیم در منشور کنفدراسیون جهانی دانشجوئی به این علت صورت گرفت و نه اینکه سازمان توفان اساسا با سرنگونی رژیم شاه مخالف است. گروه "کادر"ها که خودشان فاقد تشکیلاتی برای سرنگونی رژیم شاه بودند، می‌خواستند به علت این کمبود از کنفدراسیون جهانی برای مقاصد سیاسی خویش استفاده کنند. آنها سازمان و حزب را نفی می‌کردند و در این عرصه انحلال‌طلب بودند، ولی می‌خواستند کنفدراسیون جهانی را به حزب بدل کنند و چون استدلال آنها در این عرصه نادرست بود، پرچم اتهام را نسبت به دیگران بلند می‌کردند. مطالب آنها آلوده به دروغ و عامدا مملو از این انتساب کثیف بود که توفان با سرنگونی رژیم شاه مخالف است و این دروغ‌ها را با آگاهی بیان می‌داشتند، زیرا برای شنونده ناآگاه پذیراتر جلوه می‌کرد.

این "چپ"روها بعد از نابودی کنفدراسیونی که می‌خواستند توسط آن شاه را سرنگون کنند، در اکثریت قریب به اتفاق خود به دنبال کسب و کار خویش رفتند و بخش عمده‌ای از آنها ضدکمونیست و همدست ارتجاع و امپریالیسم گردیدند.

سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان در نشریه داخلی خود **"برای وحدت اندیشه و عمل" شماره ۱۷- مهر ۱۳۵۴ (اکتبر ۱۹۷۵) در مورد بحث "سرنگونی شاه توسط کنفدراسیون"** چنین نوشت:

نشریه داخلی: "برای وحدت اندیشه و عمل، نشریه‌ی شماره ۱۷، سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان"

سند شماره ۱۱ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"کنفدراسیون و سرنگونی رژیم شاه

"برخی از رفقا گاهی در برابر عبارت سرنگونی رژیم شاه که یا بصورت شعار یا در خلال مقاله یا نشریه در مطبوعات کنفدراسیون انتشار می‌یابد آنچنان عکس‌العملی نشان می‌دهند که در وهله‌ی اول این احساس در افراد ایجاد می‌شود که گویا سازمان ما با این ایده مخالف است. البته شیوه‌ی بیان و فرمول‌بندی این ایده در موارد مختلف متفاوت است و ممکن است به برخی از آنها انتقادی وارد باشد ولی

علی‌الاصول نمی‌توان با ایده‌ی سرنگونی رژیم که گاه گاه در مطبوعات کنفدراسیون بروز می‌کند ابراز مخالفت کرد.

مخالفت سازمان ما – و این مخالفت اصولی است – با گنجانیدن خواست سرنگونی رژیم در منشور کنفدراسیون است زیرا خواست سرنگونی رژیم ناگزیر مفهوم تصرف قدرت سیاسی را در بر دارد و گرنه شعاری به تمام معنی توخالی است و از حدود حرف فراتر نمی‌رود.

وقتی سازمانی خواهان تحولی در جامعه است ناگزیر باید بداند که چگونه تحولی می‌خواهد و برای تحقق آن چه راهی را باید دنبال کند. هیچ سازمان جدی نمی‌تواند کار و فعالیت خود را به تخریب محدود کند و در کار تخریب هم از حدود حرف فراتر نرود. خواست سرنگونی رژیم از جانب کنفدراسیون به این معنی است که کنفدراسیون باید در راه تحقق آن گام بردارد، باید راهی را نیز مطرح کند و بپیماید که به سرنگونی منجر خواهد شد. در غیر اینصورت کنفدراسیون خواستار چیزی است ولی بدنبال آن نمی‌رود. در اینصورت خواستن چه معنی دارد؟

اما این هنور تمام نیست. کنفدراسیون که خواهان سرنگونی می‌شود باید برای کسانی که راه سرنگونی را می‌پیمایند روشن کند که پس از تخریب، پس از دسترسی به این خواست چه می‌خواهد. باید بداند و بگوید که پس از سرنگونی این رژیم چه چیز را می‌خواهد جای آن بنشاند و برای نیل بچه هدف‌هائی. می‌بینید که اگر در شعار خواست سرنگونی رژیم پی‌گیر باشیم و اگر فقط صحبت بر سر یک شعار چپ‌روانه‌ی تو خالی بی پشتوانه نباشد مسئله‌ی انقلاب با تمام دامنه‌ی آن مطرح خواهد شد که بدیهی است از حدود قدرت و ماهیت کنفدراسیون بیرون است و فقط کار یک حزب سیاسی است. از اینرو است که سازمان ما گنجانیدن خواست سرنگونی را در منشور بمعنی تبدیل کنفدراسیون بیک سازمان سیاسی، به یک سازمان آوانگارد میداند و با آن مخالفت می‌ورزد.

سازمان ما بر آنست که یک سازمان توده‌ای وظیفه‌ی انقلاب و تصرف قدرت سیاسی را در برابر خود قرار نمی‌دهد و اساساً نمی‌تواند قرار دهد. سازمان توده‌ای نمی‌تواند و نباید نقش حزب سیاسی را بازی کند. بازی کردن نقش حزب سیاسی خصلت توده‌ای بودن را از سازمان توده‌ای می‌گیرد و این درست آن چیزی است که

مدافعان گنجانیدن خواست سرنگونی رژیم در منشور می‌خواهند. آنها صریح و روشن می‌گویند که کنفدراسیون محل تجمع عناصر آگاه دانشجویان است. آنها بدین ترتیب از کنفدراسیون یک سازمان "شتر گاو پلنگ " می‌سازند، بدین معنی که نه از آن می‌توانند یک حزب سیاسی بسازند چون حزب سیاسی محل تجمع فقط صنف دانشجو نیست و هر کس که سرنگونی رژیم را خواستار باشد بهر صنف و طبقه ای که تعلق داشته باشد و در هر سنینی از عمر خود که باشد باید بتواند در صورت تمایل در حزب سیاسی عضویت پیدا کند در حالی که در کنفدراسیون جائی برای غیر دانشجو، افراد مسن یا حتی کسانی که دوره‌ی دانشجوئی خود را بپایان رسانیده اند نیست. بنابراین کنفدراسیون بمثابه‌ی یک سازمان دانشجوئی دارای خصلت حزب سیاسی نیست و نمی‌تواند باشد. اما از سوی دیگر چون در آن فقط عناصر آگاه دانشجویان عضویت می یابند و تعداد این عناصر در جمع دانشجویان اندک است کنفدراسیون این بار خصلت توده‌ای خود را گم می‌کند. می‌بینید که با گنجانیدن خواست سرنگونی رژیم در منشور کنفدراسیون نه حزب سیاسی از آب در می‌آید و نه سازمان توده‌ای و این درست آن چیزی است که گروه‌هائی در کنفدراسیون به غلط برروی آن اصرار می‌ورزند.

این چپ روها دلشان خوش است که کنفدراسیون – آنهم البته به اصرار آنها – در منشور خود می گنجاند که "خواهان سرنگونی رژیم" است و آنها با دفاع از آن و حتی پافشاری برروی آن گویا خصلت "انقلابی" پیدا می‌کنند. عجب‌تر آنکه آنها سازمان ما را بمناسبت مخالفت با این امر "پیرو خط راست" می‌نمایانند، سازمانی که گویا هوادار سرنگونی رژیم نیست، گویا هوادار رژیم است. فقط از مردمان وقیحی مانند شاه می‌تواند چنین اتهاماتی بتراود.

سازمان ما از همان روز تاسیس خود موضع سرنگونی رژیم شاه را در دستور کار خود گنجانیده و در تبلیغات خود با پی‌گیری آنرا دنبال کرده است: هیچ سازمان دیگری را نمی یابید که به اندازه‌ی سازمان ما در مبارزه با رژیم شاه – مبارزه‌ای همه جانبه – پی‌گیر بوده باشد. برخی از این گروه‌ها که مطبوعات آنها هم یکی دو تا نیست در انتظار می‌مانند که شاه عده‌ای از جوانان پرشور و انقلابی را با رگبار گلوله از پای

درآورد تا آنها بهانه ای پیدا کنند و "فراخوانی" بیرون دهند و سینه‌ی خود را سپر کنند که گویا در مبارزه با رژیم بر دیگران سبقت جسته اند.
خلاصه کنیم: مخالفت سازمان ما با گنجانیدن خواست سرنگونی رژیم در منشور کنفدراسیون است، چیزی که کنفدراسیون را از صورت سازمان توده‌ای بیرون می‌آورد و به حزب سیاسی تبدیل می‌کند آنهم حزبی عجیب‌الخلقه. ولی ما با اینکه در مطبوعات کنفدراسیون از سرنگونی رژیم شاه سخن به میان آید یا حتی به صورت شعار "سرنگون باد رژیم شاه" منعکس گردد مخالفتی نداریم. ما حتی با فرمول‌بندی هائی که در باره‌ی سرنگونی رژیم در کنگره‌ی شانزدهم در منشور آمده به مخالفت برنخاستیم و حتی همین منشور را بعنوان برنامه‌ی وحدت پذیرفتیم و پیشنهاد کردیم. البته در مواردی فرمول‌بندی و شیوه‌ی بیان ممکن است مناسب و مقتضی نباشد ولی این فقط شکل است که بدان می‌توان با دیده‌ی انتقادی نگریست."

سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان با احساس مسئولیت فراوان به سرنوشت توده دانشجو و سازمان متشکل آن کنفدراسیون جهانی برخورد می‌کرد. اسناد زیر گویای گوشه‌ای از این احساس مسئولیت است.

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۴/۰۳/۲۵ در مورد منشور صحبت شد و بنا شد منشوری در مورد کنفدراسیون بر مبنای نظریات سازمان تدوین گردد.
..."
در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۴/۰۴/۰۸ بحث در مورد منشور کنفدراسیون و شعار سرنگونی رژیم شاه.
مطابق بحث، قرار شد رفقا از فرمول زیر دفاع نمایند: "کنفدراسیون از مبارزات خلق ایران در جهت سرنگونی رژیم شاه دفاع می‌نماید.".

این فرمول مانع بزرگ‌تری بود تا کنفدراسیون جهانی به حزب سیاسی بدل شود و همزمان تبلیغات دروغین "خط رزمنده" را که گویا عده‌ای اساسا مخالف سرنگونی رژیم شاه هستند، خنثی می‌کرد. در این فرمول کنفدراسیون جهانی تنها از مبارزات مردم ایران دفاع می‌کرد که این مبارزات از نظر منطق

تاریخی به سمت سرنگونی رژیم سلطنتی در جریان بود. خود کنفدراسیون جهانی به منزله حزب سیاسی در سرنگونی رژیم شاه مستقیما نقشی نداشت و تابع جذر و مد جنبش مردم ایران قرار می‌گرفت.

استدلالات تئوریک خط میانه برای تبدیل کنفدراسیون به حزب سیاسی کمونیستی با دستآویز تغییر منشور کنفدراسیون جهانی

در مقاله زیر که رهبران خط میانه تدوین کرده‌اند، تلاش می‌شود، ثابت کنند که هدف سرنگونی رژیم پهلوی باید در منشور کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی بازتاب یابد. در این نوشته روی سخن آنها با "سازمان انقلابی" حزب توده ایران است.

تصورش را بکنید یک حزب کمونیستی کادرهایش را برای توسعه و تحقق خواست‌های کمونیستی از جمله: نفی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، انجام انقلاب اجتماعی و رفع ستم طبقاتی، کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا برای حفظ سوسیالیسم و نظایر آنها، با این درک تربیت و بسیج کند که آنها با سیاست تحمیل نظریات کمونیستی به درون اتحادیه‌های کارگری بروند تا "سطح آگاهی" کارگران را در اتحادیه کارگری تا قبول سوسیالیسم افزایش داده و مانع شوند که مبارزه کارگران در سطح مبارزه برای بهبود شرایط زندگی و کسب حقوق صنفی آنها در اتحادیه کارگری باقی بماند. زیرا در آن صورت گویا ایدئولوژی بورژوازی بر اتحادیه کارگری حاکم بوده و این اتحادیه ارتجاعی است. به زعم آنها اتحادیه کارگری‌ای‌که کمونیستی نباشد، منحرف بوده و اتحادیه کارگری اکونومیستی است. آنها هرگز رابطه نوع فعالیت کادرهای کمونیست در درون حزب کمونیست را با نوع رابطه فعالیت آنها در اتحادیه‌های کارگری و یا سایر انواع مجامع توده‌ای را درک نکردند. برای آنها بین همه این نوع فعالیت‌ها یک علامت تساوی قرار داشت.

این انحراف "چپ"روانه که از درک غلط آنها از مطالعه آثار لنین نظیر "چه باید کرد" و "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" ناشی می‌شد، توجه نداشت، که هدف اساسی کمونیست‌ها، موضوع کار آنها، رهائی و آسایش بشریت در مجموع آن است که تنها با رسالت طبقه کارگر و کمونیست‌ها مقدور است. این مبارزه باید با دست توده‌های مردم به رهبری حزب کمونیست صورت گیرد و حزب کمونیست باید قادر شود توده‌های مردم را برای مبارزه و لزوم تغییر بنیادی جامعه جلب و بسیج کند. بدون شرکت توده‌ها از انقلاب و بعد از آن از حفظ انقلاب خبری نیست و برای شرکت و جلب توده‌ها به مبارزه اجتماعی، باید توجه کرد که در جوامع طبقاتی مردم در سطوح متفاوتِ درجه آگاهی، آمادگی مبارزاتی و درک سیاسی قرار دارند و منطقا باید در اشکال و سطوح متفاوت مبارزه نموده

و شعارها و مطالبات مقتضی مورد نیاز را در هر برهه از زمان برای نزدیکی به توده‌ها و ارتقاء سطح آگاهی آنان یافت. اگر این تفاوت‌ها نادیده گرفته شوند به بیماری‌ای دچار می‌شویم که خط میانه و جماعت‌های هم‌رنگ آنها دچار شده‌اند. آنها می‌خواهند در روند غامض مبارزه اجتماعی تنها یک شکل و ابزار مبارزه برای تغییر بنیادی جامعه داشته باشند و آنهم تنها شکل حزبی است که شعار سرنگونی رژیم را در دستور کار خود قرار می‌دهد. با درک آنها سایر اشکال مبارزه برای تحقق خواسته‌های مردم که در اشکال اتحادیه‌ها، سازمان‌های مدنی، غیردولتی، دموکراتیک، مطالباتی، فرهنگی و... صورت می‌گیرند، دست و پاگیر بوده، اکونومیستی و عقب‌مانده است. آنها با همین درک نادرست به کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی به مثابه یک سازمان توده‌ای صنف دانشجو برخورد می‌کنند.

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"بحثی در باره منشور کنفدراسیون و رد نظریات انحرافی

بحثی که امروز در باره منشور کنفدراسیون به مرحله اوج خود رسیده است در واقع یک پروسه سه‌ساله را طی می‌کند. تداوم این بحث در بررسی جوانب مختلف آن در سطح وسیع توده‌ای و در اکثریت عظیم سازمان‌های کنفدراسیون از یک سو بازگو کننده رشد کیفی، یعنی سیاسی کنفدراسیون و عناصر متشکل در آن است و از سوی دیگر انعکاسی است از برخورد قاطعانه و آشتی‌ناپذیر سازمان ما به مجموعه انحرافات، مقاومت‌ها و گرایش‌های راست و "چپ"روانه، طرح مسئله تائید برآشتی‌ناپذیری جنبش دانشجوئی خارج از کشور با رژیم ضدخلق محمدرضا شاه، همبستگی بیش‌تر و عمیق‌تر جنبش دانشجوئی ما با مبارزات خلق خود و همچنین پافشاری روی ضرورت پشتیبانی بی چون و چرا از اشکال مختلف مبارزه در درون کشور برخلاف تصور عده‌ای که در میان آنها افراد ساده لوح، ساده‌گرا تا مغرضینی را به توان یافت که معتقد بودند طرح چنین بحثی تنها به خاطر "نوآوری" صورت گرفته است، از یک ضرورت عینی و تاریخی برمبنای بررسی صادقانه به رخدادهای جامعه ما و کوشش به خاطر درک این رخدادها راه یابی برای ادامه موثر مبارزه ناشی می‌گردد."

خط میانه در واقع دلایل تغییر منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی را این گونه بیان می‌کردند که باید مسئله سرنگونی رژیم شاه در آن منشور گنجانیده شود. آنها این خواست خویش را در سازمان‌ها و سمینارهای دانشجوئی با دامن زدن به بحث‌های ایدئولوژیک مارکسیستی و توسل به ادبیات کمونیستی تئوریزه می‌کردند و به پیش می‌بردند. آنها برای این کار از آثار رفیق لنین نظیر "چه باید کرد"، "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" و یا اثر کارل مارکس "هیجدهم برومر لوئی بناپارت" یاری می‌طلبیدند تا ثابت کنند وظیفه کمونیست‌ها در سازمان دانشجوئی کنفدراسیون جهانی که آنرا مترادف با جنبش دانشجوئی قرار می‌دادند، درج خواست سرنگونی رژیم شاه یعنی کسب قدرت سیاسی در منشور کنفدراسیون جهانی است.

خط میانه که خود در نتیجه وحدت با یک سازمان چریکی به وجود آمده بود (گروه پویا[۲۷] – توفان) در سند **"بحثی در باره منشور کنفدراسیون و رد نظریات انحرافی".**

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

در نظریات انحرافی تئوریکش مدعی شده است:

> "... طرح مسئله تائید بر آشتی‌ناپذیری جنبش دانشجوئی خارج از کشور با رژیم ضدخلق محمدرضا شاه، همبستگی بیش‌تر و عمیق‌تر جنبش دانشجوئی ما با مبارزات خلق خود و همچنین پافشاری روی **ضرورت پشتیبانی بی‌چون و چرا از اشکال مختلف مبارزه** در درون کشور... صورت گرفته" است. (تکیه از توفان).

خواننده این سطور باید توجه کند که در آن زمان گروه‌های روشنفکر و دانشجوی انقلابی، فداکار، از جان‌گذشته و آرمان‌پرست با توسل به مبارزه مسلحانه با عملیات تروریستی به صورت منزوی و منفرد، در پی راه‌اندازی موتور بزرگ انقلاب با توسل به راه انداختن موتورهای کوچک عملیات مسلحانه برای ساقط کردن رژیم ضدخلقی محمدرضا شاه بودند. آنها در همان زمان نیز علیرغم نیات خوب، به جوانان انقلابی میهن ما راه نادرستی را برای آزادی ایران پیشنهاد می‌دادند که خساراتش بیش از مزایایش بود.

[۲۷] - اتحادیه کمونیستهای ایران محصول وحدت سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست– لنینیست) و گروه پویا که بخشی از گروه فلسطین در عراق بود بوجود آمد. این سازمان در کنفدراسیون جهانی به خط میانه شهرت داشت.

راهی که به نابودی ذخایر انقلابی خلق ما، سرخوردگی جنبش و شکست آن منجر می‌شد. آنها به جای آموزش به مردم و توجه به اهمیت توده‌های خلق، سیاست انزوا از خلق و رفتن به خانه‌های تیمی را تبلیغ می‌کردند و نیروهای انقلابی را به کژراه می‌فرستادند. زیرا آنها کار انقلاب را کار توده‌های عظیم خلق ندانسته و نقش تاریخساز آنها را به هیچ رسانده و در عوض نقش روشنفکران و دانشجویان را برجسته می‌نمودند. همین کار را نهضت‌های منحرف دانشجوئی در آمریکای لاتین انجام می‌دادند و یا حرکت "نارودنیک‌ها" در روسیه بنحوی دنبال می‌کردند. این تجربه جهانیِ شکست خورده متاسفانه سرمشق این جوانان برای شکست بزرگ‌تر قرار گرفت.

وظیفه کمونیست‌ها در آن زمان این بود که در عین حمایت از جوهر انقلابی و ستایش از راه قهرآمیز مبارزه آنها، نشان بدهند که این شیوه مبارزه "قهرمانانه" و جدا از توده مردم و از بالای سر آنها، نتیجه‌ای جز شکست نداشته و باید از این روش مبارزه دست کشید و به نوع موثر و آزموده مبارزه توسل جست. وظیفه کمونیست‌ها پشتیبانی بی‌چون و چرا از این مبارزات نبود، بلکه باید **با چون چرا** به آن برخورد انتقادی می‌کرد و جوانان و به ویژه دانشجویان احساساتی درون کنفدراسیون جهانی را از رفتن به این بیراهه برحذر می‌داشت.

نکته دیگری که در این بیانات همیشه با نیت خاص روانی بیان شده و به نحوی در پرده می‌ماند، مساوی قرار دادن "جنبش دانشجوئی به طور کلی" با "کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران در خارج از کشور (اتحادیه ملی)" به طور مشخص است. منتسب کردن خواست‌های انقلابی به یک جنبش به طور کلی، راحت‌تر قابل القاء به توده دانشجو و شنونده است، تا به صراحت گفته شود، منظور از جنبش دانشجوئی در خارج از کشور همان سازمان متشکل دانشجویان یعنی کنفدراسیون جهانی است و این کنفدراسیون جهانی است که باید مسئله سرنگونی رژیم ضدخلقی شاه و کسب قدرت سیاسی را در دستور کار خود قرار دهد. آنها در سند خود آورده‌اند:

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

> "۳ – تحت تسلط چنین رژیمی که جهت سیادت طبقاتی و حفظ مناسبات غارتگرانه امپریالیسم به بیشرمانه‌ترین جنایات و ننگین‌ترین شیوه‌ها در مقابل خواست‌های اولیه دموکراتیک خلق متوسل می‌شود، خلق قادر به کسب حقوق دموکراتیک خویش نیست جز از طریق برچیدن بساط دیکتاتوری فاشیستی حاکم. با

> این شناخت درست از ماهیت، جنبش سیاسی خلق با وجود پراکندگی سازمان و تشکیلاتی قرارگاه آنرا مورد آماج حمله بی‌امان قرار داد و هدفِ مرحله‌ای خود را نه در مبارزه با عملکردهای رژیم بلکه در سرنگونی رژیم استبدادی وابسته مطرح نمود. با اعتقاد به این واقعیت تبلیغ سرنگونی رژیم استبدادی محمدرضا شاه برای تبدیل آن به شعار عام و دموکراتیک مردم و بسیج توده‌ای مردم در این جهت به صورت اولین و اساسی‌ترین وظیفه پیشروترین بخش جنبش سیاسی خلق درآورد، تعمیق دستآرودهای فوق و به طور مشخص ضرورت سرنگونی رژیم استبدادی تحت دو عامل اساسی در جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ما صورت گرفت." (تکیه از توفان)

در این شیوه نگارش یک نوع مردِرندی سیاسی برای بازگذاردن راه فرار بعدی نیز تعبیه شده است. نگارندگان از "**تبلیغ** سرنگونی رژیم استبدادی" و یا "**ضرورت** سرنگونی رژیم استبدادی" صحبت می‌کنند. در حالی که موضوع بحث و اختلاف نظر در درون کنفدراسیون جهانی اساسا بر سر **ضرورت** سرنگونی رژیم محمدرضا شاه و یا تبلیغ سرنگونی رژیم محمدرضا شاه چه برسد به مبارزه تنها برای رفع "استبداد" این رژیم نبود. نفس وجود کنفدراسیون جهانی و تمامی کار فرهنگی این سازمان در طی تاریخش افشاءگری ماهیت ارتجاعی و ضدملی رژیم محمدرضا شاه به حساب می‌آمد که مستمرا و بی‌وقفه لزوم برچیدن این دستگاهِ حاکمِ سرکوب، ضددموکرات و ضدملی را تبلیغ و به همه اعضاء و هوادارانش توصیه می‌نمود. کنفدراسیون جهانی در طی حیات پرافتخار خویش اثبات می‌کرد که دودمان پهلوی سد راه آزادی، دموکراسی و استقلال ایران است. از این گذشته موضوع بحث‌ها و اختلافات بر سر این نیز نبود که آیا باید فقط بر ضد "استبداد" رژیم شاه و نه مجموعه رژیم حاکم مبارزه کنیم، بلکه بر سر این بود که آیا کنفدراسیون جهانی باید امر سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را در برنامه و منشور خود قرار دهد و یا خیر. اختلاف نه بر سر ضرورت سرنگونی و یا تبلیغ سرنگونی و یا تبلیغ ضرورت سرنگونی و یا فقط مبارزه با استبداد رژیم محمدرضا شاه نبود، بلکه بر سر تعیین مرز روشن میان حزب سیاسی و یک سازمان دانشجوئی حرفه‌ای بود. این دو بحث ماهیتا با یکدیگر متفاوت هستند و نمی‌شود با معجزه و شعبده‌بازی با الفاظ ماهیت بحث‌ها را مخدوش کرد.

در همان سند مجددا و به درستی گفته می‌شود که رژیم شاه "در مقابل خواست‌های اولیه دموکراتیک خلق متوسل به بیشرمانه‌ترین جنایات می‌شود و مانع می‌گردد تا خلق به کسب حقوق دموکراتیک خویش دست یابد. نتیجه آنکه برای دست‌یابی خلق به حقوق دموکراتیک رژیم ضدخلقی شاه باید سرنگون شود."[۲۸]

این ادعا مبنی بر اینکه "خلق قادر به کسب حقوق دموکراتیک خویش نیست، جز از طریق برچیدن بساط دیکتاتوری فاشیستی حاکم" فقط به طور مشروط صحیح است. رژیم محمدرضا شاه مانع اساسی تحقق دموکراسی در ایران بود، ولی از این حکم صحیح این نتیجه نادرست ناشی نمی‌شد که مبارزه برای دموکراسی و مطالبات مردم در همان زمانِ حکومت پهلوی زائد بوده "رفرمیستی و ضدانقلابی" است و به جای طرح خواست‌های دموکراتیک و مطالباتی باید به مبارزه مسلحانه چریکی متوسل شد. با این استدلال فاتحه هرگونه مبارزه دموکراتیک و مطالباتی در کلیه ممالک استبدادی چه در آسیا، آفریقا و چه در آمریکای لاتین خوانده شده است. اگر کمونیست‌ها به دنبال این شعارهای توخالی تروتسکیستی بروند، آنوقت آنها دیگر نیازی به مبارزه دموکراتیک و یا تدوین برنامه حداقل احزاب کمونیستی ندارند. اگر کمونیست‌ها به دنبال این شعارهای تروتسکیستی بروند، آنوقت خواست تساوی حقوق اجتماعی زن و مرد که تا دوران زوال طبقات وجود دارد به حرف مفت بدل می‌شود و باید آنرا

---

[۲۸] – البته تجربه تاریخ نشان داد که با سرنگونی رژیم فاشیستی حاکم نمی‌توانست در ایران دموکراسی برقرار شود که نشد و یک رژیم سرکوبگر دیگری در آن برسر کار آمد. برای استقرار دموکراسی در ایران مهم این بود و هست که بعد از رژیم فاشیستی حاکم چه نیروئی برای تحقق دموکراسی خلقی برسر کار آید که آنهم وابسته به قدرت حزب پرولتری و توانائی آن در رهبری مردم است. از این تجربه نتیجه می‌شود که کمونیست‌ها نمی‌توانند به صورت کور تنها خواهان سرنگونی رژیم‌های حاکم باشند بدون آنکه بدیلی به مردم ارائه دهند، در غیر اینصورت در نتیجه بی‌دورنمائی می‌توانند به آلت دست حکام مرتجع بعدی و یا امپریالیسم و صهیونیسم بدل شوند و توده‌ها را با فرهنگ و ادبیات نادرست، به طعمه‌هائی برای بلعیده‌شدن توسط نیروهای ارتجاعی و متشکل‌تر بدل کنند. کمونیست‌ها همیشه باید در تبلیغات خود پرچم و دورنمای خویش را در دست داشته باشند و فریب شعارهائی از این قبیل "همه با هم" و یا اینکه باید "شعار مرحله‌ای را همه با هم را بدهیم" و بقیه را به آینده موکول کنیم و نظایر اینها را نخورند. وقتی به جای مبارزه با عملکردهای یک رژیم ضددموکراتیک، مسئله سرنگونی رژیم در دستور کار قرار گیرد، طبیعتا مسئله حکومت آتی نیز که باید به جای رژیم قبلی بر سر کار آید مطرح است و باید طرح گردد. بحث را نمی‌شود ممنوع کرد و تنها شعار مردم را تا سرنگونی رژیم شاه به رسمیت شناخت و تا آن زمان ضرورت آنرا تبلیغ کرد و در مورد رهبری طبقه کارگر و یا انقلاب دموکراتیک نوین سکوت اختیار نمود و بحث را ممنوع اعلام کرد. نمی‌شود توده را به مبارزه کشید و بعد به "امان خدا" رها کرد. البته تمام این بحث‌ها مربوط به خط‌مشی احزاب است و ربطی به کنفدراسیون جهانی ندارد ولی کسانی را که فرقی میان حزب و سازما توده‌ای نمی‌گذاردند افشاء می‌کند.

بایگانی کرد و حتی ادعای مبارزه کمونیست‌ها بر ضد سرکوب و ستمگری حاکم نیز حرف مفت است، زیرا مبارزه با سرکوب و ستمگری الزاما مبارزه برای تغییر بنیادی جامعه نیست، بلکه مبارزه‌ای روزمره، گذرا برای کسب امتیازات بیش‌تر و بهبود شرایط سیاسی و اقتصادی توده‌هاست. این درکِ خط میانه تمام دامنه وسیع مبارزه مردم را در حد یک شعار محدود – که آنهم هنوز به شعار عمومی مردم تبدیل نشده است – خلاصه می‌کند و طرح این شعار را راهگشای همه موانع و مشکلات راه جنبش جا می‌زند. این مانند آن می‌ماند که گفته شود چون در زمان تسلط ارتجاع و امپریالیسم، آسایش و رفاه و آزادی بشریت ممکن نیست، پس برای تحقق این آرمان‌ها فقط باید ارتجاع و امپریالیسم را نابود کرد و سنگ بزرگ بلند نمود و از مبارزه روزمره و مشخص بر ضد ارتجاع و امپریالیسم به بهانه "فعالیت انقلابی" و "کارهای کارستانِ" نسیه، طفره رفت. شعار آنها این است:

"یا سرنگونی امپریالیسم و ارتجاع جهانی و یا هیچ!"

لنین به این تفکر واژگونه و چپ‌نما، تفکر "اکونومیسم امپریالیستی" می‌گفت، زیرا آنها از مارکسیسم کاریکاتوری ساخته بودند که با یک شعار کلی هر مبارزه مشخصی را نفی می‌کردند، غافل از اینکه به گفته لنین:

> "۱ – هرگاه پرولتاریا با توسل به مبارزه به خاطر دموکراسی خود را برای انقلاب آماده نسازد،
>
> ۲ – بدون تحقق بخشیدن کامل دموکراسی سوسیالیسم پیروزمند قادر نمی‌باشد پیروزی خود را به کرسی بنشاند و زوال دولت برای بشریت به صورت واقعیت دربیاید" (کاریکاتوری از مارکسیسم صفحه ۸۲ چاپ فارسی ترجمه و انتشار حزب کار ایران – توفان).

لنین بر این نظر بود که توده‌ها را نمی‌شود به بهانه، چون ارتجاع مطلق حاکم است، خانه‌نشین کرد. برعکس برای انجام انقلاب اجتماعی که به دست توده صورت می‌گیرد، باید توده‌ها را تربیت کرد و این آموزش توده‌ها بدون مبارزه برای کسب دموکراسی، بدون مبارزه برای تحقق خواست‌های مشخص، عملی نیست. مبارزه برای خواست‌های مشخص مفهومش این نیست که این خواست‌ها حتما توسط رژیم‌های ارتجاعی و یا امپریالیسم تحقق می‌یابند، بلکه مفهومش این است که شما تنها در این متن

می‌توانید به توده‌ها مفهوم و ماهیت مبارزه طبقاتی را نشان داده و آنها را برای آینده تربیت کنید. نتیجه اینکه خلق قادر به کسب همه حقوق دمکراتیک خویش تا زمانی که شاه بر قدرت نشسته است، نیست، ولی خلق برای درک این مطلب باید به مبارزه مشخص برای تحقق خواست‌های دموکراتیک دست زند تا در این عرصه آموزش ببیند و آماده نبرد نهائی شود. انقلاب اجتماعی به سادگی روشن کردن کلید برق نیست، بیش‌تر به روند تولید برق شباهت دارد.

این درک خط میانه و سایر "چپ"روها به آنجا می‌انجامید که مبارزه برای تحقق هر خواست دموکراتیک و یا بشردوستانه در زمان شاه را "رفرمیستی و اکونومیستی" جا بزنند و فقط هوادار کار "کارستان" و "یکبارگی" باشند. برای آنها تنها خواست سرنگونی رژیم شاه و آنهم نه سرنگونی سلطنت در تمامیت آن در منشور کنفدراسیون جهانی مشکل‌گشای انقلاب ایران و جنبش سیاسی خلق بود.

تحقیر قانون اساسی مشروطیت و برخورد غیرماتریالیستی دیالکتیکی به آن، تحقیر مبارزه برای تحقق حقوق بشر و ذم اعلامیه حقوق بشر، مبارزه برای تحقق خواست‌ها و مطالبات عمومی مردم، همه و همه برای آنها صنفی‌گرائی و ضدانقلابی محسوب می‌شد.

البته این "چپ"روها در عمل ناچار بودند از خواست برگزاری علنی دادگاه‌های فرمایشی و حضور هیات منصفه در دادگاه‌ها، از خواست منع شکنجه در زندان‌های ایران، آزادی زندانیان سیاسی، تحقق حقوق بشر، احترام به قانون، انتخابات آزاد، تساوی حقوق اجتماعی زن و مرد، افزایش حقوق کارگران دفاع کنند. نمی‌شد "چپ"روانه مدعی شد که چون رژیم شاه خواست‌های خلق را برآورده نمی‌کند، پس مبارزه ما و طرح این مسایل بی‌هوده بوده و ما "زور زیادی" می‌زنیم. نمی‌شد مدعی شد که مبارزه برای خواست‌های دموکراتیک و مطالبات محقانه مردم، فریب مردم بوده و "رفرمیستی و اکونومیستی" است و باید با یک ضربه انقلاب کرد و همه چیز را متحقق نمود!!؟. نمی‌شد مدعی شد خواست انتخابات آزاد و آزادی احزاب را از این رژیم انتظار داشتن، به معنی دل بستن به این رژیم و یا قبول "قانون اساسی ارتجاعی مشروطیت" است. نمی‌شد مدعی شد چون این رژیم قادر نیست تساوی حقوق اجتماعی زن و مرد را تامین کند پس ما باید از طرح این خواست انصراف بجوئیم و طراحان این شعار و خواست‌ها را "رفرمیست و ضدانقلابی" جار بزنیم.

این "چپ"روها که با ویروس چریکیسم مبتلا شده بودند، نمی‌فهمیدند که برای انقلاب به توده مردم نیاز است و باید این توده در روند مبارزه و گام به گام ارتقاء سطح آگاهی یابد، آموزش ببیند تا قادر باشد کوه را از جا بکند.

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"عامل دیگری در تعمیق ضرورت سرنگونی رژیم استبداد محمدرضا شاه نقش عنصر آگاه در اجتماع ما بوده، نقش سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی است که بعد از جنبش توده‌ای ۱۵ خرداد پا به عرصه وجود گذاشتند. با حرکت از واقعیت مبارزه و دادن قربانی‌های بی‌شمار و مبارزه خستگی‌ناپذیر توانستند مبارزه علیه استبداد مطلقه را در مقیاس وسیع برای مردم مطرح نمایند و نشان دهند که مبارزه علیه این دیکتاتوری هدف مشترک همه اقشار و طبقات خلق در این مرحله از مبارزه است.

رژیم محمدرضا شاه امروز شکل تبلور یافته دیکتاتوری ارتجاع ایران و امپریالیسم و مانع عمده همه اقشار و طبقات خلق در راه شکوفائی جامعه است. امروز هیچ مبارزه سیاسی در ایران صورت نمی‌گیرد که در راه سرنگونی استبداد گام برندارد و این وظیفه مهم را تدارک نبیند. جنبش دانشجوئی و بخش متشکل آن در خارج از کشور (کنفدراسیون جهانی) به عنوان بخش تفکیک‌ناپذیر جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم میهن ما نیز از این قاعده مستثنی نیست. و اگر آرزوی تحقق منافع دانشجویان بدون تحقق منافع خلق برای همیشه به دور انداخته شده باشد برای کنفدراسیون جهانی راهی جز این نمی‌ماند که به عنوان بخشی از جنبش خلق هم‌پا و هم‌سو با مبارزات آن گام بردارد، در غیر آنصورت بخشی از این جنبش نخواهد بود.

سازمان ما، کنفدراسیون، امروز در مرحله حساس از مبارزات خویش قرار گرفته است و تنها ضامن گذار موفقیت‌آمیز از این مرحله قبول شعار عام جنبش دموکراتیک مردم مبنی بر لزوم سرنگونی رژیم استبدادی محمدرضا شاه، مرزبندی دقیق با رژیم دست‌نشانده، تاکید بر آشتی‌ناپذیری با رژیم شاه و انعکاس آن در منشور و کلیه فعالیت‌های خویش می‌باشد."

در این بخش در عین تجلیل از خط‌مشی چریکی که گویا نقش "عنصر آگاه" را در جامعه ایفاء می‌کند و به مردم لزوم سرنگونی رژیم استبدادی محمدرضا شاه را آموزش داده است، نتیجه می‌گیرد که:

"جنبش دانشجوئی و بخش متشکل آن در خارج از کشور (کنفدراسیون جهانی) به عنوان بخش تفکیک‌ناپذیر جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم میهن ما نیز از این قاعده مستثنی نیست".

این شیوه نگارش در تائید این امر است که جریان‌های چریکی نماینده خلق ایران هستند و خواست خلق ایران را بیان می‌کنند و کنفداسیون جهانی هم که بخشی از خلق است باید همان خواست را بیان کند. امروز حداقل روشن است که چریک‌ها نه نماینده خلق ایران بودند و نه نماینده طبقه کارگر ایران، آنها تنها بخش انقلابی خرده بورژوازی روشنفکری ایران را نمایندگی می‌کردند و نه بیش‌تر. انقلاب ایران در ۱۳۵۷ به این تئوری‌های پوچ خط بطلان کشید و ذهنی‌گری روشنفکران چریک شده درون کنفدراسیون جهانی را برملا کرد. در این گفتارِ تئوریسین خط میانه، مفاهیم "سرنگونی رژیم استبداد محمدرضا شاه"، "مبارزه علیه استبداد مطلقه"، "مبارزه علیه دیکتاتوری"، "لزوم سرنگونی رژیم استبدادی محمدرضا شاه" هیچ‌کدام به مفهومی نیستند که آنها برای درج آن در منشور کنفدراسیون جهانی تلاش می‌کردند. مبارزه با استبداد و دیکتاتوری الزاما مفهوم سرنگونی را به دنبال ندارد و راه مبارزه برای تحقق دموکراسی و طرح خواست‌ها و مطالبات دموکراتیک را مسدود نمی‌کند. خواست سرنگونی رژیم استبدادی محمدرضا شاه نافی سرنگونی سلطنت مشروطه نیست. این نوع بیان‌های ناروشن تنها راه فرار را در لحظه به بن‌بست افتادن، در درگیری‌های ایدئولوژیک و سیاسی در مجامع عمومی باز می‌گذارد. وقتی در این بخش می‌آید:

"امروز هیچ مبارزه سیاسی در ایران صورت نمی‌گیرد که در راه سرنگونی استبداد گام برندارد"،

و با این استدلال کنفدراسیون جهانی باید وظیفه سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را به عهده بگیرد. این بیانات پیشگوئی پیامبرگونه‌ای نیست. زیرا با این درک می‌شود هر خواست مطالبات مشخص "رفرمیستی" و "اکونومیستی" از قبیل "تساوی اجتماعی حقوق زن و مرد" و "انتخابات آزاد" و یا "آزادی احزاب و سندیکاها" را نیز "گامی در راه سرنگونی" تفسیر کرد. خط میانه با این شیوه نگارش در عین استفاده از عبارات "چپ و انقلابی" راه اقدام به هر عملی را نیز باز می‌گذارد و عدم باور خود را

به سخنان خود بیان می‌کند. خط میانه برای مبارزه تئوریک و ارعاب رقیب، امر کسب قدرت سیاسی را به صورت مبارزه‌ای مطلق در آورده ولی در عمل برای ممانعت از انزوا ناچار می‌شود در این مطلق‌گرائی واقعیات اجتماعی را نیز در نظر بگیرد و عملگرا و پراگماتیست شود. از این گذشته این تئوریسین‌ها که فقط محدود به خط میانه نمی‌شوند به اسرار جدیدی نیز پی برده‌اند که ما در زیر به آن اشاره می‌کنیم. آنها نوشته‌اند:

> "جنبش دانشجوئی و بخش متشکل آن در خارج از کشور (کنفدراسیون جهانی) به عنوان بخش تفکیک ناپذیر جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم میهن ما نیز از این قاعده مبنی بر اینکه "امروز هیچ مبارزه سیاسی در ایران صورت نمی‌گیرد که در راه سرنگونی استبداد گام برندارد"، "مستثنی نیست".

از این حکم صحیح که جنبش دانشجوئی بخش لاینفک جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم است و اینکه مبارزه سیاسی مردم ایران در جهت سرنگونی رژیم محمدرضا شاه می‌باشد، این نتیجه حاصل نمی‌شود که کنفدراسیون جهانی صنف محصلین و دانشجویان ایرانی فاقد قانونمندی‌های مستقل درونی خود برای حفظ و بقاء موجودیت خویش بوده و باید خواهان سرنگونی رژیم محمدرضاشاه، ملهم از جنبش عمومی دانشجوئی باشد. این به آن می‌ماند که مدعی شویم چون جنبش کارگری بخش لاینفک جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم است و مبارزه سیاسی مردم ایران در جهت سرنگونی رژیم محمدرضا شاه است، پس اتحادیه‌های کارگری نیز به عنوان سازمان‌های متشکل صنفی طبقه کارگر الزاما باید خواهان سرنگونی رژیم شاه باشند. واقعا اگر چنین نتیجه‌گیری‌های ضد علمی مجاز باشد، آنوقت ضرورت تعدد سازمان‌های توده‌ای از جمله اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های مشابه در اجتماع از بین می‌روند و همه سازمان‌های توده‌ای، سربازانِ آن "جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی" و نامرئی مردمی خواهند بود که به استناد تعلق به خلق، برای سرنگونی رژیم شاه به صورت بالقوه وجود داشته و باید منافع صنفی خویش را نادیده بگیرند. با این تئوری به ظاهر انقلابی و سفسطه‌آمیز، این سازمان‌های توده‌ای ضرورت وجودی خویش را به صورت سازمان‌های مستقل با قانونمندی‌های داخلی خویش از دست می‌دهند و همه به صورت سربازان موهومی جبهه واحد خلق برای سرنگونی رژیم مطلقه سلطنت در می‌آیند.

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"عامل دیگری در تعمیق ضرورت سرنگونی رژیم استبداد محمدرضا شاه نقش عنصر آگاه در اجتماع ما بوده، نقش سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی است که بعد از جنبش توده‌ای ۱۵ خرداد پا به عرصه وجود گذاشتند. با حرکت از واقعیت مبارزه و دادن قربانی‌های بی‌شمار و مبارزه خستگی‌ناپذیر توانستند مبارزه علیه استبداد مطلقه را در مقیاس وسیع برای مردم مطرح نمایند و نشان دهند که مبارزه علیه این دیکتاتوری هدف مشترک همه اقشار و طبقات خلق در این مرحله از مبارزه است.

رژیم محمدرضا شاه امروز شکل تبلور یافته دیکتاتوری ارتجاع ایران و امپریالیسم و مانع عمده همه اقشار و طبقات خلق در راه شکوفائی جامعه است. امروز هیچ مبارزه سیاسی در ایران صورت نمی‌گیرد که در راه سرنگونی استبداد گام برندارد و این وظیفه مهم راتدارک نبیند. جنبش دانشجوئی و بخش متشکل آن در خارج از کشور (کنفدراسیون جهانی) به عنوان بخش تفکیک‌ناپذیر جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم میهن ما نیز از این قاعده مستثنی نیست. و اگر آرزوی تحقق منافع دانشجویان بدون تحقق منافع خلق برای همیشه به دور انداخته شده باشد برای کنفدراسیون جهانی راهی جز این نمی‌ماند که به عنوان بخشی از جنبش خلق هم‌پا و هم‌سو با مبارزات آن گام بردارد، در غیر آنصورت بخشی از این جنبش نخواهد بود.

سازمان ما، کنفدراسیون، امروز در مرحله حساس از مبارزات خویش قرار گرفته است و تنها ضامن گذار موفقیت آمیز از این مرحله قبول شعار عام جنبش دموکراتیک مردم مبنی بر لزوم سرنگونی رژیم استبدادی محمدرضا شاه، مرزبندی دقیق با رژیم دست‌نشانده، تاکید بر آشتی‌ناپذیری با رژیم شاه و انعکاس آن در منشور و کلیه فعالیت‌های خویش می‌باشد."

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"به عللی که در جای دیگر به آنها خواهیم پرداخت عده‌ای در کنفدراسیون قادر به درک ضرورت این "تعمق در گذشته" آموزش از آن و تحلیل از شرایط عینی مبارزه نبوده و از این رو به طرق و دلایل مختلف و گاه متضاد به مخالفت با این حرکت پیشرو و مبارزه‌جویانه برخاسته‌اند و خود به حرکت متقابل دست زده‌اند که ماهیت آن نیز موضوع بررسی ما خواهد بود. ولی قبلا به استدلال این مخالفین می‌پردازیم و از آنجا که این مخالفت بیش‌تر در پرده غیر واقعی و عوام‌فریب "دفاع از منافع" پرولتاریا صورت می‌گیرد و این عده مشی انحرافی خود را در جنبش دموکراتیک در پی لغت‌پردازی‌های "مارکسیستی" می‌پوشانند. ناچاریم به تئوری‌هایشان که با همه چیز وجه اشتراک دارد غیر از مارکسیسم اتکاء نمائیم و ضمنا نظریات درست را هم بیان کنیم. اولین نکته‌ای که در بررسی‌های این عده توجه را به خود جلب می‌کند عدم درک رابطه منطقی بین طبقه، بین مبارزه طبقه و مبارزه خلق است.

در جامعه ما این نفع مشترک همه اقشار و طبقات خلقی انعکاس خود را در مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی می‌یابد. مبارزه دموکراتیک (یعنی مبارزاتی که هدف آن ایجاد آنچنان روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که در بستر آن اقشار و طبقات خلقی قادر به رشد و شکوفائی باشند) و ملی (یعنی ضدامپریالیستی). تا آنجا که مسئله مربوط به مبارزه ملی است چنین به نظر می‌رسد که در درون جنبش دانشجوئی وحدت نظر موجود است ولی در مورد مبارزات دموکراتیک این حکم را نمی‌توان داد و اگر زمانی در یکی از مبارزات، انحرافی اساسی روی دهد جانب دیگر این مبارزه نیز منحرف خواهد شد. بنابراین مبارزه به خاطر درک روشن از مبارزات دموکراتیک درجهت دقیق‌تر کردن مبارزه ملی نیز قرار دارد. اصولا در هر جامعه‌ای که در آن حکومت استبدادی حکمفرما باشد اولین و اساسی‌ترین وظیفه مبارزه دموکراتیک چیزی نمی‌تواند باشد جز حرکت در جهت سرنگونی و انهدام این استبدادی، زیرا استبداد در تضاد آشتی‌ناپذیر با هر نوع دموکراسی قرار دارد و استقرار دموکراسی بدون سرنگونی استبداد امکان‌پذیر نیست و نمی‌تواند باشد.

این واقعیت چه در زمانی که انقلاب بورژوا دموکراتیک در دستور قرار داشت و چه آنگاه که هدف مرحله‌ای انقلاب دموکراتیک نوین و استقرار دموکراسی خلق است صدق می‌کند. این واقعیتی است که شرایط مبارزه تحمیل می‌کند و عدم توجه به آن به انحراف جنبش دموکراتیک منجر می‌گردد. بنابراین اولین، بهترین و اصولی‌ترین وظیفه جنبش دموکراتیک در جامعه‌ای که در زیر یوغ استبداد به سر می‌برد، سرنگونی حکومت استبدادی است. این خواست عینی تمام اقشار و طبقاتی است که در زیر سلطه استبداد قرار دارند و در این هدف تمام نیروهای خلقی از طبقه کارگر و اقشار خرده‌بورژوازی روستائی و شهری گرفته تا بورژوازی ملی که در کشورهای عقب‌نگهداشته شده ضعیف است، از نظر عینی سهیمند و بهمین دلیل قادرند بر روی این وظیفه مرحله‌ای انقلاب توافق و همکاری کنند. آنچه مربوط به شرکت پرولتاریا در این مبارزه می‌شود باید روشن کرد که پرولتاریا به علت موقعیتش در پروسه تولید و نه به خاطر فقرش پیگیرترین طبقه در راه ایجاد دموکراسی است. منافع واقعی پرولتاریا در گرو از بین بردن طبقات و حکومت‌های طبقاتی است. حتی دیکتاتوری پرولتاریا که خودش به خاطر تحقق آن مبارزه می‌کند همانگونه که پرولتاریا برای رسیدن به اهداف اقتصادی‌اش مراحل مختلف را باید طی کند، در زمینه دموکراسی هم اهداف مرحله‌ای مناسب با اهداف اقتصادی‌اش را مطرح می‌نماید. مثلا انقلاب دمکراتیک نوین نه هدف نهائی اقتصادی و نه هدف نهائی دموکراتیک پرولتاریا را تشکیل می‌دهد ولی پرولتاریا به خاطر دست‌یابی به دموکراسی واقعی مجبور است در صف اول این مبارزه دموکراتیک قرار گیرد." (تکیه همه جا از توفان)

در این عبارت سرنوشت مبارزه ملی نیز به سرنوشت و درک از مبارزه دموکراتیک گره می‌خورد و نگارنده برای آن که با مدعیان مبارزه ملی نیز تسویه حساب کند نخست به کالبد شکافی درک آنها از مبارزه دموکراتیک می‌پردازد. ولی ما می‌دانیم که دموکراسی یک مقوله طبقاتی است و درک همه طبقات از تحقق دموکراسی یکی نیست و نمی‌تواند باشد. به همین جهت نیز از پیگیری و یا عدم پیگیری طبقات گوناگون نسبت به امر تحقق دموکراسی صحبت می‌شود. پرولتاریا منافعش در تحقق کامل دموکراسی و شرکت دادن توده‌های خلق در سرنوشت خودشان است در حالیکه بورژوازی اعتقادی

به توده ندارد و دموکراسی مورد نظر وی دموکراسی لیبرالی بورژوائی و برگزاری انتخابات "آزاد" است. پس به این جهت نمی‌توانیم درک از پرولتاریا و بورژوازی را در عرصه مقوله دموکراسی یکسان بانگاریم. به همین جهت بورژوازی هرگز با انجام انقلاب دموکراتیک نوین موافق نیست و آن را زیاده‌روی در حق انقلاب می‌داند. این درست است که استبداد در تضاد آشتی‌ناپذیر با هر نوع دموکراسی قرار دارد. ولی در جائی که منافع بورژوازی از جانب پرولتاریا تهدید شود، بورژوازی حتی حاضر است با استبداد نیز مماشات کند. بیان چنین احکام کلی در بالا آنهم برای استخراج نتایج مطلوب طبیعتا کار را به بن بست می‌کشاند. نویسندگان مدعی شده‌اند "استقرار دموکراسی بدون سرنگونی استبداد امکان‌پذیر نیست و نمی‌تواند باشد" که منظور آنها کسب دموکراسی مطلق آنهم با رهبری پرولتاریا در روند مبارزه برای حرکت به سمت سوسیالیسم است. وگرنه شرایطی را می‌شود تصور کرد که با فشار توده‌های مردم و تشدید تضادهای در پائین و بالا استبداد ناچار به عقب‌نشینی شده و امتیازاتی به طبقات فرودست جامعه بدهد. واقعیات عینی جامعه نشان می‌دهند که مبارزه توده مردم برای کسب حقوق مطالباتی خود همه چیز یا هیچ چیز نیست. محصولات و دستآوردهای این مبارزه نسبت به نوسانات مبارزه و توازن قوای طبقاتی متفاوت است و مردم نمی‌توانند و نباید آنقدر منتظر بمانند که استبداد با سرنگونی مستبدان برای همیشه زخت بر بسته و راه استقرار دموکراسی را هموار کند. این نوع درک صددرصدی و کلی گوئی بدون توجه به شرایط مشخص مبارزه کار را به آنجا می‌کشاند که مبارزه برای تحقق بیش‌تر دموکراسی و کسب حقوق و امتیازات بیش‌تر به تحقق دموکراسی کامل و سرنگونی مستبد موکول شود که ممکن است ده‌ها سال طول بکشد. در یک کلام مبارزه دموکراتیک را نمی‌شود به بهانه فرجام نهائی انقلاب به محاق تعطیل سپرد و بی‌عملی "انقلابی" را پیشه کرد. نگارندگان این رساله نقش طبقات و مبارزه طبقاتی را به صفر رسانده‌اند و بورژوازی ملی ایران را دموکرات جلوه داده که گویا هم در انقلاب بورژوا دموکراتیک و هم در انقلاب دموکراتیک نوین با هرگونه استبداد مبارزه خواهند نمود و در مبارزه ضداستبدادی در کنار طبقه کارگر خواهند بود.

از بحث تئوریک دور شویم و به مبارزه مشخص بپردازیم که برای خواننده قابل لمس باشد. از نظر سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان رژیم محمدرضا شاه یک رژیم مستبد محسوب می‌شد و خلق ایران باید این رژیم استبدادی را سرنگون می‌کرد تا یکی از سدهای پیشرفت ایران به سوی آینده درخشان برچیده شود. ولی سازمان توفان تحقق مبارزات مطالباتی و دموکراتیک را در کنفدراسیون جهانی به سرنگونی نهائی رژیم محمدرضا شاه محدود نمی‌کرد و معتقد بود که کنفدراسیون جهانی باید

مبارزه دموکراتیک و خواست‌های مطالباتی و مدنی را در دستور کار خود قرار دهد که البته می‌داد و آنها را در کنگره‌ها به تصویب می‌رسانید و کارنامه فعالیت کنفدراسیون سرشار از این مبارزه افشاءگرانه و دموکراتیک بود. "چپ"روها هرگونه کار دموکراتیک را ناچیز و رفرمیستی، سازشکارانه جلوه می‌دادند و خواهان کاری بودند "کارستان" یعنی این که ما باید در درجه اول شاه مستبد را سرنگون کنیم تا بتوانیم در ایرانِ دموکراتیکِ آینده به همه خواست‌های دموکراتیک مردم دست یابیم. این سنگِ بزرگِ علامت نزدن، نماد آن خودنمائی "انقلابی" بود که کار مستمر، پرحوصله، سنجیده کنفدراسیون جهانی را بی‌ارزش جلوه دهد و همه چیز را وابسته به سرنگونی نهائی رژیم محمدرضا شاه کند که گویا حاضر نیست به هیچ عقب‌نشینی تن در دهد[۲۹] که عملا تعطیل مبارزه با زبان "انقلابی" بود.

در این بخش خط میانه تعریف خویش را از مبارزه دمکراتیک که آنرا مبارزه بر ضد فئودالیسم می‌دانست، یواشکی و بدون انتقاد از خود پس گرفته و بلاواسطه وارد بحثی در مقولات مارکسیستی شده است. مفاهیمی نظیر عبارات زیر:

"پرولتاریا"، "انقلاب بورژوا دموکراتیک"، "مرحله انقلاب دموکراتیک نوین و استقرار دموکراسی خلقی" و یا "آنچه مربوط به شرکت پرولتاریا در این مبارزه می‌شود باید روشن کرد که پرولتاریا به علت موقعیتش در پروسه تولید و نه به خاطر فقرش پی‌گیرترین طبقه در راه دموکراسی است"، "هدف تمام نیروهای خلقی از طبقه کارگر و اقشار خورده بورژوازی روستائی و شهری گرفته تا بورژوازی ملی..."، "دیکتاتوری پرولتاریا" و...

باید توجه داشت که این عبارات مفاهیمی هستند که برای بحث در حوزه‌های حزبی به خصوص برای حوزه‌های تشکیلاتی خط میانه برای ارتقاء سطح آگاهی آنها خوب و بسیار مفید هستند، ولی این مسایل ربطی به کنفدراسیون جهانی متشکل از صنف دانشجو ندارند. دانشجویان که در اکثریت خود کمونیست نیستند، پرولتاریا را نیز قبول ندارند و یا مرحله انقلاب ایران را مرحله انقلاب دمکراتیک نوین نمی‌دانند. جبهه ملی ایران اساسا نافی طبقات است و دانشجویان هوادارش که بخش مهمی را در کنفدراسیون جهانی تشکیل می‌دهند با این نظریات که بیش‌تر مربوط به اندیشه مائوتسه دون است مخالفند. از این گذشته طرح این گونه مسائل تئوریک، در بهترین حالت تنها دانشجویان عضو کنفدراسیون جهانی را در

[۲۹] – کنفدراسیون جهانی در مبارزه دموکراتیک دستآوردهای فراوانی داشت و حتی توانست این شاه مستبد را بدون سرنگونی آن به عقب‌نشینی‌های فراوان در مورد لغو حکم اعدام مبارزان داخل کشور و یا تقلیل فشار به دانشجویان داخل و خارج وادارد. ۱۶ام آذر ارگان رسمی کنفدراسیون جهانی ترازنامه روشنی از این دستآوردهای مبارزه دموکراتیک به دست می‌دهد.

نظر دارد، حال آنکه تعداد دانشجویان در خارج از کشور بسیار وسیع‌تر و بزرگ‌تر از تعداد اعضاء کنفدراسیون جهانی است. این عده نه‌تنها کمونیست نیستند، در مورد درک دموکراتیک آنها و آیا اینکه اساسا خواهان سرنگونی رژیم شاه هستند نیز باید تحقیق و بحث کرد. اینکه تحلیل از شرایط مشخص را نادیده بگیریم و به دترمینیسم تاریخی و کلیاتی مربوط به جهت رشد مادی و جبری تاریخ بپردازیم و شرایط مشخص حال را با توسل به دورنما توضیح دهیم، ربطی به مارکسیسم لنینیسم ندارد. بخشی از جبهه ملی ایران و بخشی از کمونیست‌های ایران، مسئله ارضی را در ایران حل شده دانسته و لذا انجام انقلاب دموکراتیک برای آنها اساسا مطرح نیست. آنها ایران را در مرحله انقلاب سوسیالیستی برای برچیدن نظام سرمایه‌داری می‌دانند. آوردن این مفاهیم ایدئولوژیک در درون کنفدراسیون جهانی در مغایرت کامل با منشور آن و مبانی وحدت آن قرار دارد و فقط برای تحمیل نظریات نادرست بوده، تنها در خدمت برهم زدن وحدت کنفدراسیون جهانی است. خط میانه مبارزه ایدئولوژیک در سطح احزاب کمونیستی را با مبارزه نظری میان دانشجویان عضو کنفدراسیون جهانی که در اکثریت خود تعلق حزبی نداشتند، عوضی گرفته است. جای این بحث‌ها در کنفدراسیون جهانی نیست، همانگونه که جای بحث‌های مربوط به حقانیت خط‌مشی چریکی و یا اسلامی و نظایر آنها در کنفدراسیون جهانی نیست. اظهار فضل‌های رهبران خط میانه بعد از مطالعه اثر لنین در مورد "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" با استفاده از عبارات و الفاظ این کتاب بیش‌تر به هذیان‌گوئی و خودنمائی شباهت دارد تا هضم نظریات لنین برای تعیین خط‌مشی کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی به طور مشخص.

به عبارات بعدی توجه کنید که با نقل‌قول‌های لنین تکمیل می‌شود که بازهم هیچکدام آنها ربطی به کنفدراسیون جهانی ندارد. کنفدراسیون جهانی سازمان کمونیستی نبوده و نیست و نخواهد بود و شد. همانگونه که سازمان زنان یا اتحادیه‌های حرفه‌ای کارگری و کارمندی و... سازمان‌های کمونیستی نبوده و نخواهند شد. کمونیست‌ها باید برای تحقق خواست‌های خویش در حزب خود جمع شوند و برای کسب قدرت سیاسی مبارزه کنند. کسانی که درک روشنی از مبارزه کمونیستی، مبارزه دموکراتیک، مبارزه سندیکائی، مبارزه برای کسب قدرت سیاسی و تحویل گرفتن دولت ندارند، ناچارند به این پرت و پلاگوئی‌های "چپ"روانه دچار شوند. به نقل‌قول زیر که شرایط سلطه تزاریسم را در روسیه شرح می‌دهد و از آن برای مبارزات کنفدراسیون جهانی نتیجه‌گیری می‌کند توجه کنید.

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"فرق اساسی و تعیین کننده‌ای که بین شرکت پرولتاریا در این مبارزه دموکراتیک و دیگر اقشار و طبقات خلقی وجود دارد در این است که پرولتاریا رسیدن به دموکراسی خلقی را پایان مبارزه بخاطر دموکراسی تلقی نمی‌کند و از آن برای حرکت بعدی و تکامل دموکراسی استفاده می‌نماید، در حالیکه اقشار و طبقات دیگر خلق به علت بازهم موقعیت مشخصشان در پروسه تولید با تکامل بعدی دموکراسی تضاد منافع دارند و به سدی در مقابل تکامل آن مبدل می‌شوند. مبارزه پیروزمند در این مرحله و مقابله با این سد موجود زمانی امکان پذیر خواهد بود که پرولتاریا توانسته باشد با شرکت فعال در مبارزه قبلی رهبری جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی را در دست گیرد و جنبش را در جهت تکامل دموکراسی سوق دهد. پس شرکت پرولتاریا در مبارزه علیه استبداد به معنی سر فرود آوردن در مقابل بورژوازی نیست، بلکه از ماهیت طبقاتی‌اش سر چشمه می‌گیرد و بیش از همه طبقات به این مبارزه علاقه‌مند است. و نه فقط پرولتاریا، بلکه تمام اقشار و طبقات خلق ما امروز از رژیم استبدادی محمدرضا شاه رنج می‌برند. لنین تعریفی در مورد استبداد دارد که یاد آوری آن ضروری است.

"استبداد (آبزولوتیسم، سلطنت مطلقه) یک شکل حکومتی است که در آن بالاترین قدرت کاملا و در بست (بدون محدودیت) به تزار تعلق دارد. تزار قوانین را صادر می‌کند، مامورین را تعیین می‌نماید، او بیت‌المال را دریافت کرده و خرج می‌کند و همه اینها بدون هر نوع شرکت خلق در قانونگذاری و کنترل ادارات. بدین ترتیب استبداد، حکومت نامحدود مامورین و پلیس و عدم برخورداری خلق از هر نوع حقی است. تحت این شرایط عدم برخورداری از هر نوع حقی تمام خلق رنج می‌برد". (یک جریان عقب‌گرا در سوسیال دموکراسی جلد چهارم صفحه ۲۵۹)."

در مبحث بعدی با توسل به مفاهیم مارکسیستی و نقل‌قول‌های لنین در زمان حکومت تزار در انقلاب سال ۱۹۰۵ که وی را استبداد مطلقه می‌نامید، به این نظریه متوسل می‌شوند و وظیفه کنفدراسیون جهانی را تعیین می‌کنند:

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"کافیست که آشنائی سطحی با جامعه خودمان داشته باشیم تا قادر به گفتن این گردیم که در کشور ما نیز جز این نیست و شکل حکومتی جامعه ما نیز تمام خصوصیات فوق الذکر را دارد. در کشور ما نیز تمام خلق "در شرایط عدم برخورداری از هر نوع حقی" رنج می‌برد و به همین علت نیز سرنگونی حکومت مطلقه شاه وظیفه مرحله‌ای مبارزات دموکراتیک است. وظیفه‌ای است که هم سازمان‌های طبقاتی جنبش و هم سازمان‌های دموکراتیک جنبش در آن سهیمند. قبلا اشاره شد که حتی هنگامی‌که انقلاب دموکراتیک نوین یعنی انقلاب بورژوا دمکراتیک در عصر امپریالیسم مطرح است، نیز لزوم سرنگونی استبداد بعنوان وظیفه مرحله‌ای مطرح می‌باشد. در کشور ما امپریالیسم و دلالان بومی آن یعنی سرمایه‌داری وابسته و بوروکرات از جمله پایگاه‌های این استبداد را تشکیل می‌دهند و امپریالیسم برای ادامه غارتگری خود ناچار است شرایط "بی‌حقی" خلق را بوجود آورد و تثبیت کند. در چنین شرایطی است که مبارزه دموکراتیک خصلت ضدامپریالیستی نیز بخود می‌گیرد، و با آن به طور تفکیک‌ناپذیری در می‌آمیزد. بنابراین خصوصیات جامعه ما نه تنها مبارزه با استبداد را می‌طلبد، بلکه مبارزه علیه امپریالیسم را نیز به آن افزوده است.

بعبارت دیگر لازمه مبارزه ضدامپریالیستی، مبارزه ضداستبدادی است و بالعکس و بدون سرنگونی رژیم مطلقه سخنی از مبارزه ضدامپریالیستی و دمکراتیک راندن بی‌معنی است."

آنها در این بخش آورده‌اند:

"درکشور ما نیز جز این نیست و شکل حکومتی جامعه ما نیز تمام خصوصیات فوق‌الذکر را دارد. در کشور ما نیز تمام خلق "در شرایط عدم برخورداری از هر نوع حقی" رنج می‌برد و به همین علت نیز سرنگونی حکومت مطلقه شاه وظیفه

مرحله‌ای مبارزات دموکراتیک است. وظیفه‌ای است که هم سازمان‌های طبقاتی جنبش و هم سازمان‌های دموکراتیک جنبش در آن سهمیند."

به این ترتیب چون شرایط کشور ما نیز مانند شرایط روسیه تزاری در سال ۱۹۰۵ است و وظیفه خلق روس در آن زمان سرنگونی رژیم مستبده تزاری بوده است، در ایران نیز باید بر همان مبنا رژیم استبدادی شاه را سرنگون کرد که گویا این وظیفه، وظیفه سازمان‌های دموکراتیک نظیر کنفدراسیون جهانی نیز هست. این استدلالات سرهمبندی شده آنها به شدت غیردیالکتیکی است. ما را بیاد این سفسطه می‌اندازد چون هوا تار است و تار آلت موسیقی است، پس هوا آلت موسیقی است. چون خلق ایران خواهان سرنگونی رژیم است و جنبش دانشجوئی نیز به مثابه بخشی از جنبش خلق خواهان سرنگونی رژیم است، پس کنفدراسیون جهانی به عنوان سازمان متشکل دانشجوئی به عنوان بخشی از جنبش دانشجوئی و نیز بخشی از خلق ایران نیز خواهان سرنگونی رژیم محمدرضا شاه است. با این استدلال چون اتحادیه کارگری و یا انجمن هنرمندان، نویسندگان، زنان همه و همه بخشی از خلق ایرانند و هوادار دموکراسی، رشد و شکوفائی هستند، مالا همه آنها هوادار سرنگونی رژیم استبدادی شاه می‌باشند. پوچی این طرز استدلال غیرطبقاتی که با واقعیت و سطح مبارزه و آگاهی عمومی مردم در آن زمان نیز تطبیق نمی‌کرد، بی‌نیاز از تفسیر است.

خط میانه در بخش بعدی به مسئله بعد از سرنگونی رژیم شاه نیز اشاره می‌کند. دلیل این اشاره آنها این است:

وقتی مسئله خواست کسب قدرت سیاسی در منشور کنفدراسیون جهانی مطرح شد و برای تقویت استدلال و اثبات آن مفاهیم مارکسیستی به یاری گرفته شدند، طبیعتا این بحث نیز مطرح گردید که قدرت سیاسی توسط چه کسی گرفته شود و چه شیوه تولیدی بعد از کسب قدرت سیاسی باید در ایران مستقر گردد. در اینجا بود که خط میانه دچار تناقض شد. اگر قرار بود کنفدراسیون جهانی به صحنه مبارزه ایدئولوژیک میان هواداران تغییر منشور کنفدراسیون جهانی برای کسب قدرت سیاسی و هواداران مشی سنتی کنفدراسیون جهانی که میان کار حزبی و کار سیاسی تفاوت قایل بودند، بدل شود، آنوقت نه‌تنها مسئله سرنگونی رژیم مطرح بود، بلکه مسئله رژیمی که باید بعد از این رژیم سرنگون شده بر سر کار آید نیز مطرح می‌شد. زیرا تبلیغ برای سرنگونی رژیم شاه بدون تبلیغ برای حکومت دموکراتیک نوین به رهبری پرولتاریا، آب ریختن به آسیاب نیروهای غیرپرولتری بود. در متن این بحث بود که اندیشمندان خط میانه به نتایج زیر رسیدند:

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"اینکه بعد از سرنگونی چه خواهد شد مسئله‌ای است بسیار مهم، به همین دلیل ضرورت شرکت نیروهای پرولتاری و هژمونی پرولتاریا مطرح است. ولی امر هژمونی طبقه کارگر مسئله‌ای است که فقط برای نیروهای پرولتری مطرح است و نه برای طبقات دیگر. مسئله‌ای که در آن پرولتاریا با طبقات دیگر دارای هدف مشترک است، مبارزه با استبداد و بخاطر دموکراسی یعنی سرنگونی رژیم حاکمه است. بنابراین شعار مشترکی که برای مجموعه طبقات شرکت‌کننده در مبارزه دموکراتیک مطرح است، نه مسئله هژمونی پرولتاریا، بلکه شعار سرنگونی رژیم استبدادی است و مجموع اقشار و طبقات خلق برای تحقق این شعار مبارزه می‌کنند.

لنین می‌نویسد: "باید این موضوع را دقیقا تعیین کرد که کدامیک از نیروهای اجتماعی واقعا علیه تزاریسم مبارزه می‌کنند و به نیل به "پیروزی قطعی" به آن قادرند. بورژوازی بزرگ، ملاکین و کارخانه داران نمی‌توانند جزء این نیرو محسوب شوند... آنها اساسا طالب پیروزی قطعی نیستند، ما می‌دانیم که آنها بنا بر موقعیت طبقاتی خود قادر به مبارزه قطعی با تزاریسم نیستند. مالکیت خصوصی، سرمایه، ملک و زمین چون وزنه سنگینی به پایشان بسته است و آنها را از یک مبارزه قاطعانه علیه تزاریسم باز می‌دارد. تزاریسم با دستگاه پلیسی و بوروکراتی و نیروهای نظامی خود بر ضد پرولتاریا و دهقانان، بحدی برای آنان لازم است، که نمی‌توانند خواهان واقعی سرنگونی تزاریسم باشند. نیروئی که قادر است به "پیروزی قطعی بر تزاریسم" نائل گردد، تنها می‌تواند خلق باشد. یعنی پرولتاریا و دهقانان بعنوان نیروهای اصلی و عمده و نیز خرده بورژوازی روستائی و شهری (که آنها نیز در صف خلق قرار دارند). پیروزی واقعی علیه تزاریسم، استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است. (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک جلد نهم صفحه ۴ – ۴۳). بعبارت دیگر پیروزی قطعی علیه حکومت استبدادی در شرایط امروز ایران، تنها می‌تواند در صورت رهبری طبقه کارگر که از

پشتیبانی اقشار وسیع خرده بورژوازی شهری و روستا ئی و سایر نیروهای خلق برخوردار است، عملی گردد. ولی این نیز در صورتی ممکن است که پرولتاریای انقلابی و سازمان رزمنده آن بتواند در جریان نبرد انقلابی خود این هدف را دنبال کرده و سایر نیروهای انقلابی را به مبارزه در جهت این هدف سوق دهد. مارکسیسم در کشور ما به مثابه سلاح نیرومند پرولتاریا برای شناخت جهان و تغییر انقلابی آن، تنها زمانی قدرت عظیم خود را نشان می‌دهد که از واقعیت عینی حرکت کرده و به نتیجه‌گیری‌های علمی از آن برسد و مبارزه طبقاتی و رابطه دیالکتیکی آن با مبارزات مجموعه خلق را در تمام روابط پیچیده آن بدرستی درک کند. و کسی که در شرایط امروز ایران مبارزه در جهت سرنگونی حکومت استبدادی را بعنوان اولین، بهترین و اصولی‌ترین وظیفه جنبش دموکراتیک نفی کند، شایسته نیست خود را "مارکسیست" بنامد و یا سنگ پرولتاریا را بر سینه زند. پس [ولی] دیالکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیسم در رشته تئوری دشمنان او را وادار می‌نماید که به لباس مارکسیست در آیند. لیبرالیسم میان‌پوسیده کوشش می‌کند شکل اپورتونیست سوسیالیستی احیاء نماید". – لنین.: (مقدرات تاریخی آموزش مارکس، جلد اول قسمت اول صفحه ۹۱ منتخب آثار بزبان فارسی)

یک مارکسیست، هرگز و حتی یک لحظه هم نباید مبارزه ناگزیر طبقاتی پرولتاریا را در راه سوسیالیسم بر ضد دموکرات‌ترین و جمهوری‌خواه‌ترین بورژوازی و خرده‌بورژوازی از یاد ببرد. در این مسئله چون و چرا نیست ... ولی خیلی مضحک و ارتجاعی بود اگر از اینجا چنین استنباط می‌شد که باید وظائف حیاتی مربوط به لحظه فعلی را، ولو این وظائف گذارا و موقتی باشند، فراموش کرد و به آنها اعتناعی نکرده و یا بنظر حقارت به آنها نگریست. مبارزه با حکومت مطلقه وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست‌هاست. ولی هر گونه بی‌اعتنائی نسبت به این وظیفه یا حقیر شمردن آن مساوی است با خیانت به سوسیالیسم و خدمت به ارتجاع. (لنین: دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک جلد نهم صفحه ۷۵ – تکیه از ماست).

کسانی که خود را مارکسیست مینامند ولی این واقعیت را درک نکردند، نفهمیدند که "وظائف سیاسی را باید در شرایط مشخص مطرح نمود" (لنین همانجا)

آنها خود را فریب می‌دهند ولی اگر این تنها خود فریبی بود تاسف می‌خوردیم، ولی آنگاه که فریب دیگران را نیز بدنبال دارد نمی‌توانیم به مقابله نپردازیم و مچ این "مارکسیست"ها را باز نکنیم. حال می‌پردازیم به استدلالات مشخصی که این "مدافعین" پرولتاریا این دایه‌های مهربان‌تر از مادر برای جلوگیری از طرح مسئله سرنگونی در منشور کنفدراسیون عنوان می‌کنند. می‌گویند شعار سرنگونی مرز طبقاتی را مخدوش می‌کند، شعار بورژوازی است. این را باید روشن بیان کرد که تمام طبقات و اقشار خلق که در مبارزه شرکت می‌کنند، بخاطر منافع اقتصادی و سیاسی خودشان است و بورژوازی هم طبیعتا در سرنگونی استبداد دارای منافعی است، ولی این بدان معنی نیست که پرولتاریا در این مرحله از انقلاب شعار مشترک با بورژوازی نباید بدهد، چون اگر غیر از این بود برای پرولتاریا مراحل مختلف انقلاب مطرح نبود و از همان ابتدا می‌بایست پرولتاریا برای ایجاد یک جامعه کمونیست مبارزه کند و شعار ایجاد این جامعه را همیشه و همه جا بعنوان شعار روز مطرح نماید. که آنهم چیزی جز پندارگری – اتوپیسم– نیست. قبلا بیان شد که شعار سرنگونی حکومت مطلقه شعار امروز همه خلق است. این وظیفه‌ای است سیاسی و تاریخی که در قبال مجموعه جنبش خلق قرار دارد. هیچ یک از طبقات منجمله پرولتاریا قادر نیست این وظیفه را نادیده گرفته و بدون توجه به آن به مبارزه طبقاتی بپردازد. مبارزه طبقاتی پرولتاریا در وراء مبارزات دموکراتیک صورت نمی‌گیرد، بلکه مبارزه دموکراتیک بخشی از مبارزه طبقاتی پرولتاریا است.

لنین می‌گوید: "وظیفه عملی سوسیال دموکراسی رهبری مبارزات طبقاتی طبقه کارگر است. مبارزاتی که در شکل و در محتوی انجام می‌گردید و با یکدیگر در رابطه و از یک دیگر جدا ناپذیرند.

۱ – مبارزات سوسیالیستی (مبارزه علیه سرمایه‌داران به منظور انهدام سلطه طبقه حاکم و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی).

۲ – مبارزه دموکراتیک علیه استبداد به منظور کسب آزادی، سیاسی و دموکراتیزه کردن نظام اجتماعی. (وظائف سوسیال دموکرات‌های روز جلد ۲– صفحه ۳۳۰).

اینان در حقیقت همانند بورژوائی هستند که برای پرولتاریا تعیین تکلیف می‌نمایند. بورژوازی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما انقلاب همه خلق است باین جهت تو به مثابه یک طبقه خاص باید به مبارزه طبقاتی خود اکتفا کنی .... باید بنام "عقل سلیم" عمده توجه خود را به اتحادیه‌های حرفه‌ای و علنی نمودن آنان معطوف‌داری، باید همانا اتحادیه‌های حرفه‌ای را مهم‌ترین مبنی تربیت سیاسی و تشکل خود محسوب داری ... سوسیال دمکراسی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما، انقلاب همه خلق است به همین جهت تو باید به مثابه پیشروترین و یگانه طبقه تا آخر انقلاب، مساعی خود را صرف آن نمائی که نه تنها به جدی‌ترین وجهی در آن شرکت کنی، بلکه رهبری آنرا نیز بدست گیری. باین جهت تو نباید خود را در چهاردیواری مبارزه طبقاتی به مفهوم محدود آن و بخصوص به مفهوم یک جنبش سندیکالیستی، محبوس کنی، بلکه بر عکس باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را بحدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظائف انقلاب فعلی دموکراتیک و همه خلق روس، بلکه وظائف انقلاب آتی سوسیالیستی را نیز در برگیرد. لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراتی در انقلاب دموکراتیک" جلد نهم صفحه ۱۲ تا ۱۱". برای این که ماهیت ضد پرولتری این تزها را روشن‌تر کنیم و این "نمایندگان پرولتاریا" را با جمع‌بندی‌های تاریخی بزرگان و رهبران پرولتاریا آشنا سازیم، ضروری است که این نقل‌قول را از لنین بیاوریم." (تکیه همه جا از توفان).

پرگوئی و استنادات به لنین از این جهت صورت می‌گیرد تا به خواننده و شنونده القاء شود که چون سرنگونی رژیم شاه خواست عموم خلق یعنی هم پرولتاریا و هم بورژوازی است و استقرار دیکتاتوری دموکراتیک نوین فقط خواست پرولتاریا و متحدان نزدیکش است، پس کمونیست‌ها باید در این مرحله از انقلاب ملی و دموکراتیک از خواست مشترک حرکت کنند و از طرح خواست‌های مربوط به خود از جمله اینکه بعد از سرنگونی رژیم شاه چه حکومتی بر سر کار آید، صرف‌نظر نمایند، زیرا به وحدت دموکراتیک خلق برای سرنگونی رژیم شاه صدمه می‌زند. در این عبارات به صورت بی‌پرده، خط میانه تبلیغ می‌کند که ما باید از طرح خواست‌های کمونیستی که موجب رمیدن بورژوازی ملی می‌شود، خودداری کنیم و خواست‌های آنها را خواست‌های نهائی خویش جا بزنیم و به مردم حقنه کنیم و زمینه

و فضای سیاسی را تنها برای تحقق خواست‌های آنها فراهم کنیم، زیرا این امر به نفع خلق است!؟ کدام خلق؟. پوچی این استدلال روشن است، زیرا کمونیست‌ها همواره از شعارهای دور و نزدیک خویش به دفاع برمی‌خیزند و اینکه در تحقق آن تا چه موفق هستند، وابسته به درجه اعتماد توده‌ها به آنها و جلب افکار طبقات فرودست جامعه نسبت به خواست‌های کمونیست‌ها می‌باشد. وضع چنین نیست که کمونیست‌ها به علت خواست‌های مشترک خویش با بورژوازی، نخست به عنوان چرخ پنجم بورژوازی زیر بغل آنها را برای رسیدن به قدرت می‌گیرند، آنها را بر سر کار می‌آورند و بعد از آن، در مرحله بعد، دورنمای خویش را مطرح می‌سازند تا در "وحدت خلق" شکافی ایجاد نشود. این جدائی مکانیکی مراحل انقلاب در خور هیچ مارکسیستی نیست و اکونومیسم، اپورتونیسم کامل است. وقتی بورژوازی با کولی گرفتن از پرولتاریا بر سر کار آمد دیگر از دموکراسی خبری نیست تا آنرا در اختیار پرولتاریا بگذارند. کسب رهبری و طرح شعارها و خواست‌ها برخلاف نظر خط میانه شرطی و با قرار و مدار نیست، بلکه این رهبری در روند مبارزه با توجه به تناسب قوای طبقاتی، طرح به موقع خواست‌های دموکراتیک و عمیق و پیشبرد این مبارزات تامین می‌گردد. این رهبری به بورژوازی ملی تحمیل می‌گردد، زیرا قادر نیست به تحقق خواست‌های دموکراتیک توده‌ها تن در دهد. پرولتاریا در همان مرحله نخست مبارزه طبقاتی برای تحقق دموکراسی، خواست‌های طبقاتی پرولتاریا را که حتی ماهیتا و تاریخا بورژوائی هستند و باید منطقا از جانب بورژوازی پذیرفتنی باشند، طرح می‌سازد از جمله بهبود شرایط زندگی توده‌های مردم و یا تحقق قوانین اجتماعی کار، بیمه‌های درمانی و بازنشستگی، جدائی دین از دولت و یا تساوی اجتماعی حقوق زنان با مردان که تحقق آنها به تغییر مناسبات تولید و مصادره مالکیت خصوصی بر وسایل تولید مربوط نمی‌شوند. در این مبارزه طبقاتی است که بورژوازی در روند این مبارزه غیرمشروط منزوی می‌شود و نمی‌تواند این خواست‌های دمکراتیک و انقلابی را تحقق بخشد و آنها را پیگری کند. در این مبارزه شدید طبقاتی که در درون جبهه خلق نیز وجود دارند، شرایط کسب رهبری توسط پرولتاریا فراهم می‌شود. خط میانه مبارزه طبقاتی را به شرایط غیر مجاز و قراردادی با بورژوازی ملی و شرایط مجاز بعد از کسب قدرت سیاسی توسط بورژوازی ملی تقسیم می‌کند. این ترهات ربطی به مارکسیسم ندارند و هرگز به کسب رهبری پرولتری در مبارزه منجر نمی‌شوند. نگارندگان این اسناد فقط کتب را از بَر کرده‌اند، بدون آنکه مضمون و مفهوم آنرا فهمیده باشند.

آنها در تعریف از "مبارزه دموکراتیک" آورده‌اند:

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"در جامعه ما این نفع مشترک همه اقشار و طبقات خلقی انعکاس خود را در مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی می‌یابد. مبارزه دموکراتیک (یعنی مبارزاتی که هدف آن ایجاد آنچنان روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که در بستر آن اقشار و طبقات خلقی قادر به رشد و شکوفائی باشند) و ملی (یعنی ضدامپریالیستی)."

لنین در مورد مبارزه دموکراتیک نظر روشنی داشته و درک دیگری ارائه می‌دهد و آنرا در اثرش "وظایف سوسیال دموکرات‌های روس" چنین بیان کرده است:

"مبارزه دموکراتیک (مبارزه بر ضد حکومت مطلقه یعنی مبارزه‌ای که همّ آن مصروف به دست‌آوردن آزادی سیاسی در روسیه و دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه است)".

در نظریه لنین مبارزه دموکراتیک مبارزه‌ای برای "ایجاد آنچنان روابط... اقتصادی"ای نیست که آهنگ آن داشته باشد "اقشار و طبقات خلقی قادر به رشد و شکوفائی" باشند. لنین به صراحت تغییرات اقتصادی را وظیفه سوسیالیستی معرفی کرده که خط تمایز با سایر دموکرات‌ها را نشان می‌دهد. دموکراسی مورد نظر لنین به "دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه" و نه تغییرات و دموکراسی کردن اقتصادی روسیه محدود می‌شود.

لنین در برخورد به مسایل سیاسی و اقتصادی خط تمایز روشنی دارد و مبارزه اقتصادی را به علت ترکیب متحدان پرولتاریا در مبارزه نهائی از مبارزه سیاسی جدا می‌سازد. وی در کتاب نامبرده نوشت:

"ما به نزدیکی تفکیک‌ناپذیر ترویج و تبلیغ سوسیالیستی و دموکراتیک و به موازی بودن کامل کار انقلابی در این و یا آن رشته اشاره کردیم. ولی بین این دو نوع فعالیت و مبارزه فرق بزرگی هم موجود است. این فرق عبارت از آنست که پرولتاریا در مبارزه اقتصادی کاملا تنها بوده در آن واحد، هم با اشراف مالک و هم با بورژوازی روبروست و فقط از کمک آن عناصری از خرده‌بورژوازی برخوردار است (و

> آنهم نه همیشه بلکه بندرت) که بسمت پرولتاریا گرایش دارند. و حال آنکه در مبارزه دموکراتیک یعنی در مبارزه سیاسی، طبقه کارگر روس تنها نیست، جمیع عناصر مخالف سیاسی، قشرهای اهالی و طبقات در ردیف وی قرار می‌گیرند، زیرا که آنها دشمن حکومت مطلقه هستند و به صور مختلف علیه آن مبارزه می‌نمایند. عناصر مخالفی از بورژوازی و یا طبقات تحصیل کرده و یا خرده بورژوازی و یا ملیت‌های کوچکی، که مورد تعقیب حکومت مطلقه هستند و یا مذاهب و فرق و غیره نیز در این مورد در ردیف پرولتاریا قرار گرفته‌اند."

آنچه را که خط میانه مورد نظر دارد همان تغییر بنیادی جامعه و تغییر در مناسبات تولیدی است که به دموکراتیزه شدن بخش اقتصاد سرمایه‌داری هم می‌رسد. خط میانه یا این تفاوت‌ها را نمی‌فهمد و مبارزه دموکراتیک را با مبارزه سوسیالیستی مخلوط کرده است و یا اینکه تصور کرده که اگر به مفهوم مبارزه دموکراتیک یک مشت "روابط اقتصادی" هم بیفزاید نادانی‌اش را پوشانده، دهان مخالفان را بسته و عبارت خود با این چاشنی اقتصادی "چپی"تر کرده است.
آنها آورده‌اند:

> "کسی که در شرایط امروز ایران مبارزه در جهت سرنگونی حکومت استبدادی را بعنوان اولین، بهترین و اصولی‌ترین وظیفه جنبش دموکراتیک نفی کند، شایسته نیست خود را "مارکسیست" بنامد و یا سنگ پرولتاریا را بر سینه زند."

و طبیعتا کسی که نفهمد که کمونیست‌ها باید خواست‌های دور و نزدیک خویش را مرتب و مستمر در میان توده‌ها تبلیغ کنند و تنها در عملِ مبارزه طبقاتی است که مسئله کسب رهبری پرولتری جنبش با منزوی کردن طبقات غیرپرولتری در میان توده‌ها معلوم می‌گردد، آنکس "مارکسیست" نیست، خط میانه است. تبلیغ و ترویج نظریات دموکراتیک و کمونیستی نوبتی نیست. کمونیست‌ها در صورت کسب رهبری جنبش با طرح مسئله سرنگونی رژیم شاه که خواست عموم خلق محسوب می‌شود، قادر خواهند شد در عمل بورژوازی ملی را نیز به دنبال خویش بکشند و انقلاب را ادامه دهند و نه اینکه بعد از سرنگونی شاه درجا زنند و دو دستی حکومت را به طبقات غیرپرولتری بسپارند. امری که بعد از انقلاب

ایران اتفاق افتاد و خط میانه با همین تئوری اپورتونیستی‌اش با شعار "شاه باید برود" در این مرحله از انقلاب هوادار آیت‌الله خمینی شد و به این بخش از بورژوازی ایران – که ضد شاه بود – یاری رساند تا بر سر کار آید. خط میانه از جمهوری اسلامی جانانه دفاع کرد، به این بهانه که در این مرحله از انقلاب، این حق بورژوازی ملی ایران بوده است که حکومت را در دست بگیرد. در این مرحله از انقلاب، بورژوازی ملی "شایسته‌تر" از کمونیست‌های ایران است. آنها در کنفدراسیون جهانی هم همین سیاست را تبلیغ می‌کردند که تنها بعد از انشعاب در کنفدراسیون موفق به تثبیت این تئوری‌ها گشتند.
حال ببینم لنین در"وظایف سوسیال دموکرات‌های روس" چاپ فارسی در مورد این تفکر چه می‌گوید:

"حال به وظایف دموکراتیک و کار دموکراتیک سوسیال دموکرات‌ها بپردازیم. بار دیگر تکرار می‌کنیم که این فعالیت با فعالیت سوسیالیستی ارتباط لاینفک دارد. سوسیال دموکرات‌ها ضمن ترویج در بین کارگران، نمی‌توانند مسائل سیاسی را از نظر دور دارند و هر کوششی را که متوجه از نظر دور کردن این مسایل یا حتی ببعد موکول کردن آن باشد اشتباه ژرف و عقب نشینی از اصول اساسی سوسیال دمکراتیسم جهانی خواهند دانست. سوسیال دمکرات‌های روس بموازات ترویج اصول سوسیالیسم علمی، ترویج ایده‌های دموکراتیک را هم در بین توده‌های کارگر وظیفه خود قرار می‌دهند، آنها سعی دارند مفهوم حکومت مطلقه را با تمام صور فعالیت آن، و نیز مفهوم مضمون طبقاتی آن، لزوم سرنگون ساختن آن و نیز این موضوع را که مبارزه موفقیت‌آمیز در راه آرمان کارگری بدون حصول آزادی سیاسی و دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه غیرممکنست – اشاعه دهند. سوسیال دموکرات‌ها ضمن اینکه بین کارگران بر زمینه خواست‌های فوری، اقتصادی تبلیغ می‌کنند، در عین حال تبلیغ بر زمینه احتیاجات سیاسی فوری، بدبختی‌ها و خواسته‌های طبقه کارگر، – تبلیغ برضد تعدیات پلیسی که در هر اعتصاب و در هر یک از تصادمات کارگران با سرمایه‌داران بروز می‌کند، – تبلیغ برضد محدودیت حقوق کارگران از نقطه نظر یک هم‌کشور روس عموما و از نقطه نظر اینکه ستمدیده‌ترین و مسلوب‌الحقوق‌ترین طبقات هستند خصوصا و بالاخره تبلیغ برضد هر نماینده برجسته و قره نوکر استبداد را که در تماس مستقیم با کارگران قرار

> می‌گیرد و بردگی سیاسی طبقه کارگر را آشکارا بوی نشان می‌دهد – نیز به طور لاینفکی با آن مربوط می‌نماید.
>
> ... در اینجا ما به مسئله دوم می‌رسیم. سوسیال دموکرات‌ها، ضمن اینکه به همبستگی دستجات گوناگون مخالف حکومت مطلقه با کارگران اشاره می‌نماید، همواره کارگران را متمایز خواهند نمود، همواره جنبه موقتی و مشروط این همبستگی را توضیح خواهند داد، همواره مجزا بودن طبقاتی پرولتاریا را که فردا ممکن است در جبهه مخالف متفقین امروزی خود قرار گیرد، خاطر نشان خواهند کرد. به ما خواهند گفت: "چنین اشاره‌ای، تمام آنهائی را که امروز در راه آزادی سیاسی مبارزه می‌کنند ضعیف می‌کند". ما جواب خواهیم داد، – چنین اشاره‌ای تمام مبارزین در راه آزادی سیاسی را قوی خواهد کرد. فقط آن مبارزینی قوی هستند که به مصالح واقعی و درک شده طبقات مشخص تکیه می‌کنند و هرگونه ماستمالی این مصالح طبقاتی، که در جامعه معاصر اکنون دیگر نقش عمده با آن است، مبارزین را ضعیف خواهد کرد. این اولا. و ثانیا در مبارزه بر ضد حکومت مطلقه، طبقه کارگر باید خود را متمایز نگاه دارد، زیرا فقط اوست که تا لحظه آخر، دشمن ثابت قدم و مسلم حکومت مطلقه خواهد بود. فقط بین او و حکومت مطلقه است که صلح و مصالحه امکان پذیر نیست، فقط در طبقه کارگر است که دموکراتیسم می‌تواند طرفدار پیدا کند. در هیچ‌یک از طبقات، دستجات و قشرهای دیگر اهالی، خصومت نسبت به حکومت مطلقه بلاشرط نیست، دموکراتیسم آنها همواره بعقب می‌نگرد".

در این گفتار لنین تاثیرات متقابل دیالکتیکی میان کار دموکراتیک و دورنمای سوسیالیستی روشن است. این دو وظیفه به هم مربوط بوده و جداناپذیرند. نمی‌شود آنها را به دو مرحله مجزا بدل کرد. کسی که مانند خط میانه این کار را بکند، همیشه چماق بورژوازی ملی ایران است و در خدمت مصالح آنها با عبارات "چپ" گام برمی‌دارد. کسی که خواست سرنگونی رژیم شاه را در منشور کنفدراسیون جهانی طرح می‌کند و این یک خواست همه خلقی دموکراتیک است، نمی‌تواند در مورد دورنمای حکومت آینده ایران که باید سوسیالیستی باشد، سکوت اختیار کند و مدعی شود که طرح مسایل تندتر به رم کردن بورژوازی ملی می‌انجامد.

ما بارها گفته و بازهم می‌گوئیم تئوری‌های "مارکسیستی" آنها، همانطور که در بالا آمده و ما بدان پاسخ گفتیم، طبیعتا ربطی به کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور ندارد. بحث‌های لنین با اکونومیست‌ها، ترتسکیست‌ها چه ربطی به کنفدراسیون جهانی دارد و چه دردی از مشکلات ما را در مبارزه سیاسی و غیرحزبیِ یک سازمان توده‌ای درمان می‌کند. مغز آنها قادر به درک این مسایل بدیهی نبود. این تئوری‌ها تازه اگر درست طرح می‌شدند، به درد احزاب سیاسی و رهنمود به آنها می‌خوردند، ولی این بحث‌های نامربوط را آنها به عنوان "کمونیست" به سازمان دانشجوئی تحمیل کردند و کنفدراسیون جهانی را حتی از مبارزه مشترک دموکراتیک و متحد در زمینه افشاءگری از رژیم سلطنت با ایجاد تفرقه و بحث‌های بی‌سرانجام در واحدهای دانشجوئی باز داشتند.

خط میانه که مطالعه کمونیستی را از کتاب "چه باید کرد" لنین شروع کرده، نفهمیده و هضم نکرده است که مضمون این اثر بر سر چه چیز است. لنین در این اثر با کسانی مبارزه می‌کند که به حزبیت به تشکل سیاسی پرولتاریا و رهبری پرولتاریا اعتقاد ندارند و عملا مخالف کسب قدرت سیاسی و استقرار جامعه سوسیالیستی هستند و مبارزه دموکراتیک را از مبارزه سوسیالیستی جدا می‌سازند. آنها در مقابل حزبیت و سوسیالیسم و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، سندیکای کارگری را قرار می‌دهند و کمونیست‌ها را منع می‌کنند که در سندیکاهای کارگری از طریق اعضاء و کادرهای خود، نقطه نظریات سوسیالیستی را برای حل معضلات اقتصادی کارگران طرح و تبلیغ کنند. آنها می‌خواهند پرولتاریا تابع سیاست بورژوازی در این سندیکاها باشد. ولی لنین از این نظرش نتیجه نمی‌گیرد که سندیکاهای کارگری را باید به احزاب کمونیست بدل کرد. حتی وقتی حزب کمونیست قدرت‌مندی هم بوجود آید، باز ما به وجود سندیکاهای کارگری غیرکمونیستی نیاز داریم. خط میانه قادر به درک این مسئله نیست. آنها سندیکاهای کارگری که حرفه‌ای و توده‌ای بوده و صرفا کارگری هستند، یعنی متشکل از طبقه کارگر از جنبه طبقاتی می‌باشند، با سازمان دانشجوئی مقایسه می‌کنند که از طبقات متفاوت منشاء گرفته و در درجه اول از طبقات خرده‌بورژوازی و غیرپرولتری می‌باشند. تبلیغ و ترویج سوسیالیسم در سندیکای کارگری و نه تبدیل آن به حزب طبقه کارگر، ماهیتا و عملا به تبلیغ و ترویج سوسیالیسم در سازمان دانشجوئی در جلسات علنی فرق دارد. آزادی کارگران در گرو آموزش سوسیالیسم بوده و باید بفهمند که برای رهائی کامل آنها، تنها استقرار سوسیالیسم کمک می‌کند. این عوامل در مورد دانشجویان که بخشی از آنها در کنفدراسیون جهانی به علت منشاء طبقاتی حتی ضدکمونیست بودند، قابل قیاس نیست. جبهه ملی ایران و هواداران دانشجویش هرگز کمونیست نبودند که تصویب

تئوری‌های مارکسیستی را در کنفدارسیون جهانی بپذیرند. خط میانه به بیماری الگوسازی و رونویسی شگفتی دچار بود که اوج بیگانگی آنها را با مارکسیسم و شناخت جامعه ایران نشان می‌داد.
لنین در مورد روشنفکران در همان اثر نوشت:

> "افراد تحصیلکرده و به طور کلی "روشنفکران" نمی‌توانند بر ضد ستمگری‌های وحشیانه پلیسی حکومت مطلقه که فکر و دانش را مسموم می‌نماید قیام نکنند. ولی منافع مادی این روشنفکران آنان را به حکومت مطلقه و به بورژوازی متصل می‌نماید و مجبورشان می‌کند ناپی‌گیر باشند و صلح و مصالحه نمایند و حرارت انقلابی و مخالفت خود را در ازاء مقرری دولتی و یا شرکت در منافع یا حق‌السهم بفروشند."

البته ماهیت روشنفکران کمونیست با ماهیت روشنفکران به طور کلی متفاوت است. کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی به آموزش روشنفکران همت گماشته بود و در مکتب دموکراتیک کنفدراسیون جهانی هزاران دانشجوی ایرانی آموزش یافتند ولی آنها در اکثریت خویش غیرکمونیست بودند و با شرکت در روند تولید چه در زمان حکومت شاه و چه در زمان حکومت اسلامی کنونی جایگاه ویژه طبقاتی خویش را در روند تولید یافتند. این واقعیت بیان می‌کند که کنفدراسیون جهانی را نمی‌شد کمونیستی کرد، دانشجویان را به طور کلی نمی‌شد کمونیست کرد و لذا یک برنامه واقع‌بینانه برای کنفدراسیون جهانی تبدیل آن به حزب کمونیستی نبود به تقویت یک سازمان دموکراتیک ضدامپریالیستی بود که هم برای خواسته‌های صنف دانشجو و هم برای تحقق خواست‌های عموم خلقی مبارزه می‌کرد و در این راه به افشای رژیم و آموزش توده‌ها دست می‌زد و نه بیش‌تر.
در این مبحث آنها به استدلال تئوریک دست می‌زنند که:

> "در شرایطی که مبارزه دموکراتیک مردم به دور شعار سرنگونی رژیم استبدادی محمدرضا شاه شکل می‌گیرد به عبارت دیگر مبارزات سیاسی امروز بر محور این شعار صورت می‌گیرد – گروه‌ها – هسته‌ها و عناصر مارکسیستی که در جهت ایجاد حزب کمونیست ایران حرکت می‌کنند وظیفه دارند که با قرار گرفتن در صف اول

این مبارزه و سوق دادن مبارزات خودبخودی و روزمره مردم در جهت سرنگونی رژیم استبدادی ... جنبش دموکراتیک مردم را از انحراف باز دارند...".

آنها مطالب زیر را در این زمینه در تقویت استدلالات خویش بیان داشته‌اند:
سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"تنها و تنها از این طریق است که مارکسیست‌ها قادر خواهند بود گام‌های موثر در راه ایجاد حزب کمونیست ایران – ستاد رهبری پرولتاریا بردارند. در شرایطی که مبارزه دمکراتیک مردم به دور شعار سرنگونی رژیم استبدادی محمدرضا شاه شکل می‌گیرد بعبارت دیگر مبارزات سیاسی امروز بر محور این شعار صورت می‌گیرد – گروه‌ها – هسته‌ها و عناصر مارکسیستی که در جهت ایجاد حزب کمونیست ایران حرکت می‌کنند، وظیفه دارند که با قرار گرفتن در صف اول این مبارزه و سوق دادن مبارزات خود به خودی و روزمره مردم در جهت سرنگونی رژیم استبدادی بالاخره شرکت فعال در مبارزه ایدئولوژیک علیه رویزیونیسم و پوچیسم در ارتباط با مسئله سرنگونی – جنبش دمکراتیک مردم را از انحراف باز دارند و آن را در جهت حاکمیت مطلق خلق هدایت کنند. انجام درست چنین وظیفه‌ای است که به غلبه مشی مارکسیستی در جنبش میانجامد و در شرایط فعلی به هسته‌ها و گروه‌های مارکسیستی چه از نظر تئوریک و چه از نظر تشکیلاتی استحکام خواهد بخشید. ادامه چنین جریانی است که می‌تواند زمینه مادی و محمل‌های واقعی ستاد رهبری پرولتاریا را که ادامه و گسترش جنبش محتوی خلق به آن است بوجود آورد. نفی این شعار برای جنبش دمکراتیک نفی مبارزه سیاسی قاطع علیه رژیم، به معنی همدستی با رویزیونیسم، به معنی ضربه‌زدن به جنبش انقلابی خلق و به معنی خیانت به پرولتاریا و معوق به محال کردن ایجاد حزب کمونیست ایران است.

مگر این آقایان امروز چیز دیگری می‌گویند. حزب را می‌خواهند ایجاد کنند یا احیا کنند بدون آنکه با استبداد مطلقه مبارزه کرده باشند، بدون آنکه شعار سرنگونی رژیم استبداد را سر لوحه فعالیت سیاسی خود قرار داده باشند. و درست در این رابطه است که تمام فریادهای مبنی بر "مقدم بودن ایجاد حزب بر شعار سرنگونی" ماهیت

> عوام‌فریبانه خود را آشکار می‌سازند، آنگاه آنان دیگران را سرزنش می‌کنند که شعار سرنگونی رژیم استبدادی را باین علت مطرح می‌کنند که به مسئله ایجاد حزب اعتقاد ندارند و نمی‌دانند که مرحله امروز مرحله تشکل است. در حقیقت با این استدلال و تضادی که بین ایجاد حزب و طرح شعار سرنگونی رژیم می‌بینند مچ خود را باز می‌کنند."

تمام این جمله‌پردازی‌ها و اظهار فضل‌ها ثابت می‌کنند که برای نیل به سوسیالیسم نخست باید رژیم شاه را سرنگون کرد و آنهم نه استبداد و دیکتاتوری شاهی و یا استبداد مطلقه وی، بلکه سلطنت پهلوی را به طور کلی. برای سرنگونی رژیم شاه که یک رژیم استبدادی است، کمونیست‌ها متحدان بیش‌تری از جمله بورژوازی ملی ایران را به همراه خود دارند. برای نیل به سوسیالیسم، باید این مرحله مبارزه دموکراتیک با توجه به ترکیب متحدان وسیع‌تر آن، به پایان رسیده و به دوران سوسیالیستی گذار کند. می‌شود این بحث تئوریک را در مورد چگونگی کسب رهبری پرولتری توسط حزب و تحمیل کردن این رهبری به طبقات غیرپرولتری ادامه داد. ولی این امر که ایران در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک است، این امر که پیروزی این انقلاب در گرو رهبری طبقه کارگر است، این امر که در مرحله این انقلاب نیروهای خلق را پرولتاریا، دهقانان، خرده‌بورژوازی، بخشی از بورژوازی ملی تشکیل می‌دهند، این امر که حزب کمونیست ایران را باید ایجاد کرد با رویزیونیسم مبارزه نمود و حاکمیت مطلق خلق را برقرار ساخت، چه ربطی به این دارد که امر کسب قدرت سیاسی باید در دستور کار کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و منشور آن قرار گیرد. کسانیکه به خط میانه در مورد راست بودن این شعار ایراد می‌گیرند، که باعث شده آنها به این داستانسرائی‌ها بپردازند، این خواست را در متن مراحل انقلاب ایران و وظایف آن مورد بررسی قرار می‌دهند. در این مرحله حزب است که برای تامین سرکردگی خویش تلاش می‌کند و باید شعارهای مرحله‌ای و استراتژیک خویش را تعیین نماید.

ولی تحمیل این خواست کسب قدرت سیاسی به یک سازمان حرفه‌ای و توده‌ای دانشجوئی، "چپ"روی محض است و سازمان دانشجوئی را از بین می‌برد. مخلوط کردن دو پدیده‌ای است که ربط مستقیمی به هم ندارند. ولی اگر قرار باشد بپذیریم که امر سرنگونی رژیم شاه در دستور کار این سازمان یعنی کنفدراسیون جهانی قرار دارد، این پرسش مطرح می‌گردد چرا نپذیریم که کمونیست‌ها وظیفه دارند دورنمای این سرنگونی را نیز تعیین، ترویج و تبلیغ نمایند. و چرا باید تنها به شعار سرنگونی رژیم

استبدای شاه اکتفاء کنند؟ کاری که بخش انقلابی بورژوازی ملی ایران نیز می‌کند. بورژوازی ملی ایران و آنهم تنها بخش انقلابی آن، فقط تا مرحله سرنگونی گام می‌گذارند و نه بیش‌تر و این کمونیست‌ها هستند که باید از این مرحله گذشته و جنبش خلق را به مراحل بعد رهبری کنند. این رهبری بجز ایجاد زمینه مادی قبلی ممکن نیست. لزوم استقرار سوسیالیسم، بعد از سرنگونی رژیم شاه، باید از هم اکنون، تا دیر نشده تبلیغ شود و این تغییر رژیم دورنمائی داشته باشد. انقلاب کلید برق نیست که از فردای سرنگونی، حزب کمونیست به یکباره مدعی شود دوره شعار سرنگونی رژیم شاه اکنون به پایان رسیده و حالا نوبت سوسیالیسم است و ما از فردا سوسیالیسم را تبلیغ می‌کنیم. از امروز به فردا نمی‌شود سوسیالیسم را تبلیغ کرد و به خواست عمومی یا اکثریت بدل کرد. این درک مکانیکی طبیعتا به نفع بورژوازی ملی ایران و تمام آن کسانی است که فقط خواهان سرنگونی شاه هستند و به بعد از آن فعلا نمی‌خواهند کار داشته باشند. آنها خودشان واقفند که به علت تسلط ایدئولوژی بورژوائی به مثابه ایدئولوژی و فرهنگ مسلط در جامعه پیروزی آنها در آینده قطعی است. دعوت به سکوت کمونیست‌ها از جانب بورژواها بخشی از سیاست راهبردی آنها برای کسب رهبری ناشی می‌شود. تعیین شعار توافقی نیست که ما فریب اخطارهای بورژوازی را بخوریم که ما نباید شعارهای تندتر و سوسیالیستی بدهیم. بورژوازی در عمل شعارهای ما را خواهد پذیرفت و روشن‌تر بگوئیم شعارهای ما به آنها تحمیل می‌شود. تحمیل هم به این معناست که ما با شعارهای صحیح خود توده را به دنبال خود کشیده‌ایم و برای بورژوازی راهی نمی‌ماند که یا به دنبال ما بیاید یا منزوی شده در نزد توده بی‌اعتبار شود و به ارتجاع بپیوندد.

خط میانه چون درکش از سازمان حرفه‌ای دانشجوئی درک حزبی است و فکر می‌کند این سازمان دانشجوئی حزب طبقه کارگر ایران است، تمام آن قانونمندی‌هائی که شامل حزب طبقه کارگر می‌شود و تمام وظایف آن حزب را به سازمان حرفه‌ای دانشجوئی نیز تسری می‌دهد. خط میانه تا روز آخر عمرش نیز نفهمید که حزب طبقه کارگر به منزله سازمان سیاسی طبقه کارگر ماهیتا با سازمان دانشجوئی حرفه‌ای فرق دارد و نمی‌شود وظایف آنها را با هم مخلوط کرد و برای تعیین خط‌مشی دو سازمان ماهیتا متفاوت یک شیوه استدلال را برگزید. حتی نمی‌شود در درون سازمان دانشجوئی همین مقاله نگاشته شده خط میانه را قرائت کرده و به بحث گذارد، زیرا این نشانه، گویای بحث ایدئولوژیک است که جایش در سازمان دانشجوئی غیرکمونیستی نیست و دامن زدن به آن در منشور کنفدراسیون جهانی ممنوع و منع شده است. البته خط میانه محق است همین بحث را در ارگان‌های سیاسی خویش مطرح کرده و از آن دفاع کند و با درج آن در ارگان سیاسی خویش مسئولیت سیاسی طرح این بحث‌ها در

کنفدراسیون جهانی را نیز به عهده بگیرد. ولی خط میانه این کار را نمی‌کند و مطالب به این مهمی در باره تغییر خط‌مشی کنفدراسیون جهانی را به عهده افراد گمنام و اعضاء و هواداران خویش قرار می‌دهد که در آینده نه از آنها نامی باقی است و نه روشن است مسئولیت ادعاهای آن به گردن کیست. به این جهت "چپ"روی و راست‌روی خط میانه دو روی یک سکه هستند که نتیجه عملی آن تفرقه و تلاش در کنفدراسیون جهانی خواهد بود. راست‌روی در مورد درک آنها از مضمون و ماهیت حزب طبقه کارگر و روش حزب در تعیین شعارهای خود در عرصه‌های متفاوت مبارزه اجتماعی و "چپ"روی در تحمیل نظریات حزبی به سازمان دانشجوئی. خط میانه عملا حزب را دانشجوئی و دانشجو را حزبی کرد.

مطالبی که آنها در تائید نظریات منحرف خویش به استناد به لنین و مارکس در مورد انقلاب، مرحله انقلاب، رهبری پرولتاریا، مبارزه با رویزیونیسم، درک از دموکراسی، درک از رابطه دیالکتیکی مبارزه سوسیالیستی و مبارزه دموکراتیک و... نوشته‌اند، طولانی‌تر از این یادآوری‌ها است و ما قصد نداریم به همه آنها برخورد کنیم، فقط می‌خواهیم برای خواننده تصویری را از مبارزات سیاسی درون کنفدراسیون جهانی ترسیم کنیم که در زمان فعالیت کنفدراسیون به عنوان واقعیت زنده وجود داشت. خط میانه با چنین افکار "چپ"روانه‌ای در کنفدراسیون جهانی فعالیت می‌کرد که تاثیرات محدود داشت و فقط در خانواده‌های مرفه بورژوائی ایرانیان مقیم آمریکا جایگاه طبقاتی خویش را بازیافت و رشد کرد. و این در حالی بود که فعال‌ترین، رزمنده‌ترین و قدرت‌مندترین بخش کنفدراسیون جهانی، یعنی فدراسیون آلمان که ستون فقرات کنفدراسیون جهانی بود در تحت رهبری و نفوذ سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان قرار داشت. از نظر طبقاتی این بخش از خرده‌بورژوازی مقیم در آلمان به پرولتاریا نزدیک‌تر بود و به علت رهبری با کیاست سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان، فریب این شعارها را نمی‌خورد و گمراه نمی‌شد که نشد و از دستآوردهای سازمان حرفه‌ای دانشجویان ایرانی که کنفدراسیون جهانی باشد به دفاع برخاست. و این در حالی بود که در کنار سازمان صنفی دانشجویان از احیاء حزب طبقه کارگر سخن می‌راند و برای رهبری حزب پرولتری در انقلاب به جای رهبری چریکی مبارزه می‌کرد. توفان این دو سطوح متفاوت مبارزه را بخوبی می‌شناخت و از هم تمیز می‌داد.

سیر واقعی رویدادها و افسانه‌سرائی خط میانه و گروه "کادر"ها در جعل تاریخ

در سند زیر نشریه شفق در زمان خود رویدادهای کنگره ۱۲ تا ۱۶ را تنظیم و منتشر کرده است. در این سند به جعلیات "خط رزمنده" در مورد تاریخ کنفدراسیون جهانی که آنرا به خورد "تاریخ‌نگاران" کنفدراسیون جهانی نیز داده‌اند، پی‌می‌برید. تفاوت این دو تاریخ‌نگاری در این است که یکی مستند بر اساس مدارک و شواهد تاریخی است و دیگری غیرمستند ساختگی و "تاریخ شفاهی" و مصاحبه با کسانی است که کنفدراسیون جهانی را به انشعاب کشانده‌اند. این سند در تیر ماه ۱۳۵۴ شمسی برابر ۳۱ ماه مه ۱۹۷۵ رسما و علنا منتشر شده و در کنفدراسیون جهانی توزیع گردیده و مورد اعتراض انشعاب‌گران نیز قرار نگرفته است. آنها ترجیح می‌دادند از توزیع این سند خودداری کنند. در این سند به تاریخچه تحولات مربوط به بحث منشور کنفدراسیون جهانی و طرح خواست کسب قدرت سیاسی از طریق سازمان دانشجوئی در این منشور صحبت شده است. این سند افشاءگر اکاذیب "انقلابی" کسانی است که می‌خواهند برای خود گذشته "انقلابی" بنا کنند.

سند شماره ۱۳ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

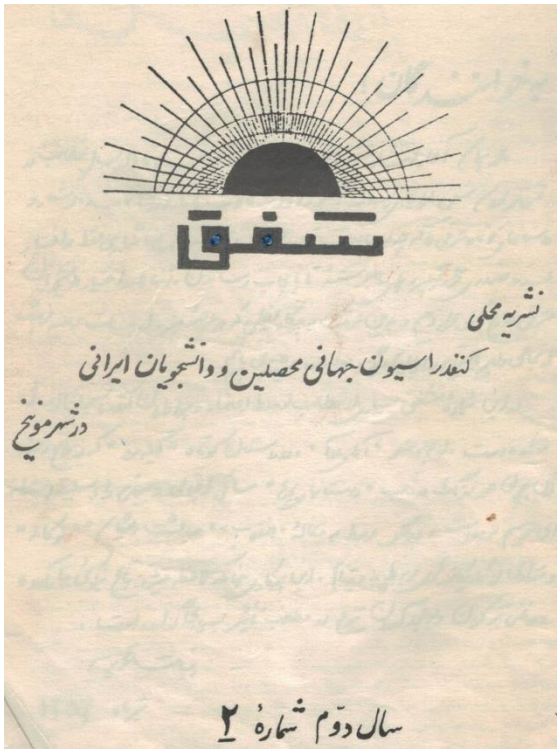

نشریه شفق نشریه محلی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در شهر مونیخ سال دوم شماره ۲

سند شماره ۱۳ دفتر اسناد ضمیمه فصل هشتم

"در کنگره ۱۲ کنفدراسیون که پس از حمله شاه به آن تشکیل گردید، منشوری به تصویب رسید که در مجموع خواست‌های جنبش مترقی دانشجویان ایرانی را منعکس می‌کرد. اما عده‌ای که امروز به "خط میانه" شهرت یافته و فرصت‌طلبی آنان شهره خاص و عام است، دست به جعل وقایع زده و به تحریف گذشته پرداخته‌اند. آنها به عبث می‌کوشند پرده دودی بر روی گذشته بکشند تا با به میان آوردن دروغ‌هائی بزرگ و ادعاهای اعجاب‌انگیز بر روی سیاست اپورتونیستی و غیراصولی خود که وسیله موثری در دست خط راست سنتی در تحمیل نظریات

انحرافی در کنگره ۱۵ و ۱۶ کنفدراسیون شده‌اند، سرپوش گذارند. آنها بنابر ضرب‌المثل معروف "دروغ را آنچنان بزرگ بگو که همگان قبول کنند" مدعی شده‌اند که در همان کنگره دوازده با منشور تصویب شده مخالف بوده و آنرا "راست‌روانه" می‌دانسته‌اند. آنها باین هم قناعت نکرده و حتی در سمینار کارلسروهه مدعی شده‌اند که در همان کنگره "پیشنهادی مبنی بر خواستاری طرح سرنگونی رژیم شاه در منشور به رئیس کنگره داده‌اند" (؟!) این "خود بین" سیاسی که بجای در پیش گرفتن سیاست اصولی به "سیاست اخلاقی" بند کرده‌اند حتی به آنهم اعتقاد ندارند. به طوری‌که در آخرین سمینار فدراسیون آمریکا به ادعای عجیبی دست زده‌اند و سیاه بر روی سفید آ ورده‌اند که:

"در کنگره ۱۲ کنفدراسیون جهانی اکثریت نمایندگان به گرد دفاع منشور مصوبه کنگره متحد گردیده و صف‌بندی قدرت‌مندی درمقابل اقلیت کنگره و اقلیت بعدی کنفدراسیون، مدافع گنجانیدن، "خواست به سرنگونی رژیم" در منشور می‌بودند و با راست‌روی مبارزه می‌نمودند را تشکیل دادند.(تکیه از شفق)

اصولا در کنگره ۱۲ این "رزمندگان"، "مجهول‌الهویه" بودند چه رسد به آنکه مسئله سرنگونی رژیم را عنوان ساخته باشند. در کنگره ۱۲ کنفدراسیون جز دو نفر ار ارادتمندان "کمیته مرکزی" هیچ‌یک از نمایندگان به منشور رای مخالف نداد.

در واقع مسئله "سرنگونی رژیم" تنها در کنگره ۱۵ مطرح شد و قبل از آن این امر به مثابه خواست کنفدراسیون مطرح نشده بود. باید یاد آوری کرد که تازه یک سال بعد از کنگره ۱۲ در منشور پیشنهادی "نوآوران" به کنگره ۱۳ کنفدراسیون از " استبداد سلطنتی" صحبت به میان آمده و از سرنگونی رژیم مطلبی در میان نبود. جالب آنکه یکی از سخنگویان خط میانه مدافع و قرائت کننده منشور پیشنهادی در کمیسیون منشور کنگره ۱۳ بود.

بهتر است به اصل پیشنهاد مراجعه شود تا دفاع از سرنگونی آنها روشن‌تر گردد. در این پیشنهاد چنین آمده است: "با گسترده‌شدن دخالت امپریالیسم در کلیه‌ی شئون جامعه و ادامه تشدید دیکتاتوری در ایران همسوئی هر روز آگاهانه‌تر و دقیق‌تر شده، بصورت تشکل دانشجویان و شرکت فعال آنان در مبارزه خلق در مراحل مختلف آن تبلور یافته است. بنابراین ایجاد جنبش دموکراتیک ضدامپریالیستی و ضداستبداد

سلطنتی دانشجویان ایران و ضرورت تشکل و مبارزه در این سمت بیان آگاهی و اعتقاد به این واقعیت است که تامین حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان بدون تامین حقوق اجتماعی و سیاسی و رهائی میلیون‌ها توده تحت ستم امپریالیسم و ارتجاع در ایران ممکن نیست". (تکیه از شفق). آنها در واقع پیرو تز "شاه باید سلطنت کند و نه حکومت" بودند و از اینرو به جنگ استبداد سلطنتی رفتند! عجبا که این امر را از افتخارات خود می‌شمرند و بدون خجالت از مبارزات "درخشان" خود در راه آوردن سرنگونی آنهم از کنگره ۱۲ که در آن زمان اصولا هویت مجهولی داشتند دم می‌زنند. رسوائی این منشور آنچنان بود که آورندگان آن از ارائه آن به کنگره با وجود جنجال فراوانی که قبل از تشکیل کمیسیون منشور و در طول این کمیسیون برای آن به پا کردند، خودداری کردند. به طوری‌که بنا به پیشنهاد نمایندگان مونیخ و تصویب اکثریت کنگره آورندگان منشور مجبور به تسلیم منشور به کنگره جهت ارسال به داورها و بحث روی آن برای تصمیم‌گیری در کنگره بعدی شدند. در کنگره ۱۴ هم "خط میانه" و هم سایر شیفتگان "سرنگونی" (البته این واژه در کنگره ۱۳ و ۱۴ اشتباها "استبداد سلطنتی" آورده شده بود) به همین منشور رای دادند. آنها اکنون از مبارزات چهار ساله خود دم می‌زنند و چنین جلوه می‌دهند که گویا چهار سال متمادی به ذکر "سرنگونی" نشسته بودند. در این جا بجاست به پاره‌ای از استدلالات مشتاقان "سرنگونی" و برداشت آنها از این واژه برخورد کرد. در ابتدا که طرح "سرنگونی" از طرف کنفدراسیون را مطرح کردند، این امر را از آن رو لازم می‌دیدند که عده‌ای براه خیانت رفته بودند و برای جلوگیری از چنین انحطاطی خواست سرنگونی از جانب کنفدراسیون را ضروری می‌شمردند. این استدلال آنچنان توخالی بود که کم کم آنرا در محاق فراموشی بردند. سپس باین علت مدافع این "تز" شدند تا خط فاصلی بین خود و رفرمیست‌ها کشیده باشند. هنوز بر روی این "استدلال" تبلیغ وسیع نشده بود که "کمیته مرکزی" هم از "سرنگونی رژیم پهلوی" دم زد. البته این ریاکاری "کمیته مرکزی" آنچنان عیان است که لازم به توضیح و تشریح نیست. ولی به هر صورت "استدلال" مدافعین سرنگونی از جانب کنفدراسیون را سخت سست کرد. کمی بعد کسانی که خود را پشت سر چریک‌های رزمنده مخفی کرده بودند به خیل آنها پیوستند، و مجموع

استدلال روی این دور می‌زد که خواست امروز جنبش خلق سرنگونی است پس کنفدراسیون بمثابه بخشی از جنبش می‌بایستی بدنبال این خواست روان گردد. وقتی گفته می‌شد که چنانچه حرکت با توده انقلابی خلق که ضرورتا می‌بایستی از سرنگونی رژیم گذرد بفعل تبدیل شده باشد، یعنی وقتی گفته می‌شد که این خواست امروز در ذهن خلق نشسته باشد دیگر احتیاج به عامل ذهنی برای تبدیل حرکت بالقوه به فعل نیست. در صورتی‌که مدافعین لزوم عامل ذهنی را برای تحقق این امر منکر نمی‌شدند. در اینجا بود که استدلال آنها پریشانی بوجود می‌آورد و در آنچنان سر در گمی فرو می‌رفتند که دیگر ملغمه‌ای از بی‌ربط گوئی تحویل می‌دادند. برخی سفت و سخت خواست امروز جنبش تمام خلق را سرنگونی قلمداد می‌کردند، زیرا که سازمان‌های رزمنده چریکی سرنگونی رژیم را در دستور کار روز خود قرار داده‌اند. برخی دیگر نقش عامل ذهنی را به کنفدراسیون می‌دادند و در این راه از همان کنگره ۹ و آشکارتر از آن در سمینار آکسبورگ قدم گذاشتند. در این میان خط میانه در "خوف و رجا" بسر می‌برد. ته دل با آوانگارد شدن کنفدراسیون سر توافق داشت ولی در استدلال جرات بیان آنرا نداشت، به طوری‌که آخرین وسیله ای که برای اجرای این وظیفه پیشنهاد می‌کردند، "قلم زدن کار فرهنگی" بود.

این عده نمی‌دانند که چه می‌خواهند. اگر کنفدراسیون "رسالتش بالاتر از سازمان جنبی" است چیزی که در مقاله آخرین سمینار آمریکا آورده‌اند، پس می‌بایستی طبق همین مقاله "وحدت رزمنده کنفدراسیون به دور مشی سرنگونی باشد" (تکیه از شفق) دیگر برای اجرای چنین مشی‌ای نمی‌توان "قلم و کاغذ" را عرضه کرد. طبق نظر آنها این سازمان دیگر سازمان جنبی نیست، "رسالتش بالاتر از سازمان جنبی" است، در واقع سازمان آوانگارد است و برای مشی و برنامه یک چنین سازمانی نمی‌توان دولا پهنا عمل کرد. دیگر نمی‌توان گفت "جنبش مردم ایران و در تبعیت از آن جنبش دانشجوئی بخاطر سرنگونی حکومت مطلقه پهلوی، پایان دادن به سلطه طبقات ارتجاعی حاکم... مبارزه می‌کند" (تکیه از شفق) سازمانی که "رسالتش بالاتر از سازمان جنبی" است دیگر در تبعیت از جنبش مردم حرکت نمی‌کند، بلکه این جنبش را به تبعیت از مشی خود کشانده و خود پیشتاز آن می‌شود.

"جبهه رزمندگان" در کنگره ۱۵ به پیشنهاداتی رای دادند که مشخصا خواست "سرنگونی رژیم" را برای کنفدراسیون مطرح می‌کرد و سپس همه آنها در کنگره ۱۶ عقب نشستند. منتها آن چنان در سر در گمی بسر می‌برند که برای خود آنها هم آشکار نیست این همه مبارزه "درخشان و پردامنه" را برای چه کرده‌اند؟! خط میانه بمناسبت تصویب منشوری که محتویش برایش آشکار نیست پیشنهاد جشن و پایکوبی می‌دهد آنهم بکسا نی که امروز علنا از تاکتیکی بودن حمایت خود از این منشور سخن می‌گویند. آیا می‌توان سخن این عده را که فقط عاشق کلمه "سرنگونی" هستند و جنجال در این زمینه را فقط بر اساس "منم منم کردن" و "خود نشان دادن" کرده‌اند جدی تلقی کرد؟ چطور ممکن است هم از"تبعیت کنفدراسیون از جنبش خلق" سخن گفت و هم رسالت آنرا بالاتر از سازمان جنبی دانست و آنوقت از مبارزه برای منشور این سازمان که ماهیت و وظیفه‌اش برایشان نامعلوم است دم زد و این عده آنچنان در تب و تاب خود نشان‌دادن و هژمونی‌طلبی می‌سوختند که برای رسیدن به آن هر سازشی و تمجیدی را از خط راست سنتی جایز می‌شمرند، حاضر نشدند برخورد به انحرافات خط راست سنتی بخصوص در زمینه مبارزه قاطع با رژیم کنند. به طوری‌که کلا کنگره‌های ۶ و ۱۰ را که خط راست سنتی مبارزه در چهارچوب قانون اساسی را به طور صریح مطرح ساخت از کنارش گذشتند. اصولا تاریخ کنفدراسیون را از کنگره ۱۲ با مجموعه‌ای از تحریف شروع می‌کنند و در این ناسزاگوئی‌های "نیروهای دموکراتیک" از مصونیت برخوردارند، مبادا که سایه خود را از سر آنها کم کنند. در آنجا هم که بالاجبار بایستی اشاره‌ای باشد پای "ترتسکیست‌های مرتد" که گویا در این مورد "نیروهای دمکراتیک" با آنها خط فاصل کشیده‌اند به میان می‌آید. این چنین بود نمای وحدت "رزمندگان" درون کنگره ۱۶.

تشدید بحث در درون کنفدراسیون بر سر طرح مسئله سرنگونی رژیم در منشور آن، بحث و اختلاف بر سر محکوم کردن جمهوری توده‌ای چین و اعلان پس گرفتن قطعنامه‌های مربوط به محکومیت شوروی خواست تبدیل کنفدراسیون به دنباله‌رو جنبش چریکی، و بالاخره خواست تبدیل کنفدراسیون به یک "حزب سیاسی

آوانگارد" همه و همه اختلافات موجود در درون کنفدراسیون بین مشی صحیح و انحرافی را به اوج خویش رسانید.

...

پایدار باد کنفدراسیون جهانی

پیروز باد مبارزات خلق علیه رژیم کودتا و امپریالیسم

گسترده باد مبارزات ضدرژیمی و ضدامپریالیستی کنفدراسیون

اتحاد – مبارزه – پیروزی

با مبارزه قاطع بر علیه انشعاب‌گری و انحلال طلبی، از کنفدراسیون یگانه سازمان علنی، ضدارتجاعی، ضدامپریالیستی به د فاع برخیزیم

مونیخ ۳۱ مه ۷۵"

(نشریه شفق نشریه محلی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در شهر مونیخ سال دوم شماره ۲)

منشورهای کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)

مصوبه کنگره‌های ۱۲ و ۱۶ کنفدراسیون جهانی

منشور کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)
مصوبه شانزدهمین کنگره، فرانکفورت، ۱۸ تا ۲۵ دی ۱۳۵۳/ ۸ تا ۱۵ ژانویه ۱۹۷۵

"الف – منشور کنفدراسیون جهانی

از آغاز جنبش ضدارتجاعی – ضداستبدادی و ضداستعماری مردم ایران، روشنفکران مترقی در پیوندی عمیق با توده‌های مردم قرار داشته و به مثابه بخشی از نهضت بزرگ آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبانه میهن ما، در پاسداری سنت‌های مبارزاتی مردم از جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه تا کنون کوشیده‌اند.

با توسعه‌ی مدارس و ایجاد دانشگاه‌ها، روشنفکران به نیروی قابل ملاحظه‌ای در جامعه ایران تبدیل گردیده و با تعمیق آگاهی سیاسی، نقش آنان در مبارزه برای کسب آزادی و استقلال روز بروز اهمیت بیش‌تری یافت.

افزایش فشار غارتگرانه ارتجاع داخلی، بسط دخالت امپریالیسم در کلیه شئون جامعه و ادامه و تشدید دیکتاتوری در ایران که منجر به استثمار و غارت روز افزون توده‌های وسیع زحمت‌کشان و پایمال شدن تمام حقوق اجتماعی و سیاسی مردم می شد، سبب گسترش و تشدید مبارزات ضدارتجاعی، ضدامپریالیستی و ضداستبدادی توده‌های تحت ستم گردیده و دانشجویان همراه با سایر طبقات و اقشار مترقی فعالانه‌تر از گذشته در این پیکار مترقی شرکت جسته و صفوف خود را بیش از پیش فشرده ساختند.

رشد مبارزات مردم، ارتقا آگاهی و درک لزوم فعالیت متشکل، به تلاش دانشجویان آگاه، برای ایجاد وسائل هم‌گامی سازمان یافته و موثر توده‌های دانشجو با مبارزات مردم، و بتدریج با ایجاد جنبش دانشجویان ایران منتهی شد. به ویژه درسال‌های اخیر، توسعه دامنه مبارزات همه جانبه‌ی مردم، از مبارزات خود بخودی مطالباتی تا مبارزات رزمنده‌ی انقلابی در ایران از یکسو، و غارت و چپاول بیش از پیش نیروی

انسانی و ثروت‌های ملی ما بوسیله‌ی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا و تشدید استثمار و گسترش هرچه بیش‌تر ماشین نظامی- پلیسی حکومت دست نشانده محمدرضا شاه و واگذاری نقش ژاندارمی امپریالیسم به شاه در منطقه، از سوی دیگر سبب شد که روشنفکران و دانشجویان آگاهانه‌تر و مصمم تر در این پیکار همگانی شرکت جویند.

جنبش مردم ایران، و در تبعیت از آن جنبش دانشجوئی، بخاطر سرنگونی حکومت مطلقه پهلوی، پایان دادن به سلطه‌ی طبقات ارتجاعی حاکم و قطع کامل نفوذ امپریالیسم، ایجاد جامعه‌ای مستقل و استقرار دمکراسی و آزادی به نفع توده‌های میلیونی زحمت‌کشان مبارزه می‌کنند.

جنبش دانشجوئی بخشی از جنبش دمکراتیک و ضدامپریالیستی مردم را تشکیل می‌دهد. همراهی و پیوند عمیق آن با جنبش مردم ناشی از این حقیقت است که تأمین حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان بدون تأمین حقوق اجتماعی و سیاسی توده‌های مردم و بدون رهائی میلیون‌ها توده‌ی زحمت‌کش میهن ما از یوغ ستم ارتجاع و امپریالیسم ممکن نیست. تحقق این امر تنها به دست توده‌ی مردم و به ویژه زحمت‌کشان ایران امکان پذیر بوده و در نتیجه جنبش دانشجوئی دریافته است که زمانی قادر به انجام موفقیت آمیز وظیفه‌ی اجتماعی خود می‌باشد که در خدمت مبارزات مردم به ویژه زحمت‌کشان قرار گیرد.

کنفدراسیون جهانی یگانه سازمان علنی جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، به مثابه بخشی از جنبش دمکراتیک و ضدامپریالیستی مردم، متأثر از این جنبش و بر پایه آگاهی سیاسی و اعتقاد به ضرورت مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع ایران پدید آمده و با بسیج، متشکل و آگاه ساختن توده‌ی دانشجو و رهبری مبارزات دانشجویان خارج از کشور، علیه امپریالیسم، حاکمیت طبقه ارتجاعی به سرکردگی حکومت مطلقه و سلطنتی پهلوی و همبستگی فعال با مبارزات ضدامپریالیستی خلق‌های جهان توانسته است به دستاوردهای بزرگی نائل آید.

شرط اساسی و ضامن پایداری و پیشرفت و موفقیت مبارزات کنفدراسیون، در محتوای مترقی و مشی سیاسی صحیح آن که در منشور و مواضع آن انعکاس یافته است، در آگاهی رشد یابنده‌ی توده‌های متشکل در آن و تعمیق پیوندشان با مبارزات

مردم، و در گسترش پایه‌های کنفدراسیون از طریق بسیج و متشکل ساختن وسیع ترین توده‌های دانشجوست.

از آنجا که در کنفدراسیون جهانی، دانشجویان با طرز تفکر های گوناگون و بینش های متفاوت اجتماعی گرد آمده‌اند، کنفدراسیون نمی تواند ایدئولوژی معینی را برگزیند. ولی برخورد عقاید و نظریات در سازمان‌ها، سمینارها و محافل کنفدراسیون طبیعی است که باید در خد مت پیش بردن قاطعانه‌تر، آگاهانه‌تر و وسیع‌تر مبارزات ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی کنفدراسیون و در خدمت حفظ و تحکیم وحدت آن قرار گیرد.

بنا بر آنچه که گفته شد کنفدراسیون سازمانی است توده‌ای دمکراتیک و ضدامپریالیستی که بر اساس واقعیت عینی، امکانات و شرایط خود در تبعیت و به مثابه بخشی از جنبش دمکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران در مبارزات مردم برای سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی، به سرگردگی حکومت مطلقه و سلطنتی پهلوی و قطع کامل نفوذ امپریالیسم شرکت می‌کند. فعالیت و مبارزات کنفدراسیون را حمایت بی‌دریغ و فعال از کلیه‌ی مبارزات مردم ایران، دفاع و پشتیبانی از کلیه‌ی مبارزین در بند و جلب پشتیبانی بین‌المللی برای این مبارزات و مبارزین، افشا همه جانبه‌ی عملکردها و ماهیت رژیم و امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا و تبلیغ لزوم سرنگونی رژیم و قطع کامل نفوذ امپریالیسم از ایران، همبستگی با کلیه‌ی مبارزات مترقی و آزادیبخش خلق‌های جهان و ارتقاء آگاهی سیاسی و جلب و متشکل ساختن توده‌های وسیع دانشجویان ایرانی و مبارزه بخاطر تامین حقوق سیاسی– اجتماعی و صنفی آنان تشکیل می‌دهد."

برای حفظ امانت در بازتاب واقع‌بینانه تاریخ جنبش دانشجوئی و درک اختلافات درون آن، لازم است که به وجود دو منشور در تاریخ کنفدراسیون جهانی اشاره کنیم.

کنگره ۱۶ام کنفدراسیون جهانی کنگره انشعاب در درون جنبش دانشجوئی بود. در رابطه با منشور کنگره ۱۶ام کنفدراسیون توضیح زیر ضروری بنظر می‌رسد:

تا تشکیل کنگره ۱۶ام کنفدارسیون جهانی که منجر به انشعاب شد، مبنای همکاری نیروهای سیاسی و دانشجویان درون کنفدراسیون جهانی، منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی بود. در کنگره ۱۶ام برای

نخستین بار امر سرنگونی رژیم پهلوی در دستور کار کنفدراسیون جهانی قرار گرفت که به اختلافات نظری در بین اعضای کنفدراسیون جهانی در رابطه با چگونگی اهداف و وظائف در یک جنبش توده‌ای دانشجوئی دامن زد.

ما برای مطالعه و قیاس این نظریات به درج منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی نیز که تا آن تاریخ مبنای وحدت جنبش دانشجوئی بود مبادرت می‌ورزیم.

منشور کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی – (اتحادیه ملی)
مصوبه دوازدهمین کنگره کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت ـ ۱۸ تا ۲۳ اسفند ۱۳۴۹ / ۹ تا ۱۴ مارس ۱۹۷۱

"از همان آغاز جنبش ضداستبدادی و ضداستعماری مردم ایران، روشنفکران مترقی در پیوندی عمیق با توده‌های مبارز خلق قرار داشته‌اند. با توسعه مدارس و ایجاد دانشگاه‌ها، روشنفکران تبدیل به کمیت قابل ملاحظه‌ای در جامعه ایران گردیده، نقش آنان در مبارزه مردم برای کسب استقلال و آزادی روز بروز اهمیت بیش‌تری یافت. رشد روز افزون دانشجویان و خواست آنان مبنی بر ایجاد جامعه‌ای آزاد، دموکراتیک، آباد و شکوفان از یکسو و گسترده‌تر شدن دخالت امپریالیسم در کلیه شئون جامعه و ادامه تسلط استبداد که منتج به پایمال شدن تمام حقوق اجتماعی و سیاسی مردم گردیده از دیگر سو، سبب شد تا دانشجویان همپا با سایر طبقات و اقشار جامعه برای دفاع از حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی خود و شرکت در مبارزات ضدامپریالیستی و دموکراتیک خلق صفوف خود را فشرده‌تر کرده، اقدام به تشکیل سازمان‌های دانشجوئی بنمایند.

از آنجا که تامین حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان بدون تامین حقوق اجتماعی و سیاسی و آزادی‌های میلیون‌ها انسان تحت‌ستم ارتجاع و امپریالیسم در ایران ممکن نیست، بین جنبش دانشجوئی و جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیست خلق پیوند عمیقی وجود داشته و لذا جنبش دانشجوئی بخشی از جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیست مردم ایران را تشکیل می‌دهد.

کنفدراسیون بنابر یک ضرورت تاریخی بوجود آمده و بخش متشکل و علنی جنبش مترقی دانشجویان ایرانی را تشکیل می‌دهد. پایه اصلی و واقعی قدرت کنفدراسیون

را توده‌های وسیع دانشجو تشکیل می‌دهد و بدینسان شرکت هرچه وسیع‌تر آنان در درون سازمان و برخورداری آن از پشتیبانی وسیع و همه جانبه دانشجویان شرط اول پایداری کنفدراسیون و ضامن پیروزی مبارزات آن است. با توجه به مسائل فوق کنفدراسیون سازمانی است علنی، توده‌ای، دموکراتیک و ضدامپریالیستی.

از آنجا که در کنفدراسیون دانشجویان با طرز تفکرهای گوناگون و داشتن بینش‌های متفاوت اجتماعی گردآمده‌اند، ضرورتاً کنفدراسیون نمی‌تواند از ایدئولوژی مشخصی پیروی نماید و از اینرو کنفدراسیون نه به حزب یا دسته مشخصی وابسته بوده و نه تابع نظرات دستجات سیاسی است. فعالیت‌های کنفدراسیون از طریق شرکت آزادانه و علنی توده‌های دانشجو طرح‌ریزی شده و به موقع اجرا در می‌آید و هرچند که مبارزات دانشجویان در جنبش ترقی‌خواهانه و ضدامپریالیستی مردم ایران نقش مؤثری را ایفا می‌نماید، ولی از آنجا که جنبش دانشجوئی قادر به ارائه راه حل نهائی مشکلات اقتصادی ـ اجتماعی نیست، کنفدراسیون نه می‌تواند و نه صلاحیت آنرا دارد که در مورد مسائل ریشه‌ای جامعه، که شرط طرح آن ورود به بحث‌های ایدئولوژیک و موضع‌گیری‌های طبقاتی است، اظهارنظر نموده و یا موضع‌گیری به عمل آورد. ولی به منظور ارتقاء سطح آگاهی سیاسی توده‌های دانشجو و در نتیجه غنی کردن محتوی سازمان و مشخص نمودن مضمون و جهت مبارزات آن کنفدراسیون باید از طریق مطالعه، تحقیق و بحث مسائل عام جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران و جنبش‌های رهائی‌بخش خلق‌های جهان در واحدها، سمینارها و نشریات کنفدراسیون و همچنین با تجهیز و شرکت دادن توده‌های دانشجو در مبارزات عملی کوشش نماید.

بنابر آنچه گفته شد فعالیت و مبارزات کنفدراسیون در جهت تامین حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان است و از آنجا که تحقق این خواست تنها با تامین حقوق اجتماعی و سیاسی مردم ایران که از طرف رژیم ایران به دلیل ماهیت ضدخلقی آن بکلی پایمال می‌شود، امکان پذیر است. وظیفه کنفدراسیون عبارتست از مبارزه با نقص این حقوق بدست رژیم ایران، افشاء ماهیت رژیم و علل تجاوز به حقوق مردم و ماهیت وسائل، سازمان‌ها و روشی که مورد استفاده رژیم قرار می‌گیرد

و شرکت در مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران و پشتیبانی از این مبارزات."

در فصل نهم این کتاب دقیق‌تر در مورد پیشنهاداتی مبنی بر طرح تغییراتی در منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی از جانب نیروهای سیاسی به طور مشروح سخن رفته است.

فصل نـهم

کنگره سیزدهم کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت ۲۲ ـ ۱۸ دی ۱۳۵۰ برابر با ۱۲ ـ ۸ ژانویه ۱۹۷۲، ادامه بحث در مورد "خواست سرنگونی رژیم" در منشور تا کنگره پانزدهم کنفدراسیون جهانی

گروه "کادر"ها پیش‌قدم پشتیبانی از مبارزه مسلحانه انفرادی چریکی

با رشد عملیات روشنفکران چریک نظریات انحرافی نیز رشد کرد. گروه "کادر"های تفرقه‌افکن در مقاله‌ای‌که در سمینار پیش‌کنگره سیزده‌ام کنفدراسین جهانی ارائه دادند، اعلام داشتند:

"کنفدراسیون در مبارزات خود به یک تغییر کیفی احتیاج دارد که در یک کلام به معنی همپا شدن با جنبش دموکراتیک خلق است"

و افزودند:

"راه ما راهی است که جنبش دموکراتیک خلق علیه استبداد فاشیستی محمدرضا شاه و سلطه امپریالیسم در کشور ما پیش گرفته است. راه ما پیوند هر چه بیش‌تر با این جنبش و تبلیغ مبارزات آن می‌باشد."

و سپس در این مقاله نوشتند:
سند شماره ۱۲ کتاب جلد اول دفتر اسناد ضمیمه فصل دوم
(نقل از گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان در شهر گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵).

"راه ما تطبیق برنامه‌ها و فعالیت‌های کنفدراسیون با شرایط نوین مبارزه و مبارزه پی‌گیرتر و قاطعانه‌تر علیه استبداد فاشیستی محمدرضا شاه، علیه سلطه امپریالیسم در جامعه ماست." (نقل از گزارش سمینار سرتاسری فدراسیون آلمان در شهر گوتینگن ۱۷ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵).

"هواداران نظریه فوق به کنفدراسیون به مثابه سازمانی پیش‌آهنگ برخورد می‌کردند و می‌خواستند آنرا مُبلغ مبارزات درون کشور که چیزی جز مبارزات چریکی نبود بنمایند. حتی در این مقاله هنوز پیشنهاد آوردن خواست سرنگونی رژیم در میان نیست و از ایرانی آزاد، آباد و مستقل صحبت می‌گردد. در این مقاله حتی نویسنده مدعی است که باید با استبداد محمدرضا شاهی، با استبداد سلطنتی مبارزه نمود. مبارزه با شکلِ اِعمال دیکتاتوری است و نه با ماهیت آن." (همانجا)

در کنگره سیزدهم مشکلی در مورد پیشنهاد منشور جدید به کنگره کنفدراسیون جهانی پیش آمد که بسیار شبهه‌برانگیز بود. در کنگره سیزدهم دبیر انتشارات آقای مجید زربخش که باید به عنوان دبیر

مسئول در کنگره حاضر می‌شد، بر خلاف معمول حضور نداشت. با بهره‌برداری از تاکتیک "عدم حضور دبیر انتشارات"، هواداران مشی تبدیل کنفدراسیون به زائده جنبش چریکی، تحت عنوان همپا شدن با جنبش نوین درون کشور، مدعی شدند که منشور پیشنهادی داشته‌اند که آن را برای ارسال به واحدها و طرح در کنگره قبلا در اختیار دبیر انتشارات غایب قرار داده تا ایشان آنرا به اطلاع واحدها برسانند. ظاهرا این طور به نظر می‌رسد که در اثر این تبانی که غیبت آقای مجید زربخش آن را تقویت می‌کرد، منشوری ادعائی به دست ایشان رسیده است که به علت تعلل آقای زربخش برای واحدها ارسال نشده است. صحت و سقم این ادعاها برای نمانیدگان کنگره ناروشن بود.

به این ترتیب واحد برلن گویا منشوری برای آقای زربخش ارسال کرده که بر اساس اساسنامه باید در اختیار واحدها قرار می‌گرفته است و به این جهت آنها مدعی شدند بر این اساس که اقدام آنها رعایت اکید موازین اساسنامه‌ای بوده است، بحث در مورد طرح منشور پیشنهادی آنها که از جانب واحد برلن به موقع بر اساس اساسنامه کنفدراسیون جهانی ارائه شده مجاز است. تماس با دبیر انتشارات غایب برای تعیین صحت و سقم این ادعا که آیا مقررات اساسنامه‌ای برای طرح منشور پیشنهادی رعایت شده است، مقدور نبود و غیبت کبرای آقای زربخش بحث برانگیز شده بود. و سایر دبیران نیز از این امر اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند. کنگره که در مقابل یک اقدام ضدسازمانی قرار داشت، پیشنهاد طرح منشور پیشنهادی چریکی آنها را برای بحث رد کرد. زیرا صحت ادعای هواداران طرح منشور مبنی بر اینکه برای ارائه طرح خود موازین سازمانی را رعایت کرده بودند، قابل اثبات نبود.

در مقابل تحریکات ارائه‌دهندگان طرح منشور جدید که طبیعتا باید قبلا طرح آن برای بحث به صورت دموکراتیک به سازمان‌ها ارسال می‌شد تا مورد تبادل نظر از طرف توده دانشجو قرار گیرد، کنگره به یکباره با یک شیوه کودتائی و غافل‌گیرانه روبرو شده بود. روشن بود که کنگره با تشبثات ناسالم روبرو شده که موجبات اختلال ادامه کار کنگره را فراهم می‌کرد. کنگره بعد از بحث برای پاسخ‌گوئی به نظریات انحرافی مطروحه در طرح پیشنهادی "کادر"ها و افشاء آورندگان این نظریه و خنثی کردن روش کودتاگرایانه آنها، به اتفاق آراء نظر داد که طرح مجدد پیشنهاد برلن برای شفافیت بخشیدن بر ماهیت انحرافی آن لازم است و بحث در مورد آنرا به کمیسیون واگذار کرد.

در کمیسیون مربوطه دبیر سابق فرهنگی کنگره ۱۲ام آقای هوشنگ امیرپور که نماینده "سازمان انقلابی" بود، متن زیر را برای تغییر منشور پیشنهاد کرد:

"مبارزات مردم و همراه و به مثابه بخشی از آن جنبش دانشجوئی – خواهان قطع کامل نفوذ امپریالیسم و طرد کامل رژیم ضددموکراتیک و وابسته به امپریالیسم است".

نماینده‌ای از گراتس متعلق به حزب توده ایران طرح زیر را ارائه داد:

"... با توجه به مسایل فوق کنفدراسیون سازمانی است علنی – توده‌ای – دموکراتیک و ضدامپریالیستی و در این مقطع از مبارزه ضددیکتاتوری عمل می‌کند.".

طرح زیر در کنگره سیزدهم از طرف رئیس سابق کنگره ۱۲ام که متعلق به جبهه ملی ایران بود، پیشنهاد شد:

"... از آنجائیکه تحقق این خواست تنها با تامین حقوق اجتماعی و سیاسی مردم ایران تصریح شده در اعلامیه حقوق بشر که از طرف رژیم شاه..." و "... با تکیه به موارد مترقی قانون اساسی ایران که از طرف رژیم ...".

تمامی این پیشنهادات در کمیسیون منشور بحث و رد شدند. در این کمیسیون نماینده سازمان انقلابیون کمونیست مخبر کمیسیون بود و در دشمنی با نظریات جبهه ملی ایران سرآمد همه بود. آنها اساسا مخالف دستآورد انقلاب مشروطیت بوده و قانون اساسی مشروطیت را از همان روز نخست از بن و اساس ارتجاعی می‌دانستند. برخورد آنها دگماتیک، ذهنی، "چپ"روانه و غیر تاریخی بود.
سپس بحث در مورد خودِ منشور پیشنهادی سازمان برلن در درون کمیسیون مطرح شد. وقتی کار در درون کمیسیون به رای‌گیری رسید، از آنجا که رد شدن طرح پیشنهادی منشور برلن قطعی بود، منشور پیشنهادی مفقودالاثر گردید و تمام تلاش‌ها برای یافتن آن به جائی نرسید. آورندگان منشور که انحرافات طرح خود را احساس کرده و مخالفت کنگره را با آن حدس می‌زدند، صلاح را در ناپدید کردن منشور "انقلابی" و "رزمنده" خود دانستند. جالب این است که مخبر کمیسیون یعنی نماینده سازمان انقلابیون کمونیست که مسئولیت اداره کمیسیون، جمع‌آوری پیشنهادات، اسناد درون کمیسیون را داشت

بیش از همه اظهار بی‌خبری می‌کرد. مخبر کمیسیون دستش در دست ارائه‌دهندگان منشور چریکی سازمان برلن بخش منتسب به گروه "کادر"ها بود. آنها به جای مبارزه سیاسی دموکراتیک و علنی در مقابل توده شرکت کننده در کنگره در مقابل شگفتی همگان، به ایفای نقش بازیگران سیرک متوسل شده بودند.

کنگره علی‌رغم مخالفت سازمان انقلابیون کمونیست و گروه "کادر"ها و به کلامی خطِ خود خوانده "رزمنده" به اصرار و پیشنهاد دو تن از اعضای هیات نمایندگی انجمن مونیخ تصویب کرد که منشور پیشنهادی "کادر"ها همراه با پیشنهادی‌های ترمیمی مربوط به طرح منشور در کمیسیون تکثیر شده و برای بحث دموکراتیک به همه واحدها برای ایجاد یک مبنای دموکراتیک و منطقی و توجه به نظر و بسیج توده‌ها ارسال گردد. بیان تاریخی این امر در سند شماره ۱۶ مندرج در فصل هشتم بخش:(سیر واقعی رویدادها و افسانه‌سرائی خط میانه و گروه "کادر"ها در جعل تاریخ) نقل شده است.

شعار "اخراج شاه از سازمان‌های بین‌المللی حقوقی و اجتماعی" و نظر توفان

در این سال هیات دبیران کنفدراسیون جهانی در اطلاعیه‌ای که صادر کرد، ضمن بررسی شرایط مبارزه در ایران، تاکتیک‌های رژیم و نقش خود را با تعیین وظایف کنفدراسیون جهانی در این مرحله، چنین توصیف کرد:

"الف – تنظیم و هماهنگ نمودن اقدامات پراکنده‌ای که در گذشته به منظور تشریح وضع نابسامان زندگی اقشار مردم انجام گرفته است.

ب – عرضه نتایج این تحقیقات منظم به محافل بین‌المللی به منظور به دست‌آوردن زمینه‌های جدید تبلیغاتی برای تجهیز وسیع‌تر افکار عمومی و نتیجتا انفراد رژیم در کلیه سطوح. اعتبار جهانی کنفدراسیون جهانی و انفراد سیاسی رژیم شاه در تبلیغات خارجی در ابتداء به مثابه پلی در خدمت روشنگری در این زمینه مورد استفاده قرار گیرد. شکست رژیم شاه را در زمینه آرایش خود به عنوان رژیمی دمکرات بایستی با افشاء آن در سایر زمینه‌ها تکمیل کرد. کلیه این فعالیت‌ها در تبلیغات خارجی ما تحت شعار **"اخراج شاه از سازمان‌های بین‌المللی حقوقی و اجتماعی"** صورت گیرد.

تبلیغ وسیع وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قشرهای وسیع مردم در محافل اجتماعی بین‌المللی (چون سازمان جهانی کار، یونسکو، سازمان بهداشت جهانی) و از طریق مطبوعات مترقی در جهان، در واقع نشان دهنده ناتوانی ماهوی رژیم شاه در حل معظلات عمیق اجتماعی ایران بوده و زمینه مناسب را جهت دفاع از رژیم شاه توسط متحدین او، جناح ارتجاعی طبقه حاکمه کشورهای متروپل از بین خواهد برد.

کنفدراسیون جهانی با طرح شعار اخراج شاه از سازمان‌های بین‌المللی و حقوقی و اجتماعی می‌تواند غیر از افشاءگری در این سطوح حتی در امر دفاع از زندانیان سیاسی نیز زمینه عمل خویش را توسعه دهد. بایستی متذکر شد که کوشش در زمینه اخراج رژیم از سازمان‌های حقوقی و اجتماعی بین‌المللی به معنی کم‌بهاء دادن به سایر بخش‌های مبارزات ضدامپریالیستی کنفدراسیون جهانی نیست.

کلیه واحدها می‌بایستی ضمن تداوم و گسترش مبارزه در سایر بخش‌ها به تدوین یک برنامه درازمدت با توجه به رهنمودهای فوق‌الذکر پرداخته و بدینوسیله فعالیت وسیعی را با بسیج کلیه امکانات (نیروهای داخل واحدها و متحدین خارجی) سازمان دهند" (۱۶ام آذر شماره ۳، سال ۸ اسفند ۱۳۵۰برابر مارس ۱۹۷۲).

سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان با این سیاست موافق نبود.

نخست اینکه این تعیین وظیفه را ناشی از خودبزرگ بینی و مبالغه‌گوئی دبیران کنفدراسیون جهانی می‌دانست که گویا کنفدراسیون جهانی قادر است نماینده یک کشور رسمی را از سازمان ملل و مجموعه‌های زیر نظرش اخراج کند. این درک، یک ارزیابی نادرست از تخمین قوای خود و نیروی دشمن بوده و به طور کلی ذهنی و بی‌پایه بود. این ادعاهای بزرگ در همان مقوله عشق ورزیدن به شعارها و مسحور سخنان بزرگ شدن می‌گنجد. علیرغم این بلندپروازی در سبک کار کنفدراسیون جهانی در عمل تغییری پدید نمی‌آمد. در واقع معنای این کار این بود که کنفدراسیون جهانی با همان روش مبارزه سنتی، به افشاء اختناق و سرکوب در ایران معترض باشد و از مطالبات دمکراتیک مردم دفاع کرده و خواهان دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و تحقق حقوق بشر در ایران گردد. ولی سیاست طرد رژیم از محافل بین‌المللی آموزش نادرستی به توده دانشجو می‌داد و آنها را به این تصور واهی دچار می‌کرد که گویا کنفدراسیون جهانی از نیروی خارق‌العاده‌ای برخوردار بوده که می‌تواند دولت‌ها را ببرد و بیاورد. تبلیغ این سیاست دقیقا در مغایرت کامل با آن بخش از اطلاعیه قرار داشت که در آن آمده بود "بایستی متذکر شد که کوشش در زمینه اخراج رژیم از سازمان‌های حقوقی و اجتماعی بین‌المللی به معنی کم‌بهاء دادن به سایر بخش‌های مبارزات ضدامپریالیستی کنفدراسیون جهانی نیست".

ایجاد این توهم در توده دانشجو که کنفدراسیون می‌تواند با توسل به مبارزه افشاگرانه رژیم شاه را از مجامع بین‌المللی طرد کند، به بیراهِ بردن توده دانشجو بود که به معجزات موسسات جهانی دل ببندد. این شعار "انقلابی" در دانشجویان این توهم را ایجاد می‌کرد که گویا این مجامع بین‌المللی همه دموکرات، همه هوادار تحقق حقوق بشر و انقلابی هستند و تنها رژیم محمدرضا شاه است که در میان آنها به نادرستی بُر خورده است. این خوش‌خیالی و تطهیر مجامع بین‌المللی زیر نفوذ امپریالیست‌ها، نه‌تنها از روحیه مبارزاتی و انقلابی توده دانشجو می‌کاست، بلکه آنها را به مراجعی امیداوار می‌ساخت که خودشان در تحکیم رژیم شاه در صف اول قرار داشتند.

طبیعتا باید مبارزه دفاعی و افشاءگرانه کنفدراسیون ادامه پیدا می‌کرد، که کرد، ولی درجه موفقیت آنرا به اخراج شاه از مراجع بین‌المللی گره زدن کاملا بی‌معنا بود.
البته در عمل هم چیزی از این شعار توخالی بجز چاپ یک آفیش باقی نماند و کنفدراسیون جهانی به همان مبارزه موفق و سنتی دفاعی خویش ادامه داد و واقعیت عینی به بلندپروازی‌های طراحان این شعارها مهار زد.
هیات مرکزی سازمان توفان در مورد این شعار به بحث‌های فوق در درون خود برای آگاهی رفقا دامن زد ولی از نظر تاکتیکی مصوبه زیر را به تصویب رسانید:

در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۲/۰۵/۲۳ در مورد پیشنهاد کنفدراسیون:

> "برای خروج دولت ایران از سازمان‌های بین‌المللی بکوشیم" قرار شد از این شعار انتقاد شود. ولی مخالفت جدی با این شعار فعلا صلاح نیست. چنانکه اغراض موذیانه‌ای از شعار برآمد طبعا با آن مبارزه خواهد شد.".

ولی جالب این است که کسانی که مدعی شدند باید کنفدراسیون جهانی را برای سرنگونی رژیم شاه متحول ساخت و از یک سازمان توده‌ای حزب طبقه کارگر ساخت، همه آنها با این پیشنهاد که از جانب دبیران جبهه ملی ایران، "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و گروه "کادر"ها ارائه شد، موافق بودند. بر اساس منطق آنها نمی‌باید تلاشی برای اخراج شاه از مجامع بین‌المللی انجام داد زیرا نفس سرنگونی رژیم محمدرضا شاه به خودی خود شاه را از مجامع بین‌المللی حذف می‌کرد و نیازی به فعالیت جداگانه در این زمینه نبود. این موافقت اپورتونیستی آنها با اعتقادات به ظاهر "انقلابی" آنها که در بین توده‌ها تبلیغ کرده و خود را ضدامپریالیست و "رزمنده" جا می‌زدند، در مغایرت کامل بود. سازمان انقلابیون کمونیست یعنی خط میانه همانطور که گفته شده با پیشنهاد زیر که نظر جبهه ملی و گروه "کارگر" بود در گذشته به مخالفت برخاسته بود و حال به پیشنهادی رای می‌داد که از جنس همان پیشنهاد "مطرود" آنها بود. متن این پیشنهاد مورد مخالفت آنها در گذشته چنین بود:

> "... از آنجائیکه تحقق این خواست تنها با تامین حقوق اجتماعی و سیاسی مردم ایران تصریح شده در اعلامیه حقوق بشر که از طرف رژیم شاه..." و "... با تکیه به موارد مترقی قانون اساسی ایران که از طرف رژیم ...".

آنها که در آن زمان تحقق حقوق بشر را به نفع امپریالیسم در جهان مطرح می‌نمودند، به یکباره به پذیرش این شعار و سیاست اخراج شاه از مجامع بین‌المللی با تائید امپریالیسم و ارتجاع جهانی، بدون کوچک‌ترین اعتراضی تن در دادند تا شاه را از سازمان‌های بین‌المللی که زیر نفوذ امپریالیسم بودند، اخراج کنند. به این همه تغییر رنگ چه می‌شود افزود؟

باید پرسید چگونه می‌شود پذیرفت که ادعای اعتقادی آنها مبنی بر اینکه در کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی از خواست سرنگونی رژیم شاه حمایت می‌کردند، ادعای درستی و با اساسی بوده است، در حالیکه در بعد از کنگره سیزدهم نه پیشنهادی برای افزودن خواست "سرنگونی رژیم شاه توسط کنفدراسیون" به منشور کنفدراسیون ارائه داده‌اند و نه با شعار انحرافی "اخراج شاه از مجامع بین‌المللی" مخالفت کرده‌اند. آنها بدون اعتراض "انقلابی"، موافقت کامل خویش را با این شعار که موید بقاء شاه است اعلام داشتند.

در ضمن لازم است که استخراجی از گزارش دانشجوئی سازمان توفان که چند ماه بعد از تشکیل کنگره ۱۳ام کنفدراسیون جهانی تدوین شده است به اطلاع خواننده برسد تا تصور واقعی از شرایط آن زمان بر اساس اسناد پیدا نماید و نه بر اساس شایعات، ادعاهای بعدی و من در آرودی:

در تاریخ ۱۹۷۲ /۰۷/۱۶ این گزارش تدوین شده است که در نشست ۱۹۷۲/۰۷/۲۲ هیئت مرکزی توفان مطرح و مورد بحث قرار گرفت.

در این گزارش نقش جبهه ملی ایران را که به رویزیونیست‌ها نزدیک می‌شود و تبلیغات ضدچینی می‌کند روشن کرده است. از این گذشته حتی روحیه انفعال و "عقب نشینی" و احتیاط مفرط در میان برخی از دبیران منتخب نیز وجود دارد که دست به عصا راه می‌روند تا هراسی در دل دانشجویان نیفکنند.

سند شماره ۱ دفتر اسناد ضمیمه فصل نهم
گزارش یک‌ساله شعبه دانشجوئی ۱۹۷۲/۰۷/۱۶

گزارش یک‌ساله شعبه دانشجوئی

رفقای گرامی!

به منظور تسریع کار گزارشات و به خاطر آنکه گزارش ششماهه این شعبه قبلا نیز داده شده کوشش می‌شود که این گزارش به اختصار نوشته شود.

۱- در سال گذشته دو کنگرهٔ فدراسیون آلمان و کنفدراسیون جهانی هر دو در یک‌زمان در ماه ژانویه برگزار گردید. گزارش این دو کنگره در موقع خود داده شده است. رفقای ما در این دو کنگره، در جهت پیاده‌کردن رهنمودها و نظرات سازمان کار کردند، مشی ما در مورد شرکت در ترکیب رهبری کنفدراسیون نیز تعقیب گردید. به خاطر شرکت‌نداشتن برخی از رفقای با تجربه، رفقای ما نتوانستند در تمام مسائل به خوبی و برجستگی هر سال نقش داشته باشند، لیکن این نقیصه با کار بیش‌تر و تجربه دیگر در آینده به طور یقین بر طرف خواهد گشت.

۲- اعتصاب غذای پاریس که به رهبری کنفدراسیون صورت پذیرفت در تمام طول مدت خود با شرکت فعال رفقای ما روبرو بود، لیکن دبیران با شرکت دادن طرفداران رویزیونیست‌ها در کمیتهٔ رهبری اعتصاب باعث تفرقه و اختلاف نظر بین کمیته رهبری و هم‌چنین تقویت معنوی رویزیونیست‌ها گردیدند. برخورد دبیران و برخی عناصر جبههٔ ملی با رویزیونیست‌ها چه در این اعتصاب غذا و چه در مسائل و موارد دیگر اصولا تغییر فاحشی با سابق دارد که قابل تعمق و بحث است. در بخش دیگر به این نکته اشاره خواهد شد.

ب- مسئله چین و برخورد به سیاست خارجی آن نسبت به ایران در کنفدراسیون نه تنها باعث اختلاف نظر، سوءاستفاده‌های گوناگون در درون کنفدراسیون گردید، بلکه تبدیل به یکی از مسائل مهمی گردیده که در آینده نیز باعث اختلاف و نفاق نیروهای دانشجوئی و وسیلهٔ تهدید و فشار برخی از عناصر جبههٔ ملی و ضدکمونیستی خواهد بود. سازمان ما و شعبه دانشجوئی باید در آینده هشیارانه و با سیاست صحیح از یک‌سو نگذارد که کنفدراسیون وسیلهٔ تبلیغات ضدچین و آلت سوءاستفاده ضدکمونیست‌ها گردد و از سوی دیگر مانع آن گردد که مسئلهٔ چین تبدیل به وسیلهٔ نفاق و باعث جدا شدن ما از توده های دانشجوئی شود.

در این رابطه است که برخورد گر وه زیادی از افراد جبههٔ ملی و عناصردیگر با رویزیونیست‌ها تغییرکرده و پیگیری سابق در مبارزه با آنان دیگر به چشم نمی‌خورد. اولین نمونه سستی در مبارزه با سیاست شوروی را کنگره قبل در قطعنامهٔ شوروی ترسیم نمود. این قطعنامه تنها به علت مبارزه و مقاومت رفقای ما و برخی عناصر دیگر توانست تا حدودی پیگیرانه سیاست ضدرویزیونیستی را مطرح سازد، معهذا

همین قطعنامه عقب نشینی کوچکی را نسبت به سال قبل نشان میدهد. نمونه های بی‌شمار دیگری شاهد این امراند که سرکوبی سیاست شوروی آنچنان که سابق در برنامه این عناصر بود دیگر مطرح نیست. مسئله چین درست در همین جا وسیله تهدید در دست آنان گردیده، عصاره حرف آنان در واقع این است: "یا هیچ‌کدام یا هر دو".

هم اکنون کنگره فدراسیون در پیش است، در ژانویه نیز کنگره کنفدراسیون برگزارمی‌گردد. سازمان ما باید بداند که چه سیاستی در پیش خواهد گرفت و تا چه حد تن به عقب‌نشینی در مورد مسئلهٔ افشای سیاست شوروی خواهد داد. این مسئله باید مورد بحث یکی از جلسات آینده قرار گیرد.

ج- یکی از مشکلاتی که کنفدراسیون با آن روبرو است و شعبهٔ دانشجوئی به خصوص در این اواخر با رفقای بی‌شماری بحث و مشورت کرده مشکل "واهمه داشتن از مبارزه" است. دو نکته در اینجا مطرح است: اولا ممنوع کردن کنفدراسیون و تهدید رژیم باعث گشته که برای عده‌ای از دانشجویان این مسئله مطرح گردد که یا باید در اینجا بمانم و یا اگر به ایران برگردم در برابر دو آلترناتیو قرار می‌گیرم، زندان یا توبه‌کردن. و این هر سه راه ناگوار و دشوارند. در اینجاست که فکر و ایده کم فعالیت‌کردن و یا اصولا فعالیت نکردن در کنفدراسیون در برخی از دانشجویان بوجود آمده است. دوما نظریه مطالعه‌گری مطلق و"قبلا بپردازیم به رفع مشکل فقر تئوریک" ،ویا "بدون سواد که نمی‌شود عمل انقلابی کرد" که زمینهٔ مساعدی برای رشد ایده آل به وجود آورده است. هم اکنون در هیات رهبری کنفدراسیون نیز این گونه نظریه وجود دارد و همین نظرات است که سبب گشته برخی از فعالیت های کنفدراسیون پشت گوش انداخته شود و باعث نارضایتی دانشجویان و عناصر انقلابی و مبارزه‌جو گردد. پیشنهاد می‌شود که هیات مرکزی سازمان در یکی از جلسات آتی خود این مسئله را نیز بررسی نماید.

د- آخرین مسئله و مشکلی که در این گزارش مطرح می‌شود مسئله رابطهٔ کنفدراسیون با سازمان‌های توده ای و یا سیاسی خارجی است. این مسئله که مشکل بزرگی برای فعالیت سازمان‌های دانشجوئی بوجود آورده، چندین ماه پیش در جلسهٔ هیات مرکزی مطرح گردید که متاسفانه نتیجه‌ای حاصل نگردید.

به منظور صرفه‌جوئی دروقت به طور اختصار یاد آوری می‌شود:

سازمان‌های خارجی (به عنوان نمونه آلمانی) برای فعالیت های خویش شعارهائی دارند که با هم متفاوت‌اند و به همین دلیل اکثرا جدا از هم فعالیت و تظاهرات می‌کنند. برخی از این گروه ها شعارهایشان با شعارهای کنفدراسیون

مطابقت دارد، لیکن سازمان‌هائی هستند که با م.ل.ها در اختلاف‌اند و یا احیانا گرایش‌های اپورتونیستی نیز دارند. م. ل.ها شعارهایشان در اکثر حالات در چهارچوب کنفدراسیون نمی‌گنجد.

این مسئله باعث شده است که عناصر جبههٔ ملی و نظایر آنان کنفدراسیون را به همکاری هر چه بیش‌تر ویک‌جانبه با آن گروه هائی می‌کشانند که شعارهایشان عمومی‌تر، در سطح دموکراتیک است ولی با م.ل. یا در اختلاف‌اند و یا در برخی حالات حتی عداوت می‌ورزند و با رویزیونیست‌ها بر علیه م.ل. ها زدو بند دارند.

مشکل کار در اینجاست که کنفدراسیون چگونه و با چه کسانی باید همکاری کند. آیا باید فقط شعارها را ملاک قرار داد و یا ماهیت شعاردهنده را هم و اگر ماهیت سازمان‌ها مطرح است آنوقت معیار ما برای تعیین آن چیست.

رسیدگی به این مسئله به خاطر به دست دادن رهنمود برای رفقا فوریت دارد. پیشنهاد می‌شود که هیات مرکزی در یکی از اولین جلسات خود این مشکل را به بحث خود بگذارد.

موفق باد سازمان مارکسیستی– لنینیستی توفان

شعبه دانشجوئی (مزدک)

ما در مورد افسانه "خواست سرنگونی رژیم شاه " در کنگره ۱۲ام کنفدراسیون به حد کافی سخن گفته‌ایم ولی از آنجا که بحث این مقوله در آستانه کنگره سیزدهم کنفدراسیون جهانی موضوعیت می‌یافت تلاش د تا نظریاتی که که در این مورد وجود دارد گردآورید شده و به اطلاع واحدهای دانشجوئی برای بحث ارسال شود. این نخستین سند کتبی در این زمینه است که در اسناد کنفدراسیون جهانی موجودیت دارد.

ارسال پیشنهادات در مورد تغییر منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی، بر اساس مصوبه کنگره سیزدهم کنفدراسیون جهانی به واحدها توسط دبیران منتخب کنگره چهاردهم:

مصوبه کنگره سیزدهم کنفدراسیون جهانی:

"مواد واحده

۱ – پیشنهاداتی که در باره منشور کنفدراسیون در کمیسیون مطرح شده‌اند برای بحث به واحدها ارسال گردند".

در تاریخ **۱۹۷۲/۱۱/۲۲** دبیران وقت کنفدراسیون جهانی با توجه به خواست کنگره سیزدهم کنفدراسیون جهانی و کمیسیون منشور، پیشنهادات ارائه شده برای تغییر منشور کنفدراسیون جهانی را که گروه "کادر"ها برای آن سینه می‌دریدند، برای طرح در کنگره چهاردهم کنفدراسیون به منظور بحث و تبادل نظر، برای همه واحدهای کنفدراسیون جهانی، در آستانه کنگره چهاردهم ارسال کردند. در این پیشنهادات شما کوچک‌ترین اثری از "خواست سرنگونی رژیم شاه توسط کنفدراسیون جهانی" نمی‌بینید. دبیران وقت متعلق به "سازمان انقلابی"[۳۰] حزب توده ایران، گروه "کادر"ها، و جبهه ملی ایران بودند که حداقل گروه "کادر"ها و جبهه ملی ایران خود را از اجزاء "خط رزمنده" به حساب می‌آوردند. آنها تلاش نکرده‌اند تا این خواست را با پیشنهاد کتبی خود در منشور کنفدراسیون جهانی قرار دهند. پرسش این است چگونه ممکن است کسانی بوده باشند که در کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی از درج خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه در منشور کنگره کنفدراسیون جهانی به حمایت فعال برخاسته‌اند، ولی در اسناد کتبی و پیشنهادات رسمی و کتبی خود حتی برای بحث و تصویب در کنگره چهاردهم و پانزدهم کنفدراسیون جهانی اشاره‌ای به آن خواست نکرده‌اند؟

به همین جهت منشور مصوب کنگره سیزدهم و چهاردهم همان متن منشور مصوب کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی است. این ادعا که "خط رزمنده" از همان کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی خواهان وارد کردن این خواست در منشور کنفدراسیون جهانی بوده است، بر اساس سند زیر و سیر تاریخی رویدادها کذب محض است. با فریب‌کاری و جعل رویدادها نمی‌شود نقاب "انقلابی" به چهره زد. سند زیر که از طرف دبیران کنفدراسیون جهانی توزیع شده است تا در مورد منشور در کنگره ۱۴ام کنفدراسیون بحث شود، گویای این واقعیت است. بحث مربوط به "سرنگونی رژیم شاه توسط کنفدراسیون جهانی" اساسا و به صورت جدی از کنگره ۱۴ام کنفدراسیون جهانی آغاز شد. سند زیر نشان می‌دهد که این سند فاقد پیشنهادات "انقلابی" خط میانه است. این سند دست بسیاری از پرگویان و بی‌عملان را که در پی تحریف تاریخ کنفدراسیون جهانی هستند، باز می‌کند.

---

[۳۰] – کنگره سیزدهم کنفدراسیون جهانی در شهر فرانکفورت از تاریخ ۱۸ تا ۲۲ دی ۱۳۵۰ برابر با ۸ تا ۱۲ ژانویه ۱۹۷۲ برگزار شد. دبیران وقت عبارت بودند از آقایان: هوشنگ امیرپور با مسئولیت تشکیلات و مالی از "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، منصور بیات‌زاده با مسئولیت انتشارات و تبلیغات از جبهه ملی ایران (گروه "کارگر")، حسن حسینیان مسئول فرهنگی و تعاون از گروه "کادر"ها، فرهاد سمنار با مسئولیت دفاعی از جبهه ملی ایران (گروه "کارگر") و جابر کلیبی با مسئولیت بین‌المللی از گروه "کادر"ها.

این پیشنهادات که در کنگره سیزدهم کنفدراسیون جهانی ارائه شد، همان موقع توسط ماده واحده‌ای تصویب گردید که به واحدها ارسال شده و به بحث گذارده شود. تمام این پیشنهادات در کنگره چهاردهم کنفدراسیون به بحث گذارده شدند و رد گشتند و علی‌رغم آن منشور انقلابی کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی مجددا تصویب شد و محور وحدت کنفدراسیون جهانی و زمینه مبارزات عملی ضدامپریالیستی و دموکراتیک کنفدراسیون قرار گرفت:

سند شماره ۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل نهم

"کنفدراسیون جها نی محصلین و دانشجویان ایرانی

فرانکفورت ۱۹۷۲/۱۱/۲۲

دوستان عزیز به پیوست پیشنهادهائی‌که در کنگره سیزدهم جهت تغییر و ترمیم منشور کنفدراسیون جهانی ارائه داده شده بود جهت بحث برایتان ارسال می‌شود.

پیشنهاد تغییر منشورکنفدراسیون جها نی

از همان آغاز جنبش ضداستبدادی و ضداستعماری مردم و روشنفکران مترقی به طور مستقیم در این مبارزات خلق شرکت داشته‌اند. با توسعه مدارس و ایجاد دانشگاه‌ها روشنفکران تبدیل به کمیت قابل ملاحظه‌ای در جامعه ایران گردیده و نقش آنان در مبارزه مردم برای کسب آزادی و استقلال روز به روز اهمیت بیش‌تری یافت.

گسترش و تشدید مبارزات علیه نظام حاکم و به منظور پایان دادن به سلطه امپریالیزم و استبداد سلطنتی در ایران سبب شد که دانشجویان آگاه در مبارزات خلق و همگام با سایر طبقات و اقشار مترقی صفوف خود را فشرده‌تر کنند.

با گسترده‌شدن دخالت امپریالیزم در کلیه شئون جامعه و ادامه تشدید دیکتاتوری در ایران این همسوئی هر روز آگاهانه‌تر و دقیق‌تر شده بصورت تشکل دانشجویان و شرکت فعال آنان در مبارزه خلق در مراحل مختلف آن تبلور یافته است.

بنابراین ایجاد جنبش دمکراتیک ضدامپریالیستی و ضداستبداد سلطنتی دانشجویان ایران و ضرورت تشکل و مبارزه در این سمت بیان آگاهی و اعتقاد به این واقعیت است که تامین حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان بدون تامین حقوق اجتماعی و سیاسی ورهائی میلیون‌ها توده تحت ستم امپریالیزم و ارتجاع در ایران ممکن نیست.

کنفدراسیون جهانی نیز بمثابه بخش متشکل جنبش دانشجوئی بدینسان بر پایه این آگاهی و اعتقاد به این ضرورت تاریخی بوجود آمد و مبارزات خود را با حفظ این سمت صحیح ادامه و گسترش داد.

ضامن پایداری کنفدراسیون از یک سو محتوی مترقی آن و از سوی دیگر شرکت هر چه بیش‌تر توده‌های دانشجو برای پیاده کردن این محتوی و همبستگی با مبارزات خلق ایران و خلق‌های جهان علیه امپریالیزم است.

از آنجا که در کنفدراسیون دانشجویان با طرز تفکرهای گوناگون و داشتن بینش‌های متفاوت اجتماعی گرد آمده‌اند ضرورتا کنفدراسیون نمی‌تواند از ایدئولوژی مشخصی پیروی نماید و از اینرو نه به حزب و دسته مشخصی وابسته بوده و نه تابع نظرات و دستجات سیاسی است و بنابراین نمی‌تواند در مورد آن مسائل ریشه‌ای جامعه که شرط طرح آنها ورود به بحث‌ها و موضع گیری‌های ایدئولوژیک می‌باشد نظر بدهد.

بنا بر آنچه گفته شد کنفدراسیون سازما نی است توده‌ای، دمکراتیک و ضدامپریالیستی که بر اساس واقعیت عینی امکانات و شر ایط خود بمثابه بخشی از جنبش خلق عمل می‌کند. فعالیت و مبارزات کنفدراسیون تابع مشی عمومی جنبش خلق می‌باشد و وظیفه دارد از کلیه مبارزات خلق که به اشکال مختلف صورت می‌گیرد دفاع و پشتیبانی کند. فعالیت کنفدراسیون برای تامین حقوق صنفی و اجتماعی دانشجویان جدا از این مجموعه و جدا از مبارزه مردم در جهت پایان دادن به سلطه امپریالیزم و دیکتاتوری فاشیستی حاکم در ایران نیست.

<u>پیشنهاد ترمیمی بر پیشنهاد فوق</u>

در پاراگراف دوم خط اول بجای "استبداد سلطنتی" آورده شود "ارتجاع".

در پاراگراف چهار – واژه " ضد استبداد سلطنتی " حذ ف شود. (خط اول)

درپاراگراف ۸ – خط اول – واژه "با تشکل علنی" اضافه شود بصورت زیر...

دموکراتیک ضدامپریالیستی با تشکل علنی که بر اساس...

در پاراگراف ۸ – خط دوم واژه "دموکراتیک و ضدامپریالیستی" بصورت زیر اضافه شود... تابع مشی عمومی جنبش دمکراتیک و ضدامپریالیستی خلق."

حتی پیشنهادات ترمیمی نیز که هیچکدام تصویب نشدند، نتوانستند جایگزین مطلوبی برای منشور کنگره ۱۲ام کنفداسیون جهانی به کنگره ارائه دهند.

در کنگره چهاردهم کنفدراسیون جهانی همان منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی تصویب شد. اسناد نشان می‌دهند که "خط رزمنده" حداقل تا کنگره چهاردهم کنفدراسیون سندی کتبی مبنی بر اینکه "خواست سرنگونی رژیم شاه" را توسط کنفدراسیون جهانی در منشور قرار دهد ارائه نداده است. تمام ادعاهای آنها کذب محض است و بر اساس ادعاهای "تاریخ شفاهی" که بی‌اعتبار هستند، استوار می‌باشد.

سند شماره ۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل نهم

"فدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

فرانکفورت ۱۹۷۲/۱۱/۲۲

دوستان عزیز به پیوست پیشنهادهائی که در کنگره سیزدهم جهت تغییر و ترمیم منشور کنفدراسیون جهانی ارائه داده شده بود جهت بحث برایتان ارسال می‌شود.

قابل تذکر است که به علت طرح این پیشنهادات در کنگره گذشته، منشور کنفدراسیون در کنگره چهاردهم می‌تواند به بحث گذاشته شود.

پیشنهادهای ترمیمی به منشور کنفدراسیون جهانی

پیشنهاد یک – در پایان پاراگراف دوم منشور کنفدراسیون جمله‌ای‌که زیرش خط کشیده شده اضافه شود.

... لذا جنبش دانشجوئی بخشی از جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران را تشکیل می‌دهد. مبارزات مردم و همراه و به مثابه بخشی از آن جنبش دانشجوئی خواهان قطع کامل نفوذ امپریالیزم و طرد کامل رژیم ضددمکراتیک و وابسته به امپریالیزم است.

پیشنهاد دو – در پایان پاراگراف سوم منشور جمله‌ای‌که زیرش خط کشیده شده اضافه شود. ... با توجه به مسائل فوق کنفدراسیون سازمانی است علنی، توده‌ای، دمکراتیک و ضدامپریالیستی و در این مقطع از مبارزه ضددیکتاتوری عمل می‌کند.

پیشنهاد سه – در خط دوم پاراگراف آخر منشور عبارتی‌که زیرش خط کشیده شده اضافه شود... از آنجا که تحقق این خواست تنها با تامین حقوق اجتماعی و سیاسی مردم ایران تصریح شده در اعلامیه حقوق بشر که از طرف رژیم شاه.....
پیشنهاد چهار – ترمیمی به پیشنهاد شماره ۳ – در همان قسمت بعد از اعلامیه حقوق بشر عبارتی‌که زیر آن خط کشیده شده اضافه شود. با تکیه به مواد مترقی قانون اساسی ایران که از طرف رژیم ..."

در پیشنهادات فوق به روشنی ملاحظه می‌گردد که هیچگونه پیشنهاد کتبی مبنی بر درج خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه در منشور کنفدراسیون جهانی به دست دبیران وقت کنفدراسیون جهانی تا آن تاریخ نرسیده و مالا در اختیار واحدها نیز قرار نگرفته است. پس باز این پرسش مطرح است اگر مدعیانی بوده‌اند که قصد داشته پیشنهاد سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را در منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون بگنجانند و در این امر ناکام بوده‌اند، چرا برای درج نظریاتشان در منشور کنگره پانزدهم کنفدراسیون جهانی از این فرصت استفاده نکرده و از این اقدام "انقلابی" طفره رفته و پیشنهادی کتبی برای بحث در واحدها ارائه نداده‌اند؟

در زیر سند سازمان پادوا در ایتالیا را که زیر نفوذ حزب توده ایران بود منتشر می‌کنیم. در این سند به روشنی مطرح است که کنفدراسیون جهانی باید در چارچوب رژیم شاه و قانون شاهنشاهی کار کند. این پیشنهاد تنها مورد تائید حامیان خط‌مشی حزب توده ایران بود و هیچکدام از بخش‌های گوناگون کنفدراسیون جهانی از این نظریه دفاع نمی‌کردند. ولی خط "رزمنده" که توانائی مبارزه نظری را در این زمینه نداشت و در پی حزب ساختن کنفدراسیون جهانی از بطن یک سازمان دانشجوئی توده‌ای و دموکراتیک بود، این نظریات انحرافی حزب توده ایران را به فال نیک می‌گرفت تا همه مخالفان نظریات "چپ"روانه خویش را به حزب توده ایران بچسباند و برای خودش افکار عمومی بیآفریند. فقدان صمیمت سیاسی در تمام فعالیت سیاسی آنها بارز بود. سازمان پادوآ به صراحت می‌آورد:

"۸ – اتحادیه پادوا اعلام می‌دارد که تنها در چهارچوب قانونی حاضر به همکاری است و با عدول سازمان‌های وابسته به کنفدراسیون از مبارزات قانونی مخالف بوده و مسئولیت عواقب آنرا به عهده نمی‌گیرد".

روشن است که مبارزه در "چهارچوب قانونی" حتی پائین‌تر از مبارزه در چهارچوب قانون اساسی است. زیرا شاه مستبد می‌تواند در مجلس فرمایشی هر قانون ضدبشری و ضددموکراتیکی را به تصویب برساند که "قانونی" است و تائید آنها و فعالیت در چهارچوب آنها با ماهیت مبارزات کنفدراسیون جهانی در تناقض کامل است. اصل سند در زیر منتشر شده است:
سند شماره ۳ دفتر اسناد ضمیمه فصل نهم

""ایران کشوری است که اگر کسی در آن خود را موافق اعلامیه حقوق بشر نشان دهد به مثابه مخالفت با رژیم تلقی می‌شود"

(از گزارش آقای مینییون نماینده شعبه فرانسه اعلامیه حقوق بشر)

از آنجائیکه کنگره دوازدهم کنفدراسیون موفق نشد رهنمودی روشن و صحیح برای سازمان‌های خود در مورد برنامه کار آینده معین کند، اتحادیه‌ی پادوا در نشست‌های روزهای ۲۸ و ۲۹ اسفند ۱۳۴۹ خود و پس از بحث فراوان در باره توطئه غیرقانونی کردن کنفدراسیون و شرایط نوین پیش آمده در اثر این توطئه، لازم دانست تا یکبار دیگر نظریات خود را به صورت قطعنامه زیر اعلام دارد تا بدینوسیله یکبار دیگر پوچ بودن اتهامات وارده از طرف دادستان ارتش را نمایان سازد.

۱ – اتحادیه‌ی پادوا چنانکه در اساسنامه‌ی آن ذکر شده سازمان صنفی – ملی دانشجویان و محصلین ایرانی مقیم پاد وا است که به هیچ حزب و دسته‌ی و گروه سیاسی خاصی بستگی ندارد.

۲ – اتحادیه‌ی پادوا اعلام می‌دارد که هدف‌های مطروحه در اساسنامه‌ی کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی که عمده‌ی آن "شرکت در مبارزات ملت ایران در راه استقرار آزادی‌های اجتماعی و سیاسی در چهارچوب اعلامیه‌ی حقوق بشر" است را تائید می‌کند و به فعالیت‌های خود و از آن جمله فعالیت برای رسیدن به هدف فوق‌الذکر که منطبق با قانون اساسی ایران و اعلامیه‌ی حقوق بشر می‌باشد ادامه خواهد داد.

۳ – اتحادیه‌ی پادوا سازمانی است توده‌ای– علنی که خواست آن آزادی زندانیان سیاسی و بر قراری آزادی‌های دمکراتیک طبق مواد ۲۲ – ۷۶ – ۷۹ – ۲۰ و ۲۱ متمم قانون اساسی و مواد ۱۸ – ۱۹ – ۲۰ – و ۲۳ اعلامیه‌ی حقوق بشر بوده ومبارزات آن در چهارچوب قانون اساسی ایران و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر انجام گرفته و می‌گیرد.

۴ – اتحادیه‌ی پادوا اتهامات دادستان ارتش مبنی بر "کمونیستی بودن کنفدراسیون" و "ارتباط با دولت عراق و بختیار" و "شرکت در توطئه برای سرنگونی رژیم" را نادرست دانسته و قویا رد می‌کند و اعلام می‌دارد که فعالیت‌های کنفدراسیون کاملا در چهار چوب قانون اساسی ایران و اعلامیه‌ی جها نی حقوق بشر انجام گرفته و باید انجام گیرد.

۵ – کنفدراسیون سازمانی است توده‌ای– علنی که طبق اصل ۲۲ متمم قانون اساسی و ماده‌ی ۲۰ و قسمت چهارم از ماده‌ی ۲۳ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر تشکیل شده و در راه خواست‌های مطالباتی خود مبارزه می‌کند.

۶ – قانون ۱۳۱۰ گذشته از آنکه: آنچنانکه هست شامل کنفدراسیون نمی‌شود با قانون اساسی ایران و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر نیز در تضاد است.

۷ – اقدام دادستان ارتش مبنی بر غیرقانونی اعلام کردن کنفدراسیون، خود یک نمونه‌ی قانون‌شکنی و تجاوز به حقوق دمکراتیک مردم ایران بوده و با پا گذاشتن به روی ماده‌ی ۲۱ متمم قانون اساسی ایران که حق تشکیل اجتماعات را به رسمیت می‌شناسد و بدون تشکیل محکمه‌ای برای رسیدگی به این ادعا به طور خودسرانه انجام گرفته و غیرقانونی می‌باشد.

۸ – اتحادیه‌ی پادوا اعلام می‌دارد که تنها در چهارچوب قانونی حاضر به همکاری است و با عدول سازمان‌های وابسته به کنفدراسیون از مبارزات قانونی مخالف بوده و مسئولیت عواقب آنرا به عهده نمی‌گیرد.

۹ – در لحظه‌ی کنونی وظیفه‌ی تمام واحدهای عضو کنفدراسیون است که دست به دست هم داده با اشاره به موارد نقض قانون اساسی و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در باره‌ی حقوق تشکیل اجتماعات و سندیکاها افکار عمومی جهان را بر علیه این توطئه اخیر تجهیز کنند.

پادوا ۲۹ اسفند ۱۳۴۹

(این قطعنامه به اتفاق آراء به تصویب رسید)"

در مطالب پیشنهادی ذکر شده فوق، همه پیشنهادات مربوط به تکمیل و ترمیم منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون بیان گشته‌اند. خواننده توجه دارد که همانطور که تکرار شد، هیچکدام از این پیشنهادات "خواست سرنگونی رژیم شاه" توسط کنفدراسیون جهانی را در بر نمی‌گیرند.

طرح رسمی منشور پیشنهادی "خط رزمنده" در کنگره پانزدهم کنفدراسیون جهانی برای نخستین بار

در دوران دبیری آقایان کورش افطسی از جبهه ملی ایران، حسن حسینیان و کاظم کرودانی از گروه "کادر"ها، فریدون منتقمی از سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان، سعید میرهادی از جبهه ملی ایران (دبیران منتخب کنگره چهاردهم کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت از تاریخ ۱۴ تا ۲۱ دی ۱۳۵۱ برابر ۴ تا ۱۱ ژانویه ۱۹۷۳) پیشنهاداتی برای تغییر منشور کنفدراسیون جهانی به دست دبیران رسید که متن آنها را در زیر ملاحظه می‌کنید.

در کنگره ۱۵ام کنفدراسیون جهانی ما مجددا با تلاش گروه "کادر"ها برای منحرف کردن رسمی کنفدراسیون جهانی روبرو هستیم. در این کنگره نیز قرار شد که چنانچه کسانی نظر به تغییر منشور آزموده و موفق کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی دارند پیشنهادات خویش را تدوین کرده و برای بحث در واحدها به مرکزیت کنفدراسیون جهانی ارسال دارند. در این سندِ پیشنهادی چنین می‌آید:

پیشنهاد ترمیمی برای منشور از طرف دبیر بین‌المللی کنفدراسیون حسن حسینیان که وابسته به گروه "کادر"ها بود، برای طرح و بحث در کنگره پانزدهم ارسال شد.

دبیر تشکیلات کنفدراسیون جهانی آقای کورش افطسی متعلق به جبهه ملی ایران در طی بخشنامه‌ای مورخ ۱۹۷۳/۱۱/۲۹ متن این نظریات را به اطلاع واحدهای کنفدراسیون جهانی جهت بحث و تبادل نظر ارسال کرد:

سند شماره ۴ دفتر اسناد ضمیمه فصل نهم

"دبیرخانه تشکیلات کنفدراسیون جهانی
بخشنامه به کلیه واحدهای کنفدراسیون
برای قرائت در مجمع عمومی
فرانکفورت – ۱۹۷۳/۱۱/۲۹

رفقای عزیز

پیشنهاداتی برای تغییر موادی از اساسنامه و منشور کنفدراسیون جهانی به دبیرخانه تشکیلات کنفدراسیون رسیده است که برای بحث به کلیه واحدهای کنفدراسیون جهانی ارسال می‌گردد تا بتواند در کنگره آینده کنفدراسیون مورد طرح قرار گیرد. در این رابطه مسئولین واحدها موظفند مفاد این بخشنامه و پیشنهادات ضمیمه را در مجمع عمومی واحد خود به بحث بگذارند.

با سلامهای گرم – دبیر تشکیلات و امور مالی

کورش افطسی"

سند شماره ۴ دفتر اسناد ضمیمه فصل نهم

"پیشنهاد ترمیمی برای منشور از طرف دبیر بین‌المللی کنفدراسیون

پیشنهاد یک: پیشنهاد می‌شود پاراگراف آخر منشور "بنا بر آنچه گفته شد فعالیت و مبارزات کنفدراسیون در جهت تامین حقوق صنفی و اجتماعی و سیاسی دانشجویان است و از آنجا که تحقق این خواست تنها با تامین حقوق اجتماعی و سیاسی مردم ایران که از طرف رژیم بدلیل ماهیت ضدخلقی آن بکلی پایمال می‌شود، امکان پذیر است .وظیفه کنفدراسیون عبارت است از مبارزه با نقض این حقوق بدست رژیم ایران ،افشا ماهیت و علل تجاوز به حقوق مردم و ماهیت وسائل سازمان‌ها و روشی که مورد استفاده رژیم قرار می‌گیرد و شرکت در مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران و پشتیبانی از این مبارزات" حذف و بجای آن پاراگراف زیر آورده شود.

"بنا بر آنچه گفته شد کنفدراسیون جهانی سازمانی است توده‌ای، دموکراتیک و ضدامپریالیستی که بر اساس واقعیت عینی، امکانات و شرایط خود بمثابه بخشی از جنبش خلق عمل می‌کند و مبارزات آن تابع مشی عمومی این جنبش است. فعالیت و مبارزات کنفدراسیون جهانی در افشا ماهیت رژیم شاه در ارتقا آگاهی سیاسی دانشجویان در جلب و متشکل ساختن توده‌های وسیع دانشجو و مبارزه برای تامین حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان جدا از مبارزه مردم در جهت پایان دادن

به سلطه امپریالیسم در ایران و سرنگونی رژیم استبدادی و ارتجاعی وابسته به امپریالیسم نیست". (تکیه از توفان)

یک نگاه ساده به این پیشنهاد نشان می‌دهد گروه "کادر"ها مخالفت علنی خود را با تامین حقوق صنفی دانشجویان اعلام کرده و تحقق آنرا به سرنگونی رژیم استبدادی و وابسته به امپریالیسم می‌سازند. در عین اینکه از این به بعد مبارزه مطالباتی و دموکراتیک به طور مشخص فاقد معنا خواهد شد گروه "کادر"ها در این جمله از استعمال واژه "سرنگونی رژیم شاه" خودداری می‌کنند و تنها به سرنگونی استبداد بسنده می‌نمایند. این فرمولبندی طبیعتا امکان تفسیر و تعبیرات فراوان را باز می‌گذارد. در سند دیگری می‌آید:

سند شماره ۴ دفتر اسناد ضمیمه فصل نهم

"پیشنهاد دوم – پیشنهاد می‌شود پاراگراف سوم منشور (کنفدراسیون بنا بر یک ضرورت تاریخی بوجود آمده و بخش متشکل و علنی جنبش مترقی دانشجویان ایرانی را تشکیل می‌دهد. پایه اصلی و واقعی کنفدراسیون را توده‌های وسیع دانشجو تشکیل می‌دهند و بدینسان شرکت هر چه وسیع‌تر آنان در درون سازمان و برخورداری آن از پشتیبانی وسیع و همه جانبه دانشجویان شرط اول پایداری کنفدراسیون و ضامن پیروزی مبارزات آن است. با توجه بمسائل فوق کنفدراسیون سازمانی است علنی، توده‌ای، دمکراتیک و ضدامپریالیستی) حذف و بجای آن پاراگراف زیر آورده شود. " کنفدراسیون جهانی بمثابه بخش متشکل و علنی جنبش مترقی دانشجویان ایرانی در ارتباط با مبارزه‌ی توده‌ای مردم و بنا بر یک ضرورت تاریخی بوجود آمده و با بسیج، متشکل و آگاه ساختن توده دانشجو با رهبری مبارزات دانشجویان خارج از کشور علیه امپریالیسم و حکومت مطلقه پهلوی (بسرکردگی شاه) و همبستگی فعال با مبارزات ضدامپریالیستی خلق‌های جهان توانسته است به دست‌آوردهای بزرگی نائل آید. شرط اساسی و ضامن پایداری کنفدراسیون و پیشرفت و کامیابی مبارزات آن اولا در محتوی مترقی و مشی سیاسی

آن، دوما در آگاهی رشد یابنده توده‌های متشکل در آن و سوما در گسترش پایه‌های کنفدراسیون در میان توده‌های وسیع دانشجو است".

در این بخش گروه "کادر"ها همان نظریه ارتجاعی کنفدراسیون جهانی سازمان "آوانگارد" است را با عبارت پیچیده پیشنهاد می‌دهند و توده‌ای بودن کنفدراسیون جهانی را که الزاما باید توده دانشجو را در بر بگیرد نفی کرده به جای آن "ارتباط با مبارزه توده‌ای مردم" را قرار می‌دهند که مفهومی کلی، غیرمشخص، گنگ و بکلی ذهنی است. آنها نقش کیفیت را در سازمان توده‌ای دانشجوئی برتر از اهمیت کمّیت در یک سازمان توده‌ای می‌دانند و در یک کلام "یکی مرد جنگی به از صد هزار" و این نظریه انحرافی در تکمیل نظریات ضددموکراتیک و "چپ"روانه آنها در تکیه به خواست‌های مطالباتی و دموکراتیک توده دانشجو است. این عبارت همان تبدیل کنفدراسیون به حزب سیاسی با لفاظی دیگر می‌باشد.

سند شماره ۴ دفتر اسناد ضمیمه فصل نهم

"پیشنهاد سوم – پیشنهاد می‌شود پاراگراف چهارم منشور (از آنجا که در کنفدراسیون جهانی دانشجویان با طرز تفکرهای گوناگون و داشتن بینش‌های متفاوت اجتماعی گرد آمده‌اند، ضرورتا کنفدراسیون نمی‌تواند از ایدئولوژی مشخصی پیروی نماید و از اینرو کنفدراسیون نه به حزب و دسته‌ی مشخصی وابسته بوده و نه تابع نظرات و دستجات سیاسی است. فعالیت‌های کنفدراسیون از طریق شرکت آزادانه و علنی توده‌های دانشجو طرح ریزی شده و بموقع اجرا در می‌آید و هر چند که مبارزات دانشجویان در جنبش ترقی‌خواهانه و ضدامپریالیستی مردم ایران نقش موثری را ایفا می‌نماید ولی از آنجائی‌که جنبش دانشجوئی قادر به ارائه راه حل نهائی مشکلات اقتصادی– اجتماعی نیست کنفدراسیون نمی‌تواند و نه صلاحیت آنرا دارد که در مورد مسائل ریشه‌ای جامعه که شرط طرح آن ورود به بحث‌های ایدئولوژیک و موضع‌گیری‌های طبقاتی است اظهار نظر نموده و یا موضع‌گیری بعمل آورد. ولی به منظور ارتقا سطح آگاهی سیاسی توده‌های دانشجو و در نتیجه غنی کردن محتوی سازمان و مشخص نمودن مضمون و جهت مبارزات آن کنفدراسیون باید از طریق مطالعه، تحقیق و بحث مسائل عام جنبش دمکراتیک و ضدامپریالیستی مردم

ایران و جنبش‌های رهائی‌بخش خلق‌های جهان در واحدها، سمینارها و نشریات کنفدراسیون و همچنین با تجهیز و شرکت دادن توده‌های دانشجو در مبارزات عملی کوشش نماید) حذف و به جای آن پاراگراف زیر آورده شود: "از آنجا که در کنفدراسیون جهانی دانشجویان با طرز تفکرهای گوناگون و بینش‌های اجتماعی متفاوت گرد آمده‌اند، کنفدراسیون ضرورتا نمی‌تواند از ایدئولوژی مشخصی پیروی نموده و نمی‌تواند در مورد آن مسائلی که خارج از چارچوب عمومی جنبش دمکراتیک و ضدامپریالیستی قرار دارند موضع‌گیری نماید".

در این پیشنهاد به نقض سنت کنفدراسیون جهانی که نمی‌تواند در بحث‌های ایدئولوژیک وارد شود می‌پردازد و نظریه تفرقه‌افکنانه و سازمان‌برانداز مبنی براینکه هرگونه بحثی در چارچوب جنبش دمکراتیک و ضدامپریالیستی در کنفدراسیون آزاد است را طرح می‌کند. تنها چیزی که از نظر این گروه ممنوع می‌باشد موضع‌گیری در مورد آنهاست. طبیعتا این همان روش ضدسازمانی سنتی "کادر"ها در برهم زدن وحدت کنفدراسیون جهانی بوده که از گذشته از آن دفاع می‌کردند و می‌خواستند "جنبش فکری" ایجاد کنند که اکنون سیاه روی سفید به آن اعتراف کرده‌اند. در ضمن آنها این اصل بدیهی و آزموده را که کنفدراسیون جهانی "و از اینرو کنفدراسیون نه به حزب و دسته‌ی مشخصی وابسته بوده و نه تابع نظرات و دستجات سیاسی است" حذف کرده و راه تبدیل کنفدراسیون جهانی را به حزب سیاسی و به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی باز کرده‌اند.

گروه "کادر"ها به یک روش کاسبکارانه دیگری که با مبارزه ایدئولوژیک و نظری از ریشه بیگانه است و به روش‌های بورژوازی بیش‌تر شباهت دارد، دست می‌زد. از جمله اینکه یکی از سرجنبانان "کادر"ها آقای کاظم کردوانی دکان دونبش دیگری باز کرد که اگر دکان نخست ورشکسته شد، بتواند از سرقفلی دکان بعدی استفاده کند. وی در کنار پیشنهادات ترمیمی آقای حسن حسینیان که هیچکدام ترمیمی نبوده بلکه تخریبی و ضد منشور محسوب شده و با عوام‌فریبی بورژوائی با بسته‌بندی "ترمیمی" مزین شده بودند، طرح دیگری ارائه می‌دهند. در این طرح که منشور جدیدی است همان "ترمیم"های آقای حسن حسینیان یعنی گروه "کادر"ها درج شده‌اند. این فلسفه عوام‌فریبی و تحمیلی غیردموکراتیک و بیمارگونه بورژوائی از سراپای این اعترافات سیاه روی سفید می‌بارد.

آیا کمونیست‌ها می‌توانند به جای مبارزه و فعالیت گسترده و عمیق تئوریک و ایدئولوژیکِ آگاهگرانه برای جلب توده مردم و ارتقاء سطح آگاهی آنها بر اساس اصول اعتقادی خویش، به همان روش‌هائی متوسل شوند که بورژواها با زد و بندهای تشکیلاتی برای تحقق خواست‌های بورژوائی خود و روش متناسب با آن در پیش می‌گیرند؟ سبک کار کمونیستی با سبک کار بورژوائی که یکی اساس را بر جلب توده بر مبنای آگاهی دادن به وی و بسیج آگاهانه وی می‌گذارد و از زد و بند بروکراتیک پرهیز می‌کند و دیگری مبنای کار خویش را با توجه به اعتقادات ایدئولوژیک‌اش بر مبنای فریب توده‌ها و شستشوی مغزی آنها می‌گذارد تا منافع لحظه‌ای طبقاتی خویش را به پیش ببرد، از ریشه متفاوت است. نمی‌شود به توده آموخت که به جای روشن‌گوئی، صراحت و صمیمیت در بیان و کردار به دوز و کلک متوسل شد با این امید که شاید پیشنهاد دوم تصویب شود. گیریم که پیشنهاد نخست رد و دست بر قضا پیشنهاد دوم گروه "کادر"ها تصویب شد آنوقت در عمل چه می‌کنید؟ توده را با فریب‌کاری نمی‌شود به دنبال خود کشید. نتیجه ورشکستگی گروه "کادر"ها که خیانت به منافع توده‌ها و طبقه کارگر ایران بود را در عمل دیدیم. یک نفر انقلابی از آنها باقی نمانده است.

آن پیشنهاد دومی که کاسبکارانه طرح شد که اگر پیشنهاد نخست از طرف کنگره رد شد، با زد و بند تشکیلاتی و مصالحه غیراصولی بار دیگر از در عقب مطرح و تصویب شود طرح پیشنهادی دبیر انتشارات کاظم کردوانی وابسته به گروه "کادر"ها به کنگره پانزدهم کنفدراسیون جهانی چنین است. وی حتی منکر آن نبود که هدفش یک امر تاکتیکی برای تصویب صوری پیشنهادش است:

سند شماره ۴ دفتر اسناد ضمیمه فصل نهم

"طرح‌های پیشنهادی برای تغییر منشور کنفدراسیون جهانی

طرح پیشنهادی از طرف دبیر انتشارات کنفدراسیون

از همان آغاز جنبش ضداستبدادی و ضداستعماری مردم ایران روشنفکران مترقی در پیوندی عمیق با توده‌های خلق قرار داشته و به مثابه بخشی از نهضت بزرگ آزادیخواهی و استقلال‌طلبانه میهن ما، در پاسداری سنت‌های مبارزاتی مردم از جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه تاکنون و ادامه‌ی آن کوشیده‌اند. با توسعه مدارس و ایجاد دانشگاه‌ها روشنفکران به نیروی قابل ملاحظه‌ای در جامعه ایران تبدیل گردیده، نقش آنان در مبارزه برای کسب آزادی و استقلال روز بروز اهمیت بیش‌تری یافت.

گسترده‌شدن دخالت امپریالیسم در کلیه شئون جامعه و ادامه و تشدید دیکتاتوری در ایران به موازات آن گسترش و تشدید مقاومت و پیکار خلق علیه سلطه امپریالیستی و نظام جابرانه حاکم مسبب شد که توده دانشجویان همراه با سایر طبقات و اقشار مترقی فعالانه‌تر در این پیکار مترقی شرکت جسته و صفوف خود را بیش از پیش فشرده سازد.

رشد مبارزه ارتقا آگاهی و درک لزوم فعالیت متشکل به تلاش دانشجویان آگاه برای ایجاد وسائل همگامی سازمان یافته و موثر توده‌های دانشجو با مبارزات خلق و به تدریج به ایجاد جنبش متشکل دانشجویان ایرانی منتهی گردید.

جنبش دانشجوئی بخشی از جنبش دمکراتیک، ضدامپریالیستی مردم ایران را تشکیل می‌دهد. همراهی و پیوند عمیق آن با جنبش مردم ناشی از این حقیقت است که تامین حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان بدون تامین حقوق اجتماعی و سیاسی توده‌های مردم و بدون رهائی میلیون‌ها توده زحمت‌کش میهن ما از یوغ ستم ارتجاع و امپریالیسم ممکن نیست.

مبارزه جنبش دانشجوئی از مبارزه دمکراتیک و ضدامپریالیستی خلق ما به خاطر پایان دادن به سلطه امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی در ایران تفکیک‌ناپذیر بوده و به مثابه بخشی از جنبش مردم خواهان قطع نفوذ امپریالیسم و سرنگونی رژیم ضد ملی و ضددمکراتیک حاکم است. کنفدراسیون جهانی به مثابه بخش متشکل و علنی جنبش مترقی دانشجویان ایرانی در ارتباط با مبارزه توده‌های مردم و بنا بر یک ضرورت تاریخی بوجود آمده و با بسیج متشکل و آگاه ساختن توده دانشجو با رهبری مبارزات دانشجویان خارج از کشور علیه امپریالیسم و حکومت مطلقه پهلوی (به سرکردگی شاه) و همبستگی فعال با مبارزات ضدامپریالیستی خلق‌های جهان توانسته است به دست‌آوردهای بزرگی نائل آید.شرط اساسی و ضامن پایداری کنفدراسیون و پیشرفت و کامیابی آن اولا در محتوی مترقی و مشی سیاسی صحیح آن دوما در آگاهی رشد یابنده توده‌های متشکل درآن و سوما در گسترش پایه‌های کنفدراسیون در میان توده‌های وسیع دانشجو است

از آنجا که در کنفدراسیون جهانی دانشجویان با طرز تفکرهای گوناگون و بینش‌های اجتماعی متفاوت گرد آمده‌اند کنفدراسیون ضرورتا نمی‌تواند از ایدئولوژی مشخصی پیروی نموده و نمی‌تواند در مورد آن مسائلی که خارج از چارچوب عمومی جنبش دمکراتیک و ضدامپریالیستی را دارند موضع گیری نماید.

بنا برآنچه گفته شد کنفدراسیون جهانی سازمانی است توده‌ای، دمکراتیک و ضدامپریالیستی که بر اساس واقعیت عینی امکانات و شرایط خود به مثابه بخشی از جنبش خلق عمل می‌کند و مبارزات آن تابع مشی عمومی این جنبش است. فعالیت و مبارزات کنفدراسیون جهانی در افشاء ماهیت رژیم شاه در ارتقاء آگاهی سیاسی دانشجویان در جلب و متشکل ساختن توده‌های وسیع دانشجو در مبارزه برای تامین حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان جدا از مبارزه مردم در جهت پایان دادن به سلطه امپریالیسم درایران و سرنگونی رژیم استبدادی و ارتجاعی وابسته به امپریالیسم نیست." (تکیه همه جا از توفان).

این پیشنهادات آقای کردوانی چیزی کمتر از پیشنهادات آقای حسن حسینیان ندارد. در عرصه اهمیت اصل برتری کمّیت بر کیفیت در سازمان توده‌ای، ایشان هنوز هم خواب یک سازمان "آوانگارد" بی توده ولی "انقلابی" و پر محتوی را می‌بینند که عملا محفل گپ‌زنی چند انقلابی‌نمای پر حرف و بی‌عمل است. در عرصه سرنگونی رژیم محمدرضا شاه نیز ایشان با صراحت بیش‌تری سخن گفته ولی هنوز هم به طور غیرمستقیم جنبش دانشجوئی را مسئول سرنگونی رژیم شاه جا زده و به طور غیرمستقیم به نقش کنفدراسیون جهانی "به مثابه بخش متشکل و علنی جنبش مترقی دانشجویان ایرانی" اشاره کرده است که متاثر از جنبش دانشجوئی خواست "سرنگونی رژیم ضدملی و ضددمکراتیک حاکم" را دارد. حتی در این تلاش‌های فراوان برای انقلابی‌نمائی سعی وافر شده است که با صراحت از بیان روشن "خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه" که مرتب مورد و موضوع تبلیغات آنها بود طفره رود. پرسش این است که هدف از این همه مبهم‌گوئی و هیاهو چیست؟ چرا این گروه "کادر"ها در عقب را برای فرار باز می‌گذارد؟ چرا وقتی پای سند کتبی و رسمی در میان است به روشنی نمی‌گوید کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی باید خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را در منشور کنفدراسیون جهانی قرار دهد؟ آیا بیان این عبارت تکراری و خسته‌کننده اینقدر سخت است؟ آقای کاظم کردوانی همین عدم صراحت لهجه را در اطلاعیه سازمان گرونوبل به

کار نبرده و در آن درج کرده است که شرط عضویت در کنفدراسیون جهانی پذیرش سرنگونی رژیم محمدرضا شاه است ولی اکنون باک دارد همان نظریه را به صورت کتبی و رسمی به کنگره کنفدراسیون جهانی ارائه دهد تا در اسناد این سازمان ثبت شود.

این پیشنهادات آقای کاظم کردوانی که برای جنگ فرسایشی و اتلاف وقت کنگره ارائه شده بود همراه با پیشنهادات تخریبی آقای حسن حسینیان در کنگره پانزدهم کنفدراسیون جهانی توسط توده آگاه دانشجویان رد شدند.

پیشنهاد دیگر پیشنهاد ترمیمی منشور از طرف دبیرخانه تشکیلات آقای کورش افطسی وابسته به جبهه ملی ایران برای کنگره ۱۵ کنفدراسیون جهانی نیز ارائه شد که در زیر درج می‌شود.

سند شماره ۴ دفتر اسناد ضمیمه فصل نهم

"– پیشنهاد ترمیمی منشور از طرف دبیرخانه تشکیلات:

الف – این جمله از منشور " کنفدراسیون بنا بر یک ضرورت تاریخی بوجود آمده و بخش متشکل و علنی جنبش مترقی دانشجویان ایرانی را تشکیل می‌دهد". باین ترتیب تکمیل گردد. "کنفدراسیون در رابطه با جنبش خلق و بنابر ضرورت تاریخی بوجود آمده و بخش متشکل و علنی جنبش مترقی دانشجویان ایرانی را تشکیل می‌دهد".

ب – در پاراگراف آخر جمله " وظیفه کنفدراسیون عبارت است از مبارزه با نقض این حقوق به دست رژیم ایران، افشا ماهیت رژیم و علل تجاوز به حقوق مردم و ماهیت وسائل، سازمان‌ها و روشی که مورد استفاده رژیم قرار می‌گیرد و شرکت در مبارزات دمکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران و پشتیبانی از این مبارزات". به ترتیب زیرترمیم می‌گردد:

"وظیفه کنفدراسیون عبارت از مبارزه با نقض این حقوق به دست رژیم ایران، افشا ماهیت رژیم و علل تجاوز به حقوق مردم و ماهیت وسائل، سازمان‌ها و روشی که مورد استفاده رژیم قرار می‌گیرد و شرکت در مبارزات دمکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران که نابودی رژیم ارتجاعی، استبدادی و وابسته به امپریالیسم را طلب می‌کند، و پشتیبانی از این مبارزات است". (تکیه از توفان).

جبهه ملی ایران که خودش را در جبهه خط "رزمنده" وارد می‌کرد نیز مانند متحدان خویش خط میانه و گروه "کادر"ها، هراس دارد با صراحت لهجه سخن بگوید. در پیشنهاد آنها از "نابودی" و نه سرنگونی رژیم "ارتجاعی، استبدادی" سخن می‌رود و نه از سرنگونی رژیم محمدرضا شاه در منشور کنفدراسیون جهانی. آنجا که پای سند کتبی و رسمی به میان می‌آید و باید در تاریخ کنفدراسیون جهانی ثبت شود عمل آنها با حرفشان در تناقض قرار می‌گیرد.

این پیشنهادات آقای کورش افطسی نیز در کنگره ۱۵ام کنفدراسیون جهانی توسط توده آگاه دانشجو رد شدند و کنگره به منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی که مبنای تمام افتخارات مبارزاتی کنفدراسیون جهانی تا به آن روز بود وفادار ماند.

جالب است که آقای کورش افطسی کنفدراسیون جهانی را با عبارت بخش علنی جنبش دانشجویان ایرانی تعریف کرده و راه را برای اینکه بعدا ادعا گردد که گویا جنبش دانشجوئی ایران دارای بخش مخفی نیز می‌باشد، که گویا همان چریک‌ها باشند باز می‌گذارد. مضحک است که ما از سازمانی توده‌ای صحبت کنیم و خود را مدافع آن بنمائیم و هماهنگ با این ادعا بخواهیم که این سازمان مخفی باشد. این همان تئوری دایره چهارگوش است که می‌خواهد هم کنفدراسیون جهانی برای سوءاستفاده در عرصه تبلیغات خارجی باقی بماند و هم حرکت دانشجوئی و روشنفکری چریکی، بخش مخفی کنفدراسیون جهانی در ایران جا زده شود و "کنفدراسیون جهانی خارجی" به بلندگوی "جنبش توده‌ای چریکی دانشجوئی" (سازمانی که وجود خارجی نداشت – توفان) بدل شود.

در زیر حتی منشور جدیدی که در همان کنگره ارائه گردید، برای داوری خوانندگان درج شده است. در این منشور پیشنهادی نیز که باید به جای منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون به تصویب برسد، نظریه صریح و روشن "خواست سرنگونی رژیم شاه" توسط کنفدراسیون جهانی، وجود خارجی ندارد و برعکس از همان مبهم‌گوئی و تناقض در سخنان و انقلابی‌نمائی استفاده به عمل آمده است.

منشور پیشنهادی برای کنگره شانزدهم از طرف گروه "کادر"ها و جبهه ملی ایران و خط میانه در آستانه کنگره ۱۶ کنفدراسیون جهانی.

سند شماره ۵ دفتر اسناد ضمیمه فصل نهم

"منشور پیشنهادی از طرف کمیسیون هیئت دبیران موقت کنفدراسیون جهانی، ۲۶ نوامبر ۱۹۷۴

از آغاز جنبش ضدارتجاعی و ضداستبدادی و ضداستعماری مردم ایران، روشنفکران مترقی در پیوندی عمیق توده‌های مردم قرار داشته و به مثابه و بخشی از نهضت بزرگ آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبانه میهن ما، در پاسداری سنت‌های مبارزاتی مردم از جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه تاکنون کوشیده‌اند.

توسعه مدارس و ایجاد دانشگاه‌ها، روشنفکران به نیروی قابل ملاحظه‌ای در جامعه ایران تبدیل گردیده و با تعمیق آگاهی سیاسی نقش آنان در مبارزه برای کسب آزادی و استقلال روز بروز اهمیت بیش‌تری یافت.

افزایش فشار غارتگرانه ارتجاع داخلی و بسط دخالت امپریالیسم در کلیه شئون جامعه و ادامه و تشدید دیکتاتوری در ایران که منجر به استثمار و غارت روز افزون توده‌های وسیع زحمت‌کشان و پایمال شدن تمام حقوق اجتماعی و سیاسی مردم می‌شد، سبب گسترش و تشدید مبارزات ضدارتجاعی و ضدامپریالیستی و ضداستبدادی توده‌های تحت ستم گردیده و دانشجویان همراه با سایر طبقات و اقشار مترقی فداکارانه‌تر از گذشته در این پیکار مترقی شرکت جسته و صفوف خود را بیش از پیش فشرده ساختند.

رشد مبارزات مردم و ارتقا آگاهی و درک لزوم فعالیت متشکل، با تلاش دانشجویان آگاه برای ایجاد وسائل همگامی سازمان یافته و موثر توده‌های دانشجو با مبارزات مردم و بتدریج به ایجاد جنبش متشکل دانشجویان ایران منتهی شد. به ویژه در سال‌های اخیر و توسعه دامنه مبارزات همه جانبه مردم، از مبارزات خود بخودی

مطالباتی تا مبارزات رزمنده انقلابی در ایران از یکسو و غارت و چپاول بیش از پیش نیروی انسانی و ثروت‌های ملی ما بوسیله امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و تشدید استثمار و گسترش هر چه بیش‌تر ماشین نظامی، پلیسی حکومت دست نشانده محمدرضا شاه و واگذاری نقش ژاندارمی امپریالیسم به شاه در منطقه از سوی دیگر سبب شد که روشنفکران و دانشجویان آگاهانه‌تر و مصمم‌تر در این پیکار همگانی شرکت جویند.

جنبش مردم ایران و در تبعیت از آن جنبش دانشجوئی به خاطر سرنگونی حکومت مطلقه پهلوی و پایان دادن به سلطه طبقات ارتجاعی حاکم و قطع نفوذ امپریالیسم و ایجاد جامعه‌ای مستقل و استقرار دموکراسی و آزادی به نفع مردم ایران به ویژه به نفع توده‌های میلیونی زحمت‌کشان مبارزه می‌کند.

جنبش دانشجوئی بخشی از جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران را تشکیل می‌دهد. همراهی و پیوند عمیق آن با جنبش مردم ناشی از این حقیقت است که تامین حقوق صنفی و اجتماعی و سیاسی دانشجویان بدون تامین حقوق اجتماعی و سیاسی توده‌های مردم و بدون رهائی میلیون‌ها توده زحمت‌کش میهن ما از یوغ ستم ارتجاع و امپریالیسم ممکن نیست. تحقق این امر تنها به دست توده مردم و به ویژه زحمت‌کشان ایران امکان‌پذیر بوده و در نتیجه جنبش دانشجوئی در یافته است که زمانی قادر به انجام موفقیت آمیز وظیفه اجتماعی خود می‌باشد که در خدمت مبارزات مردم به ویژه زحمت‌کشان قرار گیرد.

کنفدراسیون جهانی یگانه سازمان علنی جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، به مثابه بخشی از جنبش دمکراتیک و ضدامپریالیستی مردم و متاثر از این جنبش بر پایه آگاهی سیاسی و اعتقاد به ضرورت مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع ایران پدید آمده و با بسیج و متشکل و آگاه ساختن توده دانشجو و رهبری مبارزات دانشجویان خارج از کشور علیه امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی به سرکردگی حکومت مطلقه و سلطنتی پهلوی و همبستگی فعال با مبارزات ضدامپریالیستی خلق‌های جهان توانسته است به دست‌آوردهای بزرگی نائل آید.

شرط اساسی و تامین پایداری و پیشرفت و موفقیت مبارزات کنفدراسیون، در محتوی مترقی و مشی سیاسی صحیح آن که در منشور و مواضع آن انعکاس یافته است، در

آگاهی رشد یابنده توده‌های متشکل در آن و تعمیق پیوندشان با مبارزات مردم در گسترش پایه‌های کنفدراسیون از طریق بسیج و متشکل ساختن وسیع‌ترین توده‌های دانشجو است.

از آنجا که در کنفدراسیون جهانی، دانشجویان با طرز تفکرهای گوناگون و بینش‌های متفاوت اجتماعی گرد آمده‌اند، کنفدراسیون نمی‌تواند ایدئولوژی معینی را برگزیند. ولی بر خورد عقاید و نظریات در سازمان‌ها، سمینارها و محافل کنفدراسیون امری طبیعی است که باید در خدمت پیشبردن قاطعانه‌تر، آگاهانه‌تر و وسیع‌تر مبارزات ضدامپریالیستی و ضد ارتجاع، کنفدراسیون در خدمت حفظ و تحکیم آن قرار گیرد.

بنا بر آنچه گفته شد کنفدراسیون سازمانی است توده‌ای و دموکراتیک و ضدامپریالیستی که بر اساس واقعیت عینی و امکانات و شرایط خود در تبعیت و به مثابه بخشی از جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران در مبارزات مردم برای سرنگونی حاکمیت طبقات ازتجاعی به سرکردگی حکومت مطلقه و سلطنتی پهلوی و قطع کامل نفوذ امپریالیسم شرکت می‌کند و فعالیت و مبارزات کنفدراسیون را حمایت بی دریغ و فعال از کلیه مبارزات مردم ایران و دفاع و پشتیبانی از کلیه مبارزین در بند و جنبش و پشتیبانی بین‌المللی برای این مبارزات و مبارزین و افشاء همه جانبه عملکردها و ماهیت رژیم و امپریالیسم جهانی به سرگردگی امپریالیسم آمریکا و تبلیغ لزوم سرنگونی رژیم و قطع کامل نفوذ امپریالیسم از ایران و همبستگی با کلیه مبارزات مترقی و آزادی‌بخش خلق‌های جهان و ارتقاء آگاهی سیاسی در جنبش و متشکل ساختن توده‌های وسیع دانشجویان ایرانی و مبارزه به خاطر تامین حقوق سیاسی و اجتماعی و صنفی آنان تشکیل می‌دهد." (تکیه همه جا از توفان).

در این جمله‌پردازی "کنفدراسیون سازمانی است ... بر اساس واقعیت عینی و امکانات و شرایط خود در تبعیت و به مثابه بخشی از جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی مردم ایران در مبارزات مردم برای سرنگونی حاکمیت طبقات ازتجاعی به سرکردگی حکومت مطلقه و سلطنتی پهلوی و قطع کامل نفوذ

امپریالیسم شرکت می‌کند" و این به مفهوم آن است که کنفدراسیون جهانی تابع جنبش خلق است و خودش نه اراده و نه استقلال نسبی داشته و چون خلق در تلاش سرنگونی حاکمیت مطلقه و سلطنتی پهلوی است پس کنفدراسیون جهانی نیز در این معادله از خلق تبعیت می‌کند. با این منطق چون هر سازمان توده‌ای بخشی از خلق است و خلق نیز در پی سرنگونی رژیم حاکم است پس همه سازمان‌های توده‌ای دارای شعارهای خلق بوده و در مبارزات اجتماعی از خودشان استقلال و اراده‌ای نداشته و ندارند. شعار همه سازمان‌های توده‌ای همان شعار واحد سرنگونی رژیم محمدرضا شاه است!!؟؟. به این ترتیب لزوم وجود و تعدد سازمان‌های توده‌ای برای همیشه فراموش می‌شود و مبارزه اجتماعی در سطوح مختلف تعطیل می‌گردد. این پیشنهاد در جائی که می‌خواهد از قله بلندپروازی انقلابی‌نمائی به سرزمین واقعیات باز گردد و از فعالیت، وظایف عملی و نه شعاری کنفدراسیون جهانی سخن بگوید می‌آورد: "فعالیت و مبارزات کنفدراسیون .. حمایت بی‌دریغ و فعال از کلیه مبارزات مردم ایران و دفاع و پشتیبانی از کلیه مبارزین در بند و جنبش و پشتیبانی بین‌المللی برای این مبارزات و مبارزین و افشاء همه جانبه عملکردها و ماهیت رژیم و امپریالیسم جهانی به سرگردگی امپریالیسم آمریکا و تبلیغ لزوم سرنگونی رژیم و قطع کامل نفوذ امپریالیسم از ایران ... متشکل ساختن توده‌های وسیع دانشجویان ایرانی و مبارزه به خاطر تامین حقوق سیاسی و اجتماعی و صنفی آنان تشکیل می‌دهد".

ناگفته روشن است که میان خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه توسط کنفدراسیون جهانی و افشاء همه جانبه عملکردهای این رژیم و یا تبلیغ لزوم سرنگونی این رژیم و حتی وظیفه متشکل ساختن دانشجویان و مبارزه به خاطر تامین حقوق سیاسی و اجتماعی و صنفی آنان تفاوت از زمین تا آسمان است. باید پرسید این چه روشی است که با تناقض‌گوئی و حرّافی خواست سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را به تبلیغ لزوم سرنگونی وی خلاصه و تبدیل کرده و در عمل از عملکردهای رژیم حاکم انتقاد نموده، آن را افشاء کرده که اقداماتی در تناقض با اصل سرنگونی رژیم حاکم قرار دارند. حمایت از تشکل دانشجویان و دفاع از حقوق صنفی آنها در تناقض آشکار نسبت به تئوری ترجیح اصل من در آوردی کیفیت بر کمیت در سازمان توده‌ای صنف دانشجوست. این همه تناقض میان حرف و عمل ناشی از استیصال و سردرگمی است. خط "رزمنده" نمی‌تواند به انتخاب درستی میان حزب سیاسی که برنامه سرنگونی قدرت سیاسی را در برنامه‌اش قرار داده با یک سازمان دانشجوئی توده‌ای، صنفی، حرفه‌ای، علنی و غیرایدئولوژیک که متعلق به هیچ دسته و حزب سیاسی نیست دست زند و بفهمد و این است که مرتب در مقابل استدلال مخالفانش زانو زده و سخنانش را به صورت مبهم بیان می‌کند. این فرصت‌طلبی و اپورتونیسم که می‌خواست از نام و محبوبیت کنفدراسیون جهانی برای مقاصد سیاسی

سوء استفاده کند با شکست مفتضحانه روبرو شد و اجزاء خط "رزمنده" بر سر کول هم زدند تا کنفدراسیون جهانی را به انشعاب و نابودی در آستانه انقلاب ایران رساندند.

بر اساس این منشور پیشنهادی به کنگره ۱۶ کنفدراسیون که مورد تائید "خط رزمنده" بود، کنفدراسیون باید "در مبارزات مردم برای سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی به سرکردگی حکومت مطلقه و سلطنتی پهلوی ... شرکت کند".

البته چنین کنفدراسیونی دیگر آن کنفدراسیون سنتی که بر محور منشور کنگره ۱۲ام گرد آمده بود نیست. یک حزب کامل سیاسی است که می‌خواهد بساط طبقات حاکمه را برچیند و به جای این بساط، نظمی حاکم کند که در آن از طبقات حاکمه خبری نبوده، بلکه جامعه‌ای ایجاد کند که مستقل، دموکرات و آزاد باشد. این دموکراسی و آزادیِ مطلوب نباید از نوع بورژوائی بوده، بلکه باید به نفع مردم ایران و به ویژه به نفع توده‌های میلیونی زحمت‌کشان باشد. در یک کلام کنفدراسیون جهانی خواهان آنگونه دمکراسی است که کمونیست‌ها آن را می‌خواهند. طبیعتا این دیگر کنفدراسیون جهانی سنتی نیست.

ماهیت این سرهمبندی "انقلابی" منشور کنگره ۱۶ام فقط یک امر تاکتیکی برای برهم زدن وحدت کنفدراسیون جهانی است. تمام اجزاء این "خط رزمنده" بر سر نظم بعد از سرنگونی رژیم شاه و حذف طبقات حاکمه دارای کوچک‌ترین توافقی نیستند. حتی جبهه ملی ایران با مفهوم "دموکراسی به نفع توده‌های میلیونی زحمت‌کشان" مخالف است. کسانی که این اکاذیب را می‌پذیرند و به دروغ تبلیغ می‌کنند، به جنبش دانشجوئی و ضرورت حفظ وحدت و موجودیت آن کاسبکارانه برخورد کرده و خیانت می‌کنند. این اعتراف‌نامه فقط نشان می‌دهد بر سر یک سری مبانی کاذب و تاکتیکی برای نیات شومی که در پیش بوده است، عده‌ای یک سند "وحدت" اختراع کرده‌اند که در فردای تصویب آن و برهم زدن کنفدراسیون جهانی هر کدام از این اجزاء به خانه‌های خود رفته و از تحقق این مبانی وحدت سرباز زنند. زیرا هرکدام از این نیروها تصور خود را از فردای انقلاب ایران دارند. آنها تنها بر سر گذشته و نه آینده وحدت عمل دارند. حتی اگر نظر این عده را جدی بگیریم که می‌خواهند سازمان‌های سیاسی خویش را برپا کنند و رژیم شاه را برای استقرار یک حکومت انقلابی سرنگون کنند، باید پرسش کنیم که چرا راه رهائی و راه چاره را در فردای انقلاب به مردم ایران نشان نمی‌دهند و از هم اکنون برای آن آینده روشن تبلیغ نمی‌کنند؟

نظریه "خواست سرنگونی رژیم" شاه تا اینجا و بس، تنها یک خواست در بن‌بست و بی‌دورنماست. پرسش این خواهد بود که بعد از آن چه رژیمی باید بیاید. تمام این "خط رزمنده" از ترس برهم خوردن وحدت پوشالی‌اش از این روشنگری و افشاءگری طفره می‌رود. آیا رژیم بعد از شاه حکومت سوسیالیستی است؟ آیا بعد از شاه باید دیکتاتوری نوین خلق برقرار شود؟ آیا بعد از شاه تنها حکومت دموکراتیک بورژوائی بر سر کار می‌آید؟ و یا آنطور که دیدیم حکومت روحانیت. همه این پرسش‌ها باز است و کسی زحمت روشنگری و تبلیغ به خود نمی‌دهد. روشن است که بنا بر نظر توفان جای بحث این مسایل در درون کنفدراسیون جهانی نیست. این "خط رزمنده" تنها خواست‌هائی را به جنبش سیاسی تحمیل می‌کرد که به مذاق بورژوازی خوش آید و سایر مسایل را مسکوت می‌گذارد. همین سبک کار، بیان‌گر بی‌اعتقادی آنها به دورنمای مبارزه بود و نشان می‌داد هیاهوی کنونی آنها کاسبکارانه و فرقه‌گرایانه است و چنانچه دیدیم بعد از انشعاب از کنفدراسیون جهانی این "خط رزمنده" به اجزاء کاسبکارانه خویش تجزیه شد و به دنبال کارش رفت.

در مورد سازمان انقلابیون کمونیست و دستآویز آنها در عدم شرکت در رهبری کنفدراسیون جهانی

بعد از بحث‌های فراوان در مورد مضمون منشور کنفدراسیون جهانی که مورد تائید کنگره قرار نگرفتند و رد شدند، کنگره به همان منشور کنگره ۱۲ام رای مثبت داد. "چپ"روها از این امر به ناراحتی عصبی دچار شدند. در پایان کنگره پانزدهم کنفدراسیون جهانی گروه جبهه ملی ایران و گروه "کادر"ها بر اساس نظریاتی که ارائه داده بودند، به شرکت مشترک در دبیران موقت که مورد تائید سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران نبودند، تن در دادند. سازمان انقلابیون کمونیست یا خط میانه که در تمام زد و بندهای گروه "کادر"ها شرکت داشت، از پذیرفتن مسئولیت سر باز زد و حاضر نشد بر اساس نظریات اعتقادی خود که با جبهه ملی ایران و گروه "کادر"ها همخوانی داشت، بر همان مبنا به فعالیت در کادر رهبری کنفدراسیون جهانی برای پیشبرد مبارزه "در راه سرنگونی رژیم شاه" بپردازد. این انقلابیون کاذب فقط در حرف انقلابی بودند و در عمل نمی‌خواستند در رهبری کنفدراسیون جهانی برای رهبری جنبش دانشجوئی شرکت کنند. کسانی که توانائی رهبری کنفدراسیون جهانی را نداشتند، مدعی رهبری انقلاب دموکراتیک نوین ایران بودند. آقای حمید شوکت این فرار از جبهه رفقای قدیمی خود را این چنین توجیه کرده است:

آقای حمید شوکت در صفحات ۳۳۶ و ۳۳۷ در برخورد به عدم انتخاب هیات دبیران در کنگره ۱۵ کنفدراسیون جهانی می‌نویسند:

> "در ادامه گسترش اختلاف در صفوف جنبش دانشجوئی، کنگره پانزدهم کنفدراسیون که در دی‌ماه ۱۳۵۲ (ژانویه ۱۹۷۴) در فرانکفورت تشکیل شده بود، موفق به انتخاب هیئت دبیران نشد.
> کنگره برای جلوگیری از وقفه در فعالیت‌های عملی آن سازمان، کامبیز روستا، هرمز صمیمی و جابر کلیبی را به عنوان دبیران موقت انتخاب کرد. (دو نفر اول متعلق به جبهه ملی بودند و نفر سوم متعلق به گروه "کادر"ها، توفان با انتخاب آنها که در

کنفدراسیون جهانی خرابکاری می‌کردند مخالفت کرد – توفان). انتخاب این سه نفر که از جریان‌های درون جبهه ملی و گرایشی از گروه کادرها را نمایندگی می‌کردند و در دفاع از مبارزه چریکی در ایران متفق بودند، نشانه عدم موفقیت کنگره محسوب می‌شد. عدم شرکت نمایندگان سازمان انقلابی و توفان در رهبری کنفدراسیون بازتاب آن بود که کنگره موفق به ایجاد زمینه همکاری میان گرایش‌های سیاسی درون جنبش دانشجوئی نشده بود. بر این پایه ترکیب رهبری کنگره پانزدهم کنفدراسیون نشانه‌ای از عدم وحدت در صفوف جنبش دانشجوئی خارج از کشور محسوب می‌شد".

البته سازمان م– ل توفان چه در اسناد رسمی و علنی و چه در اسناد درونی نشان داد که حاضر بود بر اساس منشور سنتی و انقلابی کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی که مبارزه کنفدراسیون با موفقیت و به صورت چشم‌گیر برپایه آن تا کنگره ۱۶ام صورت گرفته بود، برای وحدت کنفدراسیون جهانی بکوشد. دبیران موقت انتخابی متاسفانه بر اساس منافع تنگ‌نظرانه گروهی، هدفی جز برهم زدن وحدت کنفدراسیون جهانی نداشتند و ما این را در همان کنگره کنفدراسیون جهانی بر زبان آوردیم و حاضر نشدیم به گزارش کارکرد دبیران وقت رای مثبت بدهیم. این دبیران موقت که با آرای خط میانه، جبهه ملی ایران و گروه "کادر"ها انتخاب شدند، کوچک‌ترین اعتقادی به منشور و سیاست‌های گذشته کنفدراسیون جهانی نداشتند و معلوم نیست چرا خود را نامزد دبیری کنفدراسیون جهانی می‌کردند.
در پاورقی توضیح این عدم شرکت نیروهای ترکیب دهنده کنفدراسیون جهانی آقای حمید شوکت پرانتزی برای سازمان انقلابیون کمونیست باز کرده و توضیح داده است:

"سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست– لنینیست) که در میان دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا دارای نفوذ بود، در ترکیب هیئت دبیران کنفدراسیون شرکت نمی‌کرد. آن سازمان، علی‌رغم برخورداری از چنین امکانی، معتقد بود که این اقدام مانعی در راه پرداختن به مسایل جدی‌تر مبارزه در ایران خواهد بود. با این همه، این باور تغییری در این واقعیت نمی‌داد که آن سازمان نیز، چون سایر جریان‌های سیاسی خارج از کشور در جنبش دانشجوئی خارج در گیر بود". (تکیه از توفان).

در این باره برای روشنی امر بیان چند حقیقت الزامی است. این سیاست ارتجاعی که ما به بهانه کار جدی‌تر در ایران در رهبری مبارزه خارج شرکت نمی‌کنیم، انبان تبلیغاتی ساواک را غیرمستقیم و ناخودآگاه تقویت می‌کرد تا کار کنفدراسیون جهانی را در خارج تضعیف و تخطه کند. اگر کسی در فعالیت کنفدراسیون و رهبری آن شرکت نمی‌کرد، علی‌رغم اینکه امکاناتش را داشت، این نشانه انقلابی بودن محسوب نمی‌شد. تصورش را بکنید همه نیروهای ترکیب دهند کنفدراسیون جهانی به یکباره اینگونه "انقلابی" می‌شدند و می‌خواستند "به مسایل جدی‌تر مبارزه در ایران" بپردازند و به سازمان انقلابیون کمونیست تاسی جویند، آیا فعالیت کنفدراسیون جهانی تعطیل نمی‌شد؟ تعطیل فعالیت کنفدراسیون جهانی به نفع چه نیروئی بود؟ ما با این انحراف خطرناک که با شعار پیوند به سوی ایران، بعد از کنگره دهم و یازدهم کنفدراسیون جهانی طرح شد، روبرو بودیم و دیدیم که چه مصائبی برای کار ما در خارج به بوجود آورد. این شعارهای کاذب، انقلابی نیستند ضدانقلابی و برای پارکابی رفتن و سواری خوردن از نتایج فعالیت انقلابی دیگران در کنفدراسیون جهانی است.

درک کاسبکارانه این شعار ضدانقلابی با زبان و اندیشه سازمان انقلابیون کمونیست این است که: ما مبارزات خارج از کشور کنفدراسیون جهانی را از جانب دیگران انقلابی می‌دانیم، ولی چون خود ما "انقلابی"تریم به ایران می‌رویم و در آنجا مبارزه می‌کنیم و دیگران می‌توانند به نام ما نیز مبارزه کنند و جای خالی ما را پر کنند. دیدار به ایران!!.

البته هدف این بهانه‌جوئی روشن بود، زیرا آنها در ایران نیز کاری نمی‌کردند و زمین بایر بودند.

سازمان انقلابیون کمونیست با این شعار مبنی بر فرار از مشکلات و ترس از سختی مبارزه در خارج از کشور و مبارزه با نظریات سازمان‌های مخالف خود، به چه چیزی افتخار می‌کرد؟ این بهانه‌ها باید لکه ننگ در تاریخ این سازمان باشند و نه نقطه قوت.

از این گذشته این سازمان به علت ماهیت میانه خود نمی‌توانست هرگز به یک موضع مشخص توسل جوید. این سازمان در لایه و حاشیه وجود سازمان‌های دیگر امکان بقا داشت. شرکت در دبیران کنفدراسیون جهانی الزاما به تصمیمات مشخص منجر می‌شد که عیار نظریات دبیران این سازمان را محک می‌زد. در رهبری کنفدراسیون جهانی نمی‌شد دو دوزه بازی کرد و میان خطوط آویزان شد. باید نظر مشخص داده می‌شد و در تصمیمات روزانه شرکت فعال داشت و اتخاذ تصمیم باید به صورت مشخص و نه موهومی انجام می‌گرفت. زیرا در اینجا باید کنفدراسیون جهانی به عمل مشخص دست می‌زد و نه اینکه در قعر بحث‌های بی‌سرانجام تئوریک مدفون شود. واحدهای کنفدراسیون جهانی

منتظر رهنمودهای دبیران بودند و این رهبری باید بار مسئولیت تصمیمات خویش را بعهده می‌گرفت، آنرا حمل می‌کرد و در کنگره‌های بعدی از تصمیماتش دفاع می‌نمود. سازمان انقلابیون کمونیست توانائی این کار را نداشت، و به علت میانه و آویزان بودن، در ماهیتش نبود که تصمیم مشخص بگیرد و می‌خواست به حساب دیگران "انقلاب" کند و سرانجام نیز چیزی از وی جز دفاع از آیت‌الله خمینی و سپس ماجراجوئی باقی نماند.

صفبندی‌های جدید

به اختلافات در مورد مضمون منشور کنفدراسیون جهانی، مسایل سیاسی جدیدی نیز اضافه شدند و این اختلافات تشدید گردیدند که صف‌بندی‌های جدیدی را در کنفدراسیون جهانی موجب گشتند.

در بعد از برقراری روابط دیپلماتیک میان جمهوری توده‌ای چین و دولت ایران از طریق پادرمیانی اشرف پهلوی، مخالفت‌های جناح راست در کنفدراسیون جهانی برای عوام‌فریبی و ایجاد فضای "مناسبی" تا با این حربه توده دانشجو را جلب کرده و مجددا به اکثریت بدل شود، آغاز شد. در این صف‌بندی جدید مهدی خانباباتهرانی یکی از رهبران گروه "کادر"ها که گوینده سابق فارسی زبان رادیو پکن بود و به "افتخاراتش" در زمان اقامت خود در چین می‌بالید و هر روز این داستان‌ها را نزد دوست و دشمن ابراز می‌داشت و تصاویرش را در پکن توزیع می‌کرد، نقش مهمی به عهده گرفت. وی نزدیکی و همکاریش را با بابک امیرخسروی و سایر توده‌ای‌ها افزایش داد و با یاری جبهه ملی ایران و به ویژه گروه "کارگر" به یک کارزار ضدچینی دست زد تا کنفدراسیون جهانی را به مبارزه علیه چین توده‌ای بکشاند. این اقدامات همزمان با تداوم ارتباطش با رفقای چینی صورت می‌پذیرفت. وی "هم از توبره می‌خورد و هم از آخور".

در این زمان در میان گروه "کادر"ها نیز بر سر تحلیل و تفسیر از این سیاست‌ها و نقشی که مهدی خانباباتهرانی ایفاء می‌کرد، اختلاف نظر بود. آنها به فعالیت‌های ضدچینی مهدی خانباباتهرانی با سکوت رضایت‌آمیز نگاه می‌کردند. در عرصه دفاع از چریک‌ها، مهدی خانباباتهرانی نه تنها گویا سرخود نشریه "نبرد" مدافع خط‌مشی چریکی را منتشر کرده و گروه "کادر"ها را به دنبال خود کشیده بود، بلکه حالا با سیاست ضدچینی خویش آنها را در مقابل عمل انجام شده قرار می‌داد. به ابتکار تهرانی و همکاری "کادر"ها، آفیشی ضدچینی در رابطه با استقرار روابط دیپلماتیک چین با ایران توزیع شد و به بحث‌های داغ و تحریک آمیز در واحدهای کنفدراسیون جهانی دامن زد. بعد از آن تبلیغ مشی چریکی به صورت علنی و دامن زدن به "هیستری ضدشاه" که فصل مشترک بخش‌های گوناگون گروه "کادر"ها بود، ادامه یافت و این امر که خواست سرنگونی رژیم شاه باید در منشور کنفدراسیون جهانی بازتاب یابد، بتدریج به فصل مشترک همه این گروه‌ها با نیات مختلف بدل شد. با استقلال‌گرائی مهدی خانباباتهرانی که با روش کماندیستی می‌خواست گروه "کادر"ها را توسط نفوذی‌های خودش رهبری کند، کار اختلاف میان آنها بالا گرفت و مخالفان و همدستان قدیم وی برای جدائی از این بی‌آبروئی‌ها

در پی استدلالات تئوریک برآمدند. از آن تاریخ است که ما در تبلیغات خارج از کشور با مقوله‌ای به نام "حاشیه‌نشینان" روبرو می‌شویم که مظهر آن مهدی خانباباتهرانی و همدستانش بودند. گروه پرویز نعمان به دفاع از سازمان مجاهدین خلقِ کمونیست‌شده پرداخت و نشریه موقتی "آذرخش" را منتشر کرد و گروه زربخش در پی اختراع یک سازمان "کمونیستی" برآمد که نامش را از پلخانوف عاریه گرفته بود. این تحریکات طبیعتا موجبات یک وضعیت انفجاری را در کنفدراسیون جهانی فراهم آورد. همین گروه امروزی "کادر"ها که در سرگردانی پرسه می‌زند، از اقدامات مهدی خانباباتهرانی در سال‌های نخست حمایت می‌کرد و سخنگوی وی در کنفدراسیون جهانی بود.

پایان جلد سوم